

## ویژه‌نامه چشم‌انداز ایران؛

# کردستان همیشه قابل کشف

ویژه‌نامه چشم‌انداز ایران؛ کردستان همیشه قابل کشف

کردستان: گذشته، حال و چالش‌های پیش رو (گفت‌وگو با آقای احسان هوشمند)

شورای سنج: بهترین راه‌حل کردستان بود (گفت‌وگو با آقای صدر حاج‌سیدجوادی)

هیئت ویژه حل مسائل کردستان، (گفت‌وگو با آقای مهندس هاشم صباغیان)

راه‌حل کردستان؛ حسن نیت، توسعه، آزادی و عدالت (گفت‌وگو با آقای مهندس عزت‌الله سبحانی)

راه‌حل کردستان، گفت‌و شنود، صبر و گذشت و خویشتنداری (گفت‌وگو با آقای دکتر ابراهیم یونسی)

هر که دشمن ما نیست، دوست ماست (گفت‌وگو با آقای مهندس فاروق کیخسروی)

کردستان از منظر مطبوعات خارجی، (از دی‌ماه ۱۳۵۷ تا اردیبهشت ۱۳۶۰)

سرفصل‌های مهم وقایع کردستان (سال‌های ۵۷ و ۵۸)

پیشگفتار:

اقوام کرد ایرانی، همراه و همانند تمام ملت ایران، زیر یوغ ستم رژیم استبدادی و وابسته شاهنشاهی رنج‌ها و سختی‌های بسیاری را متحمل شدند. زندان‌های آن دوران را آزادیخواهان و استقلال‌طلبان ایرانی - از کرد و غیر کرد - پر کرده بودند که همه در یک پروسه مشترک به لحاظ داشتن «دین»، «نژاد» و «وطن» مشترک همسو بودند. تا این‌که در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، انقلاب عظیم اسلامی با شعار «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» به پیروزی رسید و در حین شکل‌گیری نظام و استقرار نهادهای آن، انقلاب با مسئله بزرگی به‌نام کردستان مواجه شد. اهمیت مسئله کردستان به قدری بود که بالاترین مقامات انقلاب در بین مردم کردستان حضور یافتند و با مردم، شخصیت‌ها و احزاب کرد گفت‌وگو کردند. اما متأسفانه حوادثی که رخ داد هزینه‌های هنگفت اجتماعی و سیاسی جبران‌ناپذیری در پی داشت و در نهایت دامن دو طرف چالش را گرفت.

حال که از حوادث آن سال‌ها فاصله گرفته‌ایم، بر آن شدیم تا با صاحب‌نظرانی که بر مسائل آن دوران اشراف داشته و به‌نوعی در آن دوران در کردستان حضور داشته‌اند، به گفت‌وگو بنشینیم تا همراه با خوانندگان به ریشه‌یابی عمیق حوادث آن سال‌ها دست یابیم و بتوانیم با درک علت بروز چنین حوادثی، از تکرار آنها جلوگیری کنیم و به یک نظر و ایده مشترک در زمینه حل مسائل قومی دست پیدا کنیم.

در این راستا با آقای دکتر احمد صدر حاج‌سیدجوادی؛ اولین وزیر کشور پس از پیروزی انقلاب، آقای دکتر ابراهیم یونسی؛ استاندار وقت کردستان، آقای مهندس هاشم صباغیان؛ دومین وزیر کشور دوران بحران کردستان، مهندس عزت‌الله سبحانی؛ عضو هیئت ویژه حل مسائل کردستان، آقای مهندس فاروق کیخسروی؛ عضو سابق حزب دموکرات کردستان ایران، پیروان کنگره چهارم و آقای احسان هوشمند؛ جامعه‌شناس و محقق کرد به گفت‌وگو نشسته‌ایم.

سعی ما بر آن بوده است که از یک سو با ارائه مطالب به شکل خاطرات شفاهی و از سوی دیگر ارائه دیدگاه‌های مطبوعات خارجی آن سال‌ها، امکان پژوهشی همه‌جانبه را ممکن سازیم و قضاوت و تحلیل را به عهده خوانندگان، نسل امروز و نسل‌های آینده بگذاریم. امیدواریم در ویژه‌نامه‌های بعدی از دیدگاه‌ها و تجربیات صاحب‌نظران در این زمینه بهره‌مند شویم. اگرچه دیر، اما کردستان همیشه قابل کشف است.

گفتنی است تقدم و تاخر گفت‌وگوها بر اساس تاریخ مصاحبه با مصاحبه‌شوندگان بوده است. در پایان لازم است از آقای احسان هوشمند که دعوت نشریه را برای مصاحبه، پذیرفته و در گفت‌وگوها حضور پیدا کردند، سپاسگزاریم.

لطف‌الله میثمی

صاحب امتیاز و مدیرمسئول نشریه چشم‌انداز ایران

## کردستان: گذشته، حال و چالش‌های پیش رو

گفت‌وگو با آقای احسان هوشمند

اشاره: احسان هوشمند؛ محقق و نویسنده اهل کردستان، فارغ‌التحصیل کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی از دانشگاه شیراز است. وی از محققان و فعالان عرصه فرهنگی و سیاسی کشور می‌باشد و تاکنون مقالات و مطالعی در زمینه‌های روشنفکری دینی و چالش‌های قومی در مناطق کردنشین کشور در نشریات و روزنامه‌ها و کتب متعدد به چاپ رسانده است. احسان هوشمند به همراه محمد کریم اسدبیکگی و جلال جلالی‌زاده سنگ بنای انتشار «هفته‌نامه سیروان» را به زبان کردی - فارسی در سال ۱۳۷۶ در مناطق کردنشین کشور گذاردند و تا سال ۷۹ از مسئولان شورای سیاست‌گذاری هفته‌نامه مزبور به‌شمار می‌رفت.

با تشکر از جناب‌عالی که این فرصت را در اختیار ما قرار دادید. گفته می‌شود که «رادیکال» در ایران یعنی «ریشه» و «رادیکالیزم» یعنی «ریشه‌یابی» و «رادیکالیست» هم یعنی کسی که «ریشه‌یاب» است. در غرب هم به «چپ» می‌گویند «رادیکال». ما نیز در این‌جا قصد داریم یک کار ریشه‌یابی انجام بدهیم و وقایع کردستان را ریشه‌یابی کنیم، خصوصاً در مقطع ۵۷ و بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب که یک مدتی هم طول کشید. ما فقط می‌دانیم که هر دو طرف دعوا هزینه‌های اجتماعی زیادی را متحمل شدند، این هزینه‌ها به حدی بود که آیت‌الله طالقانی گفته بود اگر این جنگ شعله‌ور بشود تمام دستاوردهای انقلاب از بین می‌رود، به این معنا که روی کل ایران تأثیر خواهد گذاشت و ما شاهد این تأثیر منفی روی کل ایران، در دوره اول انتخابات مجلس بودیم. کسانی هم بودند که به مجلس راه یافتند و به اصطلاح فریاد «انتقام، انتقام» شان بلند بود و هر جسدی از کردستان می‌آوردند، می‌گفتند باید مسببین سرکوب شوند و جناح‌های سرکوبگر و خشن را در ایران به‌طور کل تقویت کردند.

مسئله گنبد هم بود، مسائل داخلی هم بود و حالا هم که بیست‌وسه سال از انقلاب می‌گذرد، ما هنوز چوب جناح‌های خشن را این طرف قضیه می‌خوریم که معمولاً به راه‌حل‌های امنیتی و نظامی متوسل می‌شوند و به مسائل امنیتی و نظامی اولویت می‌دهند. ما در این ریشه‌یابی، می‌خواهیم بدانیم راه پیشگیری از به‌وجود آمدن دوباره چنین وقایعی چیست؟ و بدانیم که آیا آن وقایع قابل پیشگیری بود یا نه؟ آیا ارادی بود یا این‌که جبری و غیرارادی بود؟ اگر هم گفته شود که جبری بود، خیلی از جبرها را باندهای سازمان‌یافته ایجاد می‌کنند. در این صورت تا چه حد این جبرها توسط دیگران زمینه‌سازی شده است؟ همچنین تضادهایی که خیلی پیچیده است، مثل شیعه و سنی و یا مسئله استقلال کردستان در برابر استقلال چهار کشور ایران و عراق و سوریه و ترکیه که این هم قضیه پیچیده‌ای است در چند پروسه، پروسه استقلال، پروسه آزادی و عدالت که مسئله عدالت بسیار مهم است چرا که بعضی‌ها معتقدند اگر در کردستان شعار عدالت سر داده شود و اصلاحات ارضی بشود و تضاد کار و سرمایه را دامن بزنند، ناسیونالیسم کرد مخدوش می‌شود و واکنش نشان می‌دهند. در مورد اصلاحات «عبدالکریم قاسم» این مسأله وجود داشت، مثلاً

ملاصطفي نیز این مطلب را به‌طور شفاهي مطرح کرده بود که اگر ما مقاومت نکنیم انسجام کرد از بین می‌رود. با توجه به این‌که در حال حاضر مسئله کردستان بین چهار کشور، حالت ژئوپولیتیکی خاصی پیدا کرده است. از یک‌سو اسرائیل تمایل زیادی دارد که این چهار کشور با هم اختلاف پیدا کرده و به جنگ با هم مشغول شوند تا او بتواند به اشغالش ادامه بدهد، از سوی دیگر عکسش هم در جریان اوجالان اتفاق افتاد، اسرائیل با ترکیه برای دستگیری اوجالان همکاری کامل کرد، حتی ترکیه به سوریه هشدار داد که اگر اوجالان را تحویل ندهد و یا از سوریه بیرون نرود، ما اعلان جنگ می‌کنیم. به این معنا که حالا اسرائیل آن قدر با ترکیه متحد شده که شاید شعار «کردستان واحد» را فراموش کرده است. مسئله حاد دیگر، مسئله خط لوله خزر جیحان است که باید از مناطق کردنشین ترکیه بگذرد و امنیتش مطرح است، توسط ارتش ترکیه هم سالی ده میلیارد دلار صرف حفظ امنیت توسط ارتش در این منطقه می‌کند.

مسئله دیگر قضیه نوروز است و مبارزاتی که برای تثبیت نوروز در کردستان ترکیه و عراق شده و کشت و کشتاری که در این رابطه اتفاق افتاده است. از مسائل دیگر، درگیری‌هایی است که در خود کردستان عراق با هم داشتند که در نتیجه آن حزب دموکرات دو شاخه شد. جلال طالبانی و بارزانی که درگیری‌های زیادی هم داشتند و آواره‌هاشان به ایران آمدند و هزینه‌های اجتماعی زیادی در برداشت. مسئله مهم دیگر، همان قضیه اوجالان است و همین‌طور اندیشه کمونیستی او که به چه نحو عمل می‌کند. خلاصه در یک کلام، چه کنیم که هزینه‌های اجتماعی پایین بیاید و اختلافات از راه غیراسلحه، بلکه قانون و منطق حل شود. این مطالب اجمال و خلاصه‌ای بود از مسائلی که می‌خواهیم به آنها بپردازیم. تقاضا می‌کنیم اگر مطلبی دارید بفرمایید.

□ بسم‌الله الرحمن الرحیم - با عرض تشکر از دست‌اندرکاران محترم، خصوصاً آقای مهندس میثمی که انصافاً به‌عنوان یک مبارز دیرین در این کشور حقی به‌گردن همه مردم دارند و به‌حق در طی چند سالی که بنده در خدمتشان هستم مشاهده می‌کنم که در کنار همه دغدغه‌ها و دل‌مشغولی‌ها و گرفتاری‌هایی که دارند، مسئله کرد و مسائل مربوط به مناطق کردنشین هم یکی از آن دغدغه‌های جدی ایشان است.

امیدوارم که جامعه روشنفکران ما، دوستان سیاسی، دانشگاهی و فرهنگی و محقق ما این دغدغه‌ها را جدی بگیرند و ان‌شاءالله دست به دست هم بدهیم و بتوانیم از دل پدیده‌هایی چون تفاوت‌های قومی و امثالهم در راستای منافع ملی و احقاق حقوق مردم گام‌هایی برداریم. در ارتباط با آنچه در مقدمه مباحث گفته شد، من ابتدا توضیح چند نکته را ضروری می‌دانم؛ نکته اول این که در صحبت ما به مباحثی در ارتباط با کردهای عراق و ایران و سوریه و ترکیه اشاره شد، طبیعتاً پرداختن به همه این مباحث با توجه به این‌که هر کدام از این گروه‌های قومی در هر کشور ویژگی‌های خاص بومی آن مناطق را دارند، قطعاً دامنه گفت‌وگویی ما گسترده خواهد شد. نکته دوم در ارتباط با بحث که دغدغه امروز ما شاید پرداختن به مسائل پیرامون اواخر سال ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ است که طی آن نام کردستان در ایران، توأم می‌شود با جنگ‌ها و درگیری‌های خونین. قطعاً ریشه‌یابی آن پدیده‌ها نیاز به یک نگاه جامعه‌شناختی دارد که دقت داشته باشیم هر پدیده اجتماعی، از جمله همین درگیری‌های اول انقلاب در مناطق کردنشین در خلأ روی نمی‌دهد. به عبارت دیگر یک‌سری دلایل مقطعی دارد که به آنها خواهیم پرداخت و جدی‌تر از آن یک سلسله علل تاریخی هست که بایستی به آنها پرداخته شود.

■ پیش از هر چیز برای این‌که بتوانیم تصویری به اصطلاح منطقی از اوضاع و احوال این مناطق در ذهن خود ترسیم کنیم، یک تصویر کلی از مناطق کردنشین برای ما و خوانندگان گرامی ارائه بفرمایید.

□ آنچه را که ما مناطق کردنشین یا کردستان می‌نامیم، گستره آن در کشور ما بین چهار استان آذربایجان غربی (مناطق کردنشین)، استان کردستان، کرمانشاه و ایلام قرار دارد.

■ بخشی از ایلام یا کل ایلام؟

□ بخشی از ایلامی‌ها، لر و یا عرب هستند، اما اکثریت ایلام را کردها دربرمی‌گیرند. در شمال عراق هم به همین ترتیب، قسمت عمده‌ای از شمال عراق شهرهای بزرگی چون اربیل و سلیمانیه و حتی بخش‌هایی از شهر کرکوک، به‌علاوه تعداد زیادی از مناطق شهری و روستایی پراکنده در حول و حوش شمال عراق را هم جزو مناطق کردنشین به‌حساب می‌آورند.

در ترکیه؛ بخش‌هایی از جنوب، جنوب‌شرقی و جنوب‌غربی آن تا مرز سوریه که بزرگترین شهر آن دیاربکر است که شاید هم بزرگترین شهر مناطق کردنشین باشد؛ البته اگر رشد جمعیت امروزه کرمانشاه را به‌حساب نیاوریم. همان‌طور که مشاهده می‌شود، مناطق کردنشین منتهالیه مرز غربی

ایران، مرز شمال غربی و شمال شرقی عراق، مرز جنوب، جنوب شرقی و جنوب غربی ترکیه و قسمت‌هایی از شرق سوریه را به صورت به هم پیوسته و البته در کنار این به هم پیوستگی بخش‌هایی از خاک ارمنستان و آذربایجان و البته مناطقی در درون کشور ما (که به علت مهاجرت‌های احیاناً اجباری یا داوطلبانه) در حوالی قزوین، شمال کشور و خراسان منطقه قوچان که کردها مستقر شده‌اند را در بر می‌گیرد.

#### ■ چگونه و به چه علت کردها در این کشورها مستقر شدند؟

□ شواهد نشان می‌دهد این مناطقی که ما از آنها به عنوان مناطق کردنشین نام بردیم، همواره بخشی از حکومت یا سرزمین ایران بوده‌اند. کما این‌که مادها به عنوان اولین دولت متمرکز و بزرگ ایرانی در قبل از هخامنشیان، در این منطقه مستقر بوده‌اند و به همین دلیل است که در نزد کردها و سازمان‌های قوم‌گرای کرد، توجه به دولت ماد به عنوان یکی از افتخارات ملی کردها مورد توجه بوده است.

اما در زمان دولت صفویه بعد از رسمیت مذهب شیعه در کشور ما که البته توأم با بروز بعضی خشونت‌ها و تعصب‌های مذهبی خصوصاً با شدت خاص شاه اسماعیل موجب می‌شود که به قول جامعه‌شناسان بخش‌هایی از جمعیت کرد سنی کشور نسبت به بقیه ساکنان کشور احساس تمایز کنند و شکاف اجتماعی به وجود بیاید. یعنی کردها احساس کنند که با بقیه شهروندان این کشور تفاوت‌هایی دارند و به خاطر آن تفاوت‌ها، با نگاهی تعصب‌آمیز، حقوق مذهبی آنها در نظر گرفته نمی‌شود. و طبیعتاً این احساس تمایز، به دنبال خودش احساس گریز از مرکز را هم تقویت می‌کند به خصوص که ما در نظر داشته باشیم در دوران دولت صفویه، هم حکومت‌های محلی امارات‌نشین در مناطق کردنشین و سایر مناطق کشور داشتیم و هم این‌که بخش‌هایی از مناطق کردنشین به صورت ایلی و عشیره‌ای زندگی جمع‌شان را می‌گذرانند. طبیعتاً این احساس تمایز به علاوه آن قدرت محدودی که این امارات یا قبایل داشتند از آن طرف مرز هم تکیه فوق‌العاده خلیفه عثمانی بر عامل مذهب و حمایت از حقوق سنی‌ها، جاذبه‌هایی برای اینها ایجاد می‌کند و اگر این نکته را هم اضافه کنیم که دولت عثمانی هم در کنار روند تمرکزگرایی صفویه، که در حال برکنار کردن امارات و خصوصاً امارات کرد، یعنی امرای کرد و جانشین کردن امرای قزلباش ترک یا فارس به جای آنها بود، یا خلیفه عثمانی و عده‌هایی می‌دهد دال بر این که در صورت پیوستن این مناطق به آنها از امرای کرد برای اداره این مناطق استفاده خواهد کرد. ما در این دوره، یعنی بعد از جنگ چالدران که منجر به شکست شاه اسماعیل می‌شود، شاهدیم که بالغ بر ۲۰ امارت‌نشین کرد که بخش عمده‌ای از مناطق کردنشین ایران در آن زمان را تشکیل می‌داد، یعنی بالغ بر دو سوم مناطق کردنشین ایران، با خلیفه عثمانی قراردادی می‌بندند و خود را از تابعیت ایران خارج کرده و تابعیت عثمانی را می‌پذیرند.

■ آیا نقش قومیت و اختلاف اقوام یک امر طبیعی است و آنچه منشأ تفرقه می‌شود، احساس تمایز است؟ و آیا همین احساس تمایز منشأ گریز می‌شود؟

□ در ارتباط با «قوم» و «قومیت» بین پژوهشگران علوم سیاسی و جامعه‌شناسی اتفاق نظر وجود ندارد، اساساً در ارتباط با قومیت یک نکته حائز اهمیت است. بعضی از عالمان علم سیاست، قومیت را یک پدیده کهن می‌دانند و برخی یک پدیده نو مربوط به بعد از ظهور دولت مدرن و نوین، البته خود من جزو آن دسته از افراد قرار خواهم گرفت که قومیت را یک امر کهن می‌دانند، یعنی احساس تعلق و وابستگی به افسانه‌های مشترک، خاطرات مشترک، فرهنگ مشترک و نام مشترک؛ این را لزوماً مربوط به دوران جدید نمی‌دانم، کما این‌که قبل از دوران جدید هم ما تأکیداتی در بین بعضی از امرای کرد، یا شاعران و نویسندگان کرد دال بر کرد بودنشان داریم. تفاوت، فی‌نفسه مایه اختلاف و جنگ و خونریزی نیست، وقتی که این تفاوت تبدیل به ابزاری می‌شود برای فشار آوردن و تبعیض روا داشتن و برای ضایع کردن حقوق و برای برتری‌طلبی، اینجاست که این تمایز طبیعتاً به دنبال خودش عوارضی را ایجاد خواهد کرد و درگیری‌ها و اعتراض‌هایی را به دنبال خواهد داشت.

■ قرآن آیه صریح دارد که «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ نَكَرٍ وَ أُنْثَىٰ وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَ قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقِيكُمْ» در این آیه، فرقه‌مندی و اختلاف اقوام پذیرفته شده است.

□بله، قرآن کریم به صراحت تفاوت‌ها را پذیرفته، و این تفاوت‌ها رسمیت دارد، ولی مایه برتری نیست. البته این به آن معنا نیست که در دولت عثمانی هم برتری طلبی اعمال نشد. به عبارت دیگر، به همان نسبت که دولت صفویه نسبت به سنی‌ها سخت‌گیری می‌کرد و شیعه را رسمیت می‌داد، خلیفه عثمانی هم سنی‌گری را رسمیت می‌داد و به شدت با شیعه‌ها برخورد می‌کرد، کما این‌که خلیفه عثمانی چهل‌هزار نفر از شیعیان تکلوا را، بنا به قول بسیاری از مورخین تُرک، می‌کُشد و مابقی آنها می‌آیند جزو قزلباش‌ها قرار می‌گیرند و به‌قول برویین سن می‌بینیم که نزد علویان ترکیه که بخشی از آنان هم گرد هستند، شاه‌اسماعیل مقام الوهیت و قدسی می‌یابد.

پس اگر قرار باشد برای شکل‌گیری بحران، یا شکل‌گیری جریان گریز از مرکز در کشورمان، در مناطق کردنشین دوره تاریخی قائل باشیم، طبیعتاً به لحاظ تاریخی باید به دوره شاه‌اسماعیل صفوی برگردیم. اگرچه به اعتقاد بسیاری، حرکت شاه‌اسماعیل زمینه‌های تحکیم فرهنگ ملی را در دیگر نقاط کشور مهیا نمود.

■ آیا جنبش‌ها و نهضت‌های قومی کرد به‌دنبال تبعیض‌های مذهبی و قومی ناشی از روی کار آمدن صفویان در ایران و عثمانی در ترکیه و رقابت این دو دولت با هم، پدید آمده‌اند؟

□از دوره شاه‌اسماعیل اول تا ظهور رضاخان ما شاهد چند جنبش سیاسی در مناطق کردنشین هستیم که عمده‌ترین آنها جنبش شیخ عبیدالله و جنبش سمکو است که از لحاظ تاریخی، پرداختن به آنها ضرورت دارد، چرا که هیچ پدیده امروزی در خلأ رخ نداده است و باید به ریشه‌ها و جنبه‌های تاریخی آن توجه بشود. همان‌طور که مشاهده می‌شود، بعد از این‌که مرزهای سیاسی ایران در منطقه غرب کشور با مرزهای اجتماعی - فرهنگی آن متفاوت می‌شود، به عبارتی در کرانه غربی کشور جایی را مرز ایران و عثمانی قرار می‌دهند که در اصل در دو سوی مرز، مردمانی با گذشته مشترک، زبان مشترک، آداب و سنن مشترک زندگی می‌کنند و مرز ایران و عثمانی عملاً از دل مناطق کردنشین می‌گذرد و بخش عمده‌ای از مناطق کردنشین نیز متأسفانه، به واسطه خیانت حاکم بدلیس (۱) به عثمانی می‌پیوندند (که البته عرض کردم فشارهای دولت صفویه را بایستی در این‌جا قطعاً مورد نظر داشت). آنچه این مرز را از هم جدا کرد، رقابت بین ایران و عثمانی بود که تا دوره رضاخان و فروپاشی دولت عثمانی هم این عامل همواره در جایی خود باقی بود؛ به عبارت دیگر همواره حکام ایران و عثمانی از مسأله کردها به‌عنوان ابزاری در جهت اعمال فشار به حاکمیت دولت رقیب استفاده می‌کردند، این است که شما می‌بینید در دوره‌های شیخ عبیدالله شمیدینانی، (یا به قول سفیر عثمانی، شیخ عبیدالله افندی) از شیوخ برجسته سنی مناطق کردنشین عثمانی بوده است. روستاهای او توسط شاه از پرداخت مالیات معاف شده بودند، اما ولیعهد و حکامش (والی منطقه و شجاع‌الدوله) به زور از او مالیات می‌گیرند. مقاومت می‌کند و در نهایت موجب بروز سلسله درگیری‌هایی می‌شود؛ البته با تحریک عثمانی‌ها و بعداً غربی‌ها.

روس‌ها و انگلیس‌ها هم ظاهراً خیلی بدشان نمی‌آمد این اتفاق بیفتد، گرچه روس‌ها سعی کردند طرف ایران را بگیرند، اما انگلیس‌ها ابتدا طرف شیخ عبیدالله و عثمانی را می‌گیرند و درگیری‌هایی در مناطق کردنشین رخ می‌دهد. بعد از ماجرای شیخ عبیدالله هم، ماجرای سمکو رخ می‌دهد. در اینجا من اشاره زیادی به این جریان‌ها نخواهم کرد، چرا که در وقت مقتضی به آنها خواهم پرداخت، اما نکته‌ای که اینجا می‌خواهم به آن بپردازم این است که بسیاری از قوم‌گراهای کرد یا ناسیونالیست‌های کرد، حرکت شیخ عبیدالله را اولین قیام ملی کردها ارزیابی کرده‌اند. این در حالی است که واقعیت تاریخی این مطلب را نقض می‌کند. دست کم من این‌طور فکر می‌کنم که تا دوره شکل‌گیری دولت نوین ترکیه، عراق و دولت رضاخان در ایران، ما حرکت قومی و نهضت قوم‌گرای کرد نداشتیم. یعنی اولاً تا زمان روی کار آمدن رضاشاه در ایران، و تا زمان روی کار آمدن کمال اتاتُورک در ترکیه و تا زمان روی کار آمدن ملک فیصل در عراق، ما حرکت ملی در بین کردها نداشتیم. ثانیاً حتی بر فرض این که این حرکت را یک قیام قومی بدانیم، قطعاً قبل از حرکت شیخ عبیدالله در مناطق کردنشین عثمانی بالغ بر پنجاه‌سال قبل از این حرکت، سلسله حرکت‌هایی مثل حرکت‌های خاندان بدلیس یا بتلیس یا شورش

رواندوز یا شورش بدرخانی‌ها بوده که چیزی حدود پنجاه سال پیش از حرکت شیخ عبیدالله در عثمانی شکل گرفته، و حتی امرای بدرخان خود را شاه کردستان اعلام کردند. پس به نظر من در این صورت:

نخست این‌که حرکت شیخ عبیدالله اولین جنبش قومی نیست، چرا که ما اصولاً در دوران مدرن شاهد حرکت‌های قومی و سیاسی شدن قومیت هستیم.

دوم این‌که قبل از شیخ عبیدالله هم حرکت‌های مشابه شیخ عبیدالله با تفاوت سی، چهل سال یا پنجاه سال قبل در عثمانی رخ داده است.

■ علت این‌که این جنبش‌ها را در ایران قومی به حساب نمی‌آورید، چیست؟ آیا جنبش‌های سیاسی، قومی و ویژگی‌های خاصی دارند؟

□ نکته اول حائز اهمیت در این دو جنبش این است که تفاوت بین مرزهای سیاسی و اجتماعی مسأله‌ساز می‌شود. نکته دوم این‌که ساختار ایلی و عشیره‌ای هم به کمک این بحران‌ها می‌آید. به عبارتی، باز یکی از سرکردگان ایلی یا نخبه‌های ایلی به همراهی شیخ عبیدالله می‌آید به نام حمزه آقاي منگور (۲) نکته سوم که این حرکت را از حرکت قومی بودن مبرا می‌کند. این است که ما هیچ بیانیه، خواسته یا برنامه‌ای دال بر طرح خواسته‌های قومی در حرکت شیخ عبیدالله مشاهده نمی‌کنیم.

■ مانیفست نداشته؟ شاید داشته ولی مکتوب نشده است؟

□ نه، در بیان هم گزارش نشده، در هیچ سند تاریخی، یعنی در اسناد معتبر تاریخی، هیچ خواسته‌ای نیست که این‌که دعوا کاملاً مشخص است. دعوا بر سر پرداختن عوارض و مالیات و گرفتن مالیات بوده که شیخ اعتراض کرده، البته به تحریک عثمانی‌ها این اعتراض متوجه ایران می‌شود و هیچ خواسته‌ای نداشته است. حال چرا اینجا به شیخ عبیدالله اشاره کردم، برای این‌که بعدها فرزندان شیخ عبیدالله در تحریکات قومی، خصوصاً در ایران مؤثرند، به‌ویژه در حرکت بعدی که همان حرکت سمکو است:

اسماعیل آقاي سیمتقو یا سیمکو رهبري ایل شکاک را به‌عهده داشته که البته قبل از او پدرش محمدآقا و برادرش جعفرآقا رئیس این ایل بودند، ظاهراً والي تبریز، جعفرآقا را به تبریز دعوت می‌کند به بهانه سرکوب آشوری‌ها که در تبریز زیاد شده‌اند و به قرآن سوگند می‌خورد که کاری با او نخواهد داشت. جعفرآقا به تبریز می‌رود، البته او آدم زورگویی هم بوده و حاکم تبریز با همین خدعه او را از پای در می‌آورد، و به این ترتیب سمکو که جوانی بیش نبوده جانشینی برادرش را به‌عهده می‌گیرد و رئیس ایل می‌شود و البته در انتقام برادر سرکش می‌شود و در حین حرکت سمکو با توجه به خلأ قدرت مرکزی در ایران که سال‌های جنگ اول است و انقلاب مشروطه و دولت مرکزی توان نظامی و توان اداره کشور را از دست داده، بحران شکل می‌گیرد و سمکو مناطق مختلفی از مناطق کردستان شمالی را تصرف می‌کند و بعدها توسط رضاخان سرکوب می‌شود. سمکو کاملاً ویژگی یک مرد عشیره‌ای را داشت. مثل همه ایلاتی‌ها رفتار می‌کرد، مهاباد و رحمت‌آباد را غارت کرده و صدها نفر را کشت. حتی در بین پژوهشگران کرد هم رفتار سمکو گاه تشبیه‌شده به رفتار آتیل و یک آدم خونخوار و خشنی که در اشغال و فتح هر منطقه اقدام به خونریزی و غارت و کشتار فراوان می‌کرده است. اسناد تاریخی بسیار معتبری در خصوص رفتار سمکو با مناطقی که تصرف کرده در دسترس است. حرکت سمکو و شیخ عبیدالله نکته‌ای را برای ما برجسته می‌کند و آن تفاوت مرزهای سیاسی - اجتماعی است، به عبارتی از آنجایی که بخشی از کردها در شمال عراق یا جنوب ترکیه ساکن بودند، همواره آن بخش بر تحولات این بخش تأثیرگذار بوده و تاکنون هم این تأثیرگذاری نمود داشته است. به لحاظ تاریخی پرداختن به این دو حرکت که قبل از ظهور دولت مدرن در ایران شکل گرفتند حایز اهمیت است، من در مورد سمکو تأکید می‌کنم که اولین بار طرح خواسته‌های قومی شکل می‌گیرد. آن هم نه توسط خود سمکو، بلکه توسط مشاور ارشد سمکو به‌نام سید طه که نواده شیخ عبیدالله است و البته هر دو حرکت سمکو و شیخ عبیدالله بی‌تأثیر از سیاست‌های دولت عثمانی در اعمال فشار بر قاجار، نبوده است.

■ حرکت سمو چند سال قبل از روي کار آمدن رضاخان بوده است؟

□ چيزي حدود ده، پانزده سال قبل از مطرح گرديدن رضا شاه بوده است، رضا شاه که روي کار مي آيد حول و حوش ۱۹۳۰ م. (۱۳۱۰ ش.)، سمو را مي کشد، يعني عملاً حدود بيست تا بيست و چند سال حرکت سمو طول مي کشد، البته حول و حوش سال هاي ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۴ ش. سمو عملاً شکست خورده و در خاک عثماني مستقر شده، يکي دو بار حرکت هاي مزبوحانه انجام مي دهد و موفق نمي شود و نهايتاً رضا شاه به حوالي اشنويه دعوتش مي کند و در آنجا کشته مي شود.

■ اين سمو همان کسي است که خالوقربان (قاتل ميرزا کوچک خان) را کشته است؟

□ بله، خالوقربان را سمو مي کشد. اگرچه برخي مي گويند نزديکان خالوقربان او را کشتند و البته توسط حکومت هم مجازات شدند. خالوقربان کرد کرمانشاه بوده، عده اي از کردهاي کرمانشاه را بسيج مي کند که با سمو بجنگند؛ که کشته هم مي شود. اين که مي گويم سمو قومگرا نبوده، به اين دلایل است که:

(۱) سمو در برابر کشته شدن مردم ساوجبلاغ يا مهاباد توسط روس ها کوچک ترين اعتراض مي کند.

(۲) خودش در فتح مهاباد و بعداً رحمت آباد به همان خشونت ي که غيرکرد در دوران عشيره اي، ايلي با کردها رفتار کند، رفتار مي کرده و اين نکته حائز اهميتي است.

(۳) نامه هايي که براي حکومت و رضاخان بعدها مي نويسد، نشان مي دهد که اين آدم با آن نامه هاي سراسر مدح و ثنای به حکومت، خواسته قومي نداشته است و به علاوه حاضر نمي شده با شيخ محمود برزنجي که براي اولين بار حرکت ملي گرايانه قدرتمندي در کردستان عراق شکل داده و خودش را شاه کردستان در سلیمانیه مي داند، همکاري کند و از اين مهمتر در سرکوب جنبش آارات به رهبري احسان نوري پاشا، حداقل و عده اي به ترک هاي جوان مي دهد که با آنها همکاري کند که بتوانند اين جنبش را سرکوب کنند.

همة اينها نشان از آن دارد که حرکت سمو، حرکت قومي نبوده است، اما در جريان حرکت سمو، سيد طه به او پيوسته و روزنامه کردي - فارسي در اروميه منتشر مي کند و برخي از خواسته هاي قومي را هم به زبان سمو جاري مي کند، شايد به اين دليل باشد که قاسملو، پدر ناسيوناليزم کرد در ايران را، سمو مي داند، که البته با شواهد ي که عرض کردم، به نظر من اين عنوان براي سمو، دور از واقعيت به نظر مي رسد.

■ آيا اين جنبش ها مربوط به دوران پيش از مدرن است؟ حرکت هاي دوران مدرن چگونه اتفاق مي افتند؟ و آيا حرکت هاي دوران پيش از مدرن بر حرکت هاي بعدي تأثير گذاشته است؟

□ بله، تا اينجا حرکت هاي پيش از دوران مدرن بود و اين حرکت هاي پيش از دوران مدرن، متأسفانه تأثيرات خودش را در دوران رضا شاه و پس از آن به جاي گذارد و آن احساس تمايزي که از دوره صفويه شکل گرفته، اثرات خودش را طي اين دوران طولاني چندصدساله نشان مي دهد. اگر بخواهم اين حرکت ها، خصوصاً حرکت شيخ عبيدالله و سمو - را جمع بندي کنم، به نظر مي رسد که اولاً رفتاري که سمو در پيش مي گيرد، هيچ شباهتي به رفتار مليون کرد (مثلاً حرکت احسان نوري پاشا در جنوب ترکيه در جنبش آارات) ندارد، آن چنان کاملاً با شکل و شمایل ايلي، قبيله اي، عشيره اي حتي از غارت کردن مناطق کردنشين هم بر حذر نمي شود. از سوي ديگر هيچ برنامه اي براي طرح خواسته هاي قومي از آنها مشاهده نمي شود. ضمن آن که فتوای شيخ عبيدالله مبني بر قتل شيعيان رافضي که منظور آذري هاي غرب آذربايجان بوده، اين احساس تمايز را ما بين کردها و آذري ها شدت مي بخشد.

■ منظورتان از خواسته هاي قومي، زبان مشترک و ... است؟

□ بله، زبان و اداره مستقل مناطق و غيره. ضمن اين که براي اولين بار پاي غربي ها، در چالش هاي سياسي داخلي به صورت جدي تري باز مي شود، يعني با حرکت شيخ عبيدالله از سويي و حرکت سمو به طور مشخص دول غربي مانند انگليس، مقداري کمتر آمريکا و البته روس درگير مسائل کردها مي شوند.

عثمانی‌ها در جنگ جهانی اول با فتوای جهاد، کردها را علیه روس‌ها تحریک می‌کنند، از آن طرف روسیه هم با در اختیار قرار دادن اسلحه به برخی از این جنبش‌ها، جای پای در منطقه باز می‌کند. انگلیسی‌ها هم به همین ترتیب، با تحریک کردها علیه حاکمیت مرکزی عثمانی بدشان نمی‌آید که فشار بر عثمانی را بیشتر کنند که البته در اینجا مقاداری اوضاع پیچیده‌تر می‌شود.

پس حرکت سمو گرچه کشتار و خونریزی فراوان را به همراه دارد، اما به علت نداشتن پایتخت و کا بینه و برنامه خاص برای اداره جامعه و ناتوانی در برقراری ارتباط با نخبه‌های شهری، نهایتاً وجه عشیره‌ای آن بر وجه قومی‌اش غلبه می‌کند. این نکته هم باید در اینجا اضافه شود حرکت سمو نشان داد که از دوره صفویه تا دوره رضاشاه، حکومت مرکزی ایران، هیچ الگوی کارآمدی برای جذب مناطق کردنشین در نظام ملی نداشته و جز اعمال زور و خشونت و تزویر در همراه کردن کردهای کردستان شمالی، یعنی مناطق کردنشین آذربایجان غربی، هیچ راهکار عمده‌ای برای اداره کردستان نداشته است. جالب است توجه کنیم که در همین زمان، یعنی از دوران صفویه تا اواخر دوران قاجار، در حالی‌که در کردستان شمالی همواره جریان‌های گریز از مرکز شکل گرفته، اما در کردستان مرکزی یا کردستان اردلان (۳) به واسطه حضور قدرتمند خانواده اردلان و غلبه فرهنگ ملی در آنجا، شعرائی کرد پارسی‌گویی بسیاری داشته، حتی تاریخ‌هایی که نوشته می‌شده در دوران خانواده اردلان، در سنج به زبان فارسی بود. در این منطقه مثل سایر مناطق ایران، حساسیت خاص ایجاد نشده است، چون اعمال فشار زیادی نسبت به مردم این منطقه صورت نگرفته است. به اضافه این‌که در این دو حرکت، مشخص شد که دولت رقیب ایران، دولت عثمانی همواره از کردها در جهت اعمال فشار بر دولت ایران، استفاده کرده است.

■ دقیقاً از چه زمانی حرکت‌ها و جنبش‌های اقوام کرد در ایران وارد دوره نوین شده و به اصطلاح قومی و سیاسی می‌شود؟

□ بعد از شکل‌گیری دولت رضاشاه، ضمن این‌که جنبش سمو سرکوب می‌شود، اتفاقاتی می‌افتد که باعث می‌شود بحران به اصطلاح مناطق کردنشین وارد دوران نوین حیات خود شود. رضاخان در دورانی به قدرت می‌رسد که نابسامانی و هرج و مرج، تقریباً گوشه و کنار ایران را در بر گرفته است. حرکت شیخ‌خزعل در خوزستان، میرزا کوچک در گیلان، کلنل پسیان در خراسان، سمو در کردستان و غرب ایران (کردستان شمالی) باعث می‌شود در این دوران، «مقوله امنیت»، برای مردم اهمیت بسیاری پیدا کند. در اینجا بد نیست اشاره کنم به یک جمله از خاطرات یک نویسنده گرد در کتابی به نام «وحشت در سقر» (۴) از مصطفی تیمورزاده که در این کتاب اشاره می‌کند به این‌که حرکت‌های سمو و شیخ عبیدالله و اشغال مناطق کردنشین توسط روس‌ها و عثمانی‌ها و غیره چه مشکلاتی را متوجه مناطق کردنشین کرده است. وی می‌گوید: «ملاحظه فرمایید که دولت و ملت ایران در آن موقع تا چه اندازه خوار و در فضایی گیتی مهتوک و مفلوک بود. ملت ایران مثل تویی بود که لشکر خارجی از دو طرف آن را بازیچه خود قرار داده بود، آن هم در خاک خودش، و الا چگونه ما باید سه نفر از رجال نامی ایران (منظور رجال کرد است) توسط بیگانگان (منظور عثمانی‌ها) اعدام شوند و بالغ بر صدهزار تومان غنایم ایشان تصرف شود، علاوه بر این تمام عشایر و اکراد را اجباراً به جنگ و محاربه با روس‌ها می‌بردند. حال اگر ایرانیان امروزه در مقابل این ننگ و فجایع خفت‌بار دیروز، جان و مال خود را در راه ناجی و قائد توانا، رضاشاه نثار نمایند، آیا باعث افتخار نیست؟» این مطلب نشان می‌دهد، امنیت آن‌قدر اهمیت دارد که این اقدام تمرکزگرایانه رضاشاه نه تنها با مقاومت روبرو نمی‌شود، بلکه مورد استقبال بعضی از نخبگان هم قرار می‌گیرد، ظاهراً در بسیاری از مناطق دیگر و برخی از روحانیون هم در آن اوایل از حکومت رضاخان حمایت‌هایی کردند.

در ارتباط با دوره رضاخان، جدا از بحث امنیت که مورد استقبال قرار گرفته، توجه به نکاتی دیگر حائز اهمیت است؛ نخست آن‌که دولت رضاخان به عنوان دولت ملی در ایران شکل می‌گیرد، باید به این نکته اشاره داشت که این دولت بسان دولت‌های مشابه در مغرب زمین براساس حق شهروندی شکل نمی‌گیرد، براساس انتخاب آزاد، آزادی مطبوعات و احزاب و غیره، نیست. یک اقتدار متمرکز از

بالاست که البته هدف نهایی آن متجدد کردن یا روزآمد کردن فرهنگ ایرانی است و در این راستا، تلاش بسیار جدی صورت می‌گیرد، خصوصاً در سال ۱۳۰۷ با قانونی که در مجلس تصویب می‌شود طبق آن حتی لباس‌های محلی سنتی غیرقانونی و افراد بزرگسال ذکور را به‌جز روحانیون رسمی به پوشیدن لباس‌های مدل غربی و کلاه پهلوی موظف می‌کند و بعدها کلاه نم‌دی اروپایی جایگزین کلاه پهلوی می‌شود و اسامی مناطق مختلف کشور هم به قول آبراهامیان در کتاب «ایران بین دو انقلاب»، عوض می‌شود. این همسان‌سازی فرهنگی در جامعه‌ای که تفاوت‌های مذهبی - فرهنگی بی‌شماری دارد هم به لحاظ زبانی، چرا که تأکید بسیار عمده‌ای بر زبان فارسی و رسمیت‌دادن به آن می‌شود، البته با نفي سایر زبان‌ها، طبیعتاً زمینه بروز اعتراضاتی را درآینده فراهم می‌کند. به قول محقق ایرانی کاوه بیات، رسمیت‌دادن به زبان فارسی به خودی خود مشکل نیست، چرا که قبل از این‌که رضاشاه، زبان فارسی را رسمی کند، در بسیاری از مناطق ایران و یا در تمامی مناطقی که حوزه تمدنی ایران را تشکیل می‌دهد زبان فارسی زبان رسمی مردم و نخبگان و شاعران و نویسندگان بوده است.

■ حتی افغانستان...

□ بله، هر جا که تمدن ایرانی است، حتی افغانستان، تاجیکستان، سلیمانیه و... (مناطق کردنشین عراق). اولین تاریخی که درباره نوشته شده، «شرفنامه بدلیسی» یا «تاریخ شرفنامه» است که در دوره صفویه نگاشته شده است. شرف‌الدین بدلیسی این کتاب را به خلیفه عثمانی هدیه می‌کند، در حالی که این کتاب به زبان فارسی است. بعد از آن تواریخی که در کردستان نگاشته می‌شود، در کردستان اردلان به زبان فارسی است. به عبارت دیگر، زبان فارسی بیشتر در کردستان رسمیت داشته است، اما تأکید نابجای رضاشاه در نفي زبان‌های محلی و قومی، طبیعتاً زمینه اعتراض را در دوره‌های بعد از خودش که خلأ قدرت ایجاد می‌شود، به‌وجود می‌آورد.

■ اولین حرکت اعتراضی مناطق کردنشین در دوره رضاشاه توسط چه کسی صورت گرفته است؟

□ اولین حرکت اعتراضی دوره رضاشاه در مناطق کردنشین توسط شخصی به‌نام ملاخلیل از روحانیون برجسته کرد، در اعتراض به پوشش زنان و در اعتراض به تأکید رضاشاه بر همسان‌سازی فرهنگی شکل می‌گیرد. اما متأسفانه و مثل همیشه توسط ملیون کرد مورد توجه قرار نمی‌گیرد. برای این‌که، حرکت ملاخلیل کاملاً صبغة مذهبی داشته، و هیچ خواسته قومی و زبانی از دل حرکت ملاخلیل بیرون نمی‌آید. تنها کتاب مستقلی که درباره قیام ملاخلیل چاپ شده توسط آقای ابراهیم افخمی است، تحت عنوان «قیام ملاخلیل و رد فرمان رضاخان» (ه) ما در ابتدای کتاب می‌خوانیم، «ملاخلیل ادعای استقلال کرد نداشت و هر روز بیشتر حرکت ایشان قدرت می‌گرفت و مخالفت با لباس و کلاه پهلوی و رفع حجاب بانوان به‌عنوان شعار روز و سمبل نهضت ملاخلیل شناخته شد.» و شاید هم به همین دلیل باشد که ناسیونالیست‌های کرد و روزنامه‌نگارها و مستشرقین غربی به حرکت ملاخلیل توجه نمی‌کنند که بعداً من اشاره خواهم کرد که این عدم توجه ناشی از این واقعیت است که اگرچه رضاشاه تأکید بر همسان‌سازی فرهنگی داشت، یعنی همه اقوام با تفاوت‌های زبانی و مذهبی متفاوت بایستی به لحاظ فرهنگی همسان بشوند، اما این نکته را نباید از نظر دور داشت که جنبش‌های قوم‌گرای کردی با تأسی به همین راهکار رضاشاه خودشان در پارادوکسی می‌افتند که از دل آن تمام تفاوت‌های زبانی - مذهبی در میان کردها نفي می‌شود و زبان استاندارد جایگزین آن می‌شود و اصولاً نه‌تنها توجه به مذهب از اولویت برداشته می‌شود که هرکسی مذهبی باشد و گرد و سنی مذهب و خواسته دینی مطرح کند، قطعاً مورد اعتراض و حمله قرار می‌گیرد. کما این‌که ما در ابتدای انقلاب شاهد بودیم مرحوم علامه مفتی‌زاده، که متأسفانه نه‌تنها اعمال فشار توسط دولت مرکزی متوجه‌شان است، بلکه یاران ایشان توسط احزاب سوسیالیست و کمونیست کرد ترور می‌شوند. نمونه آن خانواده شبلی و نمونه دیگر برادران نمکی هستند که سه برادر حتی در میانشان نوجوانی بودند که ناجوانمردانه ترور می‌شوند، همچنین خانواده جلالی‌زاده خصوصاً شهید مسلم جلالی‌زاده که متأسفانه در کمال قساوت ترور می‌شود. پس همان بلایی که رضاشاه بر سر اقوام می‌آورد، متأسفانه در میان جنبش‌های کردی هم ما به شکل دیگری دیده می‌شود.

■ جنبش‌های کردی به معنا و شکل نوین در بین کردهای کشورهای همسایه از جمله عثمانی از چه زمانی و چگونه شکل می‌گیرند؟

□ در دوران احتضار خلیفه عثمانی کم‌کم شاهد شکل‌گیری جنبش کردی به معنای نوین آن در عثمانی سابق هستیم. نوادگان امیر عالی بدرخان مثل کامران بدرخان و دیگران، نوادگان شیخ عبیدالله و بسیاری از خانواده‌های کرد در همراهی با ترک‌های جوان در جهت نفی حکومت عثمانی به پا می‌خیزند. این حرکت زمینه‌های شکل‌گیری حرکت‌های قومی را در مناطق کردنشین ایجاد می‌کند و حدود ۱۰۴ سال قبل اولین بار یک نشریه کردی در قاهره به وسیله همین خانواده‌ها منتشر می‌شود و کم‌کم خواسته‌های قومی در کردستان عثمانی سابق و بعدها عراق و ترکیه شکل می‌گیرد.

در اینجا لازم است اشاره کنم که کمال آتاتورک لباس کردی می‌پوشد و وعده می‌دهد که ترک‌ها و کردها با هم اداره سرزمین را به عهده خواهند داشت، خصوصاً بعد از جنگ جهانی اول که آخرین رمق و توان را از عثمانی‌ها گرفته و بعد از شکست عثمانی‌ها در کنفرانس سور "Sevre" برای اولین بار حق حاکمیت کردها و آشوری‌ها و ارمنی‌ها به رسمیت شناخته می‌شود. به این معنا که در ماده ۶۲ تا ۶۴ این کنفرانس پیش‌بینی می‌شود که بعد از تجزیه دولت عثمانی، مناطق کردنشین به صورت خودمختار اداره بشوند، بعد از یک سال این مناطق کردنشین اگر خواستند مستقل باشند و اگر نخواستند به همان صورت خودمختار به حیات خودشان ادامه بدهند. این نکته حائز اهمیت است که برای اولین بار در دوران مدرن توجه به خواسته‌های قومی در صدر توجه گفتمان بین‌الملل قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر با طرح ویلسون دال بر اعطای حقوق قومیت‌ها و همچنین خودگردانی برای قومیت‌ها و با نظرات لنین در همین سال‌ها دال بر حق تعیین سرنوشت خلق‌ها عملاً دو گفتمان غالب جنگ اول یعنی گفتمان آمریکایی و گفتمان کمونیستی تأکید بر خواسته‌های قومی دارد و باید توجه داشت همین تأکید به علاوه سرازیر شدن انبوهی از روزنامه‌نگارها و محقق‌ها و مستشرقین غربی به مناطق کردنشین، بعدها منشأ تحولات بسیار عمده‌ای در اثرگذاری بر رویدادهای مناطق کردنشین می‌شود.

البته در اینجا تذکر این نکته بسیار جدی و ضروری است، عده‌ای با نگاه تقلیل‌گرایانه، سعی می‌کنند واقعیت‌های موجود مناطق کردنشین را که ما به صورت عینی با آنها مواجه هستیم لزوماً برگردانند به توطئه استکبار و غرب و آمریکا و کمونیست و امثالهم گرچه تأثیرات آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها و روس‌ها در بروز برخی رویدادها چنان برجسته است که قابل انکار نیست، اما تقلیل این پدیده اجتماعی، درگیری‌های خونین مناطق کردنشین، شکل‌گیری احزاب کرد به تأثیر غربی‌ها، به نظر می‌آید که کاری دور از واقعیت باشد. توضیح این نکته ضروری بود و ما در جای جای بحث‌مان به تأثیرات غربی‌ها اشاره خواهیم داشت. در کردستان عثمانی، زمزمه و نگاه‌های قومی کم‌کم برداشته می‌شود. خصوصاً که در کنفرانس سور، شریف پاشا نماینده‌ای که از طرف ترک‌های جوان به آنجا رفته، یک‌باره تغییر موضع می‌دهد. او که به قول محققان غربی تا آن روزگار هیچ نام و نشانی از کرد بودن خود به‌جز اجدادش نداشت، یک‌باره تبدیل به کرد دو آتسه می‌شود و خواسته‌های قومی را مطرح می‌کند. گرچه در مورد خواسته‌های او در آنجا هنوز در بین اسناد تاریخی به‌صورت جدی تحقیق نشده است. برخی معتقدند که او در آنجا خواهان استقلال کردستان بود. برخی معتقدند که نه، خواهان خودگردانی کردستان عثمانی بود، البته با تابعیت از دولت ایران، چرا که می‌خواستند نظر دولت ایران را به خود معطوف کند که به این ترتیب هم کردها به دامن ایران برگردند و هم حق خودگردانی داشته باشند. البته هنوز صحت و سقم این مطالب مورد ارزیابی علمی قرار نگرفته، به هر حال بعد از آن حرکت، انگلیسی‌ها شیخ محمود را استاندار کردند و دو نفر از نیروهایشان را به‌عنوان مشاورین سیاسی و نظامی او برگزیدند. شیخ محمود بعدها ادعای استقلال و شاهی کرد. قبل از این‌که ملک فیصل شاه عراق بشود، شیخ محمود خود را رسماً شاه کردستان اعلام کرد و بعدها با انگلیسی‌ها درگیر شده و حرکت او سرکوب شد.

در اینجا باز توجه به چند نکته حایز اهمیت است: در مناطق کردنشین عثمانی ما شاهد بروز جنبش‌های قوم‌گرا می‌شویم. نشریات متعدد کردی چاپ می‌شوند به علاوه این‌که برای اولین بار رادیوی کردی زیر نظر انگلیسی‌ها در مناطق کردنشین در موصل دایر می‌شود و به زبان کردی برنامه پخش می‌کند. همه این‌ها بعداً در طرح خواسته‌های قومی تأثیرگذار است و به این طریق بحران قومی در کردستان عراق و عثمانی یا ترکیه وارد دوران جدیدی می‌شود.

در این‌جا بد نیست اشاره شود که آتاتورک به وعده‌هایی که داده، به سرعت پشت پا می‌زند، سال بعد در کنفرانس لوزان، بی‌توجه به آنچه که در قرارداد سور گفته شده، ویژگی‌های جدیدی برای مناطق کردنشین تعریف می‌شود که به خودگردانی تنها به صورت بطیء اشاره می‌شود. آتاتورک برای دستیابی به برنامه‌ها و اهدافش هم به غربی‌ها خودش را نزدیک می‌کند و هم کردها را سرکوب می‌کند تا این‌که جنبش کردهای آارات به رهبری ژنرال احسان نوری پاشا کمیته «خوی‌بوون» یا مستقل بودن شکل می‌گیرد و البته برای اولین بار رضاشاه با آتاتورک قراردادی می‌بندد و از اینجاست که رقابت بین ایران و عثمانی، جای خودش را به همکاری بین ایران و ترکیه می‌دهد. نیروهای آتاتورک از پشت آارات یعنی از داخل خاک ایران که با آن قرارداد این منطقه به ترکیه تعلق می‌گیرد (این بخش از خاک ایران) از پشت به نیروهای احسان نوری پاشا حمله می‌کند. آنها را منهدم می‌کنند و احسان نوری پاشا به ایران پناهنده می‌شود و تا اواخر عمرش که اوایل سال ۵۶ باشد، بر اثر حادثه تصادف با موتور در تهران کشته می‌شود.

احسان نوری پاشا نگاه مثبتی به ریشه‌های ایرانی کردها داشته و در آثار و خاطراتش و نیز در ریشه نژادی کردها به آن پرداخته است.

باید توجه داشت که اگر چه عمر دولت نوین در عراق امروز و ترکیه حتی کمتر از عمر جنبش‌های ملی‌گرای کردی است، یعنی قبل از این‌که ملک فیصل شاه عراق بشود، شیخ محمود، خودش را شاه اعلام کرده، یا قبل از این‌که آتاتورک بتواند قدرت‌ش را اعمال کند، جنبش‌های کردی در ترکیه شکل گرفته‌اند، اما رضاشاه بی‌توجه به واقعیت تاریخی ایران زمین که طی دوهزار سال تا سه‌هزار سال، کرد، لر، عرب و بلوچ و امثالهم مسالمت‌آمیز و برادرانه با هم زندگی کردند و هیچ‌گاه مشکل جدی با هم نداشتند، با توجه به واقعیتی که در عراق و ترکیه رخ داده، و با نگرانی از رویدادهای آنجا پیشگیری می‌کند، قانون ۱۳۰۷ اجرا می‌گردد که نهایتاً باعث بروز این حوادث می‌شود.

■ که خیلی‌ها این طرح یکسان‌سازی رضاخان را به عنوان مدرنیسم پذیرفتند یا به تعبیری مدرنیزم مکانیکی!

□ به قول شما مدرنیزم مکانیکی. بله، واقعاً یک حرکت متمرکز از بالا بدون زمینه‌یابی واقع‌بینانه از شرایط اجتماعی ایران آن روز که درصد عمده‌ای از مردم بی‌سواد و درصد عمده‌ای روستائین و ایلی و عشیره‌ای هستند. آیا این قانون با شرایط اجتماعی آن روز تطابق دارد یا خیر؟ هیچ‌وقت مورد توجه کارشناسی رضاشاه قرار نگرفت.

■ آیا به نظر شما محتوای رنسانس در این مدرنیزم نبود؟

□ بله، در دوران رضاشاه و بعد از آن ما به‌دلایلی شاهد ورود طرح خواسته‌های قومی و سیاسی شدن قومیت، خصوصاً کردها هستیم؛ نخست آنچه شکاف اجتماعی به جای مانده از دوران صفویه است، هنوز به عنوان یک مکانیزم فعال حضور دارد. دوم این‌که با تمرکز قدرت رضاخان که نهادهای سنتی محلی مثل امارات و عشایر، نفی می‌شوند و تلاش جدی در جهت همسان‌سازی فرهنگی شکل می‌گیرد. شهرنشینی به دنبالش گسترش پیدا می‌کند. سوم؛ در این میان آشنایی با مفاهیم مدرن توسط نخبگان قوم‌گرای کرد صورت می‌گیرد. مفاهیم حقوق بشر و حق شهروندی و حق خلق‌ها تحت‌تأثیر ادبیات مارکسیستی. چهارم این‌که احزاب و جنبش‌های قوم‌گرا در عراق و ترکیه شکل می‌گیرند و بر مناطق کردنشین ایران تأثیر می‌گذارند. خصوصاً که سیاست‌های رضاشاه احساس زیر فشار بودن را برای کردها به همراه دارد. پنجم این‌که تفاوت مرزهای سیاسی با مرزهای قومی و اجتماعی موجب می‌شود آنچه که در آن سوی مرز می‌گذرد به این طرف منتقل بشود، لذا احزاب کرد در ایران شکل می‌گیرند.

روي اين نکته تأکید مي‌کنم که ايدئولوژي مارکسيستي روي شکل‌گيري احزاب کرد در ايران نقش عمده‌اي داشته و خارجي‌ها در شکل‌گيري احزاب دخالت مي‌کردند. البته در سياسي‌تر شدن خواسته‌هاي قومي، مجاورت و نزديكي مكاني کردها با آذري‌ها که هم به لحاظ زبان، هم به لحاظ مذهب با هم متفاوت‌اند، در اين دوره کم‌کم منشأ حوادثي مي‌شود. به‌خصوص که آذري‌ها هم تحت‌تأثير رویدادهاي آذربايجان شوروي با خواسته‌هاي قومي آشنا مي‌شوند. طبيعتاً بخش‌هايي از خاك آذربايجان که کرد و ترک‌نشين است همچون مناطق اطراف ساوجبلاغ و مكریان مثل نقده، مياندواب، عملاً منشأ بروز حساسيت‌هايي مي‌شوند. البته تفاوت قائل‌نشدن بين وضعيت اجتماعي کردهاي ايران با کردهاي عراق و ترکیه، هم توسط دولت مركزي ايران و هم توسط برخي نخبگان قومي کرد زمينه طرح خواسته‌هاي قومي را ايجاد مي‌کند. اعمال تبعيض‌هاي زباني و مذهبي را هم اگر به آن اضافه کنیم و اگر ناتواني نظام سياسي در نهادسازي براي جلب فرهنگي - اجتماعي را هم بيفزاييم. دولت رضاخان و بعد از او هم ناتوانند از اين‌که براي جذب اقوام گوناگون ايراني در فرهنگ ملي نهادسازي کنند. همه اين‌ها دست به دست هم مي‌دهد و زمينه‌هاي شکل‌گيري جنبش قومي را در مناطق کردنشين ايران مهيا مي‌کند. پس اگر جنبش دوره صفويه مذهبي و عشيره‌اي بود، حمزه آقا و شيخ عبيدالله هم عشيره‌اي و مذهبي بود. سمو عشيره‌اي بود و ما کم‌کم در طي جنبش جمهوري کردستان در سال ۱۳۲۰ با شکل‌گيري کومله ژ-ک روبرو مي‌شویم.

■ هنوز به قاضي محمد نرسیده‌ايم؟

□ قاضي محمد از دل اين تغيير و تحول و با نظر دولت شوروي نام حزب کومله ژ-ک را حزب دموکرات ايران مي‌گذارد و عملاً وارد طرح خواسته‌هاي قومي مي‌شود. نکته حائز اهميت اين است که متأسفانه هر وقت دولت مركزي از تمرکز قدرت بالايي برخوردار است، در اين مناطق آرامش برقرار مي‌شود و هر وقت اين تمرکز به دلایلي در مرکز تضعيف مي‌شود و ما شاهد خلأ قدرت و ضعف اقتدار حاکميت هستيم، ناامني و درگيري در مناطق کردنشين شروع مي‌شود و مجدداً با سرکوب شديد و اقتدار متمرکز حاکميت آرامش برقرار مي‌شود و اين چرخه و سيکل موجب مي‌شود که از سوي همواره حاکميت از مردم سلب اعتماد کند و از سوي ديگر مردم هم به خاطر قدرت روزافزون حاکميت از حاکميت سلب اعتماد کنند و اين بي‌اعتمادی، ناامني را در دوران خلأ قدرت به‌دنبال بياورد و متأسفانه نتيجه اين در بلندمدت و کوتاه‌مدت همواره هم متوجه زيرساخت‌هاي اقتصادي، اجتماعي منطقه بوده و هم اين‌که منجر به قرباني شدن هزاران انسان بي‌گناه در اين فرآيند شده است.

■ سواد علمي و دانشگاهي در بين اعضا و رهبران احزاب کرد در دوران مدرنيت در چه سطحي بوده است؟

□ وقتي حزب دموکرات در ايران شکل مي‌گيرد، در بين اعضاي کومله ژ-ک تعداد کمي در حدود ديپلم سواد داشتند، عموماً مغازه‌دار و تاجر و کم‌سوادند يا سواد مکتب‌خانه‌هاي قديمي است. بعدهاست که در جنبش حزب دموکرات، قاسملو - آن هم گفته مي‌شود عضو حزب توده بوده و به چکسلواکي مي‌رود - دکترا مي‌گيرد و يا در بين دار و دسته ژنرال مصطفي بارزاني يا ملامصطفي بارزاني هم خود ملامصطفي سواد قديم داشته، فرزندان‌شان هم به همين ترتيب. هيچ آدم تحصيل‌کرده‌اي به آن معنا، به‌عنوان نخبه يا رهبر حزب مشاهده نمي‌شود. اما يك نکته اصلي هم که ابراهاميان به آن اشاره مي‌کند اين است که به دليل قوت فرهنگ فارسي در ايران، نخبه‌هاي کرد مثل مرحوم رشيد ياسمي - که خدمات فراواني به فرهنگ مملکت کرده - بيشتتر جذب فرهنگ ملي مي‌شوند تا جذب فرهنگ قومي، آقاي ياسمي در کتاب معروفش با عنوان «کردها و پيوستگي نژادي آن»، عملاً نشان مي‌دهد که کردها و فارس‌ها منشأ مشترکي داشته‌اند و به لحاظ زباني هم بسيار به هم نزديک‌اند و ما در اوایل مدرن‌شدن، کمتر در بين نخبه‌هاي آن دوره، تحصيل‌کرده مي‌بينيم، به غير از خانواده بدرخاني‌ها که در فرانسه، کرسی زبان کردي را در دانشگاه سوربن بنا مي‌کنند.

نکته ديگر اين‌که يك نوگرایی ديني مثل سيدنورسي در کردها مي‌بينيم. در کردهاي ترکیه، تقريباً همزمان با اقبال لاهوري که متأسفانه باز هم به‌دليل مذهبي بودن وي، چندان مورد اقبال جريانات ناسيوناليستي کرد قرار نگرفته است، که از قضا نکات حائز اهميتي هم دارند و هنوز هم در ترکیه

دیدگاه‌های «نورسی» منشأ اثراتی است. در همین زمان است که زمینه شکل‌گیری کومله ژ-ک فراهم می‌شود.

■ درباره نحوه شکل‌گیری حرکت قاضی محمد در کردستان صحبت کرده، بفرمایید نقش اصلی و مؤثر را در این حرکت کدامیک برعهده داشتند: روس‌ها؟ عراقی‌ها؟ و یا مردم منطقه؟

□ البته در ارتباط با جمهوری کردستان، نکته‌ای حایز اهمیت است و آن این‌که بدانیم در چه شرایطی اولین جنبش قومی در ایران شکل می‌گیرد، اولاً: باید توجه داشت که در سیاست‌های رضاشاه در همسان‌سازی فرهنگی و ازسوی دیگر اسکان عشایر مورد توجه بود. طبیعتاً مناطق کردنشین هم از این سیاست‌ها بی‌بهره نبودند. عشایر متعددی که در کردستان شمالی وجود داشتند (و اصولاً در کردستان شمالی نسبت به کردستان مرکزی و جنوبی، ساختار عشیره‌ای غلبه دارد) گرچه در دوره رضاشاه ساکن می‌شوند، اما این لزوماً به معنای از بین رفتن فرهنگ عشایری نیست. گرچه علی‌گلاویز در کتاب خود به نام «مناسبات ارضی در کردستان» در اشاره به این واقعیت می‌گوید: «در نیمه اول قرن حاضر یا ربع اول قرن حاضر، جز نام و شبح بی‌جان عشایر چیزی از آن باقی نمانده بود» اما اگر بخواهیم واقع‌بینانه نگاه کنیم، نه تنها عشایر در منطقه حضور داشتند، بلکه قدرتمند هم بودند. با این تفاوت که بخش عمده‌ای از آنها کاملاً یکجانشین شدند، اما این‌که احساس بشود اقتدار اجتماعی آنها از بین رفته، به نظر می‌آید که چندان با واقعیت‌های موجود تناسبی نداشته باشد. کما این که قاضی محمد به پاس خدمات رؤسای ایلات کرد، رؤسای ایل شکاک و بیگزاده و هرکی و بارزانی را به سمت فرماندهی ارتش دولت خودمختار خودش تعیین می‌کند که حمه رشید رئیس ایل بیگزاده از بانه، عمرخان شریفی رئیس ایل شکاک که وزیر دفاع دولت خودمختار می‌شود و درواقع رؤسای ایلات شکاک و هرکی و بیگزاده هستند که بعدها هم در اوایل انقلاب به‌عنوان همراهان حزب دموکرات مطرح می‌شوند. پس از یک‌سوی ساختار ایلی و عشیره‌ای به قوت خودش باقی است و ازسوی دیگر با حرکت ملاخلیل یک مقدار صبغة مذهبی هم در آن منطقه نمود اجتماعی پیدا می‌کند. نکته دیگر این‌که؛ شکل‌گیری جنبش‌های سیاسی و ملی در کردستان عراق و ماجرای ملامصطفی به هر حال در کردستان عراق شکل گرفته و حتی قبل از آن در کنار آن حزبی به نام کومله ژ-ک، نخستین بار توسط کردهای عراق در شهر سلیمانیه تشکیل شده، که محمود جودت از فعالان کرد عراق مؤسس اصلی آن بوده است. کومله ژ-ک سلیمانیه که همزمان با جنگ جهانی دوم ایجاد شده بود، خیلی زود منحل می‌شود و بنیانگذاران آن به سرعت سازمان نوینی با سیاست‌های نو، به نام «هیوا» یا «امید» را اعلام می‌کنند و پس از اعلام موجودیت به اصطلاح کومله ژ-ک در سلیمانیه است که یکی از روحانیون کرد به نام ملااحمد فوزی از سلیمانیه در ۱۳۱۹ وارد مهاباد می‌شود و مجلس درسی در آنجا تشکیل می‌دهد که براساس مصاحبه‌ای که آقای صمدی در کتاب «تاریخ مهاباد» آورده، نشان می‌دهد افزون بر درس مذهبی، ملی‌گرایی کردی هم در کلاس‌های آقای ملااحمد فوزی، ارائه می‌شده است. کریم حسامی هم در کتاب «کاروان شهدای کرد» به این مسئله اشاره می‌کند که ملااحمد فوزی در سلیمانیه شروع می‌کند به انتقال بحث‌های قومی. این نکته حائز اهمیت است، چرا که تا به حال همواره بحث است که نقش کردهای عراق در شکل‌گیری جنبش کومله ژ-ک ایران به چه اندازه است. در ۲۵ شهریور سال ۱۳۲۱ (در برخی منابع به سال ۲۰ یا ۱۹ هم اشاره می‌کنند) در همین کلاس‌های احمد فوزی، برای اولین بار تعداد زیادی حدود ۱۶ نفر از اهالی مهاباد در باغی گرد هم می‌آیند. دو نفر فرستاده حزب هیوا یا امید که از عراق آمده‌اند که یکی از آنها حاج احمد، کاپیتان ارتش عراق بوده و برای اولین بار کومله را تشکیل می‌دهند، یعنی حزب «تجدید حیات کرد» یا کومله «ژ-ک» که از جمله اعضای اولیه‌اش می‌شود به رحمان ذبیحی، یا شاعران مشهور کرد، استاد هیمن و استاد هزار اشاره کرد که به اصطلاح ایگلتون می‌گوید کاپیتان میرحاج احمد در این جلسه ضمن ابلاغ تیریکات حزب هیوا به مناسبت تشکیل کومله، پیشنهادها و دستورالعمل‌هایی از سوی حزب خودش، برای تنظیم وظایف اعضای حزب تازه تأسیس در مهاباد ارائه می‌دهد. وی تأکید می‌کند برای عضویت باید سوگند یاد کنند، ضمن این‌که نفس حضور کردهای عراقی طبیعتاً می‌تواند باعث شود که ما نتوانیم نقش

کردهای عراق را در تشکیل کومله ژ- ک انکار کنیم. البته این پیوند، بعدها گسترش بیشتری پیدا می‌کند، چنان‌که همین افسر کرد عراقی، و دیگر نظامیان کرد عراقی و روسی، بعدها ارتش جمهوری مهاباد را ایجاد می‌کنند.

اما ماموستا مدرسی که در آن جلسه اولیه حزب کومله ژ- ک حضور داشته، بیان می‌کند که هر عضو تازه واردی به کومله ژ- ک باید برای عدم خیانت به اکراد به هر شکل و طریقی، کوشش برای استقلال کردستان به قرآن سوگند بخورد.

#### ■ کل کردستان؟

□ بله، افشا نکردن هیچ راز حزبی نه با زبان، نه با قلم، نه با اشاره - تا آخر عمر، عضو حزب باقی ماندن - تمام مردان کرد را برادر و تمام زنان کرد را خواهر خود دانستن و بدون اطلاع و اجازه جمعیت وارد هیچ حزب و دسته دیگر نشدن.

#### ■ این سوگندنامه بوده؟

□ بله، این سوگندنامه بود. بنابراین کومله ژ- ک عملاً با این نگاه و با همراهی بخشی از حتی روحانیون منطقه یا آدم‌های مذهبی شکل می‌گیرد. به نظر می‌آید که اتحاد جماهیر شوروی که آن موقع بخش‌هایی از ایران را در اشغال داشت و عملاً تأثیرگذار بر رویدادهای منطقه بود، توانسته بود بر ساختار این حزب هم اثر بگذارد که البته به صورت مفصل در منابع مختلف به آن پرداخته شده است.

■ واکنش این حزب در برابر امتیاز نفت شمال به شوروی سابق چه بود؟ آیا این حزب با اعتراض‌های مردمی علیه بیگانگان همراه شد؟

□ اطلاعیه‌ای در تاریخ دوم آبان‌ماه ۱۳۲۳ شمسی برابر با ۲۴ اکتبر ۱۹۴۴ از سوی جمعیت ژ- ک یا کومله ژ- ک منتشر شده بود که اگر به قول آقای صمدی نویسنده کتاب «تاریخ مهاباد» آرم جمعیت را در بالا و نام کمیته مرکزی در پایین آن اطلاعیه دیده نمی‌شد، هر خواننده‌ای فکر می‌کرد که این اطلاعیه مربوط به حزب توده ایران است.

#### ■ آقای صمدی جزو کدام دسته از محققان است؟

□ می‌دانیم که به هر حال شهر مهاباد خاستگاه جنبش‌های قومی در ایران است. ایشان در ارتباط با مونوگرافی و تاریخ مهاباد کتاب‌هایی منتشر کرده‌اند، از جمله معروف‌ترین کتابشان «تاریخ مهاباد» است. البته کتاب ایگلتون را هم به فارسی ترجمه کرده‌اند، ولی حوزه مطالعاتشان تحولات سده اخیر مهاباد است که خیلی گرایش‌های قومی در آنها برجسته نیست.

اطلاعیه‌ای که در این کتاب به آن اشاره شده، اطلاعیه شماره ۳۱۲، روز دوم آبان ۱۳۲۳ است که در این اطلاعیه آمده: «زننده باد کرد و کردستان بزرگ، به نام یزدان بزرگ و متعال» البته در این اطلاعیه توجه به چند نکته حائز اهمیت است که باید به آنها دقت شود که قطعاً برای ما کردها مایه عبرت خواهد بود. در برخی از رویدادهایی که در ایران در شرف تکوین بود اگر ما با کردها کارشناسانه، واقع‌بینانه برخورد می‌کردیم، قطعاً نتایج و ثمراتش برای مردم کرد بیش از آن چیزی بود که تا به حال به دست آمده است. من اشاره کنم مثلاً در زمان دولت موقت مرحوم بازرگان، مرحوم آیت الله طالقانی با آن حسن‌نیتی که داشتند مورد تأیید تمام جریان‌های سیاسی بودند، به کردستان رفتند. غنی بلوریان در خاطراتش اشاره می‌کند که به حسن نیت آقای طالقانی و همبند بودن با ایشان و تأکید می‌کند بر روحیه آزادنشی، صداقت، خلوص و ثبات قدم آقای طالقانی. یعنی آیت‌الله طالقانی مورد تأیید دوست و دشمن بود. متأسفانه در آن برهه خاص تاریخی با دست به اسلحه بردن احزاب، کردها دچار مشکلات جدی شدند. مردم کرد هزینه‌های زیادی پرداختند و تعداد زیادی کشته شدند. کما این‌که در جریان شکل‌گیری حزب دموکرات و قبل از آن کومله ژ- ک، اگر این احزاب به‌جای همراهی با روس‌ها و شوروی‌ها و توده‌ای‌ها با جنبش ملی مردم ایران به رهبری مرحوم دکتر محمد مصدق، که با نفی امتیاز نفت انگلیس در جنوب و همچنین امتیاز نفت شمال، عملاً ایرانی‌آباد و آزاد را خواهان بود همراه می‌شد، قطعاً ثمراتش برای مردم کرد بیشتر بود.

در اطلاعیه کومله ژ-ك آمده است: «در این روزها رادیو و مطبوعات ایران اعلام کردند که حکومت اتحاد شوروی به منظور استخراج نفت، درخواست نمود که مناطقی در شمال ایران در اختیارش قرار گیرد و به او امتیاز داده شود، ولی حکومت نمک‌شناس ایران، نیکی‌های سه‌سال اخیر اتحاد شوروی را نادیده گرفته و این درخواست را رد کرده است، ما که حدود سه میلیون نفر از ملت‌مان در تقسیم نادرست کردستان بزرگ داخل مرزهای ایران شده است(۶)، تا زمانی که این مرزها از میان کردستان برداشته نشده و حق مشروع ما به ما داده نشده است، در تمام کشورهای ترکیه، ایران، عراق خود را ذی‌حق می‌دانیم که در هر زمینه‌ای دخالت کنیم و آن را با زندگی خود بسنجیم. بدین‌وسیله در مورد ادعای حکومت اتحاد شوروی و پاسخ حکومت ایران چند سطر ذیل را اعلام می‌داریم، پاسخی که از طرف دولت ایران به نماینده اتحاد جماهیر شوروی داده شده است به هیچ‌عنوان با منافع ملت‌های ایران (به‌جای اقوام ایران در این‌جا ملت‌های ایران) هماهنگی ندارد. بنابراین منفعت سه میلیون نفر مردم کرد نیز مورد نظر نبوده است. ملیت کرد پس از تحمل این همه ظلم و ستم نمی‌تواند ببیند که درخواست دولتی همچون دولت اتحاد شوروی که پیوسته، ارتقای سطح زندگی و سرفرازی ملت‌های کوچک و جبهه همت خود قرار داده است، از سوی مردم نفهمی چون ساعد، نخست‌وزیر ایران رد بشود و زمینه اغتشاش در کشوری که سه میلیون نفر کرد در آن ساکن هستند فراهم گردد. (یعنی سه میلیون کرد، به خاطر امتیاز نفت شمال حاضرند مملکت را به اغتشاش بکشند.) جمعیت ژ. ك به اطلاع حکومت اتحاد شوروی می‌رساند که ۹ میلیون نفر ملت کرد بالاخص کردهای ایران مخالف تصمیم حکومت ایران دایر بر ندادن امتیاز نفت شمال هستند و تحت هیچ‌عنوانی با این نظر حکومت موافقت ندارند.»

اینجاست که مشخص می‌شود نظر محققینی که معتقدند کومله ژ-ك مذهبی بوده است، صواب نیست. نخست آن‌که کومله ژ-ك - همان‌گونه که در آن بیان‌نامه اشاره شد و در این اطلاعیه هم مشخص است - هم استقلال‌خواه بوده و هم به شدت تحت‌تأثیر ایدئولوژی کمونیستی و دولت شوروی قرار داشته، کما این‌که در آن هنگامه که ملت ایران خودش را آماده می‌کرد که دست استعمارگران را از ایران کوتاه کند. به‌جای این‌که با تمام ملت ایران همراهی بشود، این عده در مهاباد با قلیلی از توده‌ای‌ها همراهی می‌کنند که خواهان بودند امتیاز نفت شمال برای موازنه به روس‌ها داده شود. البته پایین این اطلاعیه هم علامت رمزی شهر مهاباد، کمیته مرکزی جمعیت ژ-ك، آ.ل.ب. کاملاً مشخص است که این اطلاعیه توسط همان حزب ارائه شده است.

#### ■ «ل» مخفف چیست؟

□ رمز شهر مهاباد «آ.ل.ب.» بوده است، علامت رمزی بوده، معنای خاصی نداشته، برای این‌که شناسایی نشوند.

#### ■ آیا قاضی محمد روابط خاص با شوروی‌ها و همچنین غربی‌ها؛ آمریکا و انگلیس داشته است؟

□ در همان حول‌وحوش بعضی از منابع از ملاقات‌های بین رهبران کرد با شوروی‌ها و انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها پرده برداشتند. کوچرا در کتاب «جنیش ملی کرد»، ص ۱۹۷ اشاره می‌کند که نخستین بار در ۲۵ سپتامبر ۴۱، یعنی درست یک ماه پس از اشغال ایران از سوی نیروهای بریتانیا و شوروی، دو افسر انگلیسی و آمریکایی در مهاباد با قاضی محمد دیدار کردند و طی این دیدار قاضی محمد طرح وحدت کردستان، یعنی یکپارچه‌شدن کردستان را برای دو افسر مزبور تشریح کرد و از آنها پرسید چگونه می‌تواند با ستاد کل نیروهای بریتانیا تماس بگیرد. البته کوچرا بیان می‌کند که افسر انگلیسی در این دیدار برخورد درستی با قضیه کرد و قاضی محمد را به تعقیب این امر تشویق نکرد. برخی منابع دیگر می‌گویند قاضی محمد از برخورد آنها خوش نیامده و تمایل نداشته به آن نزدیک بشود، پس از این سرخوردگی (البته کوچرا می‌گوید) قاضی محمد با شوروی‌ها وارد گفت‌وگوی سیاسی می‌شود. این متن هم برگرفته از پیام تلگرافی مورخ ۲۲ اکتبر ۱۹۴۴، آقای کُرت، کمیسر بریتانیا در تبریز است براساس گفته‌های یک خانم نروژی به نام «میس داهل» که همسر یکی از اهالی مهاباد بوده و نقش مترجم را برای آن‌ها به‌عهده داشته است (که احتمالاً نامش را به خانم «حبیبی» در مهاباد تغییر داده

است) به هر حال بعد از ارتباطی که شوروی‌ها با قاضی محمد برقرار می‌کنند که گفته می‌شود یکی از افسران گرد جمهوری آذربایجان (که باقر آف آن موقع ظاهراً رئیس‌جمهور آذربایجان بوده) به بهانه خرید اسب آمده توی یکی از قهوه‌خانه‌ها، در آن قهوه‌خانه با تعدادی از شخصیت‌های کرد آشنا می‌شود. از جمله یکی‌شان را به خاطر لباسش تشویق می‌کند و می‌گوید من گرد آذربایجان هستم، آنها دعوتش می‌کنند و کم‌کم با ژ. ک ارتباط برقرار می‌کند. به نظر می‌آید که ایشان نماینده باقر آف بوده، بعدها آنها را به اتحاد جماهیر شوروی دعوت می‌کند و در آنجا باقر آف از آنها می‌خواهد که هم حزبشان را به نام حزب دموکرات تغییر دهند؛ که البته بعد از برگشت قاضی از سفر دومش به باکو، نام حزب عوض می‌شود. برخی از منابع کردی سعی دارند که نشان بدهند پیش از سفر قاضی محمد به باکو، عملاً نام حزب عوض شده، ولی منابع مستقل، حتی منابعی که کردی‌اند، مثل آقای علاء‌الدین سجادی در کتاب «میژووی راپرینی کورد» در ص ۸۳ اشاره می‌کند: «پس از رفت‌وآمدهای قاضی بین تبریز و ساوجبلاغ یا مهاباد و سپس حرکت به سوی باکو همراه علی لاریجانی و چند نفر دیگر و ملاقات باقر آف در ۱۹۴۵، به دنبال یک هفته توقف در آنجا تصمیم گرفته شد که کومله ژ. ک تبدیل به دموکرات کردستان و به همراه حزب دموکرات پیشه‌وری برای گرفتن حقشان همصدا بشوند.» همین منبع کردی که معتبر هم هست و سایر منابع اشاره دارند که به هر حال شوروی‌ها در تغییر نام و همگام‌شدن با ماجرای پیشه‌وری نقش عمده‌ای داشته‌اند. کما این‌که بعدها کردها در «جمهوری آذربایجان خودخوانده» آقای پیشه‌وری هم نمایندگانی به پارلمان جمهوری برای مجلس آنجا ارسال می‌کنند. برزویی می‌گوید که شوروی اصولاً از قاضی دو چیز می‌خواست: تشویق رهبران جمهوری ایران حرکت به سوی استقلال کامل و تلاش حزب برای تحکیم اتحاد میان آذربایجان و کردستان که البته به کمک شوروی‌ها، انعقاد یک قرارداد دوستی بین دولت آذربایجان یعنی پیشه‌وری و قاضی محمد را ما شاهد هستیم که شوروی‌ها در ازای آن مقدار پول و سلاح و چاپخانه و فرستنده رادیویی و خدمات دیگر به عنوان تجلی ابعاد گوناگون این رویکرد نوین دولت جمهوری کرد، در اختیار قاضی محمد قرار می‌دهند. در دوم بهمن ۱۳۲۴ قاضی محمد رهبر حزب دموکرات کردستان، در حالی که لباس افسران روسی (ارتش سرخ) را پوشیده که عکسش هم هست و البته عمامه هم بر سر داشته، در برابر مردم مهاباد و رؤسای عشایر اطراف، رسماً تشکیل جمهوری مهاباد را اعلام می‌کند و ایکلتون در کتابش اشاره می‌کند که قاضی محمد در صحبت‌هایش گفته «کردها ملتی جداگانه‌اند که سرزمین خاص خودشان را دارند و مثل ملت‌های دیگر دارای حق تعیین سرنوشت خویش می‌باشند. آنها دیگر بیدار شده‌اند و دوستان نیرومندی دارند.» البته اینجا در درجه اول؛ نقش روس‌ها کاملاً حائز اهمیت است و در درجه دوم؛ خلأ قدرت مرکزی از اهمیت بسزایی برخوردار است و در درجه سوم؛ تعیین‌کننده بودن نقش قاضی محمد هم کاملاً قابل توجه است. چرا که بعضی سعی می‌کنند که نقش قاضی محمد را کم‌رنگ نشان دهند و به اصطلاح نقش مهم‌تر را برای ساختار حزبی قائل بشوند.

البته قاضی محمد جزو خانواده قاضی‌ها بوده، که خانواده‌ای صاحب‌نام و اصیل در شهر مهاباد بودند و البته در مقایسه با پیشه‌وری که در پایان جمهوری آذربایجان فرار می‌کند و خودش را خلاص می‌کند، قاضی محمد می‌ماند، وی اهل گفت‌وگو هم بوده، ولی این اشتباهات را هم نباید از نظر دور داشت که لباس روسی به تن کردن یا صراحتاً تکیه بر آنها داشتن، به هر حال، تأثیرات قاضی محمد را بر این جنبش نشان می‌دهد.

■ آن موقع شوروی به عنوان ستاد اردوگاه زحمتکشان عالم معروف بود، شاید قاضی محمد قرآنی عدالت‌طلبانه از دین داشته و به همین جهت به سمت شوروی رفته است. آیا این‌طور بوده است؟

□ البته، بله، شاید یکی از اشتباهات قاضی این بوده که می‌توانست در کنار این حداقل نیم‌نگاهی هم به شکل‌گیری جمعیت‌های آزادیخواهانه‌ای که در تهران با حضور دکتر مصدق در حال شکل‌گیری بوده داشته باشد، در حالی که می‌بینیم این‌طور نیست، چرا که بعدها قاضی به همراه پیشه‌وری دچار اشتباهات دیگری هم می‌شود و آن این است که به همراه حزب دموکرات آذربایجان با حزب دموکرات

قوام السلطنه (نخست‌وزیر وقت) در انتخابات همراه می‌شوند و همه اینها نشان می‌دهد که به لحاظ استراتژیک در آن دوره تاریخی، قاضی محمد قطعاً دچار اشتباهاتی شده است.

■ در دو پروسه می‌شود به توده نگاه کرد، یکی پروسه خیانت، یکی پروسه عدالت؛ یعنی بالاخره عدالتخواهی که دین ما دارد و شیعه هم ادعا دارد، می‌گوید که بهترین قرانت از عدالت این است که همه مثل هم باشند، هر کس به اندازه نیاز خود بخورد و هرکس به اندازه توانایی‌اش کار بکند. شعارهای جذاب کمونیست‌ها را هم فراموش نکنیم و چیزهایی که لنین در مورد قومیت‌ها و خلق‌ها گفته. این‌ها جذابیتی بوده که نمی‌شود بدون تأمل و خیلی زود در پروسه خیانت بررسی‌اش کرد.

□ نه، بحث خیانت اینجا مطرح نیست. اصولاً من به‌عنوان محقق، سعی در متهم کردن ندارم. سعی در ارزیابی و تحلیل دارم. بحث بر سر اشتباه استراتژیک است. یعنی یک بحث است که تعمداً کسی خائن باشد و یک بحث از زاویه‌های دیگر خطای استراتژیک است. البته در مورد حزب دموکرات باید یکی دو نکته دیگر را هم در آن دوران در نظر گرفت.

نکته اول این که عموماً کادر مرکزی حزب دموکرات و کومه ژ-ک از آن روز تا به حال معمولاً شهروندان یا نخبه‌های یک منطقه مشخص جغرافیایی از کردستان شمالی است، شامل مهاباد و نقده و سقز (تقریباً) و بوکان، اینها شهرهای اصلی‌اند که کادر از آنها برخاسته است. یعنی حزبی که داعیه توجه به تمامی کردهای ایران را دارد و البته خودش را نماینده همه کردهای ایران می‌داند، هیچ‌وقت شما در کادرش از کردستان جنوبی (قابل فهم است که چون شیعه مذهب‌اند، با حزب همکاری نکردند) مثل کرمانشاه و ایلام عضوی مشاهده نمی‌کنید.

ولی از کردستان مرکزی هم شما در کادرهاشان ندیدید فقط یکی دو نفر در دوره‌های بعدی به آنها پیوستند. همین حالا هم ساختار حزب عملاً در دست کسانی است که خاستگاهشان مربوط به کردستان شمالی است. این یکی از نکات عمده است.

نکته بعدی این‌که بعضی از مخالفینشان را، در همین جمهوری ترور می‌شود، اما معلوم نیست که خود قاضی در جریان بوده است یا خیر. ولی برخی از منابع اشاره داشتند به این‌که برخی از مخالفین هم در این دوران کشته شده‌اند، به هر حال یا مأموران شوروی سرکوبشان کردند یا نه. مثلاً محمودیان، بازرگان معروف مهابادی کشته می‌شود. باز مشخص نیست که آیا نیروهای قاضی یا خود قاضی در جریان بوده یا روس‌ها، چرا که محمودیان با قاضی مخالفت داشته است. این شخص دو روز پس از اعلام جمهوری در ۴ بهمن پس از دستگیری توسط نیروهای جمهوری، قبل از رسیدن به شهربانی به دلایل نامعلومی کشته می‌شود. یا حتی محدود کردن قدرت و برخی از رؤسای عشایر نیز در هاله‌ای از ابهام است.

نکته بعدی هم این است که در جمهوری مهاباد، ایرادی هم که بعدها برزویی - از محققان کرد - می‌گیرد. این است که معلوم نیست که اگر قاضی محمد خودش را رئیس‌جمهور مهاباد اعلام می‌کند و یا حزب او را انتخاب کرده است؟ (که قطعاً این‌طور است) و یا خود مردم مهاباد، یا مردم مناطق کردنشین او را در یک فرآیند دموکراتیک انتخاب کرده‌اند که به نظر می‌آید مردم دیگر نقاط کردستان به‌جز مهاباد نقش زیادی نداشته‌اند.

■ آیا مردم قبولش داشته‌اند؟

□ بله، مردم مهاباد قبولش داشته‌اند. نکته دیگر این که تقریباً تمام وزیران، مهابادی و عضو طبقات متوسط شهرنشین بوده‌اند، به غیر از آنهایی که کارهای نظامی انجام می‌داده‌اند. سپس مهاباد کم‌کم پیکره جمهوری تازه‌بنیاد را تشکیل می‌دهد. نخست‌وزیرشان حاج باباشیخ که اهل بوکان بود، چندان اهمیت نداشته، چون امور اجرایی در دست رئیس‌جمهور متمرکز بوده و پست نخست‌وزیری تشریفاتی بوده است. اما بیشتر پست‌های کلیدی در دست مهابادی‌ها بوده تا در دست کردهای کردستان مرکزی یا کردستان اردلان که وزیر جنگشان محمد حسین خان سیف قاضی وزیر آموزش و پرورش و معاون رئیس‌جمهور مناف کریمی، وزیر کشور محمد امین معینی، وزیر بهداری محمد ایوبیان، وزیر خارجه و معاون رئیس‌جمهور عبدالرحمن ایلخانی‌زاده، وزیر راه اسماعیل ایلخانی‌زاده، وزیر اقتصاد احمداللهی، وزیر پست و تلگراف کریم احمدی، وزیر دادگستری ملاحسین مجدی، وزیر بازرگانی

مصطفی داودی، وزیر کشاورزی محمود والی‌زاده، گذشته از ملامصطفی بارزانی که درجه ژنرال می‌گیرد، دیگر افسران جمهوری هم جعفر دهبوکری که خان «قمرقلعه» بوده، مصطفی خوشنام از افسران کرد عراق و عضو حزب هیوا بوده است. محمد قدسی از افسران کرد عراق و عضو حزب هیوا بوده، البته دیگران هم مثل کاپیتان میرحاج احمد، کاپیتان محمود، سرهنگ مصطفی خوشنام، سرگردخیرالله عبدالکریم از کردهای عراقی بودند که در ارتش قاضی محمد (مه‌باد) نقش ویژه‌ای داشتند و نقش کردهای عراق باز در اینجا برجسته می‌شود.

وقتی ارتش سرخ در آنجا مستقر است، در بعضی موارد بین جمهوری مه‌باد و جمهوری آذربایجان اختلافاتی ایجاد می‌شود؛ از جمله بر سر اداره شهر تکاب در آذربایجان غربی که البته بعدها طی قراردادی اداره تکاب را جمهوری مه‌باد قبول می‌کند که به‌دست آذری‌ها باشد. از سوی دیگر هم وقتی روس‌ها در بهار ۱۳۲۵ از ایران خارج می‌شوند، با توجه به این‌که دولت مرکزی باب‌گفت‌وگو را با پیشه‌وری باز می‌کند، این چندان خوشایند کردها نبوده و شاید کردها (به قول برزویی) این وضعیت را مقدماتی اعاده وضعیت سابق می‌دانستند و همیشه از آن هراس داشتند. البته از هشتم اردیبهشت - یعنی از روز آغاز مذاکرات پیشه‌وری با تهران - تا ششم تیرماه که قاضی به‌منظور مشابه وارد تهران می‌شود به اصطلاح به همین دلیل یک رشته اقدامات تندروانه شکل می‌گیرد. انعقاد پیمان دوستی با آذربایجان و تلاش برای اشغال استان کردستان، نمونه این اقدام تندروانه بود که البته دولت شوروی مانع از تحقق اشغال این ناحیه شد و شاید هم شرایط مساعد نبود. قاضی با اشغال کردستان جنوبی می‌خواست با دست پر در این مذاکرات شرکت کند. به‌خصوص بعد از گفت‌وگوهای اولیه با قوام، مسئله تبدیل شدن همه نواحی کردنشین به یک استان با استانداری قاضی محمد مطرح شد که البته عملی نشد و مسکوت ماند.

در همین سفر تهران است که برخی منابع می‌گویند قاضی شعار معروفی را مطرح می‌کند که از آن روز تا به حال به‌عنوان شعار حزب دموکرات ادامه پیدا می‌کند: «خودمختاری برای کردستان و دموکراسی برای ایران» و عملاً در مصاحبه‌اش در تهران طی اقامتش در تیرماه همان سال بعد از خروج روس‌ها، می‌گوید که هدف عمومی و هدف خصوصی دارد.

هدف عمومی: آزادی، تأمین دموکراسی و استقلال ایران.

هدف خصوصی: کسب اختیاراتی شبیه به اختیارات انجمن ایالتی آذربایجان برای کردها. البته در نامه رهبر ارگان حزب توده، سال چهارم، در ۱۸ تیرماه ۱۳۲۵ صفحه ۶ و ۱ در روز سه‌شنبه این مطلب یعنی اهداف عمومی و خصوصی یا خاص قاضی محمد منتشر شده، ولی در آذرماه ۱۳۲۵ کم‌کم زمینه سقوط به اصطلاح دولت مه‌باد فراهم می‌شود، چرا که دولت مرکزی نیروهایش را وارد کرد. عملاً بعد از این‌که قوام با استالین به توافقاتی رسیدند و بحث امتیاز نفت شمال مطرح شده، روس‌ها بدون پشتوانه کردها را رها می‌کنند. از سوی دیگر چون جمهوری آذربایجان و جمهوری کردستان حیات خود را وابسته به حضور روس‌ها و وعده‌های آنها کرده به‌راحتی از هم می‌پاشند. البته پیشه‌وری به‌سرعت فرار می‌کند و جان خود را نجات می‌دهد. اما قاضی محمد می‌ماند، یکی دو بار مذاکره می‌کند و حتی خودش کیلومترها به استقبال نیروهای ارتش شاه می‌رود و عملاً همراهی می‌کند، بعدها دستگیر و بعد از محاکمه اعدام می‌شود.

با توجه به مذاکرات قاضی محمد با تهران، با قوام و نیز استقبال او از ورود ارتش ایران به شهر مه‌باد، معلوم نیست که چرا قاضی بازداشت و محاکمه و بالاخره اعدام می‌شود؟ یکی از نقاط مبهم این‌گونه بررسی‌ها، عدم دسترسی به پرونده بازداشت، بازجویی‌ها و دفاعیات قاضی محمد است. اگرچه برخی منابع غیرمستند از سوی حکومت وقت و یا علاقه‌مندان قاضی محمد مطالبی را انتشار داده‌اند. اما در سندیت آنها تردید است. متأسفانه در مراکز اسنادی هم سندی ارائه نشده است.

■ آیا اعدام او با نظر شاه بوده یا فشار ارتش؟ یا حتی فشار برخی نفوذی‌ها در درون حکومت؟ و آیا این به‌خاطر آن بوده تا رویارویی مردم و حکومت تقویت شود؟

□ البته در ارتباط با قاضي محمد برخي از روحانيون برجسته كردستان مركزي مثل آيت الله مردوخ روحاني محبوب سندندي كه رسماً با حكومت جمهوري كردستان و قاضي محمد مخالف بودند، اما با اعدام قاضي محمد موافق نبودند. گفته مي شود برخي روحانيون شهر مهاباد، از جمله ملا خليل معروف كه عليه رضاخان و كشف حجاب قيام مي كند، رهبر سابق منگورها، ملا صديق پيشنماز مسجد عباس آقا در مهاباد، ملا محمد در بكي، شيخ عبدالرحيم باقروند (اگر درست گفته باشم) اينها از روحانيون منطقه هستند كه نسبت به اعدام قاضي محمد نظر مثبتي را نشان مي دهند. البته ريچارد كاتم در كتاب «ناسيوناليسم در ايران» (۷) تأكيد مي كند، تنفر تاريخي كردها از روسها را نبايد از ياد ببريم كه هنوز بيست يا سي سال از واقعه قتل عام مردم مهاباد به وسيله روسها نگذشته، يعني جدا از اين كه حكومت روس عوض شده و حكومت كمونيستي روي كار آمده، ولي مردم مهاباد قتل عامي كه طي آن بالغ بر شش تا هفت هزار نفر از مهاباديها توسط روسها كشته شدند و نيز درگيريهاي عثمانيها و روسها كه معمولاً متوجه مناطق كردنشين و مهاباد مي شد از ياد مردم نرفته است و به هر حال مردم جمهوري مهاباد را، دست نشانده روسيه شوروي مي دانستند. به علاوه اين كه، ساختار سنتي ايلي - روستايي، تسليم شدن در برابر يك قدرت شهري را جذاب نمي دانست؛ اين براي روساي ايلات چندان جذابيت نداشت. وقتي به قاضي محمد هم گفته مي شود كه از روساي ايلات مي خواهند در برابر دولت مركزي مقاومت كنند، مقاومتی صورت نمي گيرد و اين بدان معناست كه نگاه عمومي نسبت به قاضي محمد - علي رغم تصور عمومي - مثبت نبوده است. مولودي - از محققين كرد - در تز خود مي گويد: «سؤال اصلي اينجاست كه پس حمايت همه اقشار و طبقات مردم از حزب در جريان فروپاشي جمهوري كردستان در مهاباد كجا رفت؟ و چرا مردم عقب نشيني كردند؟ در تبیین علت شكست جمهوري مهاباد گفته شده است كه عقب نشيني خلقهاي ايران و از جمله خلق كرد از مواضع خودشان، عامل اصلي فروپاشي جمهوري كردستان و به طور كلي حركت و نهضت ملي خلقهاي ايران بوده است.» كه البته نقل قول آقاي مولودي، از منابعي است كه از حزب دموكرات بيان شده است. مجموعاً همين وضعيت كردهايي كه همراه قاضي محمد بودند، اگر قاضي خواسته باشد (در اين باره اختلاف هست)، با قاضي محمد همراهي نمي كنند. بارزانيها هم حاضر نمي شوند با دولت مركزي بجنگند، آنها هم با دولت مركزي قراردادي مي بندند كه اجازه بدهند به خاك عراق برگردند، بعد هم برمي گردند و البته از طريق يك راهپيمايي تاريخي، ملامصطفي خودش را به روسيه مي رساند و در آنجا به حيات خود ادامه مي دهد كه بعدها در زمان عبدالكريم قاسم باز مي گردد.

■ آیا اقدام بارزانيها براي مذاكره با دولت مركزي ايران از نظر كردها خيانت محسوب نمي شد؟

□ البته كيانوري مي گويد بارزاني قاضي محمد را به خيانت نسبت به آرمان كرد متهم مي كند. كما اين كه نظر برخي محققين اين است كه ملامصطفي كيش شخصيتي داشته كه اصولاً از بودن قاضي محمد در مهاباد راضي نبوده؛ چرا كه بارزاني خودش را رهبر بلامنازع كردها مي دانسته و رقيب را در همسايگي بخواهد رئيس جمهور كردستان باشد، عمل نمي كرده است. اين است كه عدهاي معتقدند آمدن بارزانيها به كردستان و تشكيل نيروي مسلح براي قاضي، عملاً براي اين بوده كه بتوانند بر فرآيند اين حركت حكومت قاضي به نفع خودشان اثر بگذارند و بعدها آن را مصادره كنند و شايد يكي از دلايل اصلي شان هم اين باشد كه وقتي قاضي محمد در اين وضعيت جديد، بعد از خروج روسها در مانده مي شود، بارزانيها حاضر به دست به اسلحه بردن و مقاومت در مقابل دولت مركزي نمي شوند و به سرعت با قوام السلطنه قرارداد مي بندند و به خارج از مرزهاي ايران مي روند. البته بعدها مهاجرت تاريخي شان را به سمت شوروي آغاز مي كنند. به هر حال ممكن است اين حس رقابت يكي از متغيرهاي جدي باشد.

■ بعد از شكست جمهوري مهاباد، فعاليت حزب دموكرات چه وضعيت و سمت و سويي پيدا مي كند؟

□ بعد از شكست جمهوري مهاباد و اعدام قاضيها و بعد از موفقيت حكومت مركزي و اقتدار نظاميها و آرامشي كه برقرار مي شود، عملاً فعاليتهاي حزب دموكرات از بين مي رود و فعاليتي

باقی نمی‌ماند و این در حالی است که بسیاری از اعضای حزب دستگیر شده یا فرار کردند و خصوصاً به عراق رفتند.

گرچه به‌عنوان شعبه‌ای از حزب توده - همان‌طور که غنی بلوریان در خاطراتش می‌نویسد و قاسملو هم اشاراتی به این مطالب دارد و اسناد ساواک که بعدها توسط وزارت اطلاعات تحت عنوان «چپ در ایران به روایت اسناد ساواک» (جلد اول) منتشر می‌شود - کم‌کم به‌نام حزب توده، فعالیت‌های مقطعی شکل می‌گیرد. در جریان ملی‌شدن صنعت نفت این فعالیت‌ها به اوج خودش می‌رسد، بعد از کودتا مجدداً از این فعالیت‌ها کاسته می‌شود. چون باز هم فضای کشور سنگین شده و البته در این حول و حوش در درون حزب هم درگیری‌هایی به‌وجود می‌آید که اعضای حزب نسبت به هم بدبین می‌شوند. در همین زمان، بعد از کودتا - اوایل دهه چهل در سال ۱۳۴۳ - بیانیه‌ای از سوی حزب دموکرات منتشر می‌شود و افرادی را به‌عنوان خائن به مردم کرد که با دولت مرکزی همکاری داشته‌اند معرفی می‌کند؛ از جمله وهاب بلوریان مهابادی که عضو کمیته حزب دموکرات در سال ۱۳۳۴ و ۱۳۳۵ بود (برادر غنی بلوریان متهم به تسلیم‌کردن لیست اعضای حزبی به سازمان امنیت بود) و در آن اطلاعیه عبدالرحمن قاسملو نیز متهم به عمل مشابهی می‌شود قاسملو و بلوریان دستگیر می‌شوند و قاسملو سریعاً آزاد می‌شود. البته منابع مکتوب امروز وزارت اطلاعات می‌گویند قاسملو به علت همکاری و انتشار اسامی قابل توجه تعداد زیادی از اعضای حزب، آزاد می‌شود، ولی غنی بلوریان تا سال ۱۳۵۷ در زندان می‌ماند، در سال ۱۳۴۳ که کنگره دوم حزب دموکرات کردستان ایران به کمک ملامصطفی در کوی سنجاق عراق تشکیل می‌شود و عبدالله اسحاقی با نام مستعار احمدتوفیق است به‌عنوان دبیرکل حزب انتخاب می‌شود و در همان‌جا پیشنهاد اخراج عبدالرحمن قاسملو به دلیل خیانت به جنبش خلق کرد و همکاری با ساواک مطرح می‌شود. پیشنهاد قبول می‌شود و قاسملو از حزب و عراق اخراج و روانه کشور چک می‌شود. در شهر پراگ به تحصیلاتش ادامه می‌دهد و ظاهراً با یک خانم چک ازدواج می‌کند. بعدها وقتی ملامصطفی، احمد توفیق را زیر فشار می‌گذارد و تبعیدش می‌کند، قاسملو برمی‌گردد و رهبری حزب را به‌دست می‌گیرد. یکی از نکات قابل توجه در آن دوره این است که به هر حال حزب دموکرات در این دهه شدیداً به بارزانی وابسته می‌شود و چون بارزانی با شاه قرارداد دوستی بسته، علیه قاسملو و علیه کمونیست‌ها و بعدها علیه بعثی‌ها. به هر حال در این حوزه بارزانی تعدادی از فعالان کرد ایرانی را دستگیر و حتی به اشاره برخی منابع، اعدام می‌کند. در رأس آنها سلیمان معینی و نیز ملاآواره قرار داشته‌اند که جسد ملاآواره پس از اعدام به نیروهای ایرانی مستقر در مرز (۱۳۴۷ ش. ۱۹۶۸ م.) تسلیم می‌شود. البته برخی کشته‌شدن این افراد را به رژیم پهلوی نسبت می‌دهند. کما این‌که در آن موقع حزب دموکرات در درون خودش با چالش‌هایی روبه‌رو بود از جمله درگیری بین گروه احمد توفیق و گروه قاسملو البته غلبه ابتدا با احمد توفیق بود. زمانی که قاسملو اخراج شده و تعدادی از کردهای فعال ایرانی را هم اعدام کرده و به رژیم تحویل داده، طبیعتاً ملامصطفی مورد مخالفت برخی از کردهای خودش و کردهای ایرانی قرار می‌گیرد و با توجه به حمایت‌های مادی و تسلیحاتی که ایران از وی کرد، اعلام آمادگی هم کرده، کم‌کم نیروهای بارزانی از احمد توفیق (یعنی دبیرکل حزب دموکرات بعد از قاضی) سلب صلاحیت می‌کنند و او را به روستای بارزان تبعید می‌نمایند. احمد توفیق، بعدها به نیروهای عراقی پیوست و برای زندگی در بغداد، منطقه کردستان را ترک کرد و چند سال بعد در هاله‌ای از ابهام به قتل می‌رسید و هرگز مشخص نشد که آیا به‌دلیل اختلافات داخلی حزب دموکرات توسط حزب دموکرات به‌قتل رسیده یا توسط هواداران ملامصطفی کشته شده و یا بعثی‌ها او را به قتل رسانیدند؟

غنی بلوریان در خاطراتش به این قضیه اشاره می‌کند که «قاسملو هم با رفتنش به چکسلواکی، احتمالاً با وجود گرایش‌های تندتر کمونیستی روابط مشکوکی با کمونیست‌ها برقرار می‌کند.» البته معلوم نیست که آیا به‌دلیل اختلافاتی است که بلوریان با قاسملو بر سر نحوه اداره حزب داشتند یا آن‌که مبتنی بر واقعیاتی است؟ به‌خصوص که بعد از این که قاسملو برمی‌گردد، در عراق به‌عنوان کارمند

اداره اقتصادی دولت عراق استخدام می‌شود و با اداره امور اقتصادی بغداد همکاری می‌کند و ماهانه ۳۰۰ دینار دریافت می‌کند.

مدتی پس از ایفای نقش قاسملو در عراق (به‌عنوان کارمند دولت) که بسیار هم به عراقی‌ها نزدیک بوده، در نزدیکی‌های انقلاب گفته می‌شود که بعضی‌ها قاسملو را از عراق اخراج می‌کنند. یکی از دلایل آقای بلوریان این است که گذشته از نزدیکی‌هایی که به بعضی‌ها و حکومت عراق داشته، در عین حال جاسوسی‌هایی هم کرده و مدارکی را در اختیار بلوک شرق قرار داده است. عراقی‌ها متوجه شده و اخراجش کرده‌اند. البته صحت و سقم این مطالب معلوم نیست.

■ حزب دموکرات و احزاب کرد در جریان انقلاب ۱۳۵۷ و پیروزی آن تا چه حد مشارکت داشته‌اند؟

□ در این احوال است که کم‌کم زمزمه‌های انقلاب در زمستان ۵۷ شکل می‌گیرد. کادرهای آواره حزب دموکرات - چه آنهایی که در کردستان عراق بودند و چه آنهایی که در کشورهای دیگر سکونت داشتند - کم‌کم به کردستان ایران می‌آیند. کما این‌که بسان دیگر نقاط کشور، مردم کردستان هم به انقلاب پیوسته در کردستان مرکزی هم مرحوم مفتی‌زاده فعالیت‌هایی را از قبل شروع کرده و بالطبع هواداران او دارای وزن و جاهت سنگینی در شهر هستند. البته در کردستان شمالی غلبه با گرایش‌های چپ و کمونیستی است. طبیعتاً قاسملو و اعضای آواره حزب هم که برمی‌گردند، همزمان درگیر شرایط انقلابی می‌شوند و زمینه‌های فعالیت مجدد آنها فراهم می‌شود.

به هر حال انقلاب در حال پیروزی است. اتفاقاتی در مناطق کردنشین می‌افتد، افزون بر اینها ریشه تاریخی قضیه زمینه‌های شکل‌گیری بسیار سریع بحران را در مناطق کردنشین مهیا می‌کند. من چاره‌ای ندارم بدون بزرگنمایی نقش بیرونی‌ها، به این نکته تأکید کنم که با توجه به پیام مذهبی انقلاب و اجماع عمومی در جامعه نسبت به روح مذهبی انقلاب، طبیعی به نظر می‌آید که در یک پروسه‌ای بین نیروهای مذهبی و چپ‌ها درگیری‌هایی ایجاد شود یا اختلاف‌نظرهایی بروز کند، ضمن آن‌که با تندشدن رنگ شیعی حرکت، به هر حال اصطکاک با اهل سنت هم پیدا شود.

نکته مهم اینجاست که مردم کردستان همپای تمام مردم ایران علیه رژیم پهلوی به پا می‌خیزند، یعنی در روزهایی که هیچ خبری از حزب دموکرات و قاسملو و جریان‌های دیگر کرد نبود، مردم کرد گام‌های بلند خودشان را در جهت نفی حکومت پهلوی برداشته بودند. کما این‌که در مناطقی مثل پاوه، سنندج، سقز شهدای فراوانی را هم مردم کرد در راهپیمایی‌ها تقدیم انقلاب کردند. به نحوی که بسیاری از رهبران انقلاب در آن وقت، آیت‌الله خمینی و دیگران پیام‌هایی را خطاب به کردها، درویش اهل حق و مرحوم مفتی‌زاده صادر نمودند که در آنها از همراهی مردم کرد تشکر شده و با آنها ابراز همدردی و همدلی شده بود. به صورت نمونه در تهران یکی از بزرگترین شهدای کرد که مرحوم ماموستا هژار یا استاد شرفکندي هم برای او شعری سروده، مرحوم استاد کامران نجات‌اللهی اهل بیجار است که در جریان درگیری انقلاب تیر خوردند و شهید شدند. در خود استان کردستان و استان کرمانشاهان در منطقه پاوه، به‌دست نیروهای پالیزبان تعداد زیادی از مردم پاوه هم قتل عام می‌شوند که نمایندگان آیت‌الله صدوقی و آیت‌الله خمینی آنجا حضور پیدا می‌کنند و تسلیت می‌گویند.

پس، قبل از این که احزاب کرد مجدداً در ایران شروع به حرکت کنند، حرکت مردم کرد علیه رژیم طاغوت شروع شد، که البته احزاب برمی‌گردند و سوار بر موج اعتراضی مردم می‌شوند و به دلیل این که تشکل ملی فعالی که تمام کشور را به‌طور حزبی پوشش بدهد نبوده، احزاب به سرعت وارد این فرآیند می‌شوند و البته همراهی می‌کنند.

■ نکته دیگری که حائز اهمیت است، روی کار آمدن دولت بختیار است، در این باره توضیح بفرمایید.

□ غنی بلوریان در خاطراتش می‌نویسد: «وقتی ماجرای روی کار آمدن بختیار مطرح شد، در مسجد مهاباد سخنرانی کردم و رسماً اعلام کردم که ما باید در برابر (آیت‌الله) خمینی از بختیار حمایت کنیم.» بلوریان می‌نویسد: «با توجه به شناختی که از ملاها داشتم، حمایت از بختیار که جزو جبهه‌ملي بود و دم از مصدق می‌زد و اعلام کرده بود که از حقوق همه مردم ایران دفاع خواهد کرد، طبیعتاً برای من منطقی‌تر به نظر می‌آمد.» البته همین شاید مقدمات اولیه اصطکاک رابین انقلابیون و جنبش کرد نشان

بدهد، کما این‌که در برخی از منابع غربی هم آمده که قاسملو هم طی يك سخنرانی، رسماً حمایت خود را از بختیار اعلام می‌کند تا بختیار بتواند قدرت را به‌دست بگیرد.

■ اعضا و سران جبهه ملی، فروهر و سنجابی و حسینی این کار بختیار را محکوم کردند؛ چرا که بختیار از راه مصدق عدول کرده بود...

□ بله، نظر بلوریان که بختیار را مصدقی می‌داند، با نظر اعضای جبهه ملی که حرکت بختیار را محکوم کرده و اعلام کردند که از راه مصدق عدول کرده مغایر است. این از نکات اولیه‌ای است که بین انقلابیون و احزاب کردی زمینه‌های اصطکاک را تقویت می‌کرد. نکته بعدی که باید به آن پرداخت، مسلح شدن سریع کردهاست. به عبارت دیگر، احزابی که وارد منطقه شدند، به سرعت اسلحه‌پادگان‌ها و مراکز نظامی را تصاحب می‌کنند.

■ قبل از انقلاب؟

□ نه، در ۲۳ بهمن ۵۷. مثلاً ما در کیهان چهارشنبه ۹ اسفند ۵۷ می‌بینیم که مردم اهالی کردنشین، پادگان‌های عمده مهاباد و پسوه و پیرانشهر را کم‌کم به‌دست می‌گیرند. بعداً می‌بینیم که در روزی که مرحوم فروهر با حسن نظری که داشتند به همراه تیم ویژه دولت وارد مهاباد شدند، در همان روز، (همان‌طور که غنی بلوریان هم در خاطراتش اشاره می‌کند) به‌سرعت پادگان مهاباد خلع‌سلاح می‌شود و تیم قاسملو آنجا را اشغال می‌کند.

آقای بلوریان در ص ۳۱۲ خاطراتش می‌نویسد: «دکتر قاسملو لحظه به لحظه با اشخاص مختلفی تماس می‌گرفت و نقشه اشغال پادگان مهاباد را می‌کشید. نامبرده در این خصوص چیزی به من نمی‌گفت. من از کانال دیگری از کارهایش مطلع بودم. به او خبر دادم قبل از این که اتفاقی بیفتد بهتر است ما کردها در مقابل دولت موقت بازرگان کاری نکنیم. اگر تو بر این امر اصرار داری که مسئله کرد باید از طریق صلح‌آمیز حل شود، لازم است از این طریق حرکت کنیم. نامبرده گفت: «آنجا (پادگان مهاباد) مرکز شر است، باید جمع‌آوری شود.» بلوریان می‌نویسد پاسخ دادم: «این حرف شما با تفکرات حزب مغایرت دارد اگر ما به صلح ایمان داریم و می‌خواهیم از طریق مسالمت‌آمیز مسئله کرد را حل کنیم، نباید کاری کنیم که برای خود مشکل درست کنیم.» قاسملو نیز تأکید می‌کند که او راه صلح را نمی‌بندد. البته باز غنی بلوریان در ص ۳۲۳ خاطراتش می‌نویسد: «روز ۳۰ بهمن هیأت نمایندگی حکومت موقت - یعنی فروهر و دیگران - در راه بازگشت به تهران بود، یعنی هفت هشت روز بعد از پیروزی انقلاب. ساعت ۱۱/۲۰ همان روز پادگان مهاباد خلع‌سلاح شد.»

■ گفتید ۹ اسفند؟

□ نه، آن اخبارش بود که روز ۹ اسفند در کیهان منتشر شد. اما غنی بلوریان به صراحت اعلام می‌کند که در روز ۳۰ بهمن پادگان خلع‌سلاح شده بود. ضمن آن‌که شهربانی مهاباد هم در ۲۳ بهمن خلع‌سلاح شده است.

■ برخورد احزاب کرد و مردم کردستان با دولت موقت چگونه بود؟

□ در خاطرات آقای غنی بلوریان آمده که: «در دوران حکومت کوتاه بازرگان يك فضای باز سیاسی به وجود آمد که تا آن زمان در تاریخ سیاسی ایران بی‌نظیر بود.»

وی می‌نویسد: «وقتی ۲۸ بهمن ۱۳۵۷ داریوش فروهر، محمد مکرری، اسماعیل اردلان و آیت‌الله نوری به مهاباد آمدند، در يك جلسه مشترك ساعت ۱۰ صبح ۲۹ بهمن بین داریوش فروهر از يك طرف و قاسملو و من از طرف دیگر در منزل منتقم قاضی در مهاباد برقرار شد.»

فروهر گفت شما می‌توانید به نام حزب دموکرات کردستان ایران به‌طور آشکار فعالیت سیاسی داشته باشید. نامبرده همچنین از ما خواست تلاش کنیم این بار از طریق سیاسی برای حل مسئله اقدام کنیم. فروهر در ادامه صحبت‌هایش به‌صراحت گفت من از مبارزه و جنبش‌های ملت کرد در تمامی قسمت‌های کردستان مطلع هستم و می‌دانم کردها تاکنون از جنگ مسلحانه طرفی نبسته‌اند، همین‌قدر به شما می‌گویم که به حرف دولت‌های دور و بر خودتان گوش ندهید و بدانید آنها نیز دشمن کرد هستند. کردها در این منطقه محدود که از هر طرف محاصره شده، مشکل است که بتوانند با جنگ و نیروی

مسلمانان موفق شوند. شادروان فروهر: «اسلحه برداشتن کردها به معنای وابسته بودن آنها به یکی از دشمنانشان است. شما کردها خیلی جنگیده‌اید و هر بار نیز شکست خورده‌اید، بیایید این بار برای اولین بار در کردستان راه سیاسی را برای حل مسئله خود انتخاب کنید؟»

غنی بلوریان می‌نویسد: «من داریوش فروهر را از زندان می‌شناختم و به افکار او و تحلیلش در خصوص کردستان آگاهی داشتم و می‌دانستم دوست و دلسوز ما کردهاست، ولی متأسفانه ما گوش به حرف‌هایش ندادیم.» این نکته‌ای برجسته است از خاطرات یک نفر از دل جنبش کرد.

آقای عبدالله ابریشمی هم به اهم مواردی که موجب شکست حزب دموکرات شده‌اند، اشاره می‌کند. در کتاب خود «مسئله کرد در خاورمیانه» ص ۶۴ می‌نویسد: «اولاً حزب تا پیش از انقلاب، حضور فعال و عملی در کردستان نداشت. در حالی که مردم بدون رهبری حزب حرکت‌هایشان را پیش برده بودند. کادر رهبری حزب عملاً بعد از ورود به ایران دنباله رو جریان‌های سیاسی غالب بر منطقه بود، دوم (که خیلی نکته مهمی است) در مسابقه مسلح شدن، حزب به کارهایی دست زد که در نتیجه آن بسیاری از مردم از حزب دور شدند.

■ نمونه این کارها چه بود؟

□ نمونه‌اش برخورد حزب با ایل منگور است. غنی بلوریان در این باره می‌نویسد من با قاسملو صحبت کردم، مدتی بود که از طرف رژیم به ایل منگور اسلحه داده می‌شد و از ارومیه طیف ملاحسنی و دیگران به ایل منگور اسلحه می‌دادند و من چون از قبل با آنها آشنایی داشتم، رفتم و اسلحه‌ها را گرفتم و همراهی کردم و ظاهراً بلوریان در مهاباد نبوده. اعضای حزب با منگوریان درگیر شدند و بسیاری از مردم ایل را کشتند که در اینجا عملاً مردم در مقابل حزب قرار می‌گیرند البته در اینجا منظور از مردم، ایل منگور است بعدها این خشونت به جاهای دیگر کشیده می‌شود.

■ درباره عملکرد احزاب دیگر توضیح بدهید.

□ به سازمان زحمت‌کشان ایران که بعدها به نام کومله فعالیت می‌کند. از کمونیست‌های دواآتشه بودند، با این همه سخنگوی آنها را آن موقع در کردستان یکی از رهبران مذهبی به نام شیخ عزالدین حسینی است. بلوریان می‌نویسد: «در چند مورد قاسملو تحت تأثیر شیخ عزالدین قرار می‌گیرد. علی‌رغم این‌که خود غنی بلوریان هم برایش عجیب است که چطور یک ملای سنتی سنی‌مذهب می‌تواند تا این حد به کمونیست‌ها نزدیک شود.

■ و حتی قاسملو را هم تحت تأثیر قرار بدهد.

□ البته این بحث دیگری است، اعمال فشار است.

■ موضع احزاب و مردم کرد در برابر فراندوم چه بود؟

□ موضع احزاب کرد نسبت به فراندوم، بی‌اعتمادی بین دولت مرکزی و گروه‌های کرد را تشدید می‌کند. ظاهراً غنی بلوریان به همراه قاسملو برای ملاقاتی با آیت‌الله خمینی به تهران می‌آیند. قاسملو نظرش این بوده که عزالدین حسینی هم بیاید، به این دلیل که ملاست و بعدها می‌توانیم او را برای صحبت کردن با روحانیون درگیر کنیم.» با رهبر انقلاب قرار ملاقاتی می‌گذارند و صحبتی می‌کنند البته در ملاقاتی که در ۵۷/۱/۸ داشتند از طرفی دلگرم می‌شوند، چون به هر حال آیت‌الله خمینی آنها را می‌پذیرد، خودشان به خودشان انتقاد می‌کنند. بلوریان می‌نویسد: «ما برنامه کتبی مدونی نداشتیم و شفاهی صحبت کردیم.» از سوی دیگر وقتی برمی‌گردند قاسملو با فراندوم موافق بوده و بلوریان خیلی خوشحال بوده که بازرگان با گشاده رویی و خیلی مهربان با آنها برخورد کرده از این برخورد به شدت تحت تأثیر قرار گرفته‌اند از طرف دیگر می‌گویند که ما در همین‌جا تصمیم گرفتیم در فراندوم شرکت کنیم و قرار بوده که حزب دموکرات برای شرکت در فراندوم به مردم بیانیه بدهد.

اما متأسفانه به محض این که برمی‌گردند، می‌بینند شیخ عزالدین بیانیه داده و فراندوم را تحریم کرده، تنها به این دلیل که کومله تحریم کرده است. غنی بلوریان می‌نویسد که برای ما خیلی تعجب‌آور بود ما در دفتر مرکزی حزب جلسه گذاشتیم و قرار بود برای دفاع از فراندوم بیانیه بدهیم. قاسملو بدون

مشورت، خودسری می‌کند و نظرش کاملاً برمی‌گردد و اینجا گام بعدی برای اصطکاک برداشته می‌شود.

نکته بعدی که عملاً مشکل ایجاد می‌کند در ۱۱ اسفند ۵۷ در يك اجتماع بسیار بزرگ است که در میدان ورزشی شهر مهاباد برگزار می‌شود. حزب دموکرات موجودیت خود را اعلام می‌کند اما این حرکت که چندین هزار نفر در ورزشگاه مهاباد در آن حضور داشتند؛ به‌دوش کشیدن اسلحه بوده است. یعنی همه حاضران مسلح بوده‌اند. کما این‌که در همان‌جا قرار گذاشته می‌شود در مراکز دیگر کردنشین این جلسات اعلام موجودیت، برگزار شود و نقده به عنوان اولین مرکز بعد از مهاباد انتخاب می‌شود. به قول آقای ابریشمی در کتاب مسأله کرد در خاورمیانه: «در نقده اولاً با توجه به این که دو سوم جمعیت را ترک‌ها تشکیل می‌دهند، ثانیاً ورزشگاه در منطقه ترکنشین قرار داشته و از این مهم‌تر تیمی از تندروهای وابسته به حکومت مثل آقای حسنی و دیگران هم مترصد فرصت بودند، طبیعتاً وقتی که نشست نقده در مناطق ترکنشین بخواهد برگزار شود بحران ایجاد می‌شود.» ابریشمی می‌نویسد که برخی از آدم‌های محترم و روحانیون ترک آمدند پا در میانی کردند، با دفتر حزب تماس گرفتند (بعدها بلوریان مطلب را تأیید می‌کند) بلکه این مراسم اولاً مسلحانه برگزار نشود. ثانیاً در منطقه کردنشین برگزار شود، کما این‌که بلوریان تأیید می‌کند و می‌نویسد: «ترک‌های نقده نامه‌ای به کمیته حزب می‌فرستند و می‌گویند ترک‌های نقده از این اقدام شما ناراضی هستند و نمی‌خواهند شما به صورت مسلحانه در منطقه اقدام به برگزاری مراسم بکنید و پیشنهاد می‌کنند که این مراسم در کنار شهر انجام بشود.»

بعدها عبدالله حسن‌زاده دبیرکل فعلی حزب دموکرات در جلد اول کتاب «نیم قرن مبارزه»، بیان می‌کند که در فاجعه نقده، رهبران حزب سهل‌انگاری کردند و در دام خطرناکی افتادند. من نکته‌ای را اینجا اضافه کنم که آقایان خودشان هم بیان کردند. در حالی که دولت موقت با حسن‌نیتی که مرحوم بازرگان، آیت الله طالقانی، فروهر، سحابی و... داشتند، قطعاً فرصت مناسب تاریخی بود برای جریانات کرد که بتوانند با زبانی منطقی‌تر و با گفت‌وگو، بحث‌هایشان را مطرح کنند، ولی متأسفانه این‌طور نمی‌شود و عملاً در جریان نقده - وقتی در مناطق ترکنشین در ورزشگاه در حال برگزاری میتینگ هستند - دست‌هایی (مشخص نیست از کدام طرف) شروع می‌کنند به تیراندازی و ایجاد بلوا و طبیعتاً کشت و کشتار راه می‌افتد، ارتش هم دخالت می‌کند. کردهای شهر آواره و ده‌ها و شاید هم بیشتر شهروندان نقده‌ای - اعم از کرد و ترک - خصوصاً کردها از بین می‌روند و این برادرکشی بین کرد و ترک قطعاً اصطکاک بین جریانات کرد را با دولت مرکزی بیشتر می‌کند کما این‌که بعدها حادثه روستای مارنا (اطراف نقده) رخ می‌دهد که شبانه روستاییان کرد مورد هجوم تندروهای مخالف احزاب کرد قرار گرفته و با سلاح گرم چهل یا پنجاه نفر انسان بی‌گناه قتل‌عام می‌شوند.

■ یعنی آیا مردم کرد بحران نقده و درگیری پس از میتینگ حزب دموکرات را از چشم دولت مرکزی می‌بینند؟  
□ به دولت مرکزی بدبین می‌شوند. به علاوه این‌که سرتیپ ظهیرنژاد فرمانده لشکر ارومیه و آقای حسنی در غائله دخالت می‌کنند. برخی از کردها مدعی اند به جای این که جدا کنند یا میانجی باشند، ابتدا با عکس‌شیر عزالدین حسینی روی تانک‌ها آمدند و کردها راه را برایشان باز کردند اما بعداً معلوم شد که اینها نیروهای آقای حسنی و لشکر ارومیه‌اند و مردم را به تیر می‌بندند و این هم باز اصطکاک را بیشتر می‌کند.

کیهان روز ۵۸/۲/۱ (شماره ۱۰۶۸۸) اشاره می‌کند که در میتینگ نقده بین سیزده هزار کرد مسلح و غیرمسلح یا بنا به قول دیگری بیست هزار کرد مسلح و غیرمسلح وجود داشتند طبیعتاً عده‌ای کشته شدند.

■ علاوه بر درگیری نقده، چگونگی درگیری در سنندج را توضیح دهید.  
□ البته بعد از درگیری هیأت حسن نیت متشکل از استانداری، عزالدین حسینی، قاسملو و عده‌ای از روحانیون تشکیل شد و سرلشکر ناصر فرید رئیس ستاد کل ارتش جمهوری اسلامی اعلام کرد:

«چنانچه با توجه به اقدامات وسیع مقامات و روحانیون سیاسی محلی در شهرستان نقره، درگیری‌هایی که پیش آمده است پایان نپذیرد و آتش‌بس اعلام نشود، ارتش جمهوری اسلامی ناگزیر برای جلوگیری از برادرکشی و خونریزی طبق تصمیم دولت در محل حضور خواهد یافت تا میان طرفین درگیری حائل بشود.» به هر حال ظاهراً ارتش مجبور است که برای آتش‌بس اقدام و دخالت کند.

■ **نیروهای سپاه و کمیته و... در این درگیری دخالت نداشتند؟**

□ نخیر، هنوز نیروهای مردمی فعال نبودند. نکته‌ای باید در اینجا اضافه کرد، آن درگیری بین هواداران مرحوم مفتی‌زاده و هواداران آقای صفدری بوده است که ظاهراً در حسینیه حضور داشتند. نیروهای صفدری در پادگان بودند و گروهی برای دریافت اسلحه و تفنگ از کمیته‌ای که وابسته به مفتی‌زاده بوده برای دریافت اسلحه و فشنگ می‌روند که نهایتاً به آنها اسلحه داده نمی‌شود، بلکه درگیری هم صورت می‌گیرد و بازار تعطیل می‌شود و مردم تحصن و اعتراض می‌کنند و به سمتی که مردم می‌روند (این‌طور که کیهان ۱۳۵۷/۱۲/۲۸ نوشته) درگیری‌هایی رخ می‌دهد که بین کمیته‌های انقلاب اسلامی شماره ۱ و ۲، تحت ریاست صفدری و آقای مفتی‌زاده منجر به درگیری می‌شود که به نظر می‌آید چند نفر عابر بی‌سلاح توسط نیروهای صفدری مورد اصابت قرار گرفته و دو نفر کشته می‌شوند.

■ **غنی بلوریان درباره این حادثه مطلبی ندارد؟**

□ غنی بلوریان در اینجا اشاراتی می‌کند. اولاً غنی بلوریان نسبت به علامه مفتی‌زاده نظر بسیار منفی دارد، ایشان را یک کرد سنی متعصب می‌داند که می‌خواهد خودش را رهبر کردها اعلام کند و به تنهایی و با گزش در مورد ایشان صحبت می‌کند. دیگر آن‌که بلوریان تلفات را بیش از هزار نفر گزارش می‌دهد که بنابر نظر منابع مستقل بسیار اغراق شده است. غنی بلوریان به عنوان نماینده حزب دموکرات با یک‌نفر (احتمالاً ملا عبدالله حسن‌زاده رهبر فعلی حزب دموکرات) به سنندج می‌آیند که صحبت کنند اما درست در همان موقع بعد از ماجرای صفدری، به‌سرعت هواداران کومله و کمانگر رادیو و تلویزیون را اشغال کرده و شهر را تقریباً به دست گرفته و اجازه ورود به آنها را نمی‌دهند. کمانگر بعدها به بلوریان می‌گوید «به احترام زندانی بودنت به تو اجازه می‌دهم اما چون شماها نماینده‌های مزدوران بارزانی (چون قبلاً وابسته به بارزانی بودند) و از آن مهم‌تر نمایندگان حزب بعث هستید به همراهت اجازه ورود نمی‌دهیم.» کما این‌که بعدها در غائله سنندج معلوم شد که نیروهای جلال طالبانی هم در شهر حضور داشتند و طبیعتاً تحت‌تأثیر آنها بوده که به نیروهای حزب دموکرات بلوریان و همراهش اجازه ورود داده نمی‌شود. شکل‌گیری جنبش‌های رقیب و جریان مفتی‌زاده از یک‌سو و از سوی دیگر کومله، کم‌کم درگیری بین اینها را معنادارتر می‌کند.

■ **آقای مفتی‌زاده که به درگیری مسلحانه معتقد نبوده، چرا کمیته مسلح داشته؟**

□ این کمیته کسانی بودند که شهر را اداره کردند. آن‌روز خود مفتی‌زاده هم در شهر نبوده، اما هوادارانش می‌خواهند شهر را اداره کنند. به‌خصوص نگران بودند کمونیست‌ها با به‌کاربردن اسلحه شهر را تصرف کنند. حتی یکی از اسناد به‌دست آمده از سفارت آمریکا، اشاره می‌کند: «در فوریه ۱۹۷۹ وقتی که مهندس بازرگان زمام امور را به‌دست گرفت، دریافت که اتحادیه وسیعی از رهبران مذهبی \_ سیاسی و قبیله‌ای کردها به‌وجود آمده که مسلح بوده و از سوی نیروهای چریکی و فراریان ارتش حمایت می‌شوند.» البته این نکته مهمی است که برخی از روزنامه‌نگاران غربی هم به آن اشاره کرده‌اند. تعدادی از افسران اخراجی و فراری ارتش هم آمده‌اند مسلح شده‌اند و در بین نیروهای کرد در منطقه نفوذ کرده‌اند.

■ **به نفع چه کسی؟**

□ به نفع احزاب کرد. به نقل از همین اسناد که پس از اشغال سفارت آمریکا انتشار یافت، برخی از این گروه‌ها روز به روز می‌خواهند افرادشان را بیشتر کنند و حتی گاهی اوقات با اعمال زور و تا حد ممکن وضعیت خودشان را در منطقه تثبیت کنند، طبیعتاً اینها بر نگرانی‌ها می‌افزاید. البته هیئت‌های

اعزامی از طرف دولت و آیت‌الله خمینی هم مشغول فعالیت‌های خودش است، اما مسلح بودن، تحریم رفراندوم، نکته‌های حائز اهمیت است.

■ لطفاً موضع شیخ‌عزالدین حسینی را در قبال رفراندوم جمهوری اسلامی توضیح دهید.

□ امام جمعه مهاباد آقای شیخ‌عزالدین حسینی، بیانی‌های می‌دهد و اعلام می‌کند چون جمهوری اسلامی مبهم و نامعلوم است و به ویژه از نظر حق تعیین سرنوشت و مسئله خودمختاری کردستان در چارچوب ایران آزاد و حقوق حقه سایر خلق‌ها نامشخص می‌باشد، بنابراین تا زمانی که رسماً جواب قطعی از طرف دولت و شورای انقلاب اسلامی اعلام نگردد، شخصاً از شرکت در رفراندوم خودداری نموده و مردم نیز با توجه به مسئولیت‌های ملی و مذهبی خود آزاد و مختارند.

البته به دنبال بیانی‌ه و با دخالت شیخ‌عزالدین حسینی صندوق‌های رأی در مهاباد جمع‌آوری شد و رأی‌گیری در این حوزه برگزار نشد. اما در سایر مناطق، رأی‌گیری برگزار گردید، اگر چه غنی بلوریان در خاطراتش مدعی است که مردم گرد به جمهوری اسلامی در رفراندوم رأی ندادند، اما انتشار نتایج رفراندوم در مناطق کردنشین نشان از رأی مثبت مردم به جمهوری اسلامی است. در بوکان ۲۳۵۶۹ نفر رأی آری، ۱۱۳ نفر رأی منفی، سرپل ذهاب ۳۷۵۲۳ نفر رأی مثبت، ۳۳۸ نفر رأی منفی، جوانرود ۱۴۴۵۱ نفر رأی مثبت و ۹۶ نفر رأی منفی، مریوان ۴۶۴۷۲ نفر رأی مثبت و ۲۸ نفر رأی منفی، سنندج ۱۰۱۶۱۸ نفر آری و ۱۰۸۱ نفر منفی، سقز ۳۴۸۳۶ نفر آری و ۵۵۸ نفر رأی نه، استناد بلوریان به رأی منفی کیهان به تاریخ ۱۲ فروردین ۵۸ است، اما در آن روزنامه مورخ ۱۲ و ۱۴ فروردین، آمارها عکس نظر او را نشان می‌دهد. گرچه نتیجه رأی رفراندوم در تقابل با خواسته حزب دموکرات، قاسملو و عزالدین حسینی بوده (که خواهان تحریم انتخابات گردیده بودند) متأسفانه بدون توجه به درخواست مردم، این افراد و احزاب، حاضر به انعطاف‌پذیری نمی‌گردند.

همه اینها نشان می‌دهد که به هر حال مسائل کردستان، روز به روز پیچیده‌تر می‌شود. از آن طرف در طرح خواسته‌ها، حزب دموکرات خواهان آن است که مرزهای منطقه کردنشین بدون توجه به تفاوت‌های زبانی و مذهبی تمامی استان‌های کردستان، کرمانشاه و ایلام و آذربایجان غربی را با هم در بر بگیرد. در حالی که دولت هم اگر قرار بود صحبتی داشته باشد، حوزه مورد نظرشان، بیشتر استان کردستان و بخش‌هایی از استان آذربایجان غربی بود.

قاسملو در همان ۱۲ اسفند در مطلبی که در کیهان سال ۵۷ از او منتشر شده، خواهان آن بود که از تجدید سازمان ژاندارمری و شهربانی در منطقه کردستان خودداری کنند و وظایف اینها را به عهده اهالی بگذارند و همچنین او خواستار انحلال ارتش و ایجاد ارتش خلقی شد و گفت: «ارتش نباید چماق دولت برای سرکوب خلق‌ها باشد.» همه این عوامل، روز به روز اوضاع را پیچیده‌تر می‌کند. مرحوم آیت‌الله طالقانی در روز ۵۸/۱/۶ در سنندج در روزنامه کیهان که صحبت‌هایش منتشر شده بسیار صریح می‌گوید: «اگر هموطنان کرد ما با دولت مسئله‌شان را صادقانه در میان نگذارند و حل نکنند، هر روز باید منتظر حوادث باشیم. اگر کردستان مواجه با شکست شود و مشتعل شود، ایران مشتعل می‌شود و ما دوباره گرفتار طاغوت و جلادی خواهیم شد که از آریامهر بدتر و تجربه‌دارتر خواهد بود.»

البته انتخابات شورای شهر سنندج به پیشنهاد آیت‌الله طالقانی برگزار می‌شود. جالب اینجاست که بدانیم در انتخابات، اکثریت قریب به اتفاق کرسی‌های شورا را نیروهای مذهبی و هواداران علامه مفتی‌زاده به‌دست می‌آورند و عملاً شهر به دست آنها می‌افتد، ولی گروه‌های سیاسی کمونیست بدون توجه به این تفاوت‌ها و حق مردم درگیری‌هایی را شروع می‌کنند. به این ترتیب، زمینه‌های گسترش بحران روز به روز بیشتر و بیشتر می‌شود.

یک شاعر کرد به نام آقای عمر فاروقی در کتابش «نظری به تاریخ و فرهنگ سقز کردستان» می‌نویسد: «پس از اعلام بی‌طرفی ارتش و سقوط رژیم شاه و اعلام پیروزی انقلاب، بدبختانه شهر سقز با همه کوچکی (تصویری از کردستان آن روز) لانه گروه‌ها و احزاب فراوان شد، به‌طوری‌که

بیش از ده حزب و گروه در این شهر مستقر و هرکدام نوعی راه را تبلیغ می‌کردند.» عمر فاروقی در این مورد شعری کردی دارد:

یه که تروتسکیست یه ک مائوئیسته	یه کی دیموکرات یه ک کمونیسته
به شیک سیاسی و به شیک نیزامی	کوریک کومه له و تاقمی ئیسلامی
یه کی مواهید و یه کی ره‌هایی	یه کی په‌یکار و یه کی فیدایی
یه کیش جهان بینی سوسیالیسته	یه ک ته‌نگ نه زره و ناسیونالیسته
یه کیش وه کومن، پوچ و بی‌هوده	تاقمی هه وادار بو خیری توده

یعنی:

یکی تروتسکیست و یکی مائوئیست است	یکی دموکرات و یکی کمونیست است
بخشی از آنها سیاسی و بخشی نظامی هستند	یکی کومه له و یکی هوادار اسلامی هاست
یکی مجاهد و یکی رهایی است	یکی پیکار و یکی فدایی خلق
و یکی هم جهان بینی اش سوسیالیستی است	یکی تنگ نظر ناسیونالیست است
یکی هم مثل من، پوچ و بیهوده	گروهی هوادار حزب توده

این تصویری از فعالیت احزاب مسلح مختلف است که بر پیچیدگی‌ها افزودند، به این معنا که با توجه به موقعیت استراتژیک و جغرافیایی و کوهستانی کردستان به‌عنوان ابزاری یا منطقه‌ای که بتوانند خواسته‌هایشان را در آن بیان کنند حضور می‌یابند و هزینه‌هایی را به مردم منطقه تحمیل کرده و پیچیدگی‌ها را بیشتر می‌کنند. در تاریخ ۵۷/۱۲/۲۴ مرحوم مهندس مهدی بازرگان مطلبی دارد در ارتباط با بحث‌هایی که در مورد ماهیت جمهوری اسلامی در حال شکل‌گرفتن بوده است. وی می‌گوید: «من چند روز قبل نامه‌ای از اهل تسنن دریافت کردم با ذکر این که به هیچ‌وجه من‌الوجه ما تجزیه طلب و دشمن شیعه نیستیم. ما خودمان را جدا از برادران شیعه نمی‌دانیم، همچنین گفته شده بود که در قانون اساسی جدید ننویسید که مذهب مملکت شیعه اثنی‌عشری است، بنویسید مذهب مملکت اسلام است. حالا من خودم هم به لحاظ عقیدتی موافق نیستم. ولی حرف منطقی است. به آنها جواب دادیم، ما هم نظریاتشان را منتقل کردیم به شورای عالی طرح‌های انقلاب که مطالعه کنند و این نظر را بیسندند و انشاءالله رأی بیاورند.»

لطفاً در مورد پیوستن افسران اخراجی ارتش در احزاب کرد، چنانچه قبلاً اشاره کردید، توضیح بدهید. نکته بعدی حضور افسران اخراجی ایران است که در نشریه ساندی تایمز لندن ۸۸/۱۱/۲۹ به این صورت درج می‌شود: «می‌بینید که دسته‌های بیست‌تایی از افسران اخراجی ایران که از تیررس جوخه اعدام امام خمینی گریخته‌اند، به طرفداری از کردها می‌جنگند و آنها از امیدهایشان سخن می‌گویند که چگونه سرانجام ارتش ایران از نیروهای ضدخمینی طرفداری خواهد کرد.»

■ تا چه اندازه نشریات و مطبوعات خارجی و غربی در این تحولات و پیچیدگی‌ها مؤثر بودند؟ □ بایستی در این حوزه به نقش نشریات غربی هم اشاره داشت که در تحولاتی که در منطقه رخ داد بی‌تأثیر نبودند. اولاً به هر حال افکار عمومی مردم را مطبوعات و نشریات و رادیوها می‌سازند، بخصوص که به خاطر سانسور شدید مطبوعات در فرآیند ۵۷، رویکرد مردم به رادیوهای خارجی، بی‌بی‌سی و... زیاد شد طبیعتاً این رویکرد در مواقع بحرانی، گسترش پیدا می‌کند. خوب نشریات غربی و پژوهشگران به هر حال محققین غربی نوعی نگاه را منتقل می‌کردند که موجبات نگرانی حکومت را ایجاد می‌کرد.

مثلاً در نشریه «آبزرواتور» فرانسه در تاریخ ۸۱/۳/۲ آمده است: «در ایران بیش از ۶ میلیون کرد زندگی می‌کنند که غالباً خواهان خودمختاری هستند، بیشتر آنها در حزب دموکرات کردستان ایران عضویت دارند.» این اطلاعات درست نیست، چون بیشتر کردهای ایران یعنی کردهای کرمانشاه و ایلام، اصلاً عضو نبودند، کردهای کردستان با این همه تعدد احزاب، کومه له، مفتی زاده و دیگران هواداری جریان‌های متعدد را به عهده داشتند.

ساندرا مکی در «میدل ایست این ساید» در تاریخ ۱۹۹۵/۵/۱ می نویسد «کردها خواستار چیزی بیشتر از خودگردانی هستند، آنها بیشتر خواهان استقلال هستند. گرچه بیشتر آنها سنی هستند، اما مذهب را به عنوان عاملی در مقابل محور زیستی آنها یعنی ناسیونالیسم گرد عامل فرعی می دانند؛ کردها سه قرن است که با حکومت در حال جنگ اند.»

نمونه ای دیگر؛ هژیر تیموریان، گوینده معروف رادیو بی بی سی است که در ۸۱/۱۲/۵ در تایمز انگلستان می نویسد: «صلاح الدین های جدید، ایران را به ستوه آورده اند، آمدن رادیو و تلویزیون و هلی کوپترهای جنگی، اوضاع و احوال را برای مردمی که حمله اسکندر، چنگیزخان و تیمورلنگ تأثیری بر آنها نگذاشته بود، تغییر داد و برای نخستین بار در مدت سه هزارسال، بقای کردها در معرض خطر قرار گرفت.»

این هم چندان درست نیست و با واقعیت نمی خواند. در تاریخ ۸۹/۸/۲۸ در «اکنون میست» انگلستان چنین می آید: «کردهای ایرانی نظیر دیگر اقلیت های ایرانی آماده و منتظرند تا در بحبوحه بی ثباتی و رکود کشور، خودمختاری به دست آورند، برانگیختن عواطف در هر دو طرف می تواند به شورش که وقوع آن به طور زودرس اعلام شده است، جامه حقیقت ببوشاند.»

دودیکان در نشریه «کروید دلاسر» که به زبان ایتالیایی منتشر می شود گفته: «من حدود یک ماه را با این قوم در حال انقراض گذرانیدم. گرچه رادیو تهران می گوید همه چیز آرام است، ولی هر شب پاسداران کشته می شوند.» (گرچه این مربوط به رویدادهای سال های بعدی است)، ولی به طور کلی این دیدگاهی است که برخی مطبوعات غربی منتقل می کنند. که طبیعتاً حساسیت هایی در مورد رژیم انقلابی دارند و می خواهند به نوعی بر رژیم تأثیر بگذارند.

و از طرفی این فعالیت ها دست به دست هم می دهند، فعالیت احزاب، نشریات غربی، ماجرای نقده، ماجرای سنج که موجب می شود در تهران روز به روز تندروها قدرتمند شوند. آن روزها قدرتمند شدن تندروها در حاکمیت ایران طبیعتاً به نفع حل معادله کردستان نبود، چیزی که متأسفانه احزاب کرد در آن مقطع تاریخی از درک آن عاجز ماندند و این که چگونه ادامه فشار آنان و تندروهای آنها، زمینه را برای حذف افراد با حسن نیتی چون بازرگان، فروهر و سحابی ها بیشتر فراهم کرده و قدرت مانور تندرویان حکومت را تقویت کرد. به طوری که کم کم این ذهنیت عمومی شود که حل مسئله در کردستان نیاز به اسلحه و نیروی نظامی و هر چه زمان می گذرد، دولت مرکزی قدرتمندتر شده، نقش عناصر میانه رو همچون طالقانی ها و فروهرها کم رنگ شده و زمینه برای به صدا درآمدن طبل جنگ در مرکز کشور قوت می یابد، دارد.

برخی از دلسوزان کرد هم متأسفانه قربانی این درگیری ها شدند کسی مثل مفتی زاده که حق به گردن مردم کردستان و کشور داشت، هم از سوی گروه های تند کمونیست مورد فشار قرار گرفت و هم از سوی حکومت.

مفتی زاده در کتابش «درباره کردستان» در تاریخ ۵۷/۱۲/۱۲ می نویسد: «خدایا تو شاهد باش که از هیچ اقدام مسالمت آمیزی به خاطر دین تو و به خاطر بندگان تو دریغ نورزیدم.» این نشان می دهد که وی چقدر آماده بوده تا از انقلاب دفاع کند. ولی متأسفانه هم جریان های قوم گرایی کرد و هم حکومت مرکزی و هم کمونیست ها بر او فشار وارد می کنند. او می نویسد: «خدایا تو خود می دانی که تا چه اندازه خون و جان جوانان وطن در نظرم عزیز بوده و تا چه اندازه کوشیده ام که از ریختن این خون های عزیز جلوگیری کنم.»

نمی دانم چنین کلامی بر زبان یا قلم رهبران احزاب کرد، اصولاً در ایران و یا در هیچ دوره تاریخی جاری شده است یا خیر؟ و اگر شده، من خبر ندارم.

مفتی زاده می گوید: «من تا چند ماه پس از انقلاب در قالب نامه ها و سخنرانی ها (نیز در مقدمه کتاب خود در سال ۵۷) بر دو مطلب تکیه داشتم یکی این که حرکت حکومت ها به سوی دیکتاتوری تدریجی است. مطلب دوم این که انحصار طلبی در قدرت، خطرناک ترین عامل تفرق است.»

در ۷ اسفند ۵۷ مفتی‌زاده در روزنامه کیهان خواهان رسمیت‌گوش‌های محلی می‌شود و می‌گوید: «زبان کردی و دیگر گویش‌های ملت‌های مسلمان ایران که قبلاً لهجه توصیف شده‌اند، همانند زبان فارسی رسمیت خواهند یافت و از این پس می‌توان در مدارس و مراجع رسمی، محلی به آن تکلم کرد و نوشت و براساس توافق‌هایی که با امام خمینی به عمل آمده است، تمام ملت‌های مسلمان ایرانی، آزاد خواهند بود که ویژگی‌های قومی خود را احیا کنند، لباس محلی بپوشند یا به زبان مادری خود تکلم کنند.»

مفتی‌زاده در بحث‌های قومی، می‌خواهد حکومت موضع خود را نشان بدهد. او می‌گوید «موضع حکومت انقلابی و اسلامی چگونه است؟» می‌گوید: «این قالب‌ها عبارتند از (۱) ستم ملی (۲) ستم مذهبی (۳) ستم طبقاتی و حکومت بایستی اینها را از بین ببرد و نگذارد این ستم‌ها به مردم فشار وارد کنند.» مفتی‌زاده باز هم در جای دیگر می‌گوید: «گرفتاری ما هم بسیار سنگین بود. مردم ما به علت محرومیت‌ها و ستم‌های فراوانی که در تاریخ چندین قرن شاهنشاهی تحمل کرده بودند، بسیار حساس و تحریک‌پذیر بودند و این ملت ستم‌کشیده را مابین دو طرف گرفتار می‌دیدیم؛ یک‌سو حکومت جدید بود با همه ناآگاهی‌ها و ضعف‌ها و نفوذ عناصر ناصالح در آن و ازسوی دیگر گروه‌های فریبگر ضددین و ضدخلق، اما در مورد این گروه‌ها که در دشمنی با اسلام و سلطه‌جویی و قدرت‌پرستی وحدت‌جست داشتند، یقین داشتم که اگر میدان بیابند و بر منطقه مسلط شوند، خفقان و ویرانی و بدبختی‌ای بر آن مردم تحمیل می‌کنند که حتی در دوران پهلوی ندیده باشند.»

■ گروه‌های کرد را کمونیست می‌گوید؟

□ بله، می‌گوید: «و با این تعیین تکلیف، می‌خواستیم که به هر قیمتی شده از به قدرت رسیدن این قدرت‌پرستان و مسلط شدنشان بر سرنوشت مردم جلوگیری و اما در مورد حکومت جدید هم از نفوذ افکار غیرصمیمی از یک‌سو و وجود تعصب مذهبی ازسوی دیگر خبر داشتیم.» وی می‌گوید: «آمالی که مردم برای انقلاب داشتند.» او این آمال و آرزوها را خلاصه می‌کند: «تساوی حقوق ملی، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی همه ملت‌های مسلمان تساوی سیاسی و قانونی اهل سنت و شیعه تساوی حقوق اجتماعی و اقتصادی همه افراد.»

همه این حرف‌ها ما را ممکن است به اینجا بکشاند. علاوه بر این که درباره خودمختاری، مفتی‌زاده صحبت‌هایی داشته که شاید هم در دام خواسته‌های قومی تنگ‌نظرانه افتاده باشد، مفتی‌زاده با هوشیاری و البته با فشاری که افکار عمومی روی او دارند به قضیه پاسخ می‌دهد:

«محرومیت از عدل و قسط اسلام موجب شده که ملت‌های مسلمان فقط بعضی از حقوق مشروع خود را تحت عنوان خودمختاری جست‌وجو کنند و الا آنچه ملت‌های مسلمان در جامعه اسلامی از آن برخوردارند، مساوات کامل در تمام حقوق سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی است که مفهوم آن نه ظاهر بدون محتوا بالاتر از هر نوع خودمختاری شناخته شده در جهان است، پس با توجه به این حقیقت درخواست حقوقی در قالب خودمختاری واقعاً دون شأن ملت مسلمان است، زیرا اسلام این چنین حقوقی را برای اقلیت‌های عقیدتی به رسمیت می‌شناسد، اما قناعت مردم به عنوان خودمختاری به خاطر نومی‌دی از رسیدن به حقوقی بالاتر است که در اسلام دارند.» مفتی‌زاده در کتاب «درباره کردستان» در صفحه ۴۱ به صراحت می‌گوید: «اگر در ایران، اسلام راستین و عدالت برقرار شود، خودمختاری معنایی ندارد.»

به هر حال به قول علی رمزی در سال ۸۲ در الخبار اسپانیا: «چیزی که باعث تأسف می‌باشد، این است که مفتی‌زاده از کسانی بود که در تمام عمر خود با رژیم شاه مبارزه کرد و یکی از مهم‌ترین پایه‌های انقلاب اسلامی در منطقه کردستان بود و هنگامی که انقلاب به پیروزی رسید، برای خدمت به آن از هیچ کوششی دریغ نورزید و زمانی که انقلاب اسلامی رنگ شیعی به خود گرفت نامه‌های زیادی برای امام خمینی فرستاد تا او را در مورد این نکته‌ها آگاه سازد. مفتی‌زاده با همکاری چند تن از علمای اهل سنت، شورای مرکزی سنت را تشکیل داد تا از حقوق اهل سنت در ایران دفاع نماید. وی

اهداف و اصول خود را به این شکل بیان کرد: کوشش برای احیای وحدت امت اسلامی و جلوگیری از اختلافات - کوشش برای اتحاد و تنظیم نیروها و امکانات اهل تسنن در ایران - تشکیل کمیته‌های انقلابی در تمامی مناطق سنی‌نشین - تلاش برای محو ستم‌های مذهبی، قومی، طبقاتی از اهل سنت ایران - تأسیس و تقویت مدارس علمی اهل تسنن - نظارت بر تألیف کتاب‌های اسلامی ویژه مدارس رسمی در مناطق اهل سنت - تشکیلات هیئت‌های اسلامی برای تبلیغ در مناطق سنی‌نشین در ایران - انتشار مجله‌ای که اهداف و آرزوهای اهل سنت را منعکس نماید - کوشش برای جلوگیری از سب و لعن بزرگان اسلام و...

چیزی که باعث تأسف است، متهم کردن مفتی‌زاده و یارانش به‌عنوان عناصر ضدانقلاب، مزدوران آمریکا و کفرانس طائف می‌باشد که متأسفانه منجر به دستگیری‌اش می‌شود. البته مفتی‌زاده در ارتباط با رسمیت مذهب شیعه هم نامه‌های زیادی برای مقامات می‌نویسد. گرچه برخی روحانیون قدرتمند آن زمان و از جمله آیت‌الله منتظری، بر شیعی بودن رئیس‌جمهور تأکید داشتند. آیت‌الله منتظری در تاریخ ۲ تیر ماه ۱۳۵۸ خواستار تجدید نظر در هشت اصل پیش‌نویس قانون اساسی شد. از جمله ایشان نسبت به اصل ۷۶، راجع به شرایط رئیس‌جمهور، تأکید کردند که باید اضافه شود، «چون اکثریت قاطع ملت ایران جعفری مذهب‌اند بنابراین رئیس‌جمهور باید جعفری مذهب و دارای حسن سابقه اخلاقی و دینی و کاملاً آشنا به مسائل اسلامی و چه بهتر که مجتهد باشد.» البته مفتی‌زاده نامه نگاری‌ها و سخنرانی‌هایی هم می‌کند، اما متأسفانه به نتیجه نمی‌رسد.

در اینجا باید توجه کرد که در سنجش برخی تندروی‌های هواداران کاک احمد مفتی‌زاده در تشدید تنش در منطقه مؤثر بود. در کنار رویکرد حذفی کمونیست‌ها، گاه هواداران ایشان هم با برخورد جزئی موجب افزایش تنش در منطقه می‌گردیدند.

■ آیا احزاب کرد به مسایل و وضعیت جدید پیش آمده بعد از انقلاب ایران آگاهی داشته‌اند یا نه؟ به عبارتی آیا این احزاب اطلاعات و آگاهی لازم درباره وضعیت کشوری که در آن انقلاب شده، دولت و نظام قبلی از هم پاشیده و نظام جدیدی سر کار آمده داشته‌اند. آیا دولت موقت و جدید در هر کشوری که در این شرایط قرار بگیرد و خصوصاً ایران اوایل انقلاب، را جست‌وجو کرده‌اند؟ و به آن با دیده عقل و تأمل نگریسته‌اند؟ و اگر آگاهی نداشته‌اند، عدم آگاهی آنها چه تأثیری بر آینده احزاب کرد داشته است؟

□ به نظر من در شرایط بحران انقلاب، باید هم گروه‌های کرد و هم فعالان سیاسی کشور، به‌نوعی روند تحولات اجتماعی - سیاسی کشور را جدی‌تر تعقیب می‌کردند. تجربیات انقلاب‌های دیگر نشان می‌دهد آن‌طور که برینتون هم در کتاب «کالبدشکافی چهار انقلاب» می‌گوید، معمولاً بعد از هر انقلابی ابتدا میان‌روها به قدرت می‌رسند، بعد از فروپاشی، ساختار پیشین و نظم پیشین، جانشین می‌شوند. در نتیجه آن انضباط و هماهنگی بین ارکان قدرت به حداقل ممکن می‌رسد و دیگر آن انضباطی که قبل از انقلاب در قالب احزاب داشتند نمی‌توانند پیش بگیرند چرا که نهادهای پیشین فروپاشیده‌اند و نهادمند شدن نظم جدید نیازمند زمان است.

کتاب «کالبدشکافی چهار انقلاب» به نظر من یکی از منابع بسیار جدی است که قطعاً هر محققی که بخواهد درباره انقلاب‌ها پژوهش کند، باید آن را مطالعه کند. مرحوم مهندس بازرگان در پایان کتاب «انقلاب ایران در دو حرکت» اشاره می‌کند که من بعد از این‌که کتابم را تمام کرده بودم این کتاب به دستم رسید، وگرنه کتابم را براساس آن سامان می‌دادم.

برینتون در این کتاب به صورت جدی سعی می‌کند انقلابات و روند حرکت آنها را با مقایسه چهار انقلاب آمریکا، شوروی، انگلستان و فرانسه‌سنخ‌شناسی کند و نشان دهد که در دوره‌های انقلاب، ابتدا میان‌روها به قدرت می‌رسند و پس از میان‌روها به دلیل نابسامانی‌ها جنگ‌ها و شورش‌های داخلی و احیاناً تحمیل جنگ و عامل خارجی، زمینه برای به قدرت رسیدن تندروها یا عصر وحشت (به قول آقای برینتون) آماده می‌شود.

برینتون بر این باور است که: «در انقلاب‌های مورد بررسی ما میان‌روها، به‌ویژه در کوشش برای سرکوب سازمان‌های دشمن، با بازدارنده‌هایی روبه‌رو بودند و این شامل همه انقلاب‌هایی می‌شود که

به نام آزادی برپا شده‌اند. از همین رو میانه‌روها خود را ناگزیر از نگاهداشت بعضی از حقوق دشمنانشان می‌بینند. به‌ویژه حق آزادی گفتار، اجتماعات، احزاب و مطبوعات.»

اما همین که میانه‌روها به قدرت برسند (به قول برینتون) به زودی با دشمنان مسلح روبه‌رو می‌شوند و خودشان را درگیر جنگ داخلی یا خارجی یا هر دوی آن می‌بینند. برینتون می‌گوید: «در همه انقلاب‌های مورد بررسی ما، حکومت قانونی - یعنی میانه‌روها - خود را نه تنها در برابر احزاب و افراد دشمن قوی یافته بودند (حادثه‌ای که ممکن است بر سر هر حکومتی بیاید) بلکه خود را با یک حکومت رقیب که سازمان‌یافته‌تر بود و کادر بهتری داشت و از آن فرمانبرداری می‌شد، روبه‌رو می‌دیدند. این حکومت رقیب البته غیرقانونی بود، اما رهبران و پیروان آن از همان آغاز، هدف جانشینی حکومت قانونی را در سر داشتند. آنها غالباً خودشان را صرفاً مکمل حکومت قانونی می‌پنداشتند و یا شاید می‌خواستند آن را در یک مسیر انقلابی نگه‌دارند. با این همه این مخالفان حکومت قانونی صرفاً منتقد یا مخالف نبودند، بلکه به هر روی یک حکومت رقیب به شمار می‌رفتند. در یک بحران انقلابی معین اینان به‌گونه‌ای طبیعی و آسان جای حکومت شکست‌خورده را می‌گیرند. این جریان در واقع پیش از برداشته‌شدن نخستین گام‌های انقلاب در دوران رژیم‌های پیشین کارش را آغاز می‌کند.»

به عبارت دیگر برینتون معتقد است که تندروها اصولاً قبل از پیروزی انقلاب خودشان کم‌کم دارند صاف‌بندی می‌کنند و نظم در بینشان شکل می‌گیرد و همین که میانه‌روها به قدرت می‌رسند، آنها خود یک «دولت در دولت» می‌شوند.

«میانه‌روها در هر یک از جوامع مورد بررسی ما، دیر یا زود با وظیفه اداره جنگ روبه‌رو گشته‌اند و ثابت کرده‌اند که رهبران جنگی خوبی نیستند. واقعیت امر آشکار است. میانه‌روها نمی‌توانند در جنگ پیروز شوند، چون بی‌گمان پای‌بندی میانه‌روها به نگاهداشت آزادی‌های فردی، یکی از عوامل شکست است. شما نمی‌توانید با رعایت جدی آزادی، برابری و برادری، جنگی را سازمان دهید، ضرورت یک دولت متمرکز و نیرومند برای پیشبرد جنگ، بی‌گمان یکی از دلایل شکست میانه‌روهاست.»

این نکات از منظر برینتون نکات حائز اهمیت است. چیزی که احزاب کشور ما متأسفانه از درک آن عاجز بودند. به عبارت دیگر، شاید لازم بود مرحوم بازرگان تا پایان عمر دولت موقت (یعنی در میانه آبان ۵۸) همواره بر حضور هیأت حسن‌نیت در کردستان اصرار می‌ورزید. شاید جالب باشد بدانیم که دو روز قبل از اعلام استعفای دولت موقت، یعنی در آن بحرانی که دولت موقت خودش را با بحران مواجه می‌دید که عملاً زمام مملکت را به‌دست گرفته و از ماه‌ها قبل با استعفای وزیر خارجه دولت در اعتراض به این روند - یعنی آقای دکتر سنجابی رهبر جبهه ملی که خودش هم کرد بود - عملاً دولت خودش را در چالش با موانع موجود می‌بیند. متأسفانه احزاب مسلح، به‌خصوص احزاب چپ، چریک‌ها، حتی حزب دموکرات و بقیه احزاب متوجه این وضعیت نیستند این حسن‌نیت تا آنجا ادامه پیدا می‌کند که دو روز قبل از استعفای دولت موقت، یعنی تا آخرین ساعات عمر دولت موقت، آنها بر ادامه کار هیأت حسن‌نیت اصرار می‌ورزند، به نحوی که حتی وقتی دولت موقت استعفا می‌کند. نمایندگان هیأت حسن‌نیت یعنی مرحوم فروهر، مهندس عزت‌الله سحابی و مهندس صباغیان در مناطق کردنشین حضور دارند و این اصرار آنها را بر پی‌گیری مسائل مردم کرد نشان می‌دهد که متأسفانه احزاب کرد و غیر کرد خصوصاً کومله و دیگر احزاب مسلح از درک این تحولات عاجز بودند، به‌خصوص که زمان در حال گذر بود و تندروها به‌سرعت در کشور در حال سامان‌یافتن و ندای جنگ و بر طبل جنگ کوبیدن روز به روز در کشور عمق بیشتری پیدا می‌کرد. خصوصاً که جنازه‌های سربازان و پاسدارانی که در مناطق کردنشین قربانی شده بودند به تهران و شهرستان‌ها برمی‌گشت. در تهران ده‌ها هزار نفر و گاه صدها هزار نفر در این تشییع جنازه شهیدان کردستان شرکت می‌کردند و زمینه برای قدرتمند شدن تندروها فراهم می‌شد.

بعد از درگیری‌های پاره و عزیمت دکتر چمران به همراه نیروهای سپاه (که تازه شکل گرفته‌اند) به پاره، باز هم دولت موقت پیگیر حسن‌نیت است. علی‌رغم این‌که فردای جریان پاره اطلاعیه‌ای از طرف آیت‌الله خمینی منتشر می‌شود و فردای آن روز در ارتباط با بحران سنندج هم هشدار داده می‌شود (که البته بعدها و خصوصاً خود مرحوم بازرگان در همان کتاب «انقلاب ایران در دو حرکت» و خاطراتشان انتقاد دارند به این وضعیت که هنوز سنندج در بحران آنچنانی نبود و نیازی به این فرمان و دخالت ارتش و نیروهای نظامی در سنندج نبود) ولی به هر حال باز هم بعد از این فرمان، دولت موقت پیگیر مذاکره و برخورد مسالمت‌آمیز با قضیه است.

■ رحلت آیت‌الله طالقانی چه تأثیری در کردستان گذاشت؟

□ حادثه تلخ دیگری که به نظر من بر این روند تأثیر جدی گذاشته، درگذشت مرحوم آیت‌الله طالقانی است. بی‌گمان آیت‌الله طالقانی با توجه به ویژگی‌های شخصی و نوع نگاه و بینش و البته با توجه به ارتباطی که از پیش با بعضی از زندانیان کرد داشتند، طبیعتاً پل ارتباطی بودند بین حکومت و کردها. متأسفانه با درگذشت ایشان این خلأ به‌شدت حس می‌شود.

خاطرم هست که دو روز قبل از فوت آیت‌الله طالقانی در آخرین خطبه نماز جمعه، ایشان به کردستان اشاره جدی داشتند و به صراحت گفتند که ما در رژیم قبل در هر زندانی بودیم معمولاً کردها و ترک‌ها در آن زندان‌ها بودند و به این طریق می‌خواست به مردم بگوید که مردم کرد، به‌خصوص نخبه‌های کرد در جریان انقلاب نقش داشته‌اند. چرا که به قول مرحوم بازرگان، مطبوعات آن روز در جهت تقویت تندروی‌ها و انقلابی‌گری که مرسوم آن روز بود و انتقاد از دولت موقت عمل می‌کردند و تصویری خاص از کردستان ارائه کرده بودند. مرحوم بازرگان در سفری به اصفهان این را بیان می‌کند و می‌گوید: «تصویر یک منطقه جنگ‌زده که در آن افراد بی‌گناه کشته می‌شوند و خونریزی ادامه دارد، که گرچه اینها بوده، اما فقط در کردستان نبوده است. این نکات موجب می‌شود که یک تصویر وارونه از مناطق کردنشین به بیرون منتقل بشود. البته مخالفت با دولت موقت بی‌گمان در اینجا بی‌تأثیر نیست.»

■ نباید نادیده گرفت که جوّ طوری بالا گرفت که حتی مرحوم طالقانی در نماز جمعه گفت اگر لازم باشد من و امام خمینی پشت تانک می‌نشینیم، می‌رویم کردستان.

□ بله، البته مرحوم طالقانی از همان ابتدا نسبت به بعضی از چپ‌رویی‌ها انتقاد داشتند. در اولین سفر ایشان (فروردین ۵۸) به سنندج وقتی که یکی از به اصطلاح مسئولین احزاب تازه پا گرفته در منطقه کردستان به نام کمانگر، با آیت‌الله طالقانی صحبت می‌کند.

آیت‌الله طالقانی در آنجا به کمانگر می‌گوید که «تو چه‌کاره‌ای؟» کمانگر می‌گوید: که «من یکی از مسئولین احزاب هستم.» آیت‌الله طالقانی در آنجا نوار ضبطی را روشن می‌کند و می‌گوید «این صدای توست که داری مردم را به جنگ و درگیری و... تحریک می‌کنی» و به تندی به ایشان پرخاش می‌کند. آن‌موقع رادیو تلویزیون سنندج در اختیار این گروه بود و به اصطلاح جریان‌ات مذهبی شهر که بعدها در انتخابات شورای شهر سنندج رأی اول را به خود اختصاص می‌دهند. این جریان‌ات معترض حضور کمونیست‌های تند در سنندج بودند. خصوصاً گروهی که بعدها به نام کومله معروف می‌شود و چریک‌های فدایی خلق و دیگر گروه‌های چپ. در آنجا هم آیت‌الله طالقانی موضع تندی به آن چپ‌رویی‌ها داشته‌اند و این مسبوق به سابقه است. بله، آیت‌الله طالقانی در پایان عمرشان هم به‌شدت از این چپ‌رویی‌ها گلایه مند بودند.

■ حتی پس از ماجرای نقده و پیش‌بینی‌های دلسوزانه که به واقعیت هم پیوست، آیا احزاب کرد انعطافی نشان ندادند؟ □ به نظر می‌آید که بعد از ماجرای نقده، کم‌کم باید احزاب کرد متوجه می‌شدند که ادامه این روند (به‌خصوص دست به اسلحه بردن) عواقب وخیمی برای منطقه در پی خواهد داشت. بعد از جریان نقده، برای اولین بار از تهران به مناطق کردنشین پاسدار اعزام می‌شود و این زمینه حضور بعدی نیروهای مسلح مرکز، که از مناطق اعزام می‌شوند به مناطق کردنشین تقویت می‌کند.

به عبارت دیگر، تا آن دوران که ماجرای نقده شکل نگرفته بود، همواره پیام حزب دموکرات و قاسملو و بعدها عزالدین حسینی و دیگران این بود که ما اجازه نمی‌دهیم پادگان مه‌باد مجدداً فعال بشود و همچنین دیگر مناطق. به نحوی که غنی بلوریان در خاطراتش می‌نویسد: «در سال ۱۳۵۸ وقتی نمایندگان لشکر ۶۴ به مه‌باد برگشتند و درخواست کردند که پادگان آنجا علی‌رغم این‌که خلع سلاح شده، صرفاً برای حفظ آبروی ارتش، اجازه بدهند در آن فضا مهندسی ارتش، مجدداً ساختمانی را بازسازی بکند و نیروی مسلحی داخلش نیاید، قاسملو به شدت مخالفت می‌کند و می‌گوید: «من به هیچ‌وجه اجازه نخواهم داد که مجدداً نیروهای ارتشی پایشان به اینجا باز شود.» این، ضمن این‌که بی‌اعتمادی را در حکومت مرکزی تقویت می‌کند، نیات و اهداف حزب دموکرات را هم نشان می‌دهد. البته همزمان این زمینه را می‌توان در صحبت‌های قاسملو مشاهده کرد، که تأکید می‌کند بر این‌که می‌بایستی ارتشی که نیروهای شاهنشاهی و نیروهای رژیم پیشین در آن بسیار قدرتمند هستند، منحل شود و ارتش خلقی شکل بگیرد.

البته بعدها ارتش خلقی به‌نام سپاه پاسداران شکل می‌گیرد، اما لزوماً مورد نظر قاسملو نیست. حتی در سال‌های بعد درگیری، نظر قاسملو این است که از حضور ارتشی‌ها راضی است، تا شاید این پاسداران انقلاب که وارد کردستان شده‌اند خارج بشوند. این هم از اشتباهات استراتژیک دیگری است که متأسفانه جریان قاسملو و بقیه احزاب کرد متوجه آن نمی‌شوند.

■ آیا ارتش را به سپاه ترجیح می‌دادند؟

□ ابتدا نه. ابتدا یعنی در سال ۵۸، اوایل سال ۵۸ و اواخر سال ۵۷، نظرشان این بود که ارتش باید از منطقه برود. حتی در جریان نقده، وقتی عده‌ای آمدند و اعلام کردند «آنهایی‌که به سمت مردم کرد شلیک کردند نیروهای مجاهد بودند یا نیروهای مردمی؟» قاسملو با صراحت در مصاحبه‌ای اعلام می‌کند که «کسانی که به سمت مردم نقده شلیک کردند، ارتشی‌هایی بودند که از هلی‌کوپتر استفاده می‌کردند.» البته به همراه نیروهای آقای حسینی که بعداً به‌عنوان امام‌جمعه و نماینده آیت‌الله خمینی در ارومیه معرفی می‌شوند.

من فکر می‌کنم که یکی از زمینه‌های جدی بعدی بحران در کردستان از این مسئله نشأت می‌گیرد که احزاب کرد در مواجهه با شرایط نوین آماده نیستند. به عبارت دیگر از آنجایی‌که طی دو دهه آخر عمر حکومت پهلوی و عملاً بعد از سال ۲۵ که جریان قاضی محمد سرکوب می‌شود یا بخش عمده فعالین کرد به زندان می‌روند یا اکثر آنها از ایران فرار می‌کنند و در عراق ساکن می‌شوند، نسبت به اوضاع ایران تحلیل‌چندان روشنی نداشتند. نسبت به اوضاع منطقه کردنشین ایران و نیز کل کشور. همین که انقلاب پیروز می‌شود، اینها بدون داشتن یک برنامه مدون وارد کشور می‌شوند.

غنی بلوریان در خاطراتش اشاره می‌کند که حزب دموکرات به دلیل نداشتن فرصت و عدم توجه به مبارزه سیاسی و تشکیلاتی یا بی‌ایمانی به این نوع مبارزه، نتوانست روشنفکران باسواد را به‌سوی خود جلب نماید و در آنها ایمان و اعتماد ایجاد کند. اگر اکنون نیز به شکل و قالب حزب نگاه کنیم، می‌بینیم که حزب به‌غیر از روستاییان مسلح نتوانسته روشنفکران انقلابی آگاه سیاسی را جذب نماید و این نیرو نمی‌تواند موجب موجودیت یک حزب سیاسی مثل حزب دموکرات (که ادعای رهبری جنبش خلق کرد را می‌نماید) بشود. به عبارت دیگر، بدون داشتن یک خط‌مشی روشن و استراتژی مشخص، حزب دموکرات وارد کشور می‌شود و همین نداشتن برنامه و به صورت روزمره تصمیم گرفتن، متأسفانه خود منشأ بحران‌هایی می‌شود. وقتی آقای قاسملو و بلوریان با آیت‌الله خمینی و بعد با آقای بازرگان ملاقات می‌کنند، تصمیم می‌گیرند که در رفراندوم جمهوری اسلامی در ۱۰ فروردین ۵۸ شرکت کنند. بعد برمی‌گردند به مه‌باد و دفتر سیاسی حزب هم تصمیم می‌گیرد که در انتخابات شرکت کنند، اما شیخ عزالدین حسینی بیانیه‌ای داده و انتخابات را تحریم می‌کند، اینجا باز هم قاسملو به دلیل نداشتن یک استراتژی جامع، تحت‌تأثیر شیخ عزالدین انتخابات را تحریم می‌کند.

■ موضع احزاب کرد نسبت به اولین انتخابات ریاست جمهوری پس از پیروزی انقلاب چه بود؟

□ در انتخابات ریاست جمهوری هم به همین ترتیب، بعد از این که هیئت حسن نیت بعد از بحران پاوه و اعلام جنگ در ماجرای پاوه و سنندج و فرمان آیت الله خمینی مبنی بر حضور نیروهای نظامی در منطقه کردستان و وقتی که در زمستان ۵۸، انتخابات ریاست جمهوری مطرح می شود، حزب دموکرات، باز هم ناتوان از درک شرایط ایران، انتخابات پرشکوه را تحریم می کند. اما بعدها که بنی صدر به عنوان رئیس جمهور انتخاب می شود، با بنی صدر مذاکره می کنند. غنی بلوریان اشاره می کند که یکی دیگر از اشتباهات ما تحریم انتخابات ریاست جمهوری بود که عملاً نتوانستیم از فرصت استفاده کنیم.

آقای بلوریان می نویسد: «ما به دنبال موضع گیری مجاهدین، کومله و شیخ عزالدین بودیم، هر چند برای ما روشن بود که ابوالحسن بنی صدر مورد اعتماد آیت الله خمینی است و با پشتیبانی آیت الله خمینی در انتخابات برنده خواهد شد و احتمال دارد برخی از مشکلات کردستان در آینده به دست او حل شود. با این همه، انتخابات را تحریم نمودیم و اعلام نمودیم مردم کردستان در انتخابات ریاست جمهوری شرکت نکنند.»

بلوریان ادامه می دهد: «جالب اینجاست که بنی صدر یازده میلیون رأی می آورد. این بار تازه ما متوجه شدیم که به راستی اشتباه کردیم و می بایست برای جلب نظر آیت الله خمینی و بنی صدر و بقیه مسئولان ایران در انتخابات شرکت می کردیم.»

البته حزب دموکرات از تحریم قبلی درس نگرفت. به عبارت دیگر، در جریان انتخابات رفراندوم جمهوری اسلامی و زمان اعلام تحریم، غنی بلوریان به اشتباه در خاطراتش می نویسد: «وقتی ما انتخابات را تحریم کردیم حدود چند هزار نفر از مردم سنندج به جمهوری اسلامی رأی منفی دادند.» آمارها نشان می دهند که دقیقاً عکس نظر آقای بلوریان در انتخابات ۱۲ فروردین ۵۸ در ارتباط با رفراندوم جمهوری اسلامی، از مجموع ۲۴ هزار نفر شرکت کننده انتخابات بوکان، ۲۳ هزار نفر به جمهوری اسلامی رأی مثبت دادند. ۲۵۳/۹۳۰ نفر در کرمانشاه، ۴۶/۴۷۲ نفر در مریوان در حالی که فقط ۲۸ نفر رأی منفی بوده. در قروه ۴۷/۲۲۸ نفر رأی مثبت، البته در مهاباد بعداً صندوق های رأی جمع آوری می شود، ولی ۲۳/۵۶۹ نفر که رأی گیری شده بود، رأی مثبت دادند. در بانه ۱۱/۳۹۳ نفر، در سنندج ۱۰۱/۶۱۸ نفر که رقم بالایی است. هزار و چند نفر منفی در سنندج به خصوص با حضور قدرتمند جریان مفتی زاده و مذهبی ها در واقع به حساب نمی آید.

در سقز ۳۴/۰۰۰ نفر و در پاوه ۵۳/۰۰۰ نفر رأی مثبت دادند و بدون درک این مسئله که مردم کردستان با وجود تحریم انتخابات توسط حزب دموکرات، کومله و شیخ عزالدین در ۱۰ فروردین ۵۸، به این میزان مشارکت کردند، انتخابات بعدی را تحریم می کنند و متأسفانه متوجه اشتباه استراتژیک خودشان نمی شوند. ضمن آن که هیچ گاه (و حتی تاکنون) تکرار فرهنگی، زبانی، مذهبی و سیاسی مردم کرد برای احزاب کردستان قابل درک نبوده است.

■ شما کتاب کالبدشکافی چهار انقلاب را مطرح کردید و این که انقلاب ابتدا به دست میانه روها می افتد و بعد تندروها. فکر نمی کنید قضاوت نابجایی درباره تندروها کرده، چرا که به اصطلاح تندروهای ایران محرك انقلاب بودند آنها انقلاب را به ثمر رساندند و جانبازی کردند، منتها آقای برینتون و جناب عالی يك عامل را در نظر نگرفته اید و آن عامل دست های مرموز در جهان سوم و به خصوص کشورهای نفت خیز است. که در این مورد باید به تحلیل دکتر مصدق از ایران اشاره کرد. پس از انقلاب دیده شد، عنصرهایی به ساواک گزارش می دادند، بعدها چپ ترین عناصر در کردستان و گنبد و جزو تندروترین ها شدند. بختیار مطرح کرد که اگر ما نباشیم، ایران، ایرانستان می شود، بعداً ما فهمیدیم خط مصوب ساواک و ضداطلاعات ارتش این بوده است که اگر شاه برود، کردستان، خوزستان و بلوچستان و گنبد را جدا کنند تا مردم با سلام و صلوات به بازگشت شاه تن بدهند. برینتون در این کتاب رادیکال ها را متهم می کند، در حالی که رادیکال ها آدم های عدالت طلب و آزادی خواهی بودند، محرك انقلاب بودند و وسوسه های راست افراطی یا عناصر مرموز بود که در قالب تندروی در آمد. در دهم فروردین مردم يك ساز می زنند، هماهنگ عمل می کنند. قبل از انقلاب خودتان گفتید مردم کردستان بدون اجازه حزب دموکرات در انقلاب شرکت کردند و شهید دادند. اما چرا باز رفراندوم ریاست جمهوری را تحریم می کنید؟ این اصلاً با عقل و منطق مطابقت ندارد به نظر می رسد اینجا جای يك حلقه مفقوده خالی است، آن هم دست های مرموز است که آقای برینتون به آن اشاره نمی کند. بحق جای دکتر مصدق خالی است.

□ البته من شخصاً معتقدم که بایستی رادیکال‌ها (به معنای عدالت‌طلب‌ها) را از تندروهایی که خواهان دستیابی به قدرت بودند، جدا کرد.

یکی از مقامات روحانی که بعداً در کردستان منشأ سؤالات زیادی می‌شود، آقای خلخالی است که به هر حال به فرمان آیت‌الله خمینی بعد از ماجرای مه‌آباد به کرمانشاه اعزام می‌شوند و بعداً به سنندج می‌آیند و آن اعدام‌ها صورت می‌گیرد که البته خود ایشان اخیراً در خاطراتشان از آن اعدام‌ها دفاع کردند و در مصاحبه‌ای با بی‌بی‌سی تأکید کردند که اگر به عقب برگردند، باز هم حاضرند آن اعدام‌ها را داشته باشند. وی پیش از انقلاب به بانه تبعید شده بود.

اگر بخواهیم بگوییم که چطور تندروی در کردستان نمود پیدا می‌کند، می‌شود به سر تیتر روزنامه‌های آن روز اشاره کرد. بعد از ماجرای پاوه و سنندج و بعد از دستور امام خمینی به نیروهای نظامی برای ورود به سنندج، اشاره می‌کنم به تیتر روز ۳۰ مرداد ماه ۱۳۵۸ روزنامه کیهان؛ شما ببینید از این تیتر چه معنایی برمی‌آید «خلخالی از امروز محاکمات را آغاز کرد... ۹ نفر دیگر امروز تیرباران شدند... تشییع جنازهٔ صدهزار نفری... آماده‌باش کامل ارتش... محاکمه و تیرباران عاملان حوادث کردستان... پاسدارانی را که سر بریدند... افسر لشکر ۶۴ در درگیری با افراد مسلح حزب دموکرات کشته شد.» این فضا، فضای جنگ است که نیروهای به اصطلاح تندرو چندان هم قدرتمند نبودند.

این نشان می‌دهد که این حرکات، یعنی دست به اسلحه‌بردن، به علاوه یک مقدار بی‌اعتمادی حکومت به گروه‌های کرد، چرا که گروه‌های کرد با مسئله تمامیت ارضی با ابهام برخورد می‌کردند. به عنوان نمونه، قاسملو در سال‌های بعدی در یکی از نشریات اتریش به نام پروفیل در ۸۷/۵/۱ در پاسخ آنچه دربارهٔ خودمختاری پرسیده می‌شود می‌گوید: «ما به‌خاطر کسب خودمختاری در ایران می‌جنگیم، ولی برای تشکیل یک دولت مستقل برای کردها، می‌بایستی نسل‌های آینده اقدام کنند.» یعنی در لابه‌لای این صحبت‌ها از تشکیل یک دولت مستقل گُرد و از هم پاشیده‌شدن تمامیت ارضی کشور حمایت می‌شود که طبیعتاً بی‌اعتمادی را نزد حکومت مرکزی نسبت به خواسته‌های آنها زیاد می‌کند. کم‌این‌که در ۵۸/۲/۲۷ از سوی نخست‌وزیر بخشنامه‌ای صادر می‌شود و مرحوم بازرگان تأکید می‌کند که خودمختاری با حق تعیین سرنوشت فرق دارد. در آن بخشنامه تأکید شده است؛ حق تعیین سرنوشت به معنای اعطای استقلال و حاکمیت کامل است. یعنی در آن روزها رسم بر این بود وقتی که نخبگان کرد مثل عزالدین حسینی، قاسملو و دیگران صحبت می‌کردند، خواهان حق تعیین سرنوشت برای مردم کرد بودند و بعداً در مطبوعات هم منتشر می‌شد. دولت موقت به سرعت موضع می‌گیرد و در این بخشنامه می‌گوید: «حق تعیین سرنوشت به معنای اعطای استقلال و حاکمیت کامل است برای مللی که تحت سلطهٔ استعمار خارجی هستند و در راه رهایی و وابستگی کشور از دست استعمارگر به‌کار برده می‌شود. در حالی که اصطلاح خودمختاری به معنای حق محدودی است که به مردم داده می‌شود تا بدون گسستن پیوندهای خود از سرزمین اصلی در آن قسمت از سرزمین که ساکن هستند، از برخی از اختیارات اعم از مالی و اداری و فرهنگی و غیره برخوردار گردند.» این بخشنامه در کیهان تا تاریخ ۵۸/۲/۲۷ در صفحه اول منتشر می‌شود. این وضعیت و به‌کاربردن ادبیات خاص مرکزگریزی توسط احزاب مستقر در منطقه، بی‌اعتمادی را در بین حکومت و احزاب کرد تقویت می‌کند و حکومت نگران تمامیت ارضی است.

#### ■ دیگر عوامل چه بودند؟

□ نکتهٔ بعدی که نگرانی‌ها را تشدید می‌کند، اختلافاتی است که بین حکومت ایران و عراق در حال شکل‌گیری و تشدید است. ما بایستی این را در بررسی مسائل کردستان آن روز، در نظر بگیریم. افزون بر تحولات مناطق کردنشین، باید به تحولات تمامیت نظام سیاسی در عرصهٔ جهانی و در عرصهٔ داخلی هم اشاره داشته باشیم.

در همان ماه‌های اول سال ۵۸ ما شاهد بروز برخی اعتراضات نسبت به حقوق شیعیان در عراق هستیم. آیت‌الله صدر دستگیر می‌شود. در حول و حوش ۲۰ یا ۲۲ خرداد سال ۵۸ روزنامه‌های ایران

به سرعت واکنش نشان می‌دهند و مقامات کشور می‌گویند آیت‌الله صدر که به‌نشانه اعتراض در منزل خودش متحصن می‌شود و به هر حال با توجه به نزدیکی‌هایی که بین آیت‌الله صدر و روحانیون شیعه در ایران بوده، طبیعتاً حکومت نسبت به آن دستگیری اعتراض می‌کند و در این حوزه است که به نظر می‌آید عراقی‌ها هم بدشان نمی‌آید با توجه به نظرات حکومت ایران نسبت به شیعیان عراق، با احزاب کرد ایران پیوند بخورند.

حضور عراقی‌ها در مناطق کردنشین به دو بخش تقسیم می‌شود. از یک سو گروه‌هایی مثل طالبانی یا پیشمرگان حزب شیوعی (مثل ابوجمیل) یا حزب سوسیالیست کردستان عراق در مناطق کردستان حضور داشتند. از سوی دیگر غنی بلوریان در خاطراتش می‌نویسد که در حول و حوش خالی‌شدن و به‌اصطلاح خروج نیروهای حزب دموکرات از مهاباد (روزهای میانی شهریور ۵۸) قاسملو که متوجه می‌شود باید کم‌کم مهاباد را خالی کند و طبیعتاً نیاز به کمک دارد، اعلام می‌کند که می‌خواهیم با بعث مذاکره کنیم. اینجا جلال طالبانی و غنی بلوریان مخالفت می‌کنند. بلوریان در خاطراتش می‌نویسد: «من خطاب به قاسملو گفتم: بگذار حرف دلم را بگویم، من بیش از تمام دوستانم با بعث دشمن هستم و تو خودت آگاه‌تر از من هستی و می‌دانی که رژیم بعث عراق و صدام چه بلایی بر سر برادران کرد ما در عراق آورده‌اند. پس از کشتن حدود دو سه هزار نفر کرد و تخریب حدود ۶۰۰۰ روستا و کوچاندن صدهزار نفر و آواره کردن بیش از دویست هزار نفر به ایران و کشورهای دیگر، تو چگونه به چنین دشمن خونخواری متکی می‌شوی؟» قاسملو در پاسخ می‌گوید: «سیاست این چیزها را نمی‌داند.» غنی بلوریان می‌گوید: «به همین دلیل مردان باتجربه می‌گویند که سیاست کثیف است.» قاسملو در جواب می‌گوید: «راست است راست است و راست گفته‌اند.»

البته صحت و سقم مطالب بلوریان مشخص نیست. گرچه وقایع بعدی مناطق کردنشین و موضع قاسملو در برابر بمباران شیمیایی حلبچه توسط حکومت عراق این ادعا را اثبات می‌کند. اما بلوریان بعدها در بخش بعدی صحبت‌هایش می‌گوید که وقتی آیت‌الله کرمانی به‌عنوان نماینده تام‌الاختیار آیت‌الله خمینی در پایان سال ۱۳۵۸ به کردستان می‌آید. هنگام مذاکره، به قاسملو می‌گوید: «یکی از دلایلی که ما نمی‌توانیم به توافق برسیم این است که به هم بی‌اعتمادیم. همان نکته‌ای که من قبلاً به آن اشاره کردم. به نظر ما خواست شما به علت بی‌اعتمادی به نتیجه نرسیده است.» کرمانی به این تیم به‌اصطلاح بلوریان و قاسملو گفته بود: «اگر اعتماد وجود داشته باشد، به اعتقاد من هیچ مانع و مشکلی نمی‌تواند جلوی توافق ما را بگیرد. از آنجا که من نماینده تام‌الاختیار آیت‌الله خمینی هستم، هر چه بگویم سخن رهبر است. وی خطاب به اعضای حزب دموکرات می‌گوید: «من بر این اعتقاد هستم که شما وابسته به رژیم عراق هستید و اسلحه و پول و حتی سوخت از عراق می‌گیرید. ما عکس قسمتی از وسایلی را که شما از عراق گرفته‌اید داریم. ما این عکس‌ها را با هواپیما گرفته‌ایم و غیر از آن اطلاعات دیگری هم داریم که نمی‌توانید آنها را حاشا کنید و خوب می‌دانید که رژیم عراق شما را علیه جمهوری اسلامی تحریک می‌کند. به‌همین دلیل ما به شما اعتماد نداریم و فکر می‌کنیم شما خواسته‌های خود را مطرح نمی‌کنید، بلکه برنامه رژیم عراق را در کشور خودتان که ایران است اجرا می‌کنید. با توجه به این، ما چگونه می‌توانیم به حزب دموکرات اعتماد کنیم؟»

البته کرمانی پیشنهادی هم ارائه می‌دهد که بلوریان معتقد است این بخش از صحبت‌های کرمانی در خاطراتی که بعدها با‌عنوان «نیم سده مبارزه» توسط دبیرکل فعلی حزب دموکرات - حسن زاده - به نگارش در آمده از قلم افتاده است. کرمانی می‌گوید: «عدم توافق ما برمی‌گردد به نداشتن اعتماد به شما، برای این‌که حکومت جمهوری اسلامی به شما اعتماد کند (حالا با توجه به این‌که بین حکومت جمهوری اسلامی و بعثی‌ها در عراق کم‌کم اصطکاک به‌وجود می‌آید، کرمانی اینجا برای این‌که هم اعتماد به‌وجود بیاید و هم این‌که نگرانی‌های مرزی‌شان کم شود، پیشنهاد به آنها می‌دهد) و بدانند به راستی شما ایرانی هستید و خواسته‌های خاص خودتان را مطرح می‌کنید و تحت نفوذ رژیم عراق نیستید، پیشنهادی به شما می‌کنم. اگر شما این پیشنهاد ما را قبول کنید ما مطمئن می‌شویم که شما یک حزب مستقل هستید و خودتان تصمیم می‌گیرید و به بغداد وابسته نیستید (بلوریان می‌گوید کرمانی پس

از يك تنفس کوتاه گفت): به شما پیشنهاد مي‌کنم به مدت يك سال، مسئوليت حفظ و حراست از مرزهاي ايران که الآن در دست خود شماست به‌عهده بگيريد و اين مرزها را از حمله بيگانگان و نفوذ دارودسته دشمن به داخل خاک ايران حفظ کنيد و همه نيروهاي مسلح خود را آماده دفاع از کشور خودتان کنيد، حکومت جمهوري نيازهاي شما به اسلحه را تأمين مي‌کند و خواسته‌هايتان را تعهد مي‌کند. خودتان بگوييد به چه چيزي نياز داريد، هيچ نيروي ارتشي به غير از تعدادي که در منطقه است به اينجا اعزام نخواهد شد. آنها نيز اجازه نخواهند داشت که در امور داخلي شما دخالت کنند، پذيرش اين پيشنهاد از جانب شما موجب اطمينان ما به شما خواهد شد. اگر پس از گذشت اين يك سال، ما اکثریت خواسته‌هاي شما را اجرا نکرديم و تعهدات خودمان را عملي نکرديم، شما مي‌توانيد لوله سلاح‌هايي را که خودمان به شما داده‌ايم به طرف ما بگيريد. شما هيچ‌وقت نگران اين نباشيد که رژيم عراق براي هميشه از شما روي برگرداند، او براي رسيدن به اهداف خود به شما نيازمند است. باز هم عليه ما از شما پشتيباني خواهد کرد و شما نيز رژيم عراق را از دست نخواهيد داد و ديگر خودتان مي‌دانيد چه جوابي بدهيد. اگر پيشنهادهاي مرا قبول نکنيد، خيلي سخت است که به توافق برسيم.

بلوريان مي‌گويد: «البته من موافق بودم.» در آن جلسه عبدالله حسن‌زاده مخالفت مي‌کند و مي‌گويد اول بايد جمهوري اسلامي خواسته‌هاي ما را تأمين کند و مي‌گويد: «اگر ما اين پيشنهاد را قبول کنيم، مردم کردستان به ما مي‌گويند "جاش" بلوريان مي‌نويسد: «با شنيدن اين حرف من عصباني شدم و خواستم بگويم چرا با وابسته‌شدن به رژيم عراق و اسلحه و پول گرفتن از اين دشمن خونخوار و ديکتاتور کرد "جاش" نمي‌شويم، ولي جلوي خود را گرفتيم و به‌جاي آن گفتم آقا ملاعبدالله! مگر به گفته خودمان ۹۵ درصد مردم با ما نيستند. همان‌طور که خودمان مي‌گويم گوش به حرف ما نمي‌دهند. پس چطور به ما مي‌گويند جاش؟» به راستي کدام‌يك از اين حرف‌ها درست است.

قاسم‌لو در پاسخ گفت: «هدف آيت‌الله کرمانی اين بود که ما پل‌هاي پشت سر خود را خراب کنيم.» ملاعبدالله از اين دیدگاه، با پيشنهاد مخالفت کرد. يعني قاسم‌لو هم اينجا از پيشنهاد مخالفت عبدالله حسن‌زاده دفاع مي‌کند.

■ ما در جاي جاي تاريخ، ملاحظه مي‌کنيم که پس از تغيير حکومت و انقلاب، جنگ داخلي پيش مي‌آيد و مردم مرزهاي کشور مزبور و يا قوم‌ها شروع مي‌کنند به ادعاي استقلال يا قدرت طلبي. حزب دموکرات ايران هم در مقطع انقلاب مدعي خودمختاري يا استقلال است. اين وضعيت شايد سه حالت داشته باشد؛ يکي اين‌که کشورهای همسايه بخواهند از اين فرصت سوءاستفاده کنند و بخواهند بخشي را به خاک خودشان اضافه کنند يا دست کشورهای بزرگ تر و استعمارگر در کار است و يا خود اين افراد و رهبر اين احزاب خودشان قدرت طلب هستند و به فکر مردم و قوميت و يا استقلال واقعي و خودمختاري واقعي نيستند. به نظر شما کدام مورد در ايران واقعي‌تر است؟

□ به نظر من تقليل دادن به يکي از اين موارد نظر کارشناسانه‌اي نباشد به عبارت ديگر، در آن برهه خاص از تاريخ عوامل زيادي دست‌به‌دست هم مي‌دهند تا اين وضعيت را به وجود بياورند. من از اين طرف اشاره کردم به قدرت گرفتن تندروها و همچنين احزاب کرد، چون وقتي هيئت حسن‌نيت در آبان سال ۵۸ به بعد شروع مي‌کند به صحبت کردن با حزب دموکرات و يا مرحوم مفتي‌زاده با دولت مذاکره مي‌کند، کومله و تندروهاي کرد، اينها را خيانت به آرمان کرد تلقي مي‌کنند. از يك طرف فشار کمونيست‌هاي تندرو و از طرفي فشار افکار عمومي روي اينهاست. فشار شيخ‌عزالدین حسيني و کومله نيز هست. اين نکته بايد حائز اهميت باشد. نکته دوم رقابت‌هاي منطقه‌اي است. به هر حال نمي‌شود از اين گذشت که دولت عراق بعد از روي کار آمدن جمهوري اسلامي و نگراني جمهوري اسلامي نسبت به وضع شيعه‌ها هم مي‌خواهد از حربه کردها تا اندازه‌اي توازن را به نفع خودش حفظ کند. نکته سوم، حضور گروه‌هاي کرد عراقي در مناطق کردنشين ايران است. بلوريان هم در خاطرانش مي‌گويد: «شواهدی هم هست. بسياري از کردهاي منطقه در خاطرشان هست که نيروهاي جلال طالباني و کمونيست‌ها و سوسياليست‌هايي که در عراق فعاليت داشتند، در مناطق ايران حضور داشتند و مسلح بودند و به‌نوبه خود آتش بيار معرکه مي‌شوند. گرچه آقاي خلخالي در مصاحبه‌اي در آن وقت بعد از ماجرای پاره، معلوم نيست به‌چه دليل سعي مي‌کند حضور آنها را انکار کند، در حالي که چمران و ديگران بر حضور نيروهاي طالباني تأکيد دارند. واقعيت قضيه اين است که حضور آنها بر اين اعمال

فشار اثرگذار بوده است. از آن طرف تندروي هايي هم در داخل کشور صورت گرفت، در جريان نقده همين حضور تيم آيت الله حسني و ديگران فشاري که به مردم وارد مي شود و يك طرف قضيه است، قاسملو نيز آن طور که منابع کردي مي گويند، خود قاسملو و غني بلوريان هم به آن اشاره مي کنند. در يك دوره اي کارمند عراق بوده، و در سمت کارشناس اقتصادي انجام وظيفه مي کرد. غني بلوريان رابطه قاسملو با عراقي ها را مشکوک مي داند. در سال هاي پاياني حضور قاسملو در عراق، وقتي قاسملو از عراق اخراج مي شود، بلوريان مي گويد: «البته با وجود نزديکي قاسملو به عراق، ممکن است که بنا به قول برخي از نزديکان قاسملو، وي براي کشور بلوک شرق هم جاسوسي کرده باشد.» من نمي خواهم بگويم کداميك از اينها درست يا غلط است. صحت و سقم آنها را به آشکارشدن اطلاعات و اسناد واگذار مي کنيم.

■ به خاطر همسرش؟

□ بله، همسرش يهودي و اهل کشور چک بود. بلوريان تأکيد مي کند که يهودي بودن همسر قاسملو هيچ گاه باعث نشد که به او اتهام وابستگي به صهيونيسم يا اسراييل زده شود. ولي همه اينها نوعاً به هر حال قاسملو را گاهي در مظان اتهام قرار داده است. مسئله بعدي ماجراي کنگره چهارم است. بعد از کنگره اول که در زمان قاضي محمد در کردستان ايران برگزار شده، کنگره چهارم تنها کنگره اي است که تمام اعضاي آن در کردستان ايران حاضر مي شوند.

■ فقط کردهاي ايران؟

□ بله، کردهاي ايران اعضاي حزب دموکرات. در کنگره چهارم نکاتي تصويب مي شود از جمله رهبري آيت الله خميني به عنوان رهبر جمهوري اسلامي، حفظ تماميت ارضي و نکاتي اين گونه مورد تأييد حزب قرار مي گيرد. اما غني بلوريان مي گويد: «معلوم نيست چطور مي شود بعد از اين که آقاي حسن زاده طي مسافرتي که قرار بود تا نزديکي هاي مرز عراق برود، از آنجا به کرکوک برده مي شود و خواسته هايي از طرف بعث به او منتقل مي شود که بايستي حزب آنها را اجرا کند.» آقاي بلوريان درباره پيشنهادهاي مطرح شده معتقد است که به نوعي وابستگي ما را به بعث تقويت مي کرد.

در کنگره چهارم تصويب مي شود که:

- ۱) حزب دموکرات از جمهوري اسلامي پشتيباني مي کند.
- ۲) حزب دموکرات آيت الله خميني را رهبر جمهوري اسلامي مي داند.
- ۳) حزب دموکرات از مرزهاي ايران در کردستان حفاظت مي کند (منظور اين که عليه حزب بعث مبارزه مي کند).

۴) حزب دموکرات عليه امپرياليسم مبارزه مي کند.

۵) حزب دموکرات خواهان دموکراسي براي ايران و خودمختاري براي کردستان است. به اين طريق حزب در تاريخ سوم بهمن ۱۳۵۸ با حضور ۳۱۰ نفر از نمايندگان، کنگره چهارم را برگزار کرد که پنج روز طول کشيد و پس از کنگره اول به رهبري قاضي محمد، کنگره چهارم، دومين کنگره حزب بود که به طور آشکار در داخل کشور تشکيل شد. کنگره چهارم حزب دموکرات با اکثريت آرا پنج ماده فوق را تصويب مي کند. اما بلوريان مي گويد: «من نمي دانم چه اتفاقي مي افتد که آقاي حسن زاده وقتي که نامه را پيش دفتر اعضاي سياسي مي آورد، ما دچار بهت و حيرت مي شويم.»

■ يعني وقتي به کرکوک مي رود؟

□ بله، وقتي از کرکوک برگشته. البته قرار نبوده به کرکوک برود، ظاهراً قرار بوده به حاج عمران برود. اما از آنجا هلي کوپترهاي عراقي ايشان را تا کرکوک هم مي برند. مواردی هم که حزب بعث از حسن زاده درخواست کردند که با نگراني آن را براي دفتر اعضاي سياسي (به قول بلوريان) آورده، اين است که رژيم عراق اين چند مورد را براي دکتر قاسملو فرستاد که حزب آنها را تصويب کند. بلوريان مي گويد چون من اين متن را به دست نياوردم فقط از روي حافظه مي گويم. شايد از نظر کلمه با متن اصلي نوشته بعث، اختلاف داشته باشد، اما از نظر محتوا و معنا تغييری در آنها نيست:

۱) باید دو تن از افسران ما (یعنی افسران بعثی) برای رساندن کمک و تحویل پول و لوازم جنگی پیش شما باشند، از آن طرف باید دونفر از اعضای دفتر سیاسی حزب دموکرات ایران پیش ما باشند (یعنی پیش بعثی ها) تا در صورت لزوم مورد مشورت قرار گیرند.

۲) حزب دموکرات لازم است اطلاعات خودش را درباره نیروهای ارتش ایران که به مرزهای ما نزدیک می‌شوند یا پادگان‌های مرزی منتقل می‌شوند، به ما بدهد و آمار سرباز و نوع اسلحه و تعداد آن را برای ما مشخص کند.

۳) لازم است ما را از مشخصات هواپیماها و هلی‌کوپترهای ایران مطلع سازند و بگویند که تجهیزات آنها از کدام کشور تأمین می‌شود.

۴) حزب دموکرات باید شعار سرنگونی رژیم آخوندی را اعلام کند.

۵) حزب دموکرات باید جلوی کردهای شمال را بگیرد و اجازه ندهد آنها به عراق نزدیک شوند و از خاک ایران استفاده کرده و با حکومت عراق بجنگند (منظور بقایای نیروهای ملامصطفی بارزانی است که با نام رهبری موقت یا قیاده موقت در منطقه حضور داشتند).

۶) حزب دموکرات باید چگونگی رابطه رژیم ایران با کشورهای دیگر را برای ما روشن کند و نام کشورهایایی را که ایران از آنها اسلحه تهیه می‌کند به ما بگوید و نوع اسلحه‌ها را نیز مشخص کند.

اینجاست که در حزب دموکرات انشعاب به وجود می‌آید. یعنی کسانی که به کنگره چهارمی‌ها معروفند، غنی بلوریان، فاروق کیخسروی، خانم فوزیه قاضی دختر قاضی محمد. اینها برای اولین بار نسبت به این روند اعتراض می‌کنند. آقای بلوریان می‌گوید: «پس از این‌که ملا عبدالله از قرائت هفت ماده ننگین فارغ شد، گفتم پذیرفتن این مواد یا هر یک از آنها به منزله خودفروشی به رژیم عراق است و من آن را خیانت می‌دانم.» ضمناً سرنوشت آن ۵ ماده کنگره چهارم چه می‌شود؟ چون آن کنگره اصلی‌ترین بخش حزب است که حزب آن را تصویب کرده و حالا اینجا دیگر کنگره نیست، دفتر سیاسی است و ما موظف به اجرای نظرات کنگره هستیم. آن مواردی که در جلب توافق با مسئولان تهران به تصویب رسیده چه می‌شود؟ ناسلامتی تازه با بنی‌صدر و نمایندگان حکومت و دو تن از آیت‌الله‌های اعزامی (امام) خمینی جلسه داشته‌ایم. «دو تن از آیت‌الله‌های اعزامی آیت‌الله خمینی به مهاباد آمدند. نخست آیت‌الله اشراقی (داماد امام) و بعد آیت‌الله کرمانی. ما باید به تعقیب و پیگیری طرح ۵ ماده‌ای خودمان و حرف‌های آیت‌الله کرمانی بپردازیم و تلاش کنیم خواسته‌هایمان را بر جمهوری اسلامی تحمیل کنیم. نه این‌که پیشنهاد رژیم بعث را قبول کنیم؛ زیرا تصویب پیشنهادها بر رژیم بعث به معنای ابطال مصوبات کنگره چهارم است. متأسفانه پس از صحبت‌های ملا عبدالله رفاقت هفت‌ماده را تصویب کردند و من جلسه را ترک کردم.» بعد از این کم‌کم تیم کنگره چهارم از قاسملو جدا می‌شوند در همان زمان جعفر کروی و برادرش به دستور قاسملو به قول غنی بلوریان جلوی چشم مادر و خواهرشان در حیاط منزلشان کشته می‌شوند. اینان از کردهای اعضای کنگره چهارم بودند که با رویه جدید حزب مخالفت می‌کنند.

■ اینها تأیید شده یا جزو خاطرات است؟

□ بله، اینها تأیید شده است. مهندس فاروق کیخسروی که در سنج زندگی می‌کند و فعال است، همراه یازده عضو دیگر کنگره دستگیر می‌شود و از یک‌سال تا سه سال‌ونیم در زندان حزب دموکرات به رهبری قاسملو می‌ماند و سپس اینان برای این‌که به دست جمهوری اسلامی اعدام بشوند، فاروق کیخسروی و پنج نفر از آنها را به نزدیکی پایگاه حکومت می‌برند و در یکی از روستاهای سردشت توسط یک‌نفر بازاری از اهالی سردشت، آقای کیخسروی را به سپاه پاسداران سردشت تحویل می‌دهند. بلوریان در خاطراتش می‌نویسد: «وقتی که رحیم سیف قاضی و محمد امین سراجی به عنوان نمایندگان کنگره چهارم پیش رفسنجانی می‌آیند برای پیگیری و عده کرمانی می‌گوید: «رفقای حزب دموکرات، جناح قاسملو که فهمیدند ما با حکومت مخصوصاً با رفسنجانی تماس گرفتیم و قول بررسی از او گرفتیم، برای این‌که حکومت را عصبانی کنند و اجازه توافق به ما و آنها ندهند، توطئه جنگ داخلی مهاباد را ریختند. جنگ بی‌نتیجه‌ای شد که ۱۱ روز طول کشید و صدها نفر از انسان‌های بی‌گناه در آن

کشته شدند و خسارت سنگینی به مردم وارد شد. کسی ندانست چرا قاسملو این جنگ را به راه انداخت و چه طور شد که آنها در جنگ مهاباد مداخله کردند. هنوز نیز کسی نیست از آنها پرسد چرا پیشمرگ‌ها را به داخل شهر فرستادید تا در پشت‌بام و حیاط خانه‌ها سنگر بگیرند و موجب گلوله باران و توپ باران از سوی نیروهای دشمن (منظور جمهوری اسلامی) بشوند.»

بلوریان می‌نویسد: «در اینجا دیگر عملاً جدایی به اوج خودش می‌رسد.» و در پایان این بحث هم می‌پرسد که با بمباران هوایی هواپیماهای صدام حسین نیز هزاران نفر در تمامی شهرها و روستاهای کردستان از ایلام تا ارومیه، خانه‌هایشان ویران شد و حتی شهر سردشت مورد بمباران شیمیایی قرار گرفت (اوایل جنگ) و هزاران نفر مجروح شدند و تعداد زیادی نیز کشته شدند. آیا جبهه جنگ بین ایران و عراق (مربوط می‌شود به سال‌های بعد) در آن زمان در کردستان ایران بود که صدام این جنایت‌ها را در آنجا مرتکب شد؟ حزب دموکرات دکتر قاسملو چرا حتی يك بار نیز به‌طور آشکار علیه رفتار صدام موضع نگرفتند؟ و نگفتند ما می‌خواهیم این مردم را آزاد کنیم و شما چرا به بهانه جنگ با رژیم اسلامی آنها را می‌کشید و شهرهایشان را ویران می‌کنید؟ پس از افروخته‌شدن آتش جنگ مهاباد بلوریان می‌نویسد: «اینجا پایان رابطه ما با جمهوری اسلامی است. دیگر رژیم نسبت به خواسته‌های ما پشت کرد و ستاره بخت کنگره چهارم خاموش شد.» در جایی دیگر می‌نویسد: «وقتی سه ماهه اول ۸۰، (شروع جنگ) را به یاد می‌آوریم همان زمانی که حزب دموکرات می‌خواست مهاباد را ترک کند، قاسملو در يك سخنرانی در چارچرخ مهاباد اعلام کرد اوست که بزرگ ماست. شوروی در پشت سر ماست.» به هر حال می‌خواهد بگوید که نگاه به بیرون بود، ضمن این‌که به خواسته‌های کنگره چهارم هم خیانت شد. به این دلیل اینها را از حزب اخراج می‌کنند، تعدادی هم کشته می‌شوند و سرانجام کنگره چهارم برچیده می‌شود. غنی بلوریان به کوه‌ها پناه می‌برد و از آنجا با برخی از اعضای حزب توده از جمله گلاویز ارتباط پیدا می‌کند و بعداً به حزب توده می‌پیوندد و به شوروی می‌رود و بعدها از حزب توده جدا می‌شود و در اروپا ساکن می‌شود. اما با این جدایی و انشعاب عملاً حزب دموکرات به خواسته‌های کنگره چهارم پشت می‌کند و به شدت به رژیم عراق نزدیک می‌شود.

■ در این زمان، وابستگی حزب دموکرات ایران به بعثی‌ها بوده یا به احزاب کرد عراق و اگر بوده، بعثی‌ها یا کردهای عراق، از جای دیگری خط می‌گرفتند؟

□ بحث نفوذ کمونیست و ارزش‌های کمونیستی در بین احزاب کرد چیزی نیست که بشود از آن گذشت. به‌عنوان نمونه به یکی از حرف‌های قاسملو اشاره کنم که قاسملو در مورد هدف‌های حزب گفت: «هدف ما ایجاد يك جامعه سوسیالیستی است و معتقدیم که استثمار انسان از انسان باید از بین برود.» به عبارت دیگر، نگاه سوسیالیستی است. تحت‌تأثیر ادبیات چپ است. قاسملو تحصیل‌کرده کشورهای اروپای شرقی و چپ است و خود قاسملو در جایی دیگر در کتاب «کرد و کردستان» ص ۳۳۱ می‌نویسد: «تأمین خودمختاری تنها از طریق سوسیالیزم امکان پذیر است و سوسیالیزم تنها راه حل قطعی و کامل مسئله ملی است. سوسیالیزم می‌تواند همه مسائل سیاسی، ملی و اقتصادی کرد را با هم پاسخگو باشد.» البته ما نیاستی ماجرای کردستان را فقط به حزب دموکرات تقلیل بدیم. به هر حال احزاب دیگر هم بودند که اهمیت داشتند و تفکر چپ داشتند. يك نگاه به شوروی و نگاهی هم به چین داشتند. دوم به خاطر دسترسی به اسلحه یا دلایلی دیگر با بعثی‌ها رابطه داشتند، کما این‌که بعداً بلوریان وقتی خود قاسملو به‌طور آشکار به این مسئله اشاره می‌کنند. ضمن این‌که در آن مقطع خاص، حزب دموکرات با گروه بارزانی درگیر بودند. ما در جایی دیگر اشاره کردیم که بارزانی‌ها برای نزدیکی با سیا و شاه تعدادی از اعضای حزب دموکرات را کشتند و با گروه طالبانی (با آن گرایش‌های سوسیالیستی‌اش) رابطه بدی داشتند. اکنون هم این‌گونه است حتی نگاه سوسیالیستی بر قومیت غلبه دارد.

■ آیا دولت موقت، آقای یونسی را به خاطر گرایش‌های سابق کمونیستی‌اش و در نتیجه آرام‌سازی گروه‌های چپ انتخاب کرد و یا به دلیل گرایش‌های حقوق‌بشری بعدی‌اش یا به دلیل کرد بودنش و یا به هر سه دلیل؟

□ در زمان انتخاب یونسی یعنی بعد از اولین نماز جمعه‌ای که توسط آیت‌الله منتظری بعد از آیت‌الله طالقانی اقامه می‌شود، ایشان در تاریخ ۵۸/۸/۲ می‌گویند: «ما به دولت از اول گفتیم که استاندار کردستان کمونیست است، ولی استاندار که هیچ، فرماندار مهاباد را هم یک نفر کمونیست قرار دادند و کوتاهی شد.» یعنی مشخص است که بخشی از حکومت نظیر آیت‌الله منتظری و حتی برخی از فعالان مذهبی کرد در کردستان نسبت به این مسئله معترض بودند. گروه‌های چپ کردستان، حتی حرکت هیئت حسن‌نیت را محکوم می‌کرد و جالب است که حتی فروهر در ۵۸/۵/۱۷ بعد از جنگ پلوه و درگیری‌های مهاباد و ماجرای سقز و سنندج در بانه می‌گوید: «اگر اسلحه‌ها در کردستان از صدا بیفتد، همه دشواری‌ها حل خواهد شد، من بارها در تهران گفته‌ام امروز نه برای خوشایند شما بلکه به‌عنوان یک حقیقت تکرار می‌کنم. هر قطره خونی که از پیکر یک کرد می‌رود و هر قطره خونی که از پیکر ایرانی می‌رود، همه و همه، چه خون پیشمرگ باشد، چه خون سرباز باشد، چه پاسدار، از خون فرزندان این مرز و بوم می‌رود و مایه شادی دشمنان است.» یعنی هیئت حسن‌نیت، با این حسن‌نیت به منطقه آمدند، اما نگاه کنید که واکنش کمونیست‌های تند منطقه مثلاً اتحادیه کمونیست‌های ایران چگونه است. در ۵۸/۸/۱ بیانیه می‌دهند که: «البته کسی فراموش نمی‌کند همین آقای فروهر صلح‌طلب، کسی بود که بیش از همه بر کشتار در کردستان اصرار می‌کرد و در همان اولین روز هجوم مغول‌وار ارتش و پاسداران به کردستان، سیاه‌جامگان مزدور او زودتر به آنجا رسیدند و حزب سیاسی نیز چند روز پس از آن، با این خدمت فخر می‌فروخت. آقای بازرگان و وزیر صلح و جنگ به‌خوبی از اوضاع مطلع هستند و اگر آقای صباغیان مزدوران را ... و آنها را تبرئه می‌کند و دم از راه مسالمت‌آمیز می‌زند، مثل همه همدسته‌هایش بی‌شرمانه دروغ می‌گوید. این همان کسی است که در ۱۵ مهر شیپور حمله به دهات و کوه‌ها را بلند کرد، همان کسی که می‌گفت برای سرکوب روستاها هجوم برند و کافی نیست که در شهرها مستقر شوند. این عقاب جنگ‌طلب، امروز ژست کبوتر صلح را می‌گیرد. سکوت بازرگان که به‌معنای تأیید کشتارهاست. یورش‌های پاسداران تحت رهبری چمران و شاکر، عوام‌فریبی صباغیان درباره راه مسالمت‌آمیز، ژست‌های صلح‌طلبانه سردسته سیاه‌جامگان (فروهر) و سیر و سیاحت و پخش اعلامیه از هلی‌کوپتر نماینده امام چه در میانشان تضادهایی بر سر چگونگی سرکوب مردم کردستان وجود داشته باشد یا نداشته باشد، همه با هم می‌خواهند در جهت حفظ ظاهر و ادامه کشتار و جنایت در کردستان، همراه با فریب خلق‌های ایران و ساکت نگه داشتن توده در دیگر نقاط، به صلح مجازی اینها، دل‌خوش کنند و نظاره‌گر کشتار برادران کرد خود باشند. این حزب دموکرات وابسته نیست که در محاصره است، این مردم قهرمان مهابادند که امروز بدون سوخت و غذا زیر آتش تیربار و خمپاره‌های پاسداران جمهوری اسلامی‌اند.»

دانش‌آموزان پیشگام در رابطه با اعزام هیئت حسن‌نیت در ۵۸/۸/۳ می‌گویند: «ولی دیدید که چگونه جنبش مقاومت خلق کرد، این جلادان را که اکنون هیئت حسن‌نیت کردستان اعزام می‌کنند به عقب نشانده. تا دیروز شخصیت‌های سیاسی و مذهبی خلق کرد را شیطان می‌خواندند. امروز مذبح‌خانه نوا می‌دهند رهبران مورد قبول خلق کرد، برای ما قابل احترام‌اند. اینها همه نشانه پیکار حق‌طلبانه مردم کرد است.»

یا در همین حول‌وحوش، خانه‌هایی در سنندج مثل خانه آقای قادرمرزی و دیگران را منفجر می‌کنند. در همین راستا، تندروی‌های چپ رقیب حزب دموکرات را هم نبایستی از نظر دور داشت. به‌عنوان نمونه گروه هوادار کومله در بهمن ۵۸ در کتابچه‌ای به‌نام «سیاست حزب‌توده در کردستان»، با افتخار، شکست اقدامات هیئت ویژه دولت در کردستان را ناشی از اقدامات خود می‌داند! «هنگامی که بر اثر رشد آگاهی خلق کرد و هوشیاری نیروهای سیاسی کردستان، اقدامات هیئت ویژه دولت در کردستان به نتیجه‌ای نمی‌رسد.» و گروه کومله در نشریه شورش، شماره ۲ بهمن ماه ۱۳۵۸ که ارگان سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان (کومله) بود در صفحه ۲۰ تأکید می‌کند که رادیکال‌کردن اوضاع کردستان، دستاورد حرکت آنهاست. جالب است در این حول‌وحوش که کردستان در دست این گروه‌هاست، حتی اعتراض خود مردم کردستان بلند می‌شود. به چند نمونه اشاره می‌کنم

(به دلیل آن اختلافات درونی به لحاظ ایدئولوژی، فرهنگی و...) مدیرکل رادیو تلویزیون کردستان در ۵/۸/۵۸ استعفا می‌دهد (تازه این قبل از درگیری پاره است). آقای نقشبندی که اهل منطقه بوده، می‌گوید: «چون من نمی‌توانم آلت دست گروه‌های مختلف باشم و بی‌طرفی را حفظ کنم، استعفا می‌دهم. در شب گذشته به چشم خود کتک کاری همکاران را ناظر بودم... دیگر اشتغال در چنین محیط نامانی برای اینجانب غیرقابل تحمل است.» می‌خواهم بگویم در آن بلبشو چیزی جای خودش نیست و دولت هم بالاخره نمی‌داند طرف مذاکره‌اش کیست، حزب دموکرات است، قاسملو است، عزالدین حسینی است، کومله است یا دیگران؟

یا مثلاً فرهنگیان مسلمان مریوان (انجمن اسلامی) در اعتراض به مطالب ۵۸/۳/۷ شماره ۵ نشریه پیکار بیانیه‌ای می‌دهند که نکات جالبی دارد: «هرکس بگوید که مسلمانم از نظر این منافقان، جاش است یا ساواکی، یا خودفروش. اما هرکس با هر سابقه‌ای ساواکی باشد، رستاخیزی باشد، کرد فروش باشد، فئودال باشد، قاتل و جنایتکار باشد، همین که از آنها طرفداری کند، مثل این است که آب توبه بر سرش بریزند. نه تنها پاک و بی‌گناه می‌شود بلکه مبارز، مترقی و انقلابی خواهد شد. تازگی‌ها گویا تعلیمات پارتیزانی راه انداخته‌اند، چون حنایشان در نزد مردم آگاه شهر رنگی ندارد. دست گدایی به سوی روستاییان دراز می‌کنند و از آنها می‌خواهند علیه دشمنان خیالی مسلح شوند.»

همة اینها نشان می‌دهد بلبشو در منطقه حاکم است. کما این که بعداً هم حزب دموکرات شروع می‌کند به گشتن روستاها و از مردم کمک گرفتن و وادار کردن کشاورزان خصوصاً در منطقه پاره که بین ۵ تا ۱۰ درصد سود محصولاتشان را به آنها اختصاص بدهند که این همه به نگرانی‌ها بیشتر دامن می‌زند. رویکرد به عراق را هم باید اضافه کرد. غنی بلوریان می‌نویسد: «در اواخر تابستان ۵۸ من در روستا بودم که خبر آوردند مهاباد اشغال شده و ملا شیخ عزالدین حسینی آمده است. شیخ عزالدین قبلاً قاسملو و یارانش را متهم می‌کرد که نوکر بعث‌اند. این بود که وقتی وارد سنندج می‌شود بلوریان به همراه ملا عبدالله حسن‌زاده، اجازه ورود به عبدالله حسن‌زاده را نمی‌دهند که دخالت کند. در آن ماجرای حسن‌نیت که آقایان رفسنجانی و بهشتی و طالقانی به سنندج آمدند، نمی‌گذارند مشارکت کنند، می‌گویند اینها بعثی‌اند و با بارزانی همراه بوده‌اند. بلوریان می‌نویسد: «من و چند تن از رفقا به استقبال شیخ عزالدین رفتیم، نامبرده قبل از سلام و احوالپرسی گفت: "کاک غنی، حال دیگر نه تنها باید از عراق اسلحه بگیریم، بلکه باید دست نیاز به سوی ترکیه و ناتو هم دراز کنیم." من در دلم به گفته شیخ عزالدین خندیدم. نامبرده با کومله برای فریب مردم اعلام می‌کردند و می‌گفتند حزب دموکرات نوکر بعث عراق است. آنها ارتباط حزب دموکرات و بعث عراق را بد می‌دانستند، در حالی که شیخ نه تنها نظرش در مورد بعث عوض می‌شود بلکه در جهت ایجاد رابطه با ناتو و ترکیه هم تلاش می‌کند. البته بعداً بر اساس بیانیه‌ای که یکی از اعضای دفتر شیخ عزالدین منتشر کرد، گفته می‌شود نامبرده به نام رهبر جنبش سیاسی - مذهبی کردستان، پول زیادی از عربستان سعودی هم گرفته و به سامان وضع زندگی خصوصی خود رسانده است (یعنی شیخ عزالدین).»

یکی از عجایب آن دوران این است که شیخ عزالدین حسینی که خودش را رهبر مذهبی کردستان می‌دانست، مورد حمایت کومله تندرو کمونیست دوآنته قرار داشت. در حالی که مفتی‌زاده مذهبی مورد هجوم همین تندروهای کمونیست بود. با این ویژگی‌ها مسائل کردستان پیچیده‌تر می‌شود، کما این که بحث مذهب هم بر این اوضاع افزوده می‌شود. یکی از خواسته‌های کردها این بود که در قانون اساسی، «اسلام» به جای «مذهب شیعه» آورده شود. از جمله مرحوم مفتی‌زاده که می‌گوید یکی از خواسته‌های اهل سنت این است که وقتی اسلام مطرح است، تسنن و تشیع مساوی‌اند و اقلیت و اکثریت در دین واحد مطرح نیست. اما باید این را در نظر داشت که از يك طرف آیت‌الله منتظری قبلاً استدلالاتی در روزنامه کیهان کردند و نظرشان را در باره رسمیت مذهب شیعه بیان کردند و بعدها چند تن از علما و طلاب اصفهان نزد آیت‌الله شریعتمداری می‌روند و از ایشان می‌خواهند که حتماً شیعه اثنی‌عشری در قانون اساسی وارد بشود. وی می‌گوید: «نظر ما هم از اول همین بود. باتوجه به اکثریت ملت ایران که شیعه اثنی‌عشری هستند، لازم است در قانون اساسی، دین رسمی اسلام و مذهب

شیعه باشد.» شریعتمداری گفت: «چند ماه پیش که پیش‌نویس قانون اساسی را آورده بودند، ضمن تذکر بر حاشیه در چند مورد این مسائل حساس و اساسی را هم متذکر شدم.» البته در کیهان در تاریخ ۵۸/۴/۷ می‌خوانیم که روحانیون اصفهان، مذهب رسمی در قانون اساسی را مورد پشتیبانی و تأیید قرار دادند، چنانچه دیگران هم در این حوزه نظر دادند. البته بعدها دکترابراهیم یزدی طی حکمی از طرف آیت‌الله خمینی مأمور رسیدگی به شکایات رسیده از استان‌های کشور می‌شود در گفت‌وگویی که با مولوی عبدالعزیز در بلوچستان داشته، آقای عبدالعزیز به ایشان می‌گوید که بحث و اعتراض ما به اصل دوازدهم قانون اساسی، مربوط به مذهب رسمی کشور است. دکتر یزدی می‌گوید وقتی این مطلب را برای امام نوشتم، (۸) ایشان فرمودند که مسئله‌ای نیست و پاسخ مکتوبشان این بود: «ترمیم این اصل و بعضی اصول دیگر که در متمم قانون اساسی نوشته می‌شود و تصویب آن در صلاحیت ملت است، به فراندوم گذاشته می‌شود. از نظر اینجانب بلامانع است. (۹) این در حالی است که درخواست آیت‌الله منتظری این بود که بحث رسمیت مذهب شیعه از اصولی باشد که در ادامه‌اش آورده شود که «این اصل تا ابدالدهر لازم‌الاجراست و قابل تغییر نیست.»

■ پس از شروع جنگ تحمیلی، در مهرماه ۱۳۵۹، وضعیت کردستان به چه صورت درآمد؟

□ البته بعدها رابطه جمهوری اسلامی و صدام هم به جنگ تبدیل می‌شود و طبیعتاً جنگ برای طرفین زیان‌هایی را در بر دارد. اما حزب دموکرات به رابطه خودش با حزب بعث ادامه می‌دهد. قاسملو در یکی از مصاحبه‌هایش با روزنامه آبزواتور فرانسه (۸۱/۳/۲) می‌گوید: «عراق همچون سایر کشورها کمکش را به ما پیشنهاد کرد. اما ما فقط پیشنهادهای محدود را با احتیاط کامل می‌پذیریم. از آن جهت که به هیچ‌کس وابستگی نداشته باشیم.» در سال‌های بعد قاسملو می‌گوید: «صدام به ما وابسته است ما باعث شده‌ایم تا بیست هزار یا شاید هم دویست هزار سرباز ایرانی در جبهه کمتر علیه صدام وارد جنگ بشوند! چون آن سربازها در کردستان مستقر شده‌اند. عملاً توان نظامی جمهوری اسلامی پایین آمده و امروزه ما از تضاد میان دولت‌ها به نفع خودمان استفاده می‌کنیم.» البته به این رابطه و نزدیکی صدام و گروه قاسملو انتقاد می‌شود. در حالی که در همان زمان جنگ هم، دولت عراق به کشتار کردهای عراق و بمباران کردستان ایران ادامه می‌دهد. خیلی همراهی نمی‌کند و اشاره نمی‌کند که چه تعداد از کردهای عراق و ایران در این کشتارها از بین می‌روند. وقتی ماجرای حلبچه اتفاق می‌افتد، آقای قاسملو در مصاحبه با کل‌العرب (در تاریخ ۱۹۸۸/۳/۱۷ حمله شیمیایی به حلبچه رخ داده)، تعداد زیادی از مردم آنجا تلف شده‌اند. بعد از تقریباً هفت ماه از بحران، هنوز قاسملو حاضر نیست بپذیرد که علیه کردها در عراق از بمب شیمیایی استفاده شده است. سؤال می‌شود رادیو بی.بی.سی از قول شما گفت که عراق از سلاح‌های شیمیایی استفاده کرده است. قاسملو می‌گوید: «بنده این خبر را تکذیب نموده‌ام. هنگامی که از من درباره کاربرد سلاح‌های شیمیایی سؤال شد، پاسخ دادم کاربرد سلاح‌های شیمیایی را به‌طور کامل مطالعه می‌نمایم و بعد از مطالعه گزارش‌های هیئت اعزامی سازمان ملل متحد به شمال عراق، هیچ‌گونه نشانه‌ای دال بر استفاده از سلاح‌های شیمیایی مشاهده نکردم و نظر به این‌که ما فاصله بسیار نزدیکی با منطقه درگیری‌ها داریم، اثری از این سلاح‌ها مشاهده ننموده‌ایم.» این در حالی است که هفت‌ماه از آن فاجعه وحشتناک انسانی که ۵۰۰۰ نفر کرد در آن کشته شدند می‌گذرد و ادامه می‌دهد: «من نمی‌توانم درباره چیزی که ندیده‌ام اظهار نظر کنم، ولی به رأی‌العین دیدم که رژیم ایران دو بار از سلاح‌های شیمیایی علیه کردها استفاده کرد. بار اول در ۱۹۸۲ و بار دوم در ۱۹۸۷ روزی که حزب ما تأسیس شد، آنها با تمام قوا مقر اصلی ما را مورد هجوم قرار دادند و از سلاح‌های شیمیایی علیه ما استفاده کردند. شاید گزارش بی.بی.سی اشتباه باشد. سؤالی که مطرح می‌شود این است که چرا فقط بی.بی.سی گزارش را منتشر کرده؟» به نظر بنده این روش، روش مذبحخانه‌ای است. ما با عراق روابط دوستانه‌ای داریم. آنها می‌خواهند روابط ما را خدشه‌دار کنند. من نمی‌خواهم کسی را متهم کنم، ولی برخی از گروه‌های کرد عراقی مفهوم و اهمیت جنگ بین ایران و عراق را درک نمی‌کنند، ما به آنها بیشتر نزدیک بودیم و می‌دانستیم اگر عراق در جنگ پیروز شود، به نفع کردها تمام خواهد شد و چنانچه ایران بر عراق پیروز شود، سلاح خود را به طرف کردها

نشانه‌گیری خواهد کرد.» و اشاره هم می‌کند: «امروز وضع اقتصادی کردها بدتر از زمان شاه است و آن موقع وضع بهتری داشتند، ولی در شرایط کنونی رژیم فعلی در مسائل شخصی افراد دخالت می‌کند. به‌طور مثال اگر بخوای گوشت بخری و نیاز روزمره خود را برآورده سازی، باید قبلاً از ملایان اجازه بگیری، چیزی که در دنیا سابقه ندارد.» البته بنده به‌عنوان یک کرد با این مسئله برخورد نکرده‌ام که برای خریدن گوشت باید از کسی اجازه بگیرم. این حرف‌های قاسملو مبالغه به نظر می‌آید. شاید برای فرار از بحث جنگ شیمیایی عراق است. در جایی دیگر هم قاسملو با «الدستور» مصاحبه می‌کند و می‌گوید: «وضع کردهای عراقی خیلی بهتر از کردهای ایرانی است. در حالی که مقامات ایرانی اجازه نمی‌دهند کردهای محلی کشور به زبان خود تکلم کنند، کردهای عراقی از زبان و فرهنگ خود بهره گرفته و از مطبوعات و رسانه‌های تبلیغاتی، مدارس و وسایل ابراز هویت قومی برخوردار می‌شوند.» این درست بعد از کشتار در حلبچه و نابودی هزاران روستایی کرد در عراق است. در حالی که این اطلاعات غلطی است که کردها در ایران حق تکلم و نوشتار ندارند. اگرچه در ایران رسمیت آموزش در مدارس تصویب نشده است. باز هم قاسملو بعد از پذیرش قطعنامه در همان مصاحبه (۸۸/۱۰/۳) می‌گوید: «اولین قانون در دنیا که موجودیت ملت کرد را با این صراحت به رسمیت می‌شناسد، قانون عراق است. تفاوت‌های زیادی بین عراق و ایران وجود دارد. بر چه اساس می‌توانیم با رژیم ایران گفت‌وگو نماییم؛ رژیمی که موجودیت ملت کرد را به رسمیت نمی‌شناسد. تا آنجایی که من اطلاع دارم، رهبران عراق، مشکلات کردها را به خوبی درک می‌کنند و این یک امر اساسی برای توافق بین طرفین است. عراق تنها کشوری است که زمینه مذاکره و تفاهم با کردها را فراهم ساخته است.» این نشان می‌دهد که متأسفانه در این رابطه برای قاسملو منافع کردها مورد نظر نیست، بلکه منافع حزبی مورد نظر است. بعدها قاسملو در مذاکره با بخشی از فرستادگان جمهوری اسلامی به طرز مشکوکی کشته می‌شود و بعدها هم در دادگاه میکونوس آلمان، مقامات جمهوری اسلامی ایران متهم به ترور رهبر بعدی حزب دموکرات (شرفکندي) می‌شوند.

■ در تمامی این روابط و مسائل اوایل انقلاب و دوران‌های بعدی، مسئله قومیت در مقابل سوسیالیسم شوروی رنگ می‌بازد و گاهی دومی بر اولی غلبه دارد، گاهی هم فقط عامل، عامل قدرت است و هیچ‌کدام از اینها هدف نیست. علاوه بر اینها نباید عامل دست‌های مرموز در جهان سوم را هم از نظر دور داشت. به نظر شما کدامیک از این عوامل در مسائل به‌وجود آمده برای کردها بر دیگر برتری داشته است؟ و دیگر این‌که شما دولت موقت را طور دیگری به تصویر کشیدند اما اوضاع طوری شد که آقای طالقانی صلح‌طلب در خطبه‌ها گفت: «اگر اوضاع برنگردد، من و آقای خمینی سوار تانک می‌شویم، می‌رویم کردستان.» دکتر چمران که خود معاون بازرگان و وزیر دفاع او بود، رفت و با کردها جنگ چریکی راه انداخت. تا آنجا که در نشریات آن موقع به‌عنوان سرکوبگر از طرف گروه‌ها شناخته می‌شد. مرحوم بازرگان نیز بعد از این‌که تشییع جنازه‌ها زیاد شد و زیر فشار مردم و جناح‌های مختلف سپاه به آنجا اعزام شد، حرکت امام را به بلدوزر تشبیه کرد و تأیید هم کرد.

□ یک جامعه‌شناس آلمانی به نام روبرت میشل، اوایل قرن حاضر بحث جالبی درباره احزاب اقتدارگرا در کتابش به نام «جامعه‌شناسی احزاب»، مطرح می‌کند. نظر او به بحث‌های ماکس وبر درباره دیوانسالاری یا بوروکراسی بسیار نزدیک است. وبر بیان می‌کند که دیوانسالاری عقلایی چه‌طور انسان را پیش پای خودش قربانی می‌کند. همان که چارلی چاپلین در فیلم «عصر جدیدش» به تصویر می‌کشد. میشل درباره احزاب سوسیالیست آلمان آن وقت هم این نظر را دارد و می‌گوید: «چه‌طور حزبی که برای یک هدف مشخص به‌وجود می‌آید، بعدها که حزب شکل می‌گیرد، خود حزب هدف می‌شود و هدف اصلی از بین می‌رود؛ یعنی بقای حزب بر هر امری حتی اهداف اولیه حزب مقدم می‌شود. تا آنجا که حزب اعضای خودش را هم قربانی می‌کند. من این نظرات را با نظرات مرتون، جامعه‌شناس برجسته ساخت‌گرای آمریکایی تلفیق می‌کنم. او نیز بحثی دارد درباره انحرافات اجتماعی یا پاتولوژی اجتماعی. در آنجا وقتی انحرافات یا آسیب‌های اجتماعی را تقسیم‌بندی می‌کند، یک گروه از منحرفین را در ارتباط با وسیله و هدف تعریف می‌کند و مثلاً می‌گوید: «نوگرا منحرف است. کاری به ارزش‌گذاری خوب و بد ندارد. هنجارشکن است. نوگرا کسی است که وسایل جامعه را قبول ندارد، اما هدف را قبول دارد. طغیانگر کسی است که نه وسایل را قبول دارد، نه اهداف را.» یک گروه از

منحرفین را کسانی می‌داند که وسیله برایشان هدف می‌شود. مرحوم شریعتی مثالی دارد و می‌گوید کسی سوار اتوبوس بسیار زیبایی می‌شود و می‌خواهد به سمت تهران برود، اما آن قدر به او خوش می‌گذرد که تهران یادش می‌رود و دوباره برمی‌گردد سر جای اول، یعنی راه برایش هدف می‌شود. متأسفانه در شکل‌گیری احزاب سیاسی ایران و احزاب مسلح، خصوصاً احزاب کرد، ما با این دغدغه روبه‌رو هستیم که رهبران حزب از چنان تقدس و الوهیتی برخوردار می‌شوند که غیرقابل نقد می‌شوند و به خاطر بقای حزب، گاهی حتی اهداف حزب هم فراموش می‌شود. مثلاً یکی از اولین خواسته‌ها و مرانامه کومله ژ-ک و بعداً حزب دموکرات این بود که به هیچ‌کس دیگری خیانت نکنند. اما در ماجرای حلبچه، چون حزب باید بماند و ماندنش ناشی از کمک‌های حزب بعث عراق است به‌راحتی از این مسئله دهشتناک که وجدان بشریت را در جای‌جای دنیا به شرم واداشت می‌گذرد. یا در ماجرای کنگره چهارم حاضر می‌شود اعضای پیشین حزب خودش را بکشد تا حزب بماند. این است آن انحرافی که ساختار حزبی به‌سان بلدوزری خودش را بر اعضا، اهداف و استراتژی حزب تحمیل می‌کند. حتی بعدها در مذاکره با جمهوری اسلامی قاسملو متهم می‌شود که چرا بدون این‌که نظر اعضای دفتر سیاسی حزب را بداند، مذاکره می‌کند. متأسفانه احزابی که به اسلحه روی می‌آورند، چون ضریب ریسک‌شان بالا می‌رود، مجبورند در فضایی پر از رعب و خطر باقی بمانند. اینجاست که وسایل و راه به قول مرتون هدف می‌شود و اهداف قربانی می‌شوند و حتی گاهی در جریان احزاب کرد، سوسیالیزم هم قربانی می‌شود. حتی اخیراً گفته می‌شود در جریان تهدیدهای آمریکا علیه ایران، مقامات حزب دموکرات طی ماه‌های اخیر ملاقاتی در یکی از شهرهای اروپایی با آمریکایی‌ها در جهت همکاری داشتند. که این مطلب در مناطق کردنشین هم انعکاس داشته است. حزب دموکرات اینجا گویا منافع ملی مردم ایران، سوسیالیزم و حتی سرنوشت کردها را گرو می‌گذارد تا از رهگذر حمایت آمریکا به نوابی برسد. یعنی این احزاب هنوز از گذشته عبرت نگرفته‌اند. یک بار کومله ژ-ک امتیاز نفت شمال را در برابر نفت جنوب که انگلیسی‌ها داشتند، می‌خواست تا شوروی‌ها بی‌نصیب نباشند. در حالی‌که آن موقع کم‌کم زمزمه ملی شدن نفت توسط مرحوم دکتر محمد مصدق و یارانش مطرح می‌شد. در ازای این خوش‌خدمتی شوروی‌ها چه کردند؟ آنها را تنها گذاشتند تا قاضی محمد توسط حکومت شاه اعدام شود! در سال ۵۷ و ۵۸ نیروهای ملی - مذهبی همچون مرحوم بازرگان و هیئت حسن‌نیت به واسطه اقدامات مصالحه‌جویانه برای کاهش خونریزی‌ها، متهم به سازشکاری شدند اما احزاب کرد وی را لیبرال نامیدند و زمینه تضعیف آنها را فراهم کردند. بعد از او دیدند که چه معامله‌ای با احزاب کرد شد و در این اوضاع و احوال که افکار عمومی ایران و جهان نگران از دخالت‌های آمریکاست، باز زمزمه همراهی با آمریکایی‌ها مطرح می‌شود! گویا قرار نیست هیچ‌وقت آقایان، گذشته را چراغ راه آینده بدانند!

بحث اینجاست که در کنار دست‌های مرموز، هدف شدن حزب و در نتیجه گاه ناتوانی در درک شرایط جدید در روند جدایی‌ها و تنش مؤثر بوده است. به‌عنوان نمونه اینها برای نفت شمال بیانیه می‌دادند به‌جای این‌که بگویند باید کل نفت ایران ملی شود. در جریان ۵۷ این همه فروهر و دیگران دخالت می‌کنند. صباغیان که وزیر کشور است، در ماجرای استعفای بازرگان و دولت موقت، دیگر وزیر کشور نیست. یعنی دغدغه قدرت ندارند، ولی همین صباغیان حاضر است برای مذاکره با دموکرات به کردستان برود، در حالی‌که دیگری دارد جانشینش می‌شود و این نشان می‌دهد که آن احزاب درکی از شرایط جدید نداشتند که گروه‌های دیگری سر کار می‌آیند و ممکن است با برخوردهای جدی روبه‌رو شوند. این است که من به جای تقلیل به یکی از عواملی که برشمردید می‌خواهم بگویم ساختار حزب، خودش را بر بدنه و اهداف حزب تحمیل می‌کند.

برای تأیید مطلبی که در مورد صحبت‌های آقای طالقانی و آقای بازرگان در ارتباط با حمله به کردستان گفتید، اشاره می‌کنم به چند رویداد تاریخی وقتی که جنگ سندیج پیش می‌آید و هیئت حسن‌نیت به آنجا می‌روند در حضور نماینده آیت‌الله خمینی و نماینده کردها عزالدین حسینی و بلوریان چند بار می‌آیند و می‌روند، کار به جایی می‌رسد که وزیر کشور دولت موقت، از مقامات دفاع و ارتش

می‌خواهد که پروازها قطع شوند. قرنی پاسخ می‌دهد که من گرچه برای آیت‌الله طالقانی و به حاج‌سیدجوادی احترام قائلم، اما چون از طرف آیت‌الله خمینی منصوب شده‌ام، حاضر نیستم کوتاه بیایم. بعد از چند روز که اینها برمی‌گردند، قرنی توسط مهندس بازرگان از کار برکنار می‌شود. نکته دوم این‌که وقتی بار دوم در مه‌باد به اصطلاح بحث مذاکره پیش می‌آید نیروهای ارتش می‌خواهند وارد شهر نشوند. بازرگان می‌گوید وقتی پادگان مه‌باد هم غارت شد، ما علی‌رغم آن، به مذاکره ادامه دادیم. کم‌این‌که آیت‌الله طالقانی در آخرین خطبه، باز هم خواهان ادامه مذاکره است. جالب این‌که حتی وقتی حزب دموکرات، در پایان مرداد سال ۱۳۵۸ منحل اعلام می‌شود، بعد از آن باز هم اعضای دولت موقت پیش آیت‌الله خمینی می‌روند و هیئت حسن‌نیت برمی‌گردد و با همین رهبران حزب دموکرات مذاکره می‌کنند. کریم حسامی، بلوریان و حتی قاسم‌لو در انتخابات مجلس شرکت می‌کنند. گرچه بلوریان در مه‌باد رأی می‌آورد و به‌رحال انتخابات را ابطال می‌کنند و نمی‌گذارند بلوریان به مجلس بیاید. اینها نشان می‌دهد که به‌رحال دولت آن وقت در پی مذاکره و حل مسالمت‌آمیز بود. اما به دلیل تندروی چپ‌های بسیار افراطی در کردستان و تندروی‌هایی که تهران متعاقب آن داشت جو بحرانی می‌شود. طبیعتاً در جاهایی به‌خصوص بعد از کشته‌شدن تعدادی سرباز و پاسدار در سردشت و پاوه و... دولت موقت مواضعی دیگر به خود می‌گیرد. بعد چمران را هم برخی از گروه‌های سیاسی مسلح، متهم به سرکوبگری می‌کنند. گرچه خود چمران (در کتابی که سال گذشته در مورد مسائل کردستان، مجموعه‌ای از مصاحبه‌ها و خاطرات و یادداشت‌هایشان چاپ شده) به تشریح آن مسائل می‌پردازد. اما این به آن معنا نیست که دیدگاه دولت موقت تنها در چمران خلاصه می‌شود.

■ مرحوم بازرگان هم قاطعیت در حل مسائل کردستان را تأیید می‌کرده است. تیمسار شاکر رئیس ستاد منصوب ایشان بود که او هم حتی سرکوب با فانتوم را راه‌حل می‌دانست. در خاطرات فردوست آمده است مهندس بازرگان آمده نزد من و گفته: «چهار نفر را برای فرماندهی نیروی هوایی، زمینی و دریایی و ریاست ستاد معرفی کن.» چهارنفری را که فردوست گفت، مرحوم بازرگان به امام معرفی می‌کند و در روزنامه هم اعلام می‌شود. اما خاطرات فردوست در چهار سال آخر حیات بازرگان منتشر شده بود. مرحوم بازرگان آن را تکذیب نکرد.

□ بعد از فتوای آیت‌الله خمینی بود که بدین مضمون اعلام شد «برای سنندج نیم ساعت و برای پاوه یک روز وقت داد. اگر نیروی هوایی و زمینی و کل نیروهای مسلح وارد عمل نشوند، مسئولان آن نیروها باید پاسخگو باشند.»

■ می‌خواستم بگویم مهندس بازرگان آنچه فردوست پیشنهاد می‌کند، انجام می‌دهد. آیا دست‌های مرموز در کل این جریان نقش داشته‌اند؟

□ به هر حال خاطرات فردوست تحت شرایط ویژه‌ای نوشته شده است...

■ اما خود کتاب در زمان حیات مهندس بازرگان چاپ شده است و امکان تکذیب آن وجود داشته است.

□ به هر حال من در این مورد صحبت خاصی ندارم. ولی تأکید می‌کنم تا روز آخر عمر دولت موقت، مرحوم بازرگان و وابستگان او از مذاکره و مصالحه به عنوان راه مشروع حل مسئله کردستان چشم‌پوشیدند و بر آن پای فشردند. اگرچه در مجموع، اعضای دولت موقت و احزاب وابسته به دولت مثل نهضت آزادی در گفتمان قبل از انقلاب خود هیچ‌گاه اقوام ایرانی و کردها را بخشی از گفتمان خود به حساب نیاوردند. این خلأ بعدها در تصمیمات روزمره مبتنی بر وضع و شرایط و نه یک استراتژی مشخص و کارشناسی اثر گذاشت و به‌نظر می‌آید و نظرات مرحوم بازرگان شاید بیشتر ناشی از شرایط باشد تا مبتنی بر کار مطالعاتی گروه‌های پژوهشی و یا کارشناسی.

■ با توجه به عقب‌ماندگی فرهنگی و اقتصادی کشورهای جهان سوم که در مقطعی اتفاق افتاده و اجازه نداده که روند خارج‌شدن از بافت قومی، قبیله‌ای و واردشدن به روند فردیت به‌طور صحیح و در مسیر مشخص خود، جریان بیابد. خصوصاً این‌که در دوران مصدق آزادی‌هایی داده می‌شود و روشنفکرها شروع به فعالیت می‌کنند اما با کودتای ۲۸ مرداد بیشتر آنها سرخورده شده یا کناره‌گیری می‌کنند. مسیری که باید ادامه پیدا کند دچار وقفه‌ای طولانی می‌شود و بعد از آن بسیاری از مسایل مثل اندیشه کمونیسم وقتی وارد ایران می‌شود چون با رشد اجتماعی، فرهنگی، فکری مردم همراه نبود و به یکباره وارد شده، مشکلات زیادی را ایجاد می‌کند. حتی رهبران احزاب هم دچار دوگانگی هستند و نتوانسته‌اند تعارض موجود را حل کنند و به تحوّل در بستر آن دست یابند و با آرمان اصلی، چارچوب جدیدی به جای چارچوب‌های قبلی بسازند. در حال حاضر به نظر شما با توجه به عقب‌ماندگی خصوصاً فرهنگی که

ایجاد شده و باید حتماً جبران شود برای همگام شدن با مردم دنیا از نظر فکری و مسائل و مباحث فرهنگی، با توجه به بحث امروزی جهانی شدن که در آن آرمان‌های قومی و وطن‌خواهی و مرزها و... رنگ باخته، چه راهکارهایی می‌توان به مردم برای حل این عقب‌ماندگی و درک شرایط فعلی جهان و رشد افکار توده مردم ارائه داد؟

□ من جمع‌بندی خودم را ارائه می‌کنم و در نهایت پاسخ شما را هم خواهم داد. خالد توکلی صاحب‌نظر گرد، معتقد است: «اگر حضور مقتدرانه و دور از منطق تفنگ در میان مردم و احزاب سیاسی، شیوع اندیشه‌های رادیکال چپ، دخالت احزاب شکست‌خورده و بی‌پایگاه کشور، خامی و بی‌تجربگی احزاب سیاسی و سوداهای نسنجیده مبتنی بر راهبرد همانندسازی توأم با سرکوب افرادی از حاکمیت که با چهره‌ای برافروخته، تر و خشک را با هم نسوزانده بودند، شاید اکنون قسمت عظیمی از معضل‌کردها در ایران حل شده بود.»

من شخصاً معتقدم بی‌ثباتی مناطق کردنشین در ایران، بعد از ظهور دولت به‌ظاهر مدرن در ایران، یعنی بعد از رضاخان تاکنون تحت‌تأثیر متغیرهای ویژه‌ای است که دوران مرحله دوم بی‌ثباتی را به لحاظ تئوریک می‌تواند برای ما تشریح کند. به عبارت دیگر طرح خواسته‌های قومی و سیاسی شدن قومیت کرد بعد از دوران رضاشاه، به چند عامل برمی‌گردد. نخست اعمال تبعیض‌های مذهبی و زبانی در حاکمیت. یعنی تأکید بر همسان‌سازی فرهنگی اجتماعی کردها یعنی بیشتر سعی در همسان‌سازی داشته تا یک رویکرد علمی - فرهنگی و آموزشی. شکاف اجتماعی به جای مانده از دوران صفویه، مجاورت و نزدیکی مکانی کردستان شمالی با قوم آذری و رقابت آنها به لحاظ زبانی و مذهب، دخالت قدرت‌های خارجی و قدرت‌های بزرگ، ظهور ایدئولوژی مارکسیستی - سوسیالیستی، شکل‌گیری احزاب کرد در ایران، شکل‌گیری احزاب کرد و جنبش‌های قوم‌گرای کرد در عراق و ترکیه که در شکل‌گیری احزاب کرد در ایران اثر می‌گذارد. تفاوت قائل‌نشدن بین وضعیت اجتماعی کردها در ایران با کردها در عراق و ترکیه (کردهای ایرانی از ابتدا ایرانی بوده‌اند، درحالی‌که کردهای آن مناطق متعلق به آنجا نبوده‌اند). تفاوت مرزهای سیاسی با مرزهای قومی (مرزنشینی). آشنایی با مفاهیم مدرن تحت‌تأثیر شهرنشینی و بالارفتن میزان سواد، تمرکز قدرت در حکومت، نفی نهادهای سنتی و اقتدار محلی که به دنبال گسترش شهرنشینی خواسته‌های قومی را به دنبال خود دارد. رقابت ایران در طول این سده با همسایگانش (خصوصاً با همسایه دائم در حال اصطکاکش یعنی عراق).

اینها زمینه سیاسی شدن قومیت کرد را تقویت کرده و آن را از شکل عشیره‌ای خارج و وارد بحران می‌کند. البته در دوران محمدرضا از شهریور ۱۳۲۰، هر وقت دولت مرکزی با خلأ قدرت روبه‌رو بوده و تمرکز حاکمیت و اقتدار کم شده یا وجه دموکراتیک دولت افزایش یافته، به‌دنبال آن ما شاهد درگیری و ناامنی بودیم و متأسفانه همان‌طور که اشاره کردم، ناامنی، بی‌اعتمادی را در کنار آسیب‌های فراوانی به مردم منطقه به همراه داشته است. بر این اساس به نظر می‌آید تا روزی که منطق اسلحه در میان کردها جاری است، قاعدتاً حداقل در ایران امیدی به حل معضل کرد نیست. وقت آن رسیده که احزاب کرد با بازنگری در گذشته، شجاعانه مسئولیت اشتباهات خود را بپذیرند و به همین ترتیب حکومت‌ها و احزاب هم با اعلام نفی اسلحه در ساختار حزبی‌شان و محکوم‌کردن روی آوردن به اسلحه، زمینه بازسازی خودشان را فراهم کنند. البته در کنار این قاعدتاً عقیم ماندن تلاش صدساله دولت‌ها در جهت همسان‌سازی فرهنگی، بایستی چشم‌انداز را در مقابل دولت‌ها قرار بدهد که نمی‌تواند با تفنگ، زور و نه با هیچ رویکرد دیگری مردم را به شکل کنسروی به لحاظ فرهنگی همدست نمود. تفاوت‌های زبانی و مذهبی چیزی نیست که بشود به آسانی از آنها گذشت. به نظر می‌آید ناتوانی گروه‌های کرد و نیز دولت‌ها در پذیرش اصل رسمیت تفاوت‌ها و البته پیچیدگی‌های فرهنگی مناطق کردنشین (به لحاظ زبانی و مذهبی و آداب و سنن و رسوم که احزاب کرد هم از درک این تفاوت‌ها متأسفانه تاکنون ناتوان مانده‌اند) که هیچ‌گاه رسمیتی به این تفاوت‌ها داده نشده است عامل بعدی این بحران است. با پذیرش این اصل امروزی در دنیا و در روابط اجتماعی که فردیت و احترام به حقوق شهروندی در سرلوحه برنامه احزاب و حکومت‌ها قرار بگیرد، طبیعتاً ما بسیاری از بحران‌ها را که تاکنون با آنها دست به گریبان بوده‌ایم حل خواهیم کرد. درباره مسئله مهم جهانی شدن باید گفت که،

معلوم نیست نفي تفاوت‌هاي قومي و حتي مرزها به چه شكلي خواهد بود و من اينجا متأسف خواهم بود. به قول گيدنز جامعه‌شناس برجسته معاصر و تافلر فيلسوف برجسته آمريكايي «دنيايي مدرن در دل خود حاوي يك تناقض است.» در عين حال كه همسان‌سازي فرهنگي شكل جهاني به خود مي‌گيرد، ولي به نظر مي‌آيد در پايان قرن بيستم، درگيري‌هاي قومي نسبت به تمامي ادوار تاريخ به لحاظ كميت و كيفيت، ابعاد بسيار خطرناكي در دنيا به خود گرفته است. ما با اين تناقض روبه‌رو هستيم، از يك سو جهاني‌شدن، از سوي ديگر چالش‌هاي فزاينده قومي. لزوماً جهاني‌شدن به معنای نفي اين خواسته‌ها نبوده، بلكه با گسترش رسانه‌هاي جمعي و استفاده جريان‌هاي قومي از اين رسانه‌ها خواسته‌هاي قومي ابعادي جديدتر و جدي‌تر پيدا کرده است.

به همين لحاظ من فكر مي‌كنم احزاب كرد ايراني بايد به اين نكته برسند كه سرنوشت آنها با سرنوشت عراق و تركيه كاملاً متفاوت است. پيوستگي نژادي و قومي و زباني و مذهبي و فرهنگي آنها با مردم ايران بسي بيشتر از پيوستگي كردهاي عراق و تركيه با آن دو كشور است. در جايي كه مردم كرد در تركيه و عراق براي رسميت نرورز مبارزه مي‌كنند.

■ در عراق هم؟

□ در عراق هم بوده، اما امروزه ديگر معنا ندارد، چون ديگر دولتي در شمال عراق وجود ندارد. به نظر مي‌آيد اين نگاه نوستالژيك گونه به گذشته با واقعيت‌هاي تاريخي موجود در منطقه همخواني نداشته باشد و ما كردها بايد اين را در نظر داشته باشيم. افزون بر آن كه با نگاه ايدئولوژيك چپ بعيد به نظر مي‌آيد كه بتوان براي مسائل كردستان راه‌حلي جست‌وجو كرد. اين به معنای نفي عدالت اجتماعي هم نيست. قاعدتاً احزاب كرد هم نشان دادند كه گرچه شعارشان شعار چپ و سوسياليستي بوده، اما در عمل هيچ‌گاه سوسياليستي عمل نكردند، هم در ساختار حزبي‌شان، هم در ارتباط با دوراني كه توانسته‌اند بخشي از منطقه را در دست داشته باشند. اما روي هم رفته به نظر من آن نگاه ارتدوكس ماركسيستي با نگاه سوسياليستي، با آن تلقي‌اي كه در مناطق كردنشين غلبه داشته، پاسخگوي مسائل نخواهد بود. ضمن آن كه بايد اضافه نمود در ايران هم هيچ‌گاه اراده معطوف به تغيير در زمينه حقوق مردم كرد نمود مداوم نداشته (به جز دوران‌هاي کوتاه) يعني حكومت مركزي نخست با نگاه كارشناسي بهره گرفته از آراء جامعه‌شناسان، اقتصاددانان، عالمان علم سياست به سراغ فهم مسائل مبتلا به ما در كردستان نرفته است. دوم آن كه در مورد كردها با روزمرگي عمل كرده است. سوم آن كه استراتژي «ايران براي ايرانيان» در كردستان هنوز با فاصله زيادي روبه‌روست. اعتمادسازي، بالابردن مشاركت مردم در دستيابي به حقوقشان، استفاده از نخبگان كرد - خصوصاً كردهاي اهل سنت - در ساختار قدرت، توجه به كاستي‌ها و مشكلات مردم كرد و تلاش در جهت رفع آنها مي‌تواند مقدمه‌اي براي حل قضيه باشد. اما متأسفانه تا اين وضعيت فاصله بسيار زياد هست. شما هنوز شاهد هستيد كه در ايام خاص مذهبي، همانند ايام فاطميه از رسانه ملي چگونه با بزرگان اهل سنت برخورد مي‌شود و يا براي انتخاب يك استاندار كرد سني مذهب چه موانعي برجسته مي‌شود؟ آيا اين روند در راستاي منافع ملي است؟ يا در راستاي وحدت مسلمين؟ عدم استفاده از نخبگان كرد سني مذهب در پست‌هايي همچون مديركل دستگاه‌هاي فرهنگي، دانشگاه، استانداری و... چگونه توجيه مي‌شود؟ تا ما در جهت حل اين مسئله ساده و پيش‌پاافتاده حركت نكنيم، نمي‌توان چشم‌انداز بهتري از اوضاع را ترسيم كرد. اگرچه در دولت آقاي خاتمي گام‌هايي مثبت برداشته شده، اما كافي نيست.

در اين صدها سال اخير فرصت‌هاي زيادي از دست رفت - چه براي كردها و چه براي دولت مركزي - و هزينه‌هاي هنگفتي به لحاظ انساني، اقتصادي و فرهنگي بر مردم تحميل شد. اكنون وقت آن رسیده است كه با عبرت از گذشته به خود آييم. مردم ايران و طبعاً مردم كرد كه بخشي از ايرانيان را تشكيل مي‌دهند، چشم انتظار راه‌هاي نو، گام‌هاي نو و آينده تازه هستند. اميدوارم اين آمال انساني براي ما در دسترس باشد.

پي‌نوشت‌ها:

- ۱- بدلیس منطقه‌ای است در ترکیه امروز و حاکمی داشته است نواده همان شرفخان بدلیسی هستند که کردها را از ایران جدا کنند
- ۲- منگورها یا طایفه بزرگ هستند در مناطق کردنشین آذربایجان غربی که البته بعدها این حرکت سرکوب می‌شود که رهبری این ایل در زمان شیخ عبیدالله به عهده شخصی به نام حمزه آقای منگور بود.
- ۳- در کردستان که امروزه به مرکزیت سنندج به استان کردستان معروف است خانواده‌ای به نام خانواده اردلان، زندگی می‌کردند که امارات کرد را منطقه‌ای اداره می‌کردند. وجود امرای اردلان یکی از متغیرهایی است که حاکمیت متمرکزی را بر آن منطقه موجب می‌شود و طبیعتاً خانواده اردلان همراه دولت مرکزی ایران بودند، چه در دولت صفویه، چه در دولت قاجاریه، که این متغیری بسیار اساسی است.
- ۴- کتاب «وحشت در سقر» اخیراً به چاپ رسیده است.
- ۵- انتشارات محمدیه سقر ۱۳۶۸.
- ۶- نگفتند در این تقسیم بخشی از کردستان از ایران جدا شد، در اینجا گویی بیان می‌شود که تقسیم نادرست کردستان بزرگ، داخل مرزهای ایران شده است، در حالی که همیشه داخل مرزهای ایران بودند، بلکه بخشی از آن جدا شد.
- ۷- انتشارات کویر.
- ۸- کتاب «اولین رئیس‌جمهور»، به کوشش آقای مظفر، انتشارات کویر، سال ۷۸، صفحه ۱۲۷.
- ۹- متن نامه آیت‌الله خمینی هم در صحیفه نور، جلد ۷، صفحه ۶۸ آمده است.

## شورای سنج؛ بهترین راه حل کردستان بود.

گفت‌وگو با آقای دکتر احمد صدر حاج‌سیدجوادی

اشاره: آقای احمد صدر حاج‌سیدجوادی، متولد ۱۲۹۶ هجری شمسی، فارغ‌التحصیل دکترای مکتبه‌ای دانشکده علوم اقتصاد و سیاسی از پاریس، فعالیت سیاسی‌شان را در دوران حکومت ملی مرحوم دکتر محمد مصدق آغاز کرده و پس از کودتای ۲۸ مرداد و حکومت ملی مصدق و تشکیل نهضت مقاومت ملی ایران به رهبری آیت‌الله زنجانی به آن نهضت پیوست و کمیته ادارات آن نهضت را با عضویت مهندس نیکومنش و مهندس اقلیدی، مرحوم ذوالنصر و امیرحسین پولادی تشکیل دادند. در سال ۱۳۴۰ با تشکیل حکومت امینی و وزارت سید نورالدین الموتی، به دادستانی عمومی شهرستان تهران منصوب گردید، اما بلافاصله بعد از سقوط حکومت دکتر امینی و کناره‌گیری مرحوم الموتی از کار برکنار شد. ایشان عضو دولت موقت مهندس بازرگان بود و در سال ۱۳۵۸ به‌عنوان وزیر دادگستری مشغول به خدمت شد و در مجلس اول به نمایندگی مردم قزوین انتخاب گردید. ایشان در سال‌های اخیر، عضو افتخاری شورای نهضت‌آزادی ایران نیز بوده‌اند. دکتر احمد صدر حاج‌سیدجوادی در حال حاضر، ایام را به تحقیق و تنظیم مقالات علمی و عقیدتی سپری می‌کند.

■ با تشکر از شما، سوالاتم را با مقدمه‌ای کوتاه آغاز می‌کنم.

در طی صدسال اخیر، همزمان با تحولات جدی ساختار سیاسی کشورمان، شاهد درگیری‌های سیاسی و قومی در مناطق کردنشین نیز بوده‌ایم. خصوصاً طی دهه ۲۰ به بعد که نیروهای متفقین ایران را اشغال می‌کنند و ماجراهای جمهوری مهاباد و احزاب کرد شکل می‌گیرند، البته با گرایش‌های سوسیالیستی و قومی. بعدها هم احزاب چپ دیگر شکل می‌گیرند، با نظر به موقعیت خاص جغرافیایی و همسایگی با عراق و ترکیه. تا اینکه ما شاهد تحول شگرف انقلاب ۵۷ هستیم که دولت موقت به نخست‌وزیری مهندس بازرگان روی کار می‌آید و شما هم به‌عنوان اولین وزیر کشور در کابینه حضور دارید. در همان چند ماهی که دولت موقت بر سر کار بود، البته با توجه به شرایط خاص انقلابی، آن موقع که برای فعالیت‌های سیاسی در جامعه ایران یکی از آزادترین دوران‌ها بوده است، متأسفانه نتیجه آن حداقل در مناطق کردنشین توأم بوده است با یک سری درگیری‌های خونین که تلفات بسیار سنگینی را متوجه منافع ملی ما، اقتصاد ما، مردم ما، جوان‌های ما اعم از کرد و ترک و فارس کرده است.

قبل از وارد شدن به بحث، از آنجا که حضرتعالی هم به‌عنوان یکی از اعضای دولت موقت در آن دوره درگیر مسائل کردستان بودید، قبل از پیروزی انقلاب چه شناختی از کردستان داشتید؟ آیا ارتباطی با نخبه‌های کرد داشتید؟ در اینجا بد نیست اشاره کنم به خاطرات غنی بلوریان که ظاهراً در یکی از جلسات اول در سنج که شما هم حضور داشتید و ایشان هم بوده می‌نویسد: «به حق دوران دولت بازرگان یکی از دوران‌های ویژه‌ای است که در ایران فضای سیاسی باز بود و مجموعه فعالان سیاسی می‌توانستند آزادانه فعالیت کنند.

□ بسم الله الرحمن الرحیم. در خصوص زندگی اجتماعی کردها بنده به هیچ وجه وارد نبودم چون کارم کار قضایی بود و با قضایای اجتماعی برخورد نداشتم و دنبالش هم نبودم. فعالیت‌های ما در دانشکده حقوق، دفاع از دانشجویان و افراد مبارز بود، اما بعدها به‌دلیل دوستی و ارتباطی که من با بعضی از قضات کرد که در دادگستری شاغل بودند، داشتم کمابیش از مسائل کردها و وضع موجود کرد در زمان رژیم سلطنتی باخبر می‌شدم. یادم هست که این آقایان اظهار می‌کردند در زمان رژیم سلطنتی، رفتار دولت با کردها بسیار بد و وخیم بوده. معتقد بودند اگر انقلاب آیت‌الله خمینی به وقوع نمی‌پیوست، جنجال و تنش بزرگ واقع می‌شد. مثلاً دوره رژیم سابق در کردستان مخالفان را شبانه بلافاصله می‌گرفتند و اعدام می‌کردند و جنازه‌ها را نزدیک منزل آنها به درخت می‌آویختند. از جمله قضاتی که عرض کردم در رأسشان آقای یحیی صادق‌وزیری، قاضی شریف و برادرشان صارم‌الدین صادق‌وزیری بودند. آقای یحیی صادق‌وزیری در دولت بختیار به‌عنوان وزیر دادگستری انتخاب شد و به قول خود ایشان آنجا مسائلی درباره کردها مطرح شد. البته فقط در حد صحبت. بعد از دولت بختیار و به محض اینکه انقلاب شد در کردستان به‌دلیل جنبه مذهبی انقلاب، افراد معتقدی که تقریباً می‌شود گفت ملی - مذهبی‌های آنها به‌شمار می‌رفتند. در مهاباد، در رأس شافعی مذهب‌ها، شیخ عزالدین بود که امام جماعت ایشان بود. می‌گفتند از ساواک هم مقرری می‌گرفت و در ساواک اسناد آن وجود دارد. به‌طور خیلی مختصر عرض می‌کنم این آقایان واقعاً جاه‌طلب و خودخواه به تمام معنا بودند. وقتی آقای دکتر یونسی به من خبر داد که شیخ عزالدین می‌آید خوب است که شما به استقبال او بروید. من بلافاصله ساعت ورود هواپیما را سؤال کردم و با ماشین وزارتخانه به فرودگاه رفتم. شیخ عزالدین آمد و در ماشین من نشست. چند تا از علمای آنجا هم که با شیخ عزالدین بودند، خواستند در ماشین من بنشینند، اما او مخصوصاً پیاده شد و آنها را سوار ماشین دیگری کرد و نگذاشت که اینها داخل ماشین من بیایند.

من احساس کردم که می‌خواهد خودنمایی کند که وزیر کشور به استقبال او آمده است. اینها هیئتی بودند که در رأس آنها شیخ عزالدین بود. از همه مشکل‌تر و ناراحت‌کننده‌تر آقای مفتی‌زاده بود. او هم با این دیدگاه، برای دکتریونسی بسیار ایجاد زحمت می‌کرد. چون وقتی اعلام شد کردها خودمختاری می‌خواهند، آقای صادق‌وزیری و آقای یونسی به من گفتند طرح این مسئله بسیار خطرناک است. این خواسته عزالدین‌حسینی و مفتی‌زاده هم بود. این دو باهم به همان دلیل خودخواهی بد بودند و هرکدام عده‌ای را دور خودشان جمع کرده بودند. در هیئت دولت بحث شد و آقای بازرگان گفتند این وظیفه وزیرکشور است که در این‌باره کاری انجام بدهد. از من سؤال کردند که می‌خواهی چه کار کنی؟ گفتیم من با یک هیئت از آقایان کرد به سنندج می‌روم که همین‌طور هم شد؛ آقای یحیی صادق‌وزیری، آقای صارم‌الدین صادق‌وزیری، آقای دکتریونسی. یکی دوفرد دیگر هم از وزارت کشور بودند. در قالب یک هیئت با دو ماشین به سنندج رفتیم. از آن طرف هم آقای خمینی به آقای طالقانی تکلیف کرده بودند که حتماً به سنندج بروید. آقای طالقانی هم با اکیپ خودش که آیت‌الله بهشتی، بنی‌صدر، آقای رفسنجانی بودند به آنجا آمدند. دو یا سه شب، جلساتی در حضور آقای طالقانی با شیخ عزالدین داشتیم. یک شب آقای طالقانی از شیخ عزالدین و دیگر حضار پرسید: «شما چه می‌خواهید؟» منظورشان از خودمختاری چیست؟ نتیجه و فرآیند خودمختاری برای شما چه خواهد بود؟» من هم دنبال کردم و گفتیم: «شما از نظر منابع طبیعی، درآمدهای ملی و منافع کردستان، مستقلاً نمی‌تواند خودش را اداره کند، اگر اعتباری نداشته باشد، نمی‌تواند کاری بکند. از کجا می‌تواند سر پا بایستد. نفت موصل و کرکوک کافی نیست که تازه در ایران هم نیست بخشی از آن در عراق است. اگر چشم به این دوخته‌اید که کردها هم بیایند با شما همکاری کنند، قطعاً این‌طور نخواهد شد.» شیخ عزالدین خواسته‌های خود را در قالب هشت مسئله را مطرح کرد که متأسفانه همه آنها یادم نیست. از جمله این‌که استاندار کردستان باید کرد باشد. بیشتر رؤسای ادارات خصوصاً انتظامی، باید کرد باشند که درد جامعه کرد را بفهمند و برخلاف سنت جاری کردها اقدامی نکنند. در زمان شاه افرادی می‌آوردند که مخصوصاً با کردها بد باشند و کردها را اذیت کنند که رویه مرسوم رژیم سلطنتی بود. و این‌که زبان کردی به‌طور رسمی در مدارس تدریس شود و زبان کردی رسمی اعلام شود و از این قبیل. آقای طالقانی ابتدا و سپس من، گفتیم اینها مطالباتی نیست که ما خواهیم انجام بدهیم و مقاومت کنیم. مخصوصاً آقای طالقانی گفت: «مسئله عنوان‌کردن این کردها بی‌جهت دنبالش هستند چون نمی‌توانند یک کردستان بزرگ درست کنند که جامع کردهای ترکیه و سوریه و عراق و ایران باشد.» تقریباً قبول کرد و با رضایت جلسه را ترک کردند. مسئله دیگری که برای ما پیش آمد این بود که وزیر خارجه ما دکتر یزدی، وزیر خارجه ترکیه را به ایران دعوت کرده بود. در وزارت خارجه، آقای دکتر یزدی ضیافت شامی ترتیب داده بود و تعدادی از وزراء دعوت شده بودند و مهندس بازرگان هم حضور داشت. سفیر ترکیه، وزیر خارجه ترکیه و عده‌ای از دیپلمات‌ها هم آنجا بودند. یکی از مترجمان به من گفت آقای وزیر خارجه ترکیه می‌خواهند با شما صحبت کنند. پس از معارفه مرا کشیدکنار سالن و گفت که: «مسئله کردها، از نظر دولت ترکیه مسئله بسیار مهمی است. این‌طور که شنیده‌ایم در کردستان شما مسائلی پیش آمده است، می‌خواهیم به شما بگوییم که دولت ترکیه به‌هیچ‌وجه با مسئله خودمختاری کردها موافق نیست و موافقت ایران با خودمختاری کردها، تبعات بسیار ناگواری خواهد داشت و منجر به جداسدن مناطق کردنشین از دولت‌های مستقر در منطقه خواهد بود.» من هم گفتیم: «ما هم همین‌طور را داریم و به هموطنان کرد هم گفته‌ایم و آنها هم دیگر دنبال این مسئله نیستند. تا آنجا که من در وزارت کشور بودم، ندیدم دنباله آن را بگیرند و اصراری به این کار داشته باشند.» مطلب دیگری که پیش آمد این بود که کردها گفتند زمان رژیم سلطنتی تعدادی از کردهای عراق و ترکیه آمدند به ایران و یا تبعید شده‌اند به ایران و در ایران پراکنده‌اند و پیشنهاد کردند که شما حتماً محلی برای استقرار آنها در نظر بگیرید. خود وزارت کشوری‌ها نیز سابقه این امر را داشته و این مسئله را عنوان کردند که محلی انتخاب کنیم و به خانواده‌های کردهای تبعیدی پراکنده در سطح کشور اطلاع بدهیم و بگوییم هر که می‌خواهد بیاید و خانه بسازد. قرار شد دولت بودجه‌ای هم

برای آنها مقرر کند. مخصوصاً کردهایی که در داخل ایران و در مناطق غیرمرزی هستند، صددرصد با خودمختاری کردهای ایران مخالفاند. وجود اینها در یک منطقه که دولت روی آنها مسلط باشد بسیار موثر خواهد بود. من یک نفر را مأمور این کار کردم که موضوع را مطالعه کند محلی را در نظر بگیرد و آماده کند و فهرست اکراد تبعیدی را که در ایران پراکندهاند تهیه کنم نیروی انسانی ماهر و کمکی هم بخواهد در اختیار او می‌گذاریم و ایشان این کار را کرد. تا آنجا که من خاطر می‌آید منطقه‌اش یک منطقه بیش از بیست هزار هکتار بود که پشت کردستان و بین زنجان و خرم‌دره و مشرق بیجار بود. منطقه‌ای که بلامانع بود، منظور فقط اکراد ایرانی بود.

■ البته مستظهر هستید انجام این کار چندان ساده نبود. ما فقط در استان خراسان بالغ بر صدها هزار نفر کرد داریم. در استان گیلان، منطقه لوشان یا در استان قزوین و سایر مناطق کشور که در دوره صفویه از شاه اسماعیل به بعد به گوشه‌وکنار ایران آمدند. اگر این طرح شما هم می‌خواست به سرانجام برسد، طبیعتاً امکان‌پذیر نبوده، چون رقم بسیار بالاست.

□ منظور کردهای تبعیدی بودند، نه کردهای اهل و ساکن شهرهای ایرانی که وضع زندگی بدی هم داشتند و کردی که اینها راضی باشند، در مقابل کردهایی که در داخل کردستان برای خودمختاری می‌جنگند، جبهه‌ای باشند و نیز نزدیک کردستان باشند. یادم هست وقتی من از پله‌های استانداری سنندج پایین می‌آمدم یک مخبر لوموند که قدکوتاهی هم داشت جلو آمد و به فرانسو گفت: «در مورد خودمختاری چه تصمیمی گرفته‌اید؟» گفتم: «قرار نبود تصمیم بگیریم.» گفت: «آخر خواسته اینها خودمختاری است.» گفتم: «خواسته برخی از آنهاست، نه ما» و منعکس هم کرده بود! دولت ایران با شیخ‌عزالدین حسینی مذاکره کرده‌اند و آنها هم قانع شده‌اند که به‌دنبال خودمختاری نباشند.

■ با توجه به این‌که شما وزیرکشور دولت موقت بودید، مینا و معیار شما برای انتخاب دکتر ابراهیم یونسی به‌عنوان استاندار کردستان چه بود؟ و این در شرایطی بود که از یک‌سو عزالدین حسینی - گرچه روحانی بود - رهبری فکری و معنوی جریان کومله مارکسیست‌های افراطی را به‌عهده داشت، اما از سوی دیگر، مردم مذهبی ایران در کردستان با گرایش‌های کمونیستی و سوسیالیستی مخالف بودند. به نظر می‌آید با یک نگاه سیاسی، دولت موقت اگر می‌خواست قواعد سیاسی را در آنجا رعایت کند، باید جناح مذهبی کرد را در آنجا تقویت می‌کرد که جریان مفتی‌زاده هم قسمتی از آن جریان گرایش‌های مذهبی در کردستان بود. گرچه به‌رحال شخصیت دکتر یونسی به‌عنوان یک محقق، مترجم، رمان‌نویس و داستان‌نویس کرد قابل تجلیل است. اما این انتخاب با توجه به سابقه فکری و تشکیلاتی ایشان در آن مقطع زمانی خاص نمی‌توانست پیامدهایی داشته باشد؟

□ مسئله انتخاب آقای یونسی بعد از جلساتی بود که ما با شیخ‌عزالدین حسینی و مفتی‌زاده داشتیم. آقای طالقانی بلافاصله فرمودند که فلانی، برای استانداری اینجا فکر می‌کنی چه کسی مناسب باشد؟ مسئله خیلی فوری بود. نظر ایشان هم این بود که ما باید یک‌نفر کرد انتخاب کنیم و این شخص بایستی از نظر ما شناخته‌شده باشد. همان‌طور که توضیح دادید کسانی در کردستان غائله به‌پا کرده بودند که به ناچار ما چه از طرف آقای خمینی و طالقانی و چه از طرف دولت برای رفع غائله رفتیم. آن موقع بود که احساس فوریت کردیم حتماً کسی را آنجا بگذاریم و بعد دیدیم به‌هیچ‌وجه این‌طور نیست که غلبه با افراد مبارز و متفکر دینی باشد و ما الزامی داشته باشیم که حتماً در این حیطة انتخاب کنیم. درست است که آقای دکتر یونسی قبلاً گرایش‌های چپ داشت، ولی به‌دلیل این‌که از مسائل حزب‌توده کاملاً سرخورده بود و ناروایی‌هایی از آنها دیده بود به‌کلی افکارش برگشته بود. حالا نمی‌گوییم که او مذهبی شده بود، اما در روابطی که ما با او داشتیم قبل از انقلاب از افکار توده‌ای‌اش به‌کلی برگشته بود و صالح‌ترین فردی را که بنده در نظر گرفتم، (از نظر شناسایی) دکتر یونسی بود. اگر می‌خواستیم کس دیگری را انتخاب کنیم، ناچار باید به تهران می‌آمدم تا با دوستان مشورت کنیم ولی چون دکتر یونسی با ما بود. بلافاصله به تلویزیون رفتیم و همان‌جا بنده معرفی‌شان کردم که پخش کردند.

■ آیا شیخ‌عزالدین و آقای مفتی‌زاده از این انتخاب راضی بودند؟

□ بله، هیچ‌کس اعتراضی نکرد و این انتخاب را پسندیدند و در دوران استانداری، دکتر یونسی هیچ‌گونه عکس‌العمل ناروایی از طرف اهالی کردستان و فعالان نشان دیده نشد.

■ مثل این‌که شیخ‌عزالدین راضی بوده و آقای مفتی‌زاده راضی نبوده.

نه، هر دو راضي بودند. نمي‌دانم اگر عدم رضائيتشان ذكر شده باشد ولي به تحقيق مي‌گويم. آقاي دكتر يونسي براي من يك يادداشت (فتوكپي) فرستاد و گفت: «ببينيد آقاي مفتي زاده چي به من نوشته.» فلان شخص را بگيريد، توقيف كنيد كه من تكليفش را معلوم كنم. صريح به همين صورت.» آن شخص يكي از عوامل كرد بود. به استاندار مي‌نويسد كه اين را بگيريد من تكليفش را مشخص كنم. اختلاف مفتي زاده و يونسي بر سر مسائلي از اين دست بود. نه انتخاب دكتر يونسي. در آن موقع بايد اين عدم رضائيت از انتخاب آقاي يونسي را مي‌آمدند تهران با نامه مي‌نوشتند و اعلام مي‌کردند، اما به هيچ وجه چنين نبود. چيزهايي كه در خاطرات هم مي‌گويند معلوم نيست چه قدر صحت داشته باشد. اگر سند بياورند قبول مي‌كنم. اينها با بودن آقاي دكتر يونسي مادام كه بود، موافق بودند. البته آقاي مهندس صباغيان آقاي شكيبا را جانشين ايشان كردند. انتخاب آقاي يونسي به نظر ما (كه مشورت كرديم) بهترين انتخاب بود. نه هيئت دولت موقت و نه ديگران مخالفتي نكردند. نتيجه مسائلي هم كه آقاي ناطق نوري و ديگران مطرح كردند، بارها و بارها تفتيش كرده‌اند. از نظر اسلحه و پول چيزي نتوانستند پيدا كنند. اگر پيدا كرده بودند تا به حال حساب دكتر يونسي را رسيده بودند. حتي چه در زمان آقاي هاشمي رفسنجاني و چه بعد از او، دكتر يونسي طرف مشورت مقامات دولتي بود، مرتب از او به عنوان صاحب نظر، راهنمايي مي‌خواستند. اگر كسي بود كه اسلحه داده بود، چون فرمانده نظامي آنجا آقاي صفدي بايد گزارش مي‌داد، اعتراف و يا اعتراض مي‌كرد ولي او مي‌گفت كه استاندار كمك كرده، مطلقاً از طرف نيروي نظامي يك كلمه حرفي زده نشده، آقاي دكتر يونسي در ايران يك تفنگ را هم اجازه نداد و گفته بود: «اگر چنين اجازه‌هاي دادم، بياييد و مرا اعدام كنيد.»

■ آيا حضور شما در سنج به همراه آيت الله طالقاني توأم با حوادثي بود؟

□ در كردستان دريافتيم كه «انتخاب شورا» راهل مشكل كردستان خواهد بود و آقاي طالقاني هم در اين كار اصرار داشتند، بهترين افراد مقيم و مبارز سنج در شورا انتخاب شدند. خودشان هم اعتراف داشتند كه اين شورا بهترين شورايي بود كه توانسته بود شهر سنج را اداره كند، به خوبي هم پيشرفت مي‌كرد كه البته بعدها به هم خورد.

■ شورايي كه مورد نظر شما و آقاي طالقاني بود، آيا همين شورايي بود كه قانون آن الان اجرا شده با اين اختيارات محدود، يا با اختيارات وسيع تري بود؟

□ تا آنجا كه اسم شورا براي اين قانون هست، براي محوطه شهر و شهرستان يا ده و دهستان است. ولي ما در آنجا براي كردستان ايران تقريباً اين شورا را انتخاب كرديم. البته آئين نامه مدوني نداشت، ولي ما به اينها اختيار داديم كه نسبت به همه كردستان پيشنهاد بدهند و دولت پيشنهادهاي آنها را عملي مي‌كرد.

■ شورايي كه در سنج رأي آورد بيشتر از نيروهاي مفتي زاده بود. يعني رأي اكثريت شورا را به دست آورد. شما مجوز داديد كه ۵ نفر عضو هيئت نظارت انتخابات باشند. ظاهراً قرار مي‌شود يك نفر را آيت الله طالقاني انتخاب كند. اگر اشتباه نكنم دكتر پرتو ماه را معرفي مي‌كنند كه ظاهراً همه مخالف بوده‌اند هم دموكرات‌ها و هم كومه، اما چونديدند از نگاه آقاي طالقاني شخصيت قابل قبولي است، پذيرفتند. كومه مي‌خواست به هر ترتيب كه هست رأي بياورد. گويا دستكاري هم شده بود كه بازياران اعتصاب كردند. تا نهايتاً نتيجه اعلام شد و آقاي فواد روحاني رأي اول را آورد كه از نزديك‌ترين ياران مفتي زاده بود و بقيه هم كه انتخاب شدند، همين طور و اين نشان مي‌دهد انتخابات آزاد بوده و گرايش مذهبي مردم هم در انتخابات نمود خود را نشان داده است.

□ انتخابات آزاد بود. هيچ گونه اعمال نفوذ از طرف دولت نشد. هيچ گونه شخصي هم نداشتيم. مي‌خواستيم يك شوراي بي طرف انتخاب بشود كه شد.

■ در خاطرات بلوريان و منابع ديگر آمده (كيهان ۵۸/۱/۸) كه در حين جلسه‌اي كه با حضور شما و شيخ عزالدين و ساير نيروهاي كرد برگزار شد، فانتوم‌هاي دولتي مي‌آيند و ديوار صوتي را مي‌شكنند. شما بلند مي‌شويد و به تهران تلفن مي‌كنيد و از آقاي قرني درخواست مي‌كنيد كه اين ماجرا را قطع كنند كه ظاهراً ايشان مي‌گويند من حكم امام خميني را اجرا مي‌كنم، و زير بار نمي‌روند، و روز هشتم، ايشان با حكم آقاي بازرگان بركنار شده و آقاي فريد به عنوان فرمانده ستاد مشترك ارتش معرفي مي‌شوند. لطفاً در اين مورد هم توضيح بفرماييد.

□ آقاي مرحوم قرني روي تعصب نظامي خودش و اين كه ارتشي‌ها در گزارش خود غلو كرده بودند كه اگر به داد كردستان نرسي، كردستان جدا مي‌شود، اين كار را انجام داده بود، كه اين طور هم نبود.

البته مرحوم مفتي زاده و شيخ عزالدین با طرفداران مسلح خود، به هیچ وجه نخواستند که با ما بجنگند. خطر بالفعل نداشتند، بالقوه شاید نیرویی بودند، اما گزارشی که از طرف ارتش به قرنی داده شده بود، گزارش حادی بود. او از روی حسن نیت این کار را کرده بود. همان جا موقعی که مرحوم آیت الله طالقانی در میدان سخنرانی می کرد، يك نفر يك پوکه از بمب هایی که افتاده بود آورد و ده پانزده نفر دنبالش بودند که علیه بازرگان شعار می دادند. پوکه را آوردند جلوی بنده و آقای طالقانی. به فرمایش آیت الله طالقانی، بنده تلفن کردم به آقای قرنی و گفتم: «چرا بی اجازه این کار را کردید؟ چرا با من مشورت نکردید؟ او در جواب گفت: «من از آقای خمینی اجازه گرفتم» و از این حرف ها گفتم: «حالا ما حضوراً بحث خواهیم کرد که قضیه چطور بوده.» مهندس بازرگان هم با این مباران مخالف بود و قرار نبوده این طور بشود.

■ آقای قرنی تا روز شهادتش فرمانده نبود؟

□ خیر، برکنار شده بود. وقتی من موضوع را برای مهندس بازرگان توضیح دادم، ناچار بلافاصله ایشان را برکنار کرده و آقای فرید را جانشین ایشان کردند. این انتخاب و هیئت روحانیون زیر نظر آقای خمینی بود. ما اصلاً در انتخاب آن دسته نقش نداشتیم. البته خودمان هم دوست داشتیم آقای طالقانی در رأس همه باشد. به تحقیق اگر آنها هم نمی آمدند، همان رویه ای که ما انتخاب کردیم با تأیید آقای طالقانی کافی بود. شما این را هم در نظر داشته باشید که مسئله روحانیت اهل جماعت، غیر از روحانیت امامیه است. آنها منتسب به دولت بودند و مرتب به آنها وظیفه می رسید. در سازمان امنیت اسنادی بود که روحانیون از اوقاف و... مواجب می گرفتند.

■ وقتی که از کردستان جنازه ها را می آوردند، تیمسار امیر عزیزالله رحیمی و فخرالدین حجازی و... سخنرانی های تندي می کردند به این مضمون که «تاکی ما کشته بدیم؟» بعد که امام دخالت کرد و پاسدارها رفتند، مهندس بازرگان این حرکت را تأیید کرد. آیا بین جناح ها هماهنگی بود که وقتی عملیات مسلحانه شروع شد، همه راضی به برخورد نظامی باشند؟

□ آنچه که مسلم است قدرت عملی آقای خمینی مطرح بود و اقدامی که شد از طرف دولت نبود. ما مجموعاً (هیئت دولت) با عملیات نظامی موافق نبودیم. مهندس بازرگان هم موافق نبود. دستور، دستور امام بود.

■ چمران چه؟ دکتر چمران که از هیئت دولت بود و به عنوان وزیر دفاع، جنگ چریکی کرد. در این مورد چه می گوید؟

□ جنگ چریکی چمران علیه کردها نبود، بلکه مسئله چپی ها در بین بود. جنگ چریکی علیه کومله بود. شما امروزه هم در کردستان، فردی را پیدانمی کنید که واقعاً کمونیست فلسفی باشد. ممکن است باشند، اما مجموعاً مذهبی اند.

■ وقتی جلسه شما در سنندج تمام شد، جمع بندی شما از آن بحران چه بود؟ چه کسی را مقصر دانستید و آیا گزارشی به آیت الله خمینی ارائه شد و صحبت ایشان چه بود؟

□ به تحقیق ما آنجا برخورد کردیم که اشتباهاتی از طرف ارتش هم شده. آقای طالقانی هم با فرماندهان نظامی در حضور بنده صحبت کردند. حالا پس از گذشت سال ها به طور کامل و دقیق نمی توانم بگویم.

■ آیا از طرف شما ابراز نگرانی به هیئت دولت و امام خمینی منتقل نشد؟

□ خیر.

■ آیا عدم انتقال نگرانی، بعدها به جنگ و خونریزی منجر نشد؟ اگر پیش بینی می شد که آن همه قوای مسلح کمونیست حتی با تانک و سلاح های سنگین آنجا جمع شده اند و با توجه به ماهیت مذهبی دولت مرکزی خواه ناخواه کمونیست درگیر خواهند شد. فکر نمی کنید آن موقع آیا همه آنها موجب نگرانی می شد. علاوه بر این، آن طور که در خاطرات می نویسند، گروه جلال طالبانی با گرایش های سوسیالیستی به شدت در کردستان ایران حضور داشت. حتی می گویند در ماجرای سنندج هم نقش داشته است.

□ نه. من اصلاً آقای طالبانی را ملاقات نکردم. آنها اصلاً حضور نداشتند. در خاطرات می نویسند، اما مطلقاً هیچ گونه خطری از ناحیه آنها احساس نمی شد. تا آنجا که رضایت دادند شورای شهر سنندج تشکیل شود و این تقریباً فراغ خاطری برای دولت بود.

■ شما روز هفتم فروردین ۵۸ به تهران برگشتید. هشتم تیمی که شما با آنها ملاقات کردید به مهاباد برمی‌گردند. غنی بلوریان به همراه قاسملو به قم می‌روند و با آیت‌الله‌خميني ملاقات می‌کنند و در قم برای آیت‌الله‌خميني خواسته خودمختاری را مطرح می‌کنند و آقای خميني آنها را پیش آقای بازرگان می‌فرستند. خوشحال و خندان به سمت مهاباد برمی‌گردند که دو روز دیگر قرار است رفراندوم جمهوری اسلامی برگزار شود. اما با این وصف حزب دموکرات به عنوان قوی‌ترین حزب منطقه و شیخ‌عزالدین، شرکت در رفراندوم را تحریم می‌کنند. آیا این حساسیتی برای شما ایجاد نکرد؟

□ خیر، به نظر من واقعاً این‌طور که شما می‌فرمایید نبود. باید هیئت دولت متوحش می‌شد که کردستان در خطر است. به ما گوشزد شده بود و ما مراقب هم بودیم. من به این مسائل اعتقاد ندارم. الآن می‌گویند حزب دموکرات قوی بوده. آن‌موقع اگر چیزی بود، باید در شورای سنندج خودش را نشان می‌داد. می‌گفت من نماینده کردها هستم. امروز مسئله را برای لک‌دار کردن دولت موقت برجسته می‌کنند.

■ بعد از رفراندوم، از شما درباره نتایج انتخابات پرسیده می‌شود. حضرت‌عالی اشاره دارید به این نکته که «به‌غیر از مهاباد که به‌خاطر شیخ‌عزالدین انتخابات برگزار نشده و به غیر از سقز که نیروهای مسلح در یک مورد به صندوق اصلی و یا صندوق جامع شهر حمله می‌کنند و آن‌را می‌زدند، عملاً در تمامی مناطق کردنشین و در حوزه آذربایجان غربی، مردم در انتخابات شرکت می‌کنند.» آیا این موارد نگران‌کننده نبود؟

□ از نظر وجود نگرانی در هیئت دولت به آن ترتیبی که الآن در خاطرات گفته می‌شود و قدرتی که برای این احزاب تقریباً نویسندگان و گویندگان خاطرات قائل می‌شوند، وجود نداشت. من فکر می‌کنم در این مورد ما نگرانی نداشتیم و دولت را در اداره کردستان مسلط می‌دانستیم و این‌که نه خودمختاری عملی خواهد شد و نه اقدام حادّی از سوی نیروهای مخالف انجام خواهد شد. البته واقعیاتی که من آن‌موقع گفته‌ام، قضایای کم‌رنگ بوده، که ریشه قومی همگانی نداشته. در واقع دستجات همفکر سیاسی چنین وضعی را پیش آوردند، ولی در اقدامی که از طرف وزارت کشور در استانداری کردستان در مورد انتخابات شورای سنندج صورت گرفت کوچک‌ترین اقدام تحریک‌آمیزی واقع نشد و همه پای صندوق‌های رأی رفته و رأی دادند. اعتراض عمومی مؤثری هم نداشتند.

■ آن‌موقع یک بخشنامه از نخست‌وزیری صادر می‌شود با عنوان این‌که از این به بعد کلمه خودگردانی برای اقوام بهتر است و تعبیر حق تعیین سرنوشت به‌کار برده نمی‌شود و در آن بخشنامه آمده حق تعیین سرنوشت برای ملی به‌کار برده می‌شود که تحت ستم استعمارند. این در تاریخ حول و حوش خرداد ۵۸ است که ماجرای مریوان هم پیش آمده. آیا شما در آن حول و حوش جلسه‌ای نداشتید؟

□ نه ما آماده بودیم. همه از ادانه می‌آمدند.

■ منظورم تهران است.

□ نخیر. نه نماینده‌ای آمد. نه خودم جلال طالبانی را دیدم.

■ یکی از خواسته‌های کردها در آن‌موقع این بود که در قانون اساسی به‌جای مذهب رسمی شیعه، دین رسمی اسلام اعلام شود. طومارهایی طلاب اصفهان جمع کردند که مذهب رسمی باید شیعه باشد و رئیس‌جمهور هم باید مرد و شیعه باشد. آیا پیش‌بینی نکردید که این مسئله باعث ایجاد منازعه و درگیری‌های خونین شود؟ کم‌این‌که دکتر ابراهیم یزدی بعد از جلسه دیداری با مولوی عبدالعزیز در زاهدان، نامه‌ای به آیت‌الله‌خميني می‌نویسد که خواسته بلوچ‌ها این است که مذهب رسمی شیعه اعلام نشود. آیت‌الله‌خميني در زیر نامه ابراهیم یزدی پاراف می‌کنند که مسئله‌ای نیست. حتی بعداً هم می‌شود درباره مذهب رسمی صحبت کرد. البته آقای منتظری می‌گویند باید تا «ابدال‌دهر» مذهب رسمی شیعه اعلام شود. آقای بازرگان هم می‌گویند: «من خودم با پیشنهاد مذهبی رسمی اسلام مخالفم» اما به نظر منطقی می‌رسد. لذا آن را ارجاع می‌دهم به شورای قانون اساسی»

□ این موضوع مورد بحث قرار گرفت. اما جوّ طوری نبود که تقاضایشان خیلی قوی باشد و زیاد فشار بیاورند. «آقای خميني هم با این مسئله موافق نبود. مجموعاً نظر کلی هیئت دولت و اصرار ما مسئله شیعه بودن بود.» چرا که اگر بخواهیم بر مبنای دموکراسی عمل کنیم. قانون اساسی برای زندگی مردم است و اکثریت هم شیعه هستند و تجدید مطلع در وضع حادّ فعلی اساساً چه نفعی دارد؟!

■ به شرطی که این مذهب، فضا را برای مذاهب دیگر تنگ نکند. مثلاً مسئله اذان، که رادیو سنندج اذان عصر و عشا اهل سنت را در زمان خودش پخش نمی‌کند. یا ماه رمضان اهل سنت نمی‌دانند وقت افطار چه بکنند.

□ این مربوط به سوابق تاریخی و اجتماعی ایران است که ایران بزرگی وجود داشت؛ خراسان بزرگ و شعرائی بزرگ و افراد بزرگی در تاریخ، این بحث کارشناسانه است. حقوق این اقوام قانون اساسی ذکر شده است که حق اقلیت هم در قانون اساسی شناخته شده و البته این که اذان را پخش نمی‌کنند درست نیست، باید این کار را بکنند و مسلماً احوال شخصیه باید رعایت شود. همه افراد کشور، از ترک و کرد و فارس خود را ایرانی می‌دانند و از ایران دفاع می‌کنند. کما این که در جنگ ایران و عراق حتی هموطنان مسیحی شهید دادند. این مطلقاً در دولت مطرح نبود، به دلیل این که شاید هنوز تنشی پیش نیامده بود. نکته‌ای را هم از نظر تاریخی باید توجه داشت، که هر وقت وضعی پیش آمده در خراسان از یک‌ها آمدند، زدند، گرفتند و غارت کردند. ترک‌های عثمانی آمدند تبریز را هم گرفتند. چه غارت‌هایی کردند همیشه این مسائل وجود داشته است. خوشبختانه به علت تعصب ایرانی بودن و وابستگی شدید اقوام ایرانی هیچ‌گاه چنین افکاری که علیه حکومت مرکزی به دلیل دین و تعصب قیام کنند نبوده است شاید ادعای چند نفر رئیس قوم خودخواه این اقوام بوده اما در کل اقوام ایرانی به کشورشان علاقه فراوانی دارند و امتحان هم داده‌اند که چگونه در راه وطن خود ایران جانفشانی می‌کنند.

■ آقای مهندس صباغیان هفته اول بعد از پیروزی انقلاب در نخست وزیری بودند. می‌گفتند تریلرهای پر اسلحه به طرف کردستان می‌رود شماره‌هایش را هم برداشته‌ایم و ساعت حرکتش را هم می‌دانیم و خیلی نگران بود، اما شما می‌گویید نگرانی نبود؟

□ تا تیرماه ۵۸ که در وزارت کشور بودم، به هیچ وجه این واقعیت نداشت. حالا به مهندس صباغیان چه گزارشی داده شده بود، من نمی‌دانم. اما سؤال من این است که این اسلحه‌ها که با تریلرها به کردستان رفته، پس چرا علیه حکومت و دستگاه، همان موقع یا بعداً به کار نرفته، یا جنگی صورت نگرفته؟ این تریلرها پس کجا رفته و چه شدند؟ من از این موضوع یا اطلاع نداشتم یا آن هنگام چنین نبوده. به علاوه این اسلحه‌ها از کدام انبارها، بی اطلاع دولت موقت خارج شده یا از کدام دولت خارجی رسیده بود؟ چرا در این مسئله کمترین خبری در رسانه‌های داخل و خارج منتشر نشده بود؟

■ با تشکر از این که وقت خود را در اختیار ما گذاشتید.

## هیئت ویژه حل مسائل کردستان

گفت‌وگو با آقای مهندس هاشم صباغیان

اشاره: آقای مهندس هاشم صباغیان، متولد ۱۳۱۶، فارغ‌التحصیل رشته مهندسی راه و ساختمان در مقطع کارشناسی ارشد (۱۳۴۰) از دانشگاه تهران است. وی از اعضای فعال انجمن اسلامی دانشجویان در دوران دانشجویی بوده و چهار بار در دوران طاغوت به زندان رفته که اولین آن در سال ۱۳۳۹ و آخرین بار سال ۱۳۵۷ بوده است. ایشان عضو انجمن اسلامی مهندسين ايران و عضو شورای مرکزی و دفتر سیاسی نهضت آزادی ایران بوده است. همچنین در سال‌های ۱۳۶۷ و ۱۳۶۹ و ۱۳۷۶ نیز زندانی شد. وی کارمند بازنشسته سازمان ملی زمین و مسکن و عضو هیئت پنج‌نفری مربوط به اعتصابات نفت جنوب همراه آقایان مهندس بازرگان، مهندس کتیرایی، مهندس حسینی و حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی بوده و همچنین مسئولیت‌های مهمی مانند سمت معاونت نخست‌وزیر دولت موقت، وزیرکشور دولت موقت و نمایندگی مردم تهران در اولین دوره مجلس شورای اسلامی را برعهده داشته است.

□ بسم الله الرحمن الرحيم. از تلاش شما بسیار ممنونیم. برادر عزیزم آقای لطف‌الله میثمی همیشه می‌تکر چنین آثاری بوده‌اند و این آثارند که همیشه باقی می‌مانند، چیزی که در این راستا مهم است این است که همیشه بعضی از واقعیت‌هایی که اتفاق می‌افتد باید بازگو شود، اما هنوز هم فضای امن برای بازگویی این واقعیت‌ها وجود ندارد. اولین بار در سال ۱۳۶۷ که بازداشت شدم سؤالاتی درباره کردستان کردند که گفتم حاضر به پاسخگویی نیستم. آنان هم دیگر نسبت به این مسئله پی‌گیر نمی‌شدند و یا این‌که حتی در سال ۶۹ که ما در زندان زیر فشار بودیم، به خاطر مسائل دیگر، از این مسائل به آسانی رد می‌شدند. من معتقدم مسائل کردستان اصولاً دارای ابعاد بسیار وسیع و عمیقی است و یک کار کارشناسانه از جهات مختلف لازم دارد، چه از نظر جامعه‌شناختی و چه از نظر مسائل سیاسی. اگر یک کرد چنین مأموریتی را داشت و در آن هیئت (۱) بود، به نظر من خیلی مسائل را دقیق‌تر و جامع‌تر می‌توانست ببیند. اما من اولین باری بود که با این دیدگاه به کردستان رفته بودم.

در کل اگر بخواهیم درباره مسائل کردستان و هیئت حسن‌نیت در آن دوران صحبت کنیم، باید از چند جهت آن را بررسی کنیم. نخست این‌که ترکیب و هدفش چه بود؟ و چقدر توانست مفید و مؤثر واقع شود؟ و دیگر این‌که من به‌عنوان یک مسئول که به این مناطق رفتم، برداشتم از مسائل و مشکلات منطقه کردستان چه بوده است؟ مسئله دیگر این است که ما به‌عنوان یک آدم سیاسی وقتی به چالش‌ها در کردستان نگاه می‌کنیم، باید ببینیم این چالش‌ها تا چه اندازه اصالت داشته؟ و چقدر دست‌پرورده استعمار بوده؟ به عبارت دیگر چالش‌های حرکت کردستان را به‌عنوان آدمی که مدتی آنجا رفت‌وآمد داشته و برخورد داشته، چگونه تقسیم‌بندی و اظهارنظر کنیم؟ سؤال دیگر این است که اصولاً مسئله کردستان یکی از معضلات و مسائل ما بوده یا نه؟ چه در رژیم گذشته، چه در زمان انقلاب؟ در اوایل انقلاب مشکلات فراوانی داشتیم. آیا کردستان هم یکی از مسائل اساسی آن زمان بوده یا نه؟ این‌که می‌گویم مشکل اساسی، به هر حال بعد از پیروزی انقلاب، به جهات مختلف سعی شد که انقلاب را با شکست مواجه کنند؛ از دیدگاه‌های مختلف، از مناطق جغرافیایی مختلف و... آیا حرکت کردستان هم یک حرکت ناسیونالیستی کرد بود؟ یا این‌که نه، حرکتی بود که می‌خواست از حرکت ناسیونالیستی کرد در جهت شکست انقلاب استفاده کند؟ طبیعتاً اگر بخواهیم این مسائل را بازگو کنیم، از حد و حوصله این مطلب و مصاحبه خارج است.

■ جناب‌عالی به‌عنوان یکی از فعالان سیاسی در دهه‌های اخیر کشور، خصوصاً در عرصه مبارزه آزادیخواهانه توأم با دینداری از شاخص‌ترین‌ها هستید، آیا اصولاً جریان‌هایی که شما به آنها وابسته بودید، قبل از پیروزی انقلاب، به‌طور مشخص دغدغه‌ای نسبت به مسائل مناطق کردنشین داشته‌اید یا خیر؟ با نخبه‌های کرد ارتباط داشته‌اید؟ آیا جریان شما سعی کرد با کردستان و یا با دیندارهای آن سامان هم ارتباط برقرار کند؟

□ خیر. نهضت آزادی ایران هیچ برنامه یا تحلیلی نسبت به منطقه کردنشین نداشت، تا آنجا که به‌خاطر دارم، تشکیلاتی هم در مناطق کردنشین نداشت. یک‌سری علاقه‌مندانی خصوصاً بیشتر در کرمانشاه، در کردستان و مهاباد و... داشت. مثلاً در کرمانشاه مرحوم آیت‌الله جلیلی که دستگاه خیلی برایش مشکلات ایجاد کرد و منزوی‌اش کردند، با مرحوم بازرگان و دیگران، به‌عنوان یک مسلمان مبارز رابطه داشت. آقای مفتی‌زاده هم که خودش را در آنجا سمبل طرفداران دکتر شریعتی و مروج افکار ایشان می‌دانست، می‌شنیدیم که در بعضی جلسات نهضت که آن موقع تشکیل می‌شد، شرکت داشته

است. مفتي زاده بعد از انقلاب مي گفتم من شريعتي منطقه كردستان هستم، واقعاً هم جوان هايي كه دور خودش جمع کرده بود علاقه مندان به تفكر دكتر شريعتي بودند و يك سازمان هاي كوچكي هم به اين عنوان سازماندهي کرده بود. بنابر اين نهضت آزادي به طور خاص قبل از انقلاب تحليل و ديدگاه خاصي از مناطق كردنشين نداشت. در سده و هادي هم كه قبل از انقلاب در زندان بودم يادم نمي آيد كه با كسي از مناطق كردنشين هم بند شده باشم. در زندان قصر هم، غني بلوريان با ما نبود. ما در بند چهار بوديم و او در بند سه بود.

■ بعد از انقلاب چه طور شد كه شما با مسائل كردستان درگير شديد؟ قبل از وزارت كشور هم آيا اين ارتباط برقرار شد؟ و اگر ارتباط برقرار شد چه موقع بود؟ به پيشنهاد چه كسي و چه نتايجي داشت؟ به هر حال بعد از انقلاب چه طور درگير قضيه شديد؟

□ درگير شدن با مسئله كردستان به دليل مسئوليت بود، وقتي من وزير كشور شدم به دليل مسئوليتيم از تير ماه ۵۸ به طور مستقيم درگير مسئله كردستان شدم و قبل از آن هم چون معاون نخست وزير بودم، به طور غير مستقيم با مسائل كردستان درگير بودم.

■ مشخصاً چه رويدادي سبب درگيري شما با مسائل كردستان شد؟

باید کمی به عقب برگردیم. به طور خلاصه بعد از پيروزي انقلاب در كردستان اغتشاش هايي شد و مشكلاتي به وجود آمد. طرح هايي را کردها مطرح مي کردند، ما مي گفتيم خودگرداني، آنها مي گفتند خودمختاري. اغتشاشات بالا گرفت. مرحوم دكتر چمران به كردستان رفت. هنوز سپاه تشكيل نشده بود و دولت مركزي احساس كرد كه اغتشاش كردستان براي انقلاب ايجاد خطر مي كند. بعد از پيروزي انقلاب، حركت ها در كردستان خيلي تند بود، هنوز دولت موقت انسجام پيدا نكرده و ارگان هائيش استوار نشده و انتصابات هنوز درست انجام نشده بود.

■ احزاب غير كرد مانند چريك هاي فدائي خلق و كمونيست ها هم آنجا بودند؟

□ بله، بودند. كومه هم كه از خود کردها بود آنجا بود. حزب دموكرات و كساني كه از زندان آزاد شده بودند (مثل غني بلوريان) به آن منطقه رفتند. ملازمي و... هم آنجا بودند. وقتي اغتشاش بالا گرفت، در رأس مسائلي كه در دولت موقت مطرح مي شد بحث كردستان بود. ما در مناطق ديگر كشور مثل سيستان، بلوچستان، خوزستان هم اين خطرات را داشتيم. اما در هيچ كدام از اين جاها مثل كردستان احساس خطر نمي كرديم. چون در جاهاي ديگر دولت مركزي قدرت داشت. اما در منطقه كردستان دولت مركزي قدرت نداشت. حتي يك استاندار قوي هم نداشت. در خوزستان تيمسار مدني استاندار بود و چندان ترسي از حركت هاي تجزيه طلبانه هم نداشت. در سيستان و بلوچستان هم همين طور. اما در كردستان اين طور نبود. اولين كسي كه به كردستان رفت دكتر چمران بود. حدوداً در اسفند و فروردين به كردستان رفت و مطالعه كرد و تشخيص داد بايد برخورد چريكي شود. چون حركت کردها هم چريكي بود و تنها كسي كه در آن موقع دوره چريكي ديده بود دكتر چمران بود. دكتر چمران خيلي تيز و باهوش بود. هنوز جنگ هاي كردستان شروع نشده بود. اما واقعاً حدس زده بود كه آنها جنگ هاي چريكي خواهند كرد. نمي دانم با چه تشخيصي اين نتيجه را گرفته بود. در فروردين ماه ۵۸ كه در كردستان كار بالا گرفت، مرحوم طالقاني و آقاي صدر حاج سيدجواد و مرحوم دكتر بهشتي و... به آنجا رفتند. اگر شما اين شخصيت هايي كه مأموريت پيدا کرده و به آنجا رفتند را به ياد بياوريد، اهميت مسئله كردستان براي آن مشخص مي شود. يعني چهار، پنج نفر از شاخص ترين افراد با نظر امام خميني به آنجا رفتند منتها نظر آقاي طالقاني بر آن جمع غالب بود. حتي بني صدر هم رفت.

■ با هيئت حسن نيت مي رفتند؟

□ نه، هنوز هيئت حسن نيت مطرح نبود. با نيت خوبي رفتند كه مردم كرد را به اهداف انقلاب جذب كنند. مرحوم طالقاني مسئله شوراها را آنجا مطرح كرد و حتي انتخاباتي در سنجيد انجام شد و آرايي هم گرفته شد. اما وقتي از آن سفر برگشتند، حادثه پاره اتفاق افتاد.

■ قبل از وارد شدن به حادثه پاره، چند حادثه ديگر هم قابل توجه است. اولاً از ۲۳ بهمن، شهرياني مهاباد خلع سلاح مي شود. در ۳۰ بهمن آقاي فروهر، آقاي آيت الله نوري و... براي بحث و گفت و گو رفتند، كه هم در روزنامه هاي وقت و هم در خاطرات سران احزاب كرد آمده. پادگان مهاباد در ۳۰ بهمن خلع سلاح مي شود كه اين حادثه بسيار مهم است.

حادثه دیگر این که در نیمه اسفند اولین میتینگ مسلحانه حزب دموکرات با حضور چندین هزار نفر در مهاباد برگزار می‌شود که به هر حال نشان‌دهنده قدرت این حزب است. حادثه سوم که باز هم حائز اهمیت است درگیری سنندج است. بین طرفداران آقای مفتی‌زاده و فرمانده پادگان، آقای صفدری و حضور آقای طالقانی.

حادثه بعدی که دقیقاً یک ماه بعد رخ داد، ماجرای نقده است که کشت و کشتار اتفاق می‌افتد. حادثه بعدی، حادثه مریوان است که کم کم آرایش نیروهای سیاسی کرد را در منطقه دارد به صورت عینی در دسترس مقامات و دولت مرکزی قرار می‌دهد که متوجه فضای پیچیده کردستان باشند. در این فضا است که کم کم زمینه درگیری‌های بیشتر پیش می‌آید و ماجرای مریوان کم کم کشیده می‌شود به سمت پاوه. آیا در این حوزه با این متغیرهای پی‌درپی، تا قبل از ماجرای پاوه، دولت موقت یک کار کارشناسی انجام داده بود؟

□ در این قسمت‌ها که برشمردید من هم مطلع هستم. اما خودم هیچ نقشی نداشتم. دلیلش هم این است که من آن موقع معاونت امور انتقال نخست‌وزیری را داشتم و با حجم کاری مجموعه، اصلاً فرصت این که در این حالت بتوانم کاری برای کردستان بکنم، نداشتم. فقط یا در هیئت دولت مطرح می‌شد یا خبرهایش می‌آمد. حجم کاری ما طوری بود که حتی منزل هم نمی‌رفتیم. رختخواب برده و در نخست‌وزیری می‌خوابیدم. من خودم باید ده ارگان رژیم شاهنشاهی را منحل می‌کردم. وزارت دربار، حزب رستاخیز، سازمان شاهنشاهی و... ولی آن چیزی که همیشه در هیئت دولت مطرح بود، همان بود که گفتم. هیئت دولت هم فرصت کار کارشناسی نداشت. چون مشکلات مملکت خیلی زیاد بود ولی همیشه در هیئت دولت مشکل کردستان مطرح بود که مشکل حادّی است و با مشکلات دیگر فرق دارد و قابل مقایسه نیست. از اول پیروزی انقلاب مطرح بود که مشکل کردستان از محدوده شهرهای کردنشین ما خارج است. یعنی هم کردهای عراق مطرح بودند، هم کردهای ترکیه.

■ چرا پیش از درگیری‌های کردستان، دست‌کم آگاهی‌سازی، اطلاع‌رسانی، سخنرانی یا تحلیلی در این باره ارائه نشد که مثلاً جلال طالبانی از ایران و مناطق کردنشین ایران چه می‌خواهد، یا نه، احزاب چپ ایران که دارند مسلحانه به سمت کردستان مهاجرت می‌کنند، چه در سر دارند، وجود ندارد؟ چرا بعد از شلیک گلوله و آن خونریزی‌هاست که تازه حساس می‌شویم؟

نه، حساس بودیم. همان رفتن آیت‌الله طالقانی و همراهانش هشدارهایی بود که آنجا داده شد. یعنی این استراتژی در دولت اتخاذ شد که برخورد با کردها نباید مسلحانه باشد. اگرچه جریانات کرد و غیرکرد حاضر در کردستان می‌خواستند برخورد را مسلحانه کنند، اما در دولت، حتی در حضور مرحوم امام خمینی، وقتی نظرات گفته می‌شد، هیچ اشاره‌ای به جنگ مسلحانه نمی‌شد و حتی توصیه می‌شد از آن پرهیز شود.

■ درباره دکتر چمران چه، که فرمودید اشاره به جنگ مسلحانه داشته است؟

□ این بعد از آن بود که جریان حادثه شد. این بحث‌هایی که من می‌کنم از بهمن ۵۷ تا خرداد ۵۸ است. در این چهارماه که دولت موقت تازه می‌خواهد اداره مملکت را در دست بگیرد و ارگان‌هایش را سازمان بدهد، با چنین گرفتاری بزرگی روبه‌روست. در برخورد با این بحران حادثه یک عده - حتی در ارتش - این پیشنهاد را داشتند که تا اینها قدرت نگرفته‌اند، برخورد مسلحانه کرده و آنها را از بین ببریم. این، دیدگاهی در ارتش یا دخالت دست‌های مرموز بود؟

□ یک دیدگاه بود. مملکت را در خطر می‌دیدند. ارتش نمی‌توانست کار تبلیغاتی و آگاهی‌رسانی سیاسی کند، اما آنها می‌گفتند اگر اجازه بدهید ما با نیروی نظامی خود غائله کردستان را بخوابانیم. این را به‌طور خاص تیمسار قرنی به مرحوم امام خمینی گفت و این اجازه را خواست. اما من خودم شاهد بودم که امام گفت: «من نمی‌خواهم خون از دماغ هیچ‌کس بریزد.»

■ پس در واقع گروه فشار برای عمل نظامی ارتش بود؟

□ بله، مرحوم قرنی می‌گفت الآن که هنوز رشد نکرده‌اند باید با آنها مبارزه کنید و از بین ببریمشان خصوصاً فکر کنم بعد از غارت پادگان مهاباد این مطلب را می‌گفت.

■ چرا دولت موقت با توجه به آرایش نیروهای سیاسی کرد در کردستان، جریان مفتی‌زاده که به انقلاب نزدیک‌تر بود را تقویت نکرد؟

□ به نظر من حق بود که این کار سیاسی را می‌کرد، یعنی گروه مفتی‌زاده و برخی دیگر از گروه‌های سیاسی را تقویت می‌کرد. در مورد کردستان گزارش دادند که عده‌ای از علمای اهل تسنن در اختیار

ساواک بودند. اهل تسنن گرفتن وجوهات و غیره ندارند. بنابراین باید از یک محلی تأمین می‌شدند و بخشی از این تأمین را ساواک انجام می‌داد که وقتی ما مطلع شدیم و حتی لیست آن دستمان آمد، دیدیم که این کار الآن هم ضرورت دارد. از اداره اوقاف، آقای میناچی، این لیست را درآوردند و همان کمک‌ها را انجام دادند. قاعدتاً در سال ۵۸ بود که تصویب شد و اداره اوقاف مسئول پرداخت آن شد.

■ مرحوم طالقانی می‌گفت به آقای بازرگان گفتم که موجب اینها را قطع نکنید، اهل سنت رسمشان است که از دولت پول بگیرند و آن را بد نمی‌دانند و بازرگان جواب داده بود که آخر با کدام رقم بودجه. این کار منطقی نیست و بلافاصله پس از انقلاب این موجب قطع شده بود.

□ البته این مسئله خیلی مهمی نبود. مهندس بازرگان هم به این مسئله پرداخت و بالاخره پول به آنها پرداخت شد. منتها از بودجه دولت این کار را انجام نداد. چون این امکان وجود نداشت. قبل از انقلاب مردم به خاطر شرایط پول‌ها را از بانک‌ها به منازل منتقل کرده بودند و اگر بانک‌ها را بررسی می‌کردیم، در واقع ورشکسته بودند. ملی شدن بانک‌ها را به همین دلیل انجام دادیم. در این حالت کافی بود یک بانک اعلام کند که ورشکسته است و نمی‌تواند چک‌های مردم را پرداخت کند تا بقیه بانک‌ها هم به همین ترتیب اعلام ورشکستگی کنند. دولت با مشکل کم پولی روبه‌رو بود. یکی از نطق‌های مهندس بازرگان این بود که مردم پول‌هایشان را بیآورند بانک و مطمئن باشند. با این نطق بود که مردم پول‌هایشان را به بانک‌ها آوردند. ضمناً امام دستور داد آستان قدس دولت را از نظر مالی کمک کند. آقای طبسی کسی بود که مسئولیت یکی از پول‌دارترین محل‌های غیردولتی را داشت. جالب است بدانید که آن وقت آستان قدس ۱۰۰ میلیون تومان پرداخت کرد و با آن ۱۰۰ میلیون تومان دولت مشکل خود را تا حدودی برطرف نمود و البته بعداً به‌صورت وام پرداخت نمود. این بود که بعد از یک یا دو ماه تأخیر با نظر آقای طالقانی مستمری علمای اهل سنت دوباره برقرار شد. یعنی علت آن که دولت موقت کار فرهنگی، اطلاع‌رسانی مناسبی را نکرد، این بود که مشکلات زیادی داشت. اما اگر تحلیل می‌کرد می‌توانست مشکلات کردستان را بهتر حل کند. یکی از دلایلی هم این بود که دولت موقت به اندازه رهبر انقلاب و شورای انقلاب، قدرت نداشت. شورای انقلاب خیلی موافق با این مطلب نبود و موافق برخورد قاطع‌تر بودند و نظرات مهندس بازرگان را کمتر تأیید می‌کردند.

■ شورای انقلاب چه کسانی بودند؟

□ قطب‌زاده، بهشتی، بنی‌صدر، طالقانی، باهنر، هاشمی رفسنجانی، خامنه‌ای، موسوی اردبیلی، منتظری و... ولی در مجموع نظر شورای انقلاب با نظر دولت موقت هماهنگ نبود.

■ من در مطالب مرحوم چمران هم دیدم که نکاتی نسبتاً انتقادی به دولت دارد و می‌گوید فرصت‌ها را با گفت‌وگو مقداری از دست داده‌ایم.

□ مرحوم چمران هم خیلی معتقد به مذاکره نبود و می‌گفت من رفته‌ام مطالعه کرده‌ام و می‌دانم. شما اینجا نشسته‌اید و براساس اخباری که می‌رسد تصمیم می‌گیرید. اخباری هم که می‌رسید چندان درست نبود یا همه‌اش درست نبود. هرکسی به هر طریقی که می‌خواست وقت می‌گرفت و خبر می‌داد. حالا از روی دلسوزی و یا اگر چند تا هم از روی سوءنیت بود، خدا می‌داند. اخبار زیادی هم نبود. بدیهی است وقتی شما اخبار غلط داشته باشید، تحلیل هم غلط درمی‌آید.

■ دقیقاً کی خودتان با مسئله کردستان برخورد مستقیم داشتید؟

□ اولین راهکار ما این بود که باید هیئتی با اختیار تام برود و مسائل کردستان را بررسی کند.

■ این پیشنهاد شما بود؟

□ بله، در دوران مسئولیت وزارت کشور. بعد از بررسی‌ها، هم من و هم آقای مهندس سبحانی، به این نتیجه رسیدیم و با کسانی که در آنجا آمده بودند صحبت کرده بودیم که باید یک هیئت با اختیارات به منطقه کردستان برود. بنابراین دولت برحسب نیاز آن منطقه سه وزیر را تعیین کرد. یکی وزیر دفاع (چمران) یکی وزیر کشور که بنده باشم و یکی هم وزیر برنامه‌بودجه (آقای سبحانی) آقای فروهر هم به‌دلیل این‌که قبلاً با این هیئت‌ها رفته بود و آشنایی با این منطقه داشت، انتخاب شده بود.

- در این هیئت کسی در بین شما مسئول یا رئیس بقیه نبود؟
- خیر. شورا بود. کسی به‌عنوان مسئول نبود. در هیئت تشخیص داده شد که چون چمران قبلاً درگیر ماجرای پاوه بوده (بعد از ماجرای پاوه بود) در جمع نباشد، بهتر است!
- قبل از ادامه بحث، شما استاندار کردستان را عوض کردید؟
- بله، به‌جای یونسی شکبیا را انتخاب کردم.
- براساس چه معیاری؟
- معتقد بودم باید اولاً کرد باشد. ثانیاً کرد ناسیونالیست و علاقه‌مند به ایران باشد. تحقیق که کردم ایشان در دادگستری بود و عملکرد خوبی داشت. یونسی هم برای آنجا ضعیف بود و شواهدی نشان می‌دهد که براساس افکار چپ خود عمل کرده بود. از شکبیا هم تعریف می‌کردند که انصافاً هم خیلی با من راه آمد.
- چرا استاندار از تیم مفتی‌زاده و یارانش انتخاب نشد؟
- تأییدش نمی‌کردیم. مفتی‌زاده شخصاً دارای خصوصیات بود. می‌خواست در آنجا محوریت داشته باشد. مثلاً می‌گفت و نطق می‌کرد که «مصوبه شورای انقلاب در جیب من است. من هر چه بگویم، بحمدالله شورای انقلاب تصویب می‌کند.» این منعکس شده بود. چون مسئله خیلی مهم بود تنها تصمیم من نبود. مفتی‌زاده چندبار هم آمده بود ملاقات که به‌دلیل ویژگی‌های شخصی، چندان مورد اعتماد نبود. مثلاً گزارش می‌داد که من این‌قدر اینجا تیم دارم، سازماندهی دارم، خیالتان راحت باشد. ما هم وقتی کسانی را می‌فرستادیم، می‌دیدیم این‌طور نیست. او در قسمتی از شهر سنندج نفوذ داشت، ولی در طبقات دیگر نفوذی نداشت و حتی روشنفکرهای کرد و ناسیونالیست هم به مفتی‌زاده اعتقاد نداشتند.
- پس چه‌طور بود که در انتخابات شورای شهر سنندج، اولین انتخاب‌ها از تیم مفتی‌زاده بود در حالی که شهر به لحاظ نظامی در دست کومله بود؟
- بله، در مسائل سیاسی، آن کسی که حرف اول را بزند کمی برنده است. مفتی‌زاده آن‌موقع در سنندج حرف اول را می‌زد. ولی هنوز وارد عمل نشده بود که اشکالاتش مشخص شود. پرچم اول را بر ضد کمونیست‌ها او برداشته بود. چون این کار را کرده بود، خواهناخواه از کاندیداهای مورد حمایت او، حمایت شده و رأی آوردند.
- یعنی گرایش‌های ضدکمونیستی آن‌قدر قوی بود که هرکس پرچم ضدکمونیستی بلند می‌کرد رأی می‌آورد؟
- بله، البته فقط در سنندج.
- به نظر می‌رسد باید به نکاتی در مورد مفتی‌زاده در آن‌موقع توجه می‌شد:
- ۱- مخالف کمونیست‌ها و به‌دوش کشیدن اسلحه بود. ۲- به شدت ضداستبداد بود. ۳- نگاهش به درون و دینی بود. جمله‌ای معروف دارد که گفته بود «خودمختاری خواهی یک بحث دون شأن ماست. اگر قسط حاکم باشد خودمختاری بی‌معناست» (ایرادی که کومله به او می‌گرفتند، می‌گفتند او ضدخودمختاری است) این سه خصیصه می‌توانست به دولت موقت کمک کند که از آنها استفاده‌ای بشود چون بعداً دیدیم تمام یاران مفتی‌زاده قربانی کومله شدند. مانند نمکی‌ها، شبلی‌ها و خانواده جلالی‌زاده و... خودش هم بعداً به زندان افتاد. اگر آن تیم مفتی‌زاده تقویت می‌شد، دولت موقت تقویت نمی‌شد؟
- ما ایشان را تضعیف هم نمی‌کردیم.
- درست است. شما گفتید که مفتی‌زاده گفته بود که «جواب‌ها توی جیب من است»، چون بعداً نتیجه نگرفت، کومله و دموکرات می‌گفتند پس چه شد؟ و او خودش هم اظهار شرمندگی می‌کرد که به اعتماد صحبت‌هایی که در تهران با شورای انقلاب کرده، چنین حرفی زده و چه اشتباهی کرده است. طبیعی است وقتی از جانب دولت موقت تقویت نشده، در آن فضا که آنها مسلح اند و این هم ضداصله است، نیروهایش کشته می‌شوند. آقای یونسی هم که با ایشان موافق نبود، گرچه با آمدن آقای شکبیا استاندار شما، با انتخاب حسن امینی (۲) به‌عنوان مشاور فرهنگی خودش بی‌تأثیر نبوده است.
- ما هم که به‌عنوان هیئت رفتیم، خیلی با جریان مفتی‌زاده همراهی داشتیم.
- ماجرای پاوه که پیش آمد، آیت‌الله خمینی دستور دادند درگیری‌های پاوه تا ۲۴ ساعت باید تمام بشود و فردای جریان پاوه، حکمی دادند که نیروی نظامی حرکت به سمت سنندج را شروع کند، در حالی که استاندار انتخابی شما در مصاحبه‌ای با روزنامه‌نگارهای خارجی و داخلی از این موضوع ابراز حیرت کرد. گفت در سنندج خبری نیست. دعوایی نیست. این اعلان جنگ برای چه بود؟

□ گفتیم که اخبار را اشتباه می‌دادند، مرحوم خمینی تصمیمی گرفته بودند که چندان مناسب نبود، بعد وقتی گفتند سندج خبری نیست، جلوی گرفته شد. در هر صورت انتخاب هیئت حسن نیت برای حل مسئله کردستان از نزدیک بود. ما پیشنهادهایی مطرح کردیم و ممکن بود که خطر هم تهدیدمان کند. در هر صورت پیشنهادهایی که در آن مقطع به نظرمان رسید مطرح کردیم و مورد تأیید بالاترین مقامات هم قرار گرفت.

اول هیئت حسن نیت در دولت انتخاب شد و به دلیل ماجراهای پاره صلاح دیده شد دکتر چمران نیاید. ابتدا هیئت سه نفره بود. مصوبه هیئت دولت این بود که اختیاراتش را به این هیئت داد. از آنجا که شورای انقلاب هم در آن مقطع نقش مجلس را داشت، این مصوبه هیئت دولت را تصویب کرد و امام نیز اختیارات خودشان را به آیت‌الله اشرافی دادند. بنابراین، این هیئت از سوی همه جناح‌ها تأیید شد و قدرت داشت؛ یعنی حرفی که ما آنجا می‌زدیم جنبه قانونی داشت. فرض کنید می‌خواستیم برای فرهنگی‌ها امکاناتی فراهم کنیم. همان‌جا که تصویب می‌کردیم اجرا می‌شد. هر بودجه‌ای را که می‌خواستیم در اختیار داشتیم. چون نماینده برنامه و بودجه نیز با ما بود. اسم واقعی هیئت، «هیئت ویژه حل مسائل کردستان» بود، ولی کردها آن را هیئت حسن نیت نامیدند. ما هم می‌گفتیم سوءنیتی در کار نیست که ما هیئت حسن نیت باشیم. اما آنها اصرار داشتند و ما در مصاحبه‌ها مرتب می‌گفتیم هیئت ویژه حل مسائل کردستان و آنها می‌گفتند هیئت حسن نیت. پیش از شروع به کار ما اعدام‌های ناروای آیت‌الله خلخالی، جو را ملتهب کرده بود. به حساب خودش خواسته بود زهر چشم بگیرد. مثلاً برادری جای برادرش اعدام شده بود. آن روزها کمونیست‌ها عکس او را در روزنامه‌های آن موقع انداختند. خیلی برای انقلاب ناپسند بود. این فرد فلج بود و او را با برانکار آورده و اعدام کرده بودند. زن او برای دادخواهی نزد هیئت آمده بود (زیرا گفته بودیم هرکس می‌خواهد بیاید ملاقات هیئت و یک عده از خانواده آن اعدامی‌ها هم می‌آمدند) خیلی صحنه متاثرکننده‌ای بود. او قبای آیت‌الله اشرافی را گرفته بود و می‌گفت: «چرا آبروی جمهوری اسلامی را بردید. شوهر من فلج بود و ممکن بود یکی دو ماه دیگر خودش بمیرد. (مثل این‌که از خان‌های آنجا بود). شما با اعدام شوهرم، به‌دست دشمن‌های ما بهانه دادید. جواب خدا را چه می‌خواهید بدهید؟» آیت‌الله اشرافی هم خیلی متاثر شده بود و او را به صبر دعوت می‌کرد. هیئت که به آنجا رفت، اولین کاری که انجام داد این بود که بررسی کرد مشکلات کردستان چیست و راحل آنها چه می‌تواند باشد؟ اگر کمی به عقب برگردیم، در زمان شاه هم کردستان مسئله بود. به همین دلیل ساواک در کردستان قوی بود و شاه اجازه زدن حتی یک تابلو به زبان کردی را نداده بود. کردستان هم از نظر نیروی انسانی یک پتانسیل قوی کارگری بود. یعنی نیروهای کرد در تمام منطقه ایران به‌عنوان بهترین کارگرها و زحمت‌کشان کار می‌کردند و پرانرژی هم بودند. مثلاً زمستان که می‌شد و در تهران کار نبود، کردها به طرف بندرعباس کوچ می‌کردند. متأسفانه در کردستانی که این قدر پتانسیل کاری داشت، یک دودکش کارخانه هم علم نشده بود. از تمرکز کردها در کردستان می‌ترسیدند. به لحاظ امنیتی طرح کردستان متمرکز از زمان شاه مطرح بود. در تمام منطقه یک کار تولیدی نبود که این نیرو مورد استفاده قرار بگیرد. حتی کوره‌های آجرپزی که یک مقدار کارگر می‌برد، آنجا نبود و از جاهای دیگر مثلاً از کرمانشاه آجر به آنجا می‌آمد. یعنی کارشناس‌های شاه هم برنامه‌شان این بود که نیروهای کرد در کردستان متمرکز نشوند. کردها از نظر سواد و تحصیلی آدم‌های بالایی هستند. از نظر آماری، متخصص در رشته‌های مختلف دارند، در سراسر ایران پراکنده بودند اما در خود سندج و مراکز کردستان نبودند. در هیئت به این فکر افتادیم که باید در کردستان در جهت عمران و آبادی گام برداشت. باید در آنجا کار ایجاد کرد و برای این کار باید نیروهای کرد را جذب بکنیم. بدین‌منظور درآمد یک روز نفت در اختیار هیئت قرار گرفت که هیئت مشکل مالی نداشته باشد و ما واقعاً مشکل مالی نداشتیم. البته وقتی ما آنجا رفتیم. تحریکات از جانب نیروهای چپ شروع شد. حتی گاهی دو سه روز محاصره می‌شدیم. با تحریک کومله دور و بر استانداری سندج آمدند و بست نشستند. اینجا بود که ما انتظار داشتیم که آقای مفتی‌زاده کاری از بیرون بکند اما وی چندان همکاری نکرد که شاید انتظارش این بود که هیئت به دیدنش برود. فروهر بیشتر با او در ارتباط بود و

نظرات او را به ما می‌گفت. به هر حال ما مشکلات زیادی داشتیم. اولین کاری که کردیم، گفتیم توکل به خدا می‌کنیم و خیلی عادی به داخل شهر می‌رویم. همین کار را هم کردیم. شب‌ها می‌رفتیم داخل شهر، در قهوه‌خانه می‌نشستیم. هرکدام از اعضای هیئت با چند نفر دیگر می‌رفتیم. برداشت ما این بود که مردم کردستان به دولت مرکزی یعنی دولت موقت اعتماد نداشتند. ما گفتیم باید این شکاف را برداشت. آنها شعار می‌دادند که حرف زیاد زده شده، عمل نبوده، درست هم می‌گفتند، ولی ما می‌خواستیم عمل کنیم. اولین کاری که کردیم گروه آیت‌الله خلخالی را از آنجا مرخص کرده و هرگز اجازه ورود به آنجا را به آنان ندادیم. حتی او رفته بود پیش امام خمینی و شکایت کرده بود که باید با کردها با خشونت رفتار کرد که امام خمینی هم زیر بار نرفت.

■ بین قم و سنندج رفت و آمد هم داشتید؟

□ بله، ما هر دفعه که می‌آمدیم اول می‌رفتیم پیش امام، گزارش کار و مجموعه اقدامات انجام‌شده را می‌دادیم (گزارش‌ها شفاهی بود) بعد می‌رفتیم به هیئت دولت و شورای انقلاب گزارش می‌کردیم.

■ در برخورد با احزاب به چه نتایجی رسیدید؟

□ با امام که مشورت کردیم، اجازه مذاکره با احزاب را از ایشان گرفتیم. حالا در ترکیب آنها، کومله، شیخ‌عزالدین حسینی را پرچم کرده بودند، دموکرات هم همین‌طور. آقای محمدعلی عمویی از حزب توده رابطی بود بین ما و احزاب مختلف، رزگاری و پیکار، حزب چریک‌های فدایی، کومله و دموکرات. مجاهدین هم بودند، تا جایی که کاندیدای ریاست جمهوری‌شان را مسعود رجوی اعلام کرده بودند (پایان ۵۸). ما یکی یکی به شهرهای مختلف کردستان رفتیم و سنندج تدریجاً در اختیار ما قرار گرفت. ما امنیت داشتیم اما نه در شب‌ها. از جانب گروه‌ها، تیراندازی‌های مختلف به محل اقامت ما می‌شد. مردم سنندج به ما اعتماد کرده بودند و ما به شهرهای دیگر می‌رفتیم. تا زمان حادثه مه‌آباد و کشته‌شدن رئیس شهربانی منصوب ما. شبانه ریختند و سرش را بریدند که این برای ما خیلی مسئله ایجاد کرد و گران تمام شد.

■ نسبت به هیئت، مواضع گروه‌ها متفاوت نبود؟

□ از همه نزدیکتر به ما، حزب دموکرات به رهبری قاسملو بود. کمونیست‌ها رهبر خود را عزالدین حسینی معرفی می‌کردند که فقط پرچم بود و او را در مقابل امام علم کرده بودند و دقیقاً در دست کومله بود. این، اعتراف حزب دموکرات نیز بود، ولی عزالدین حسینی این مطلب را قبول نداشت.

■ در جلسات شما چه می‌گذشت؟ در سنندج؟ در مه‌آباد؟

□ اولین جلسه ما در مه‌آباد بود (حدوداً ۲۰ آذر ۵۸) در سنندج جلسه نداشتیم، ولی شرط ما در جلسه مه‌آباد رعایت نشد و جلسه به هم خورد.

■ آیا درست است که شما گفته بودید فقط حزب دموکرات را به رسمیت می‌شناسید؟ و قرار بود که شیخ‌عزالدین بیاید صحبت کند، اما از کومله حرفی نزنند؟ و چون این کار را می‌کند، جلسه به هم می‌خورد؟

□ وقتی این حادثه اتفاق افتاد، عده‌ای اعتقاد به حمله نظامی داشتند، ولی اصلاً امکان برخورد نظامی نبود. چون مرکز نیروهای نظامی مه‌آباد بود و تقریباً از طرفین هم کشته شده بودند. آن موقع کم‌کم سپاه هم آمده بود. ما گفتیم که در مه‌آباد چه‌طور می‌شود با اینها برخورد کرد. تانک‌ها را هم ما به مه‌آباد آورده بودیم. ما مجبور شدیم آنجا نیرو پیاده کنیم. بعد از شهادت رئیس شهربانی، تحقیق کردیم. مه‌آباد یک خیابان اصلی دارد. اگر تانک می‌خواست حرکت کند، چون همه آنها در خانه‌های مسلح بودند، از بالا تانک‌ها را می‌زدند. اگر می‌خواستیم برخورد نظامی بکنیم، باید مه‌آباد را از هوا و زمین می‌زدیم که در این صورت مه‌آباد با خاک یکسان می‌شد.

■ شما با ارتش هم در ارتباط بودید؟

□ نماینده ارتش نیز با هیئت ما بود.

■ آن وقت هیئت شما آنقدر اقتدار داشت که به ارتش هم فرماندهی کند؟

□ بله، ما اختیارات کامل داشتیم. فرمانده سپاه هم در اختیار ما بود. آقای جواد منصور و ابوشریف همراه هیئت بودند. از ارتش هم تیمسار فلاحي فرمانده نیروی زمینی می‌آمد یا یک سرهنگ دیگر. هر بار یک نماینده با هیئت بود. می‌گفتند که ما می‌توانیم اینها را بزنیم، ولی تانک باید دو طرف خیابان را

بزند که جلو برود. که ما اجازه چنین کاری را ندادیم. چون برخورد کلاسیک نظامی با مبارزه چریکی ممکن نبود. وقتی ما آمدیم تهران، گفتیم که باید با مردم مهاباد نیز وارد گفت‌وگو شد تا ثابت کنیم ما برای کمک آمده‌ایم، بلکه احزاب مسلح‌اند که نیت سوء برای شما دارند. عده‌ای از فرهنگی‌ها و روشنفکرها با ما در این کار موافق بودند. اما امکان کار تبلیغاتی در بین بقیه نداشتند. سپاه هم چون تازه تشکیل شده بود کاری انجام نداده بود و فقط درگیری‌های کوچکی رخ داد و از هر دو طرف کشته شده بودند. هر خانواده کافی بود کشته‌ای داده باشد تا این یک عقده بشود تا با دولت مرکزی دشمنی کنند و به این ترتیب مردم کمتر می‌توانستند حرف دولت مرکزی را بپذیرند. در تهران تصمیم گرفتیم که آقای مهندس بازرگان را ببریم و گفتیم که نخست‌وزیر در آنجا به مردم اطمینان می‌دهد و مردم را امیدوار می‌کند که کمک جدی است. بردن مهندس بازرگان به کردستان کار خطرناکی بود، چون طبق اطلاعاتی که به ما رسیده بود، آنها مجهز به موشک‌های زمین به هوا شده بودند و ما باید با هلی‌کوپتر می‌رفتیم. اینجا بود که ارتش اعلام کرد ما در پادگان‌هایی که آنها غارت کرده‌اند، چنین مهماتی نداشتیم. بنابراین حدس زدیم اینها از کشورهای دیگر (احتمالاً عراق) مهمات را تهیه کرده بودند.

■ در خاطرات غنی بلوریان هست که با رژیم بعثی عراق در ارتباط بودند.

□ بله، ممکن است. ارتش گفت من امنیت را تأمین می‌کنم و هلی‌کوپتر نخست‌وزیر را از پایین‌تر به وسیله هلی‌کوپتر کبرا اسکورت می‌کنم، چون کبرا را در ارتفاع پایین نمی‌توانند بزنند. از ارومیه با هلی‌کوپتر مهندس بازرگان به مهاباد آمدیم. حضور مهندس خیلی اثربخش بود. مهندس بازرگان جرأت و شجاعت به خرج می‌داد. بدون هیچ‌گونه اسکورت یا محافظی در خیابان‌ها می‌رفتیم. به بیمارستان سر می‌زدیم. به بازار و مسجد رفتیم و جاهای مختلف را دیدیم و مهندس اطمینان می‌داد.

■ آیا صحت دارد که سر مزار قاضی محمد هم رفته‌اید؟

□ بعید می‌دانم. یاد نمی‌آید. ما چون حساب این چیزها را می‌کردیم. سرمان شلوغ بود. اما مهندس بازرگان بر اساس اعتقاداتش چنین کاری را نمی‌کرد.

حضور مهندس بازرگان اثر خوبی گذاشت. آرامش را هم به منطقه آورد. (اواسط مهرماه ۵۸). پس از مجموعه مطالعاتی که ما انجام دادیم به این نتیجه رسیدیم که برخورد با کردها هم باید با قدرت باشد هم با رحمت. هم بدانند ما ضعیف نیستیم و هم این‌که می‌خواهیم محرومیت‌های گذشته کردستان را جبران کنیم. اعم از مسائل فرهنگی و عمرانی. مثلاً مهاباد یک مجموعه کشت و صنعت داشت. تصمیم گرفتیم آن را دایر کنیم. برای نیروهای آنجا کار ایجاد کنیم. برای این کار یادم نیست در چه تاریخی، آمدیم با مرحوم امام مطرح کردیم که اطلاعاتی هشت ماده‌ای معروف را ایشان دادند و بعد از اعلام شدن آن در رادیو، در شهرهای کردستان جشن گرفتند. نوعی خودگردانی در پیام بود که در تهران با ایشان بحث کردیم و پذیرفتند که چنین مطلبی در اعلامیه ایشان باشد.

■ این را شما به امام پیشنهاد کردید یا خودشان نوشتند؟

□ یادم هست که در منزل ایشان نشستیم. متن را تنظیم کردیم و خواندیم و با اصلاحاتی همان‌جا تمام شد.

■ آقای اشراقی هم بود؟

□ نه، حاج شیخ حسین کرمانی به جای ایشان بود (الآن هم در قید حیات است) که با اهل تسنن قبلاً ارتباط داشت و در بین آنها پایگاه داشت. فعلاً در قم است. این پیام تأثیر بسیار جالبی گذاشت. در یکی از جلساتی که منزل امام بودیم و گزارش می‌دادیم و در همه جلسات حاج سیداحمدآقا شرکت داشتند، اما چون این جلسات طول می‌کشید، کمی می‌نشستند و بعد جلسه را ترک می‌کردند.

■ وقتی جلسات طولانی می‌شد، امام خسته نمی‌شدند؟

□ امام حتی تا دو ساعت می‌نشستند و نسبت به مسئله کردستان علاقه داشتند و گوش می‌کردند و جلسات ما درباره کردستان نسبت به جلسات با هیئت دولت خیلی صمیمانه‌تر بود.

■ امام، ضداهل سنت نبودند؟

□ نه، نه، هیچ، هیچ. اصلاً ما هرگز این روحیه را در ایشان ندیدیم.

■ در شوراي انقلاب چه؟ دعواي شيعه و سني نبود؟

□ نه، همه اختيارات در دست ما بود و آنان دخالتي نداشتند و ما كاري با آنها نداشتيم. بله، نشسته بوديم كه داشتيم گزارش مي‌داديم. وجه كاريزماتيك امام فوق‌العاده بود و نظر كردن و نگاه عميق ايشان روي همه تأثير داشت. يك مطلب را براي‌تان بگويم، جالب است. در يكي از جلسات نشسته بوديم و من گزارش مي‌دادم. يك دفعه امام دست مرحوم فروهر را گرفت و انگشت او را فشار داد. من هم داشتم گزارش مي‌دادم. تعجب كردم. ديدم فشار هر لحظه بيشتري مي‌شد و بالاخره حلقه طلاي مرحوم فروهر را درآورد و گذاشت كف دستش. ايشان به فروهر گفت: «شما كه اهل نماز هستيد، صحيح نيست انگشتر طلا به دست بكني.» وقتي بيرون آمديم، مرحوم فروهر گفت: «شما نمي‌دانيد چه نيرويي به دستم وارد شد. من هر وقت بخوام حلقه‌ام را درآورم، تنها با مرطوب كردن انگشت و يا كمی صابون زدن مي‌توانم در بياورم، ولي ايشان با فشار فوق‌العاده توانستند حلقه را از انگشتم خارج كنند.»

■ از بيان مطالب جالبي كه سرپل‌هاي خوبي داشت، سپاسگزاريم و اميدواريم بقيه اين گفت‌وگو را با حضور شما در شماره‌هاي بعد ادامه دهيم تا با ادامه اين گفت‌وگوها از منظرهاي مختلف، بتوان قضاوت عادلانه‌اي نمود.

□ بله، مطالب من ناتمام ماند، اميدوارم در ديدارهاي بعدي اين گفت‌وگوها ادامه يابد.

**پي‌نوشت‌ها:**

- ۱- منظور هيئتي است كه از طرف هيئت‌دولت، شوراي انقلاب و مرحوم امام به كردستان اعزام شد و به هيئت حسن‌نيت معروف گشت، اما نام اصلي آن، «هيئت ويژه حل مسائل كردستان» بود.
- ۲- آقاي حسن اميني، اكنون عملاً و تلويحاً جانشين آقاي مفتي‌زاده در بخشي از كردستان است.

## راه‌حل کردستان؛ حسن نیت، توسعه، آزادی و عدالت

گفت‌وگو با آقای مهندس عزت‌الله سبحانی

اشاره: آقای مهندس عزت‌الله سبحانی متولد ۱۳۰۹، فارغ‌التحصیل رشته مهندسی مکانیک (۱۳۳۱) از دانشگاه تهران است. در دوران دانشجویی عضو فعال انجمن اسلامی دانشجویان بود و پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در صفوف نهضت مقاومت ملی فعالیت‌های سیاسی خود را آغاز نمود. در سال‌های ۱۳۳۳ و ۱۳۳۴ توسط فرمانداری نظامی تهران بازداشت شد. در سال ۱۳۴۰ عضو شورای مرکزی نهضت آزادی شد و چهارماه پس از آغاز فعالیت نهضت آزادی موقتاً بازداشت و آزاد شد. در بهار سال ۱۳۴۲ در حالی که عضو هیئت اجرایی نهضت آزادی بود با دیگر سران نهضت در بیدادگاه نظامی محاکمه و محکوم شد و در سال ۱۳۴۶ نیز آزاد گردید. مهندس سبحانی در مهرماه سال ۱۳۵۰ در ارتباط با حمایتی که از بنیانگذاران مجاهدین نمود، برای بار پنجم بازداشت و به یازده سال زندان محکوم شد که در چهارم آبان‌ماه سال ۱۳۵۷ در آستانه انقلاب آزاد شد. در جریان انقلاب عضو شورای انقلاب بود و پس از انقلاب نیز رئیس سازمان برنامه‌بودجه و عضو هیئت حل اختلافات کردستان بود و به کردستان سفر کرد. در سال ۱۳۵۸ در دور اول مجلس شورای اسلامی، نماینده مردم تهران بود. در سال‌های پس از انقلاب نیز دو بار دستگیر شد و چند سالی مسئولیت نشریه «ایران‌فردا» را به عهده داشت.

با توجه به این که کردستان یک استان مرزی است و در دوران‌های مختلف، تحت ستم مضاعفی بوده، با توجه به این که بخشی از کردستان در ایران است و بخش‌های دیگر در ترکیه و عراق و سوریه قرار دارند و به‌طور کلی چهار کشور درگیرند و همچنین نظر به دو قطبی‌کردن کاذب شیعه و سنی و این که هر اتفاقی در کردستان بیفتد به بخش‌های دیگر هم تسری پیدا می‌کند و از همه مهم‌تر با توجه به مسائلی که در سال ۵۷ در کردستان رخ داد و یک عده می‌گفتند این سرکوب محض است و برخی می‌گفتند این تقویت جناح راست است، مبارزه مسلحانه شروع شد و سپس به یک چالش داخلی تبدیل گردید. آیت‌الله طالقانی گفته بودند که «اگر این جنگ شعله‌ور شود، تمام دستاوردهای انقلاب از بین می‌رود.» با آغاز مسئله کردستان، جناح راست داخلی در عمل تقویت شد و شعله‌های انتقام بالا گرفت. تیمسار امیر عزیز رحیمی می‌گفت: «باید قضیه کردستان را با سرعت تمام کرد.» با توجه به اثری که قضیه کردستان در پیامدهای انقلاب داشت، لطفاً تجربیاتتان را در این زمینه بفرمایید.

در سال‌های ۱۳۲۴ شمسی بعد از این که جنگ جهانی دوم پایان یافت و متفقین شروع خارج شدن از ایران، کردند به در آن موقع در آذربایجان و کردستان، حرکت‌هایی ابتدا به نام خودمختاری ولی در عمل جدایی‌طلبانه آغاز شد. از یک سال قبل از پایان جنگ، در آذربایجان حزبی به نام دموکرات آذربایجان تشکیل شده بود که روی زبان ترکی و این که مردم آذربایجان دارای زبانی هستند که غیر از زبان ایرانی‌هاست و آذربایجان ملت خاص خودش است، شروع به فعالیت کردند. ارتش سرخ (شوروی) هم هنوز در ایران بود. آنها تقریباً آذربایجان را جدا کردند و ادعای خودمختاری کردند. دولت ایران در آن موقع دچار ضعف بود. چون نیروی نظامی به طرف آذربایجان حرکت کرد، ارتش سرخ جلوی آنها را گرفت. لذا نیروهای نظامی دولت ایران در همان شریف‌آباد قزوین متوقف شد و نتوانست به آنجا برود. از آن طرف به دنبال مسئله آذربایجان، در کردستان هم زمزمه‌هایی شروع شد. قاضی محمد یکی از رهبران تقریباً ملی - روحانی و قابل احترام کردها بود. به هیچ وجه هم کمونیست یا جزو حزب‌توده یا حزب کمونیست کردستان نبود. کردهای جدایی طلب دور او را گرفتند و کمونیست‌ها به هدایت مقامات شوروی هم از آنها حمایت می‌کردند و بعضاً به طرف خودمختاری‌خواهی و جدایی‌طلبی تحریک هم می‌کردند. این بود که در همان سال ۱۳۲۴، آنها ادعای خودمختاری کردند، قاضی محمد هم رهبرشان شد. قاضی محمد برادری داشت به نام سیف قاضی و یک برادر به نام صدرقاضی که یکی از اینها نماینده مجلس «چهاردهم» بود. ولی در تابستان ۱۳۲۴ که دوره چهاردهم مجلس تمام شد، او هم به کردستان رفت و به آنها پیوست. این بود آغاز مسئله کردستان در ایران از زمانی که عمر بنده اجازه می‌دهد. البته قبل از آن اسماعیل آقاسیمیتقو بود که در دهه ۱۳۰۰ و حوالی آن قیام کرد و رضاخان که آن موقع تازه شاه شده بود، سرکوبش کرد و در کردستان یک نوع حاکمیت نظامی از طرف دولت، ایجاد شد. به مسئله سیمیتقو نمی‌پردازم، چون در حیطة عمر من نبوده و چندان با آن تماس نداشتم.

ولی چون مسئله آذربایجان و کردستان با هم مقارن شد، در پایان جنگ جهانی دوم، که متفقین خارج شدند و شوروی‌ها باقی مانده بودند، عقده مردم ایران همین مسئله کردستان و آذربایجان شده بود و این‌طور به نظر می‌رسید که این دو منطقه بسیار مهم دارند از ایران جدا می‌شوند. بنده در آن موقع دانش‌آموز بودم، ولی این حوادث را تعقیب می‌کردم. رادیوی تبریز را مرتب گوش می‌کردم. یک رادیو

در تهران بود و يك راديو در تبريز. در تبريز دانشگاه تأسيس كردند. گونه‌اي اصلاحات صوري و فوري در تبريز (آذربايجان) انجام دادند. ملت، مسئله آذربايجان و كردستان را نپذيرفت. درست است كه دولت در مقابلشان بود. دولت هم يك دولت ارتجاعي و وابسته بود و از قدرت غرب هم استفاده مي‌كرد، ولي مردم هم آنها را نپذيرفته بودند. در داخل كشور فقط حزب توده بود كه از آنها حمايت مي‌كرد. بعدها كه آقاي خليل ملكي خاطراتش را نوشت، نشان داد كه در داخل حزب توده، عده‌اي با اين جريان مخالف بودند. خود خليل ملكي كه جزو اعضاي كميته مركزي حزب توده بود، با اين جريان مخالف بود. خاطره‌نويس‌هاي بعد از انقلاب گفتند اكثريت حزب توده موافق نبودند و تنها عده‌اي در داخل حزب توده با جدائي آذربايجان و كردستان موافق بودند.

به هر حال دموكرات‌ها يك رشته اصلاحات در آذربايجان و تبريز كردند. اصلاحاتي از نوع اصلاحات انقلابي‌اي كه فوري مي‌شود كلنگش را زد. مثلاً دانشگاه تأسيس كردند. راديو راه انداختند. لوله كشي آب شهر تبريز را راه انداختند. كارهايي كه تا آن موقع طي سي سال نشده بود، به سرعت انجام دادند و اين براي جلب توده‌هاي مردم مؤثر بود، اما اين تأثير، تأثير صوري بود. با اين همه، فقط در ميان نيروهاي چپ و حزب توده تأثير خوبي گذاشته بود، وگرنه مردم مخالف بودند. روحانيون آن موقع مخالف بودند. (حتي مرحوم آيت الله شريعتمداري، كه خود روحاني بزرگ آذربايجان و از مراجع مورد توجه مردم بود. مردم يا روي علايق مذهبي يا روي علايق ملي، به هر صورت با حكومت دموكرات‌ها در آذربايجان مخالف بودند.

اما در كردستان قضيه فرق داشت. به اين معنا كه اولاً قاضي محمد خودش يك شخصيت ملي \_ مذهبي بود و بنا بر اين نيروهاي كرد ملي هم كه حتي كمونيست يا چپ نبودند، نيز موافقش بودند. بسيار كم بودند كردهايي كه با قاضي محمد موافق نباشند. بنده خودم بعدها كه به كردستان رفتم، (البته نه براي كارهاي سياسي، بلكه به دلايل شغلي، آنجا از زمان تحصيل دوست‌هاي كردي داشتم.) وقتي با آنها ملاقات كردم. با اين كه با حزب توده و كمونيست‌ها و تجزيه‌طلبي مخالف بودند، ولي همه از قاضي محمد تعريف مي‌كردند. شخصيت قاضي محمد ستودني بود. مثل پيشه‌وري نبود كه ميان مردم گمنام باشد. به طوري كه بعدها هم كه قاضي محمد اعدام شد، مقبره‌اش در همان شهر مه‌باد مورد علاقه كردها قرار گرفت و براي زيارت آن مي‌آمدند. اصل خودمختاري در ميان كردها بيش از صد سال سابقه و ريشه دارد. آنها معتقدند كه دولت ايران به كردها ستم مي‌كند. يعني بسياري از امتيازاتي كه به استان‌هاي ديگر مي‌دهند، به كردها نمي‌دهند، از جمله زبان كردي كه در مدارس و جاهاي ديگر ممنوع است. از زماني كه رضاشاه آمد و دولت مركزي متمرکز شد، در مدارس، تدريس زبان كردي ممنوع شد. اينها باعث عقده‌هايي براي كردها مي‌شد. فقط كردهاي ايران هم نيستند. كردهاي ايران با عراق پيوند بسيار نزديكي دارند. به طوري كه در همين جريان قاضي محمد يك رهبر نظامي هم داشتند. يعني ملامصطفي بارزاني كه از اهالي عراق و از كردستان عراق بود. قاضي محمد يك رهبر ملي و اجتماعي بود. اكنون نيز بيشتر قبائل بارزاني در شمال عراق هستند. پدر ملامصطفي بارزاني، يعني عبدالسلام بارزاني از رهبران بسيار معروف كرد بود. وي را به همراه نزديك چهل نفر از رهبران كرد كه دولت تركيه بعد از آمدن آتاتورك و تبديل عثماني به دولت تركيه، تحت عنوان مذاكره، به استانبول دعوت كرد، هنگام پياده شدن از كشتي، در جا اعدام كردند.

ملامصطفي در عين اين كه نامش ملا (يعني روحاني) بود، در عين حال نظامي هم بود. در واقع رهبري نظامي دوره قاضي محمد را ملامصطفي به عهده داشت. بعد از اين در اثر فشارهاي بين المللي و مخصوصاً فشار و تهديد اتمي آمريكا و اين كه آمريكا بمب اتم داشت و شوروي‌ها نداشتند و تهديد كرد اگر ارتش سرخ، ايران را ترك نكند، ما بمب اتمي به كار خواهيم برد، قوام السلطنه بازي سياسي كرد و مؤثر افتاد و توانست اعتماد استالين را جلب كند. به هر حال، نيروهاي شوروي شروع به تخليه ايران كردند و به تدريج ارتش سرخ از قزوین به طرف مرزها مي‌رفت كه ايران را تخليه كند. ارتش ايران هم به دنبالشان به طرف آذربايجان مي‌رفت. به طوري كه در ۲۱ آذر در سال ۱۳۲۵، وقتي ارتش سرخ از مرز ايران خارج شد، نيروهاي نظامي ايران وارد تبريز شدند و شروع به كشتار بي رحمانه‌اي

کردند. مردم هم از درون علیه دموکرات‌ها به مخالفت برخاستند. مردم نیز خیلی از دموکرات‌ها و طرفدارهای آنها را کشتند. خیلی از دوستان آذربایجانی من از کشت و کشتارهای آن موقع سخن‌ها گفته‌اند. البته رهبران اصلی فرقه فرار کردند و دست دوم، سوم‌ها باقی ماندند، که یکی مرحوم صفرخان و دیگری آقای برادران بود که بیست سال زندان بود. یک عده هم محکوم به اعدام شدند، بعد محکوم به ابد و تا نزدیک انقلاب ماندند.

مردم کرد یک نوع احساس همبستگی قومی - ملی با هم دارند. خودشان به این همبستگی می‌گویند «ژیان کرد» یا حیات کرد که ارزشی مقدس برای آنها دارد.

در سال ۱۳۵۸ که عضو هیئت ویژه «حل مسئله کردستان» (۱) بودم، همه‌جا برای آن‌که به ما خودی نشان دهند، دختران و پسران کرد صف می‌بستند و سرودهایی می‌خواندند. اصطلاح «ژیان کرد» در همه سرودهایشان بود. حتی یک روزنامه و یک حزب هم به‌نام «ژیان کرد» داشتند. یک احساس و شعور ملی - قومی، یا به تعبیری «کردیت» در بین مردم گرد هست. این مسئله در درون آنهاست. این جنبه درونی و درون‌زای کردستان است. چون واقعی است، نمی‌شود آن را به زور حذف کرد. تاریخ کردستان در صدسال اخیر نشان می‌دهد هر وقت دولت مرکزی ضعیف یا کمی دموکرات بوده، این احساس ملی کرد به‌شکل انفجاری بروز کرده است. این احساس، در قدیم به شورش اسماعیل آقا سیمیتقو و بعدها در قالب حزب دموکرات ظهور کرد. به این عامل، تحریک‌های شوروی‌ها که می‌خواستند خاک شوروی یا حوزه تحت نفوذ خودشان را پشت پرده آهین گسترش بدهند، آن هم بعد از جنگ جهانی دوم اضافه شد. این بود که خواه‌ناخواه مسئله کردستان پیش آمد.

در سال ۱۳۲۵ نیروهای نظامی به طرف آذربایجان حرکت کردند و به قول خودشان آذربایجان را فتح کردند، در حالی که آذربایجان قبل از این که ارتش ایران به تبریز برسد آزاد شده بود. شورش مردمی بود و دموکرات‌های اصلی، خودشان فرار کرده بودند. بنابراین ارتش ایران کاری نکرد، اگرچه البته در کشت و کشتار شرکت کرد، اما در کردستان، مسئله کمی طول کشید. علتش هم وجود فرمانده نظامی‌ای مثل ملامصطفی بود که از آنهايي نبود که فرار کند؛ ایستاد و جنگید، ولی وقتی دید نیروی ارتش قوی است و مقاومت فایده‌ای ندارد، نیروهای نظامی اصلی خودش را از صحنه نجات داد. این مطلب را بعدها از آقای بلوریان، هم در زندان برازجان (که با هم آشنا شدیم) و هم در زندان شیراز شنیدم. بلوریان خیلی از نبوغ نظامی ملامصطفی تعریف می‌کرد؛ وی می‌گفت: «ملامصطفی موفق شد از روی خط‌الرأس کوه‌ها، پانصد نفر نظامی‌های دست اول کرد را با خودش حرکت بدهد و به باکو برود. خیلی هنر نظامی ظریفی به خرج داد و با کسی هم روبه‌رو نشد. او مدتی در باکو بود و بعدها با حمایت شوروی به کردستان عراق رفت.»

■ بعد از سرنگونی رژیم سلطنتی عراق توسط عبدالکریم قاسم، ملامصطفی را رسماً به مسکو دعوت کردند؟ □ کمونیست‌ها هم در درون نیروهای نظامی بودند، اما بعدها اختلاف پیدا کردند. عبدالکریم قاسم در مقابل کمونیست‌ها کمی ضعیف بود و پس از کودتای بعثی‌ها علیه او در ۱۹۶۳ و کشته‌شدن او و آمدن عارف، دیگر اختلاف و مبارزه جدیت پیدا کرد. خیلی از کردهای کمونیست عراق فرار کردند و به ایران آمدند. ما در زندان قصر با عده‌ای از جمله آقای عادل حبه که مهندس زمین‌شناسی بود و از کمونیست‌های کرد عراقی، هم‌بند بودیم. ملامصطفی بالاخره به عراق برگشت. که هنوز هم مرکزیت بارزانی‌ها در عراق است. ملامصطفی فوت کرده و مسعود بارزانی و ادريس پسرهایش هستند که مدتی با دولت جمهوری اسلامی روابط حسنه داشتند، بعد این رابطه به‌هم خورد. به هر حال در نوسان بوده است.

در دوره شاه، بعد از حادثه ۱۳۲۵، کردستان و آذربایجان هر دو بسیار تحت مراقبت بودند. مسئله آذربایجان تقریباً حل شد و با رژیم ایران یکی شد و جذب گردید، اما کردستان همیشه مسئله داشت؛ لذا هر چند وقت یک دفعه در کردستان گروه‌هایی بودند که خواهان خودمختاری می‌شدند که البته به سرعت نیز سرکوب می‌شدند. مثل شریف‌زاده، ملا آواره و... . خیلی‌ها را هم دولت اعدام می‌کرد. این است که از سال ۱۳۲۵ و ۲۶ تقریباً تا ۱۳۵۷ کردستان صورت ظاهراً آرامی داشت، ولی ارتش و

ساواک در آنجا به شدت حاکم بود. فرمانده نظامی منطقه بسیار در آنجا قدرتمند بود. یک نمونه‌اش در انتخابات دوره هفدهم مجلس که اوج محبوبیت جبهه ملی و دکتر مصدق بود. در مهاباد، کردهای مهاباد نمی‌خواستند در انتخابات شرکت کنند، ولی فرمانده نظامی آنجا - که گویا سرتیپ زنگنه نام داشت - ۵۶ یا ۵۴ نفر از سران قبایل کرد را به دفتر خودش احضار می‌کند. در آنجا به آنها دستور می‌دهد و همان‌جا آنها دکتر حسن امامی را که امام جمعه تهران بود، انتخاب می‌کنند. او یک آخوند درباری بود و جالب این که اجدادش اهل خوی بودند. شیعه و سید آذری‌زبان بود و از مهاباد کرد سنی با ۵۲ رأی انتخاب شد. با کردها این‌طور رفتار می‌کردند. در واقع این یک توهین هم، به کردها محسوب می‌شد که یک فرد غیرکرد و غیرسنی به مجلس شورا راه پیدا کرده است.

خلاصه با کردها خیلی بد رفتار می‌کردند. در دوره شاه، از سال‌های ۳۷، ۳۸ که درآمد نفت زیاد شد و برنامه‌های پنج‌ساله عمرانی و هفت ساله اول و دوم، بعد برنامه‌های پنج‌ساله اول و دوم و سوم و چهارم و پنجم اجرا شد، کردستان تقریباً هیچ سهمی نداشت. در سال ۵۸ که ما به کردستان رفتیم، روی این مسائل کمی تحقیق کردیم. هیچ‌گونه عمران و آبادانی و یا تأسیس کارخانه‌ای نبود. البته یک کشت و صنعت مهاباد بود که تأسیس کرده بودند. سد مهاباد بود که زده بودند. تنها اثری که در دوره بعد از ملی‌شدن نفت تا سال ۵۷ در کردستان از آبادانی دیدیم این بود. در سنندج هم هیچ‌کاری نکرده بودند. بنابراین این عامل هم اضافه می‌شد.

به نظر من مضاعف بودن ستم در کردستان از این بابت است که کردستان از برنامه‌های توسعه و عمران ایران، بعد از افزایش درآمد نفت، خیلی بی‌بهره مانده است. شاید به همین جهت بود که در ابتدای انقلاب، درست همان روز ۲۸ بهمن ۵۷، کردهای بعضاً کمونیست یا شاید غیرکمونیست قیام کردند و پادگان مهاباد را اشغال و در واقع غارت کردند.

البته این حرکت از ۲۲ بهمن شروع شد و از همان روز اول انقلاب، کردستان برای انقلاب مسئله شد. در حالی که هنوز انقلاب به کردستان وارد نشده بود، اما در این یک ماه پایان اسفند ۵۷، مسئله کردستان برای همه زخمی‌کاری بود، هم در شورای انقلاب و هم دولت موقت. همه می‌خواستند که در این مورد اقدام فوری بشود. از آنجا که ژنرال‌ها و فرماندهان ارتش تربیت شده ۲۵ سال گذشته بودند، نسبت به کردستان روحیه بسیار تندی داشتند و به سرکوب معتقد بودند.

مرحوم ظهیرنژاد (که آن موقع سرهنگ بود) فرماندهی لشکر ۶۴ ارومیه را به عهده داشت. او خیلی اعتقاد به سرکوب داشت. با آن که انسان میهن‌دوست و خوبی بود. اما در داخل افسران درجه دو و سه مثلاً سروان و سرگرد عناصر کردی هم بودند. در سال ۵۷ تا نزدیک عید، مسائل کردستان، در واقع یک گره ناگشودنی برای دولت جدید و شورای انقلاب بود.

این بود که در شورای انقلاب و دولت در این زمینه‌ها هماهنگی بود. ارتشی‌ها (مثلاً مرحوم قرنی) همیشه طالب سرکوب بودند. قرنی خودش دستور داد سنندج را بمباران کردند. کردها اثر بمب‌هایی را که در وسط خیابان انداخته بودند به ما نشان دادند، شکاف بزرگی که وسط خیابان ایجاد شده بود همان‌طور مانده بود. حتی طرفداران انقلاب، طرفدار سرکوب نیز بودند. ما در آنجا با ظهیرنژاد اختلاف داشتیم. ما می‌خواستیم مذاکره کنیم. ظهیرنژاد می‌گفت باید جنگ کنیم. سرانجام شورای انقلاب تصمیم گرفتند که اقدامی مسالمت‌جویانه، و در ضمن اتمام حجتی نیز بکنند. این بود که درست هفتم یا هشتم فروردین ۵۸، گروهی از مقامات شورای انقلاب و در رأس آنها آیت‌الله طالقانی و آقایان هاشمی رفسنجانی، دکتر بهشتی و بنی‌صدر، به کردستان رفتند.

#### ■ شما نبودید؟

□ نه، من نبودم. این قسمت را از قول عباس ترکان نقل می‌کنم که محافظ آقای طالقانی بود و روابطی هم با مجاهدین داشت. همیشه همراه طالقانی بود. می‌گفت: «وقتی ما به سنندج رفتیم، تیراندازی و رگبار گلوله همه جا را گرفته بود. بنی‌صدر و بهشتی و هاشمی احتیاط می‌کردند از اتاق بیرون بیایند. اما طالقانی خیلی دل و جرأت داشت. وسط گلوله‌ها جلو می‌رفت. بالاخره اینها را خواستند و پیغام‌هایی دادند. قرار شد عزالدین حسینی بیاید جایی با آقایان صحبت کند.»

■ در سنج...

بله، در سنج بود. ما هم با عزالدین ملاقاتی داشتیم و همه این را درک کرده بودیم که شیخ عزالدین حسینی يك حس رقابت با آیت‌الله خمینی داشت. چون همه‌اش می‌گفت: «خمینی رهبر شیعه‌هاست. من هم رهبر اهل تسنن کردها هستم. خمینی چرا این کار را کرده؟ چرا این را گفته؟ من هم می‌خواهم آن کار را بکنم...» می‌خواست خودش را با آیت‌الله خمینی برابر کند. در حالی‌که بچه‌ام (ره) هم نمی‌شد. اولاً جوان بود. ثانیاً سواد در مقام مرجع و فقیه نداشت. در میان کردهای سنی هم حول او وحدتی نبود. ماجراجو بود. آن وقت این چریک‌های فدایی و پیکاری‌ها و به‌خصوص کومله‌ای‌ها دور او را گرفته بودند و بزرگش می‌کردند. او هم فکر کرده بود کسی است. در آن زمان، مشکل عمده مذاکرات، شیخ عزالدین حسینی بود. به هر صورت انصافاً در همان فروردین، آقای طالقانی، آنها را تقریباً آرام کرد و سر جایشان نشاند و حرف‌های ایشان خیلی مؤثر بود و با دستور طالقانی و توصیه و اصرار و پیگیری خودش، در همان موقع يك انتخابات شهری در سنج انجام شد. شورای شهری در کردستان درست شد. در آن شورا چند نفر عضو بودند که ما نیز آنها را می‌شناختیم.

هشت ماه بعد از این واقعه که به کردستان رفتیم - که يك دورانی گذشته بود - بچه‌های کرد سنج به دیدن ما می‌آمدند. حتی بعضی کمونیست‌ها و خیلی از طرفدارهای خودمختاری و... به من می‌گفتند که تجربه شورای شهر سنج، تجربه موفقی بود و این شورا را بی‌خودی منحل کردند و بگذارید این شورا دوباره سر کار بیاید. از يك طرف، شورا دچار کشمکش‌هایی بود، چون تیم‌های مختلف در آن بودند، ولی از سویی دیگر، در مجموع در میان مردم سنج و مهاباد از جایگاه و اقتدار بالایی برخوردار بود، به‌طوری‌که حرف شورا را می‌شنیدند. اعضا یازده نفر بودند که پنج‌نفر طرفدار مفتی زاده، سه‌نفر مذهبی مستقل با گرایش به مفتی‌زاده و سه‌نفر هم از گروه‌های چپ بودند. بعد از اقدام آقای طالقانی آرامشی در کردستان ایجاد شد. با بازگشت اینها و در پی این جریان در دولت و شورای انقلاب مسئله شورای شهر سنج مطرح شد. پیش از این آقای صدر حاج سیدجوادی که آن موقع وزیرکشور بودند (احتمالاً آقای صدر هم همراه این هیئت رفته بودند) پیشنهاد کرده بودند برای این که استمالتی هم از کردها بشود، استاندار کردستان را از کردها انتخاب کنیم. با پیشنهاد ایشان آقای ابراهیم یونسی (از افسران سابق حزب توده که بعدها جدا شد) استاندار کردستان شد. گفتنی است که آقای یونسی در دوره سال ۵۶ و ۵۷ در محافل حقوق بشر، با مهندس بازرگان و با آقای سراجی خیلی رفت و آمد داشت. مرحوم مطهری هم او را می‌شناخت. ما خودمان هم معتقد بوده و هستیم که استاندار هر محلی از مردم خود آن محل باشد. ولی انتخاب آقای یونسی به‌عنوان استاندار محلی، تجربه خوبی نبود. یعنی خیلی به کردهای فدایی طلب یا متعصبین ژیان کرد امتیاز داد؛ که در نهایت هم این شد که در زمان ایشان به پادگان مریوان حمله شد و اسلحه‌خانه آنجا را تخلیه کردند. یونسی در مظان اتهام قرار گرفت. در همان زمان بود که مرحوم امام دخالت کرد و فرمان داد که به داد کردستان برسید. متعاقب این فرمان، مردم گروه گروه به طرف کردستان حرکت کردند. آقای خلخالی هم به کردستان رفت و اعدام‌های زیادی کرد. من یکی از اعدامی‌هایش را به اسم سردار سنجی می‌شناختم. خانواده سنجی‌ها از فئودال‌هایی بودند که همیشه به نحوی با مجلس و دربار ارتباط داشتند. آقای خلخالی یکی از آنها را اعدام کرد. وقتی می‌خواستند اعدام کنند، خود روستایی‌های کرد را آوردند دور و بر او می‌رقصیدند، حتی زن‌هاشان به‌خاطر اعدام او شادی می‌کردند. خود کردها می‌گویند که این بساط را جور کرده‌اند، ولی مثل این که واقعیت داشته است. چون ما در کردستان شنیده بودیم، این فئودال‌ها و خان‌ها به مال و ناموس رعیت ظلم بسیار رومی‌داشتند و روستائیان دل پری از بعضی از خان‌ها داشتند. به هر صورت خلخالی آنجا ۴۰، ۵۰ نفر را اعدام کرد و کردستان يك دفعه ساکت شد. حتی گروه‌های چریکی مثل فدایی‌ها و پیکاری‌ها هم دیگر کاری نمی‌توانستند انجام دهند. فضا، فضای امنیتی شد. برخی از این تندروی‌هایی که خودشان کردند، منفعل بودند. بعضی‌ها هم از سرکوب می‌ترسیدند. در مهر ماه ۱۳۵۸ در شورای انقلاب و دولت مطرح شد که باید به کردستان رسید، نظر همه این بود که حالا که امنیت برقرار شده، ما باید از این فرصت استفاده کنیم و کارهای عمرانی را در آنجا با

سرعت پیش ببریم. همان ایامی بود که با پیشگامی حسن نزیه، یک روز درآمد نفت را به استان خوزستان اختصاص داده بود که البته مهندس بازرگان به این کار نزیه اعتراض داشت. نزیه در خوزستان سخنرانی کرد. میخواست کارگرها را ساکت کند، ولیکن وقتی او وعده داده بود، نمی شد پس گرفت. گفتند بیاییم این یک روز درآمد نفت را به هر استانی اختصاص دهیم. یک روز درآمد نفت هم به کردستان اختصاص بدهیم. فقط باید هیئتی بروند که هم اراده توسعه و عمران و هم نمایندگی تام‌الاختیار دولت باشند. رأی بر این قرار گرفت که یک هیئت ویژه (۲) به کردستان برود. این هیئت معروف شده بود به هیئت حسن نیت. به این جهت از طرف هیئت دولت، وزیر کشور آقای صباغیان، وزیر دفاع آقای چمران و رئیس سازمان و برنامه که بنده بودم، انتخاب شدیم. گفتند اینها باید اختیار عزل، نصب، تأسیس یا انحلال اداره، اجرای پروژه و استخدام داشته باشند.

■ این پیشنهاد با که بود؟

□ در آن جلسه خود اعضای شورای انقلاب بودند، آقای بهشتی هم بود. هیئت دولت هم بودند. آقای رجایی، هم موافق بود. یادم نیست چه کسی پیشنهاد کرد. شاید خود مهندس بازرگان طرفدار این فکر بود.

■ به دنبال قضایای پاره و سنج، چه طور شد که این هیئت ویژه شکل گرفت؟

□ بعد از پیام آیت‌الله خمینی، مردم گروه گروه برای جنگ به کردستان می‌رفتند. خود کردها از این که جمعیت توده‌ای شده، ترسیده بودند. دوم این که آقای شکبیا را جایگزین آقای یونسی کردند. ما با آقای شکبیا آشنا بودیم. خیلی مورد اطمینان بود. آدم خوب و مذهبی بود. تعصب افراطی کردی نداشت و بیشتر ساکن تهران بود. کردستان دیگر آرام و ساکت شده بود. آن موقع بود که در شورای انقلاب این مسئله مطرح شد. برخورد شورای انقلاب و دولت موقت، برخورد رقابتی یا کینه‌ای نبود، می‌گفتند باید فکر عقلایی کرد. من در آنجا صحبتی کردم درباره ستم مضاعف، نه به خاطر زبان، بلکه به خاطر عدم توسعه و عمران. استان کردستان انصافاً نسبت به تمام مناطق ایران عقب‌تر بود.

■ صباغیان هم همین را عنوان می‌کرد، می‌گفت مسئله توسعه کردستان مطرح بود.

□ همه نظرشان این بود که اگر کردستان در مسیر توسعه و صنعتی شدن بیفتد، این‌گونه احساسات قومی فروکش می‌کند. اکنون هم نظرم این است که نمی‌شود ژیان کرد و احساسات قومی کرد را انکار کرد، اما اگر صنعتی شدن و توسعه در آنجا اتفاق بیفتد، این احساسات کم کم تبدیل به احساسات ملی ایرانی می‌شود. تاکنون امکان و بسترش ایجاد نشده است؛ این نظر بود که ما با اختیارات کامل و بودجه به کردستان رفتیم. در ضمن مأمور مذاکرات هم بودیم. کمی پیش از این که ما تعیین شویم، خارج از برنامه هیئت دولت و شورای انقلاب، شخص امام خمینی، آقای فروهر را به‌عنوان مأمور ویژه خود به کردستان فرستاد. آقای خمینی مستقل از شورا هم کار می‌کرد. بعدها فروهر به ما گفت که مأمور بوده تا عزالدین حسینی را راضی کند و به قم بیاورد تا امام با او صحبت کند و در واقع فتنه از داخل کردستان خارج شود.

■ که دستگیرش کنند؟

□ نه، تحت نظر باشد. در واقع محاصره باشد. شاید از لحاظ تاکتیکی درست بود، چرا که اگر فتنه خارج شود، اوضاع خود به خود مساعد می‌شود.

■ آیا آقای فروهر این مأموریت را با کابینه یا هیئت هماهنگ نکرده بود؟

□ نه.

■ ظاهراً اولین باری که مرحوم فروهر به کردستان رفتند، دقیقاً بعد از خلع سلاح شهربانی مهاباد حول و حوش ۲۷ و ۲۸ بهمن وارد مهاباد می‌شوند. به همراه آیت‌الله نوری و چند نفر دیگر به سرپرستی فروهر. یعنی سابقه حضور فروهر در کردستان به هفت، هشت روز بعد از پیروزی انقلاب برمی‌گردد.

□ این دفعه دوم و یا شاید سومش بود. این بار خودش از طرف امام خمینی رفته بود و هیچ روحانی‌ای همراه او نبود. امام خمینی به فروهر خیلی علاقه داشت. چون آقای مصطفی مدتی با فروهر هم‌سلول بوده و خیلی از او پیش آقا تعریف کرده بود. فروهر هم انصافاً از زمان مصدق تا زمانی که کشته شد،

همیشه در درگیری‌ها صف‌شکن بود و بیشترین کتک‌ها را خودش می‌خورد. در همان سال ۵۶ هم چماقداران در کاروانسرا سنگی به او حمله کردند و کمرش را شکستند.

فروهر خیلی شجاع و جسور بود. آقای خمینی هم از این تیپ‌ها خوشش می‌آمد. به جز آقای خمینی، بقیه اعضای شورایی انقلاب با آقای طالقانی خوب نبودند. معروف شده بود که وی طرفدار کمونیست‌هاست. مرحوم مطهری نیز به‌خاطر همین شایعه با آیت‌الله طالقانی خوب نبود، ولیکن احساسات آقای خمینی با آنها فرق داشت. چون آقای طالقانی شجاع بود. در زندان‌ها همیشه نسبت به پلیس مهاجم بود. امام خمینی از این اخلاق آیت‌الله طالقانی خوشش می‌آمد. از آنجا که آقای خمینی به فروهر علاقه داشت، شخصاً گفت برو کردستان. وقتی اعلام شد که هیئت ویژه می‌خواهد به کردستان برود، فروهر در آنجا مصاحبه‌ای کرد و گفت: «هیچ هیئتی بدون حضور من نمی‌تواند با کردها صحبت کند. من متخصص کردستانم.» این بود که دولت و شورایی انقلاب فروهر را پذیرفتند. نه این‌که بخواهم بگویم وجودش ضرر داشت، وجودش برای ما مفید بود. با کردها هم بیشتر از ما آشنا بود، ولی شورایی انقلاب و دولت موقت او را تعیین نکرده بود. درباره آقای چمران هم در کردستان ذهنیت مثبتی نبود. در همان جریان پاوه (که در آن موقع البته از نیروهای ارتش استفاده کرد و چند حمله کردها و... را دفع کرد، معروف بود که یک شب ایشان در سردشت محاصره می‌شود. پادگان سردشت مثل یک کاسه، دور و بر تمام کوه را گرفته و هرکس روی کوه بود، پادگان زیر دستش بود. چمران با عده کمی... یک شب روی پشت بام پادگان تا صبح مقاومت می‌کرد. تا صبح یک‌نفری آنها را متواری کرد که شاهکار نظامی‌اش بود.) چمران پیش کردها و خصوصاً کردهای کمونیست مورد سوءظن بود. شورایی انقلاب و دولت موقت نیز موافقت کردند که خود چمران نیاید، بلکه یک نفر از طرف او به‌عنوان نماینده بیاید. این بود که سرتیپ مالک از طرف چمران با ما بود. آدم واردی بود که در زمان شاه جزو فرماندهان ظفار هم بوده است، منتها کاملاً طرفدار سیاست دولت در کردستان بود. او هم با سرکوب مخالف بود. او در تمام موارد و هر جا که مذاکره‌ای داشتیم، حضور داشت و با ما بود. کم حرف می‌زد. خیلی توصیه کارشناسی به ما می‌داد. ما ابتدا به مه‌آباد رفتیم و بیشتر وقت ما در مه‌آباد گذشت. در سفر اول از ۴ تا ۲۶ آبان ماه آنجا بودیم. در آنجا فروهر هم به ما ملحق شده بود. جدای از ما، آقای مهندس غرضی با یک عده نظیر اصغر صباغیان و نجاریان و چند تن دیگر و بازجویی‌های زندان قصر اول انقلاب بود آن موقع که مجاهدین هم جزو بازجویی‌ها بودند. تحت عنوان کمیته عمران امام که در واقع قرار بود یک روز بودجه درآمد نفت، در اختیارش باشد. به منطقه آمده و انصافاً با سرعت در روستاهای کردستان، حمام، درمانگاه، مدرسه و... می‌ساختند. ما می‌رفتیم از فعالیت‌های آنها بازدید می‌کردیم، اما از ما مستقل بودند. کمیته عمرانی‌ها مورد نفرت گروه‌های جدایی‌طلب کرد به‌خصوص کومله بودند. هر جا اینها را گیر می‌آوردند بی‌رحمانه می‌کشتند. آن موقع دفتر برنامه و بودجه استان در کارهای عمران فعال بود. من هم رئیس‌شان بودم و گاهی در آنجا دخالتی می‌کردم. کومله‌ای‌ها با سازمان برنامه نیز خیلی بد بودند، به‌طوری که یکی از کارکنان ما را به طرز فجیعی کشتند.

#### ■ کرد بود؟

□ بله کرد بود. یک کارمند غیرکارشناس داشتیم به اسم نمکی و چند نفر دیگر را به‌طرز فجیعی کشتند. وقتی جنازه‌های آنها را یافتند، دیدند که سگ‌ها شکم آنها را پاره کرده‌اند. اینها به‌شدت با عمرانی‌ها مخالف بودند، ما از اینجا سیاست آنها را فهمیدیم. کار دیگری که ما می‌کردیم، از این شهر به آن شهر می‌رفتیم، اما مرکزمان مه‌آباد بود. به سنندج، سقز، بانه، پاوه و سردشت هم رفتیم. در تمام شهرها، همراه و محافظ داشتیم. هر جا وارد می‌شدیم مستقیماً می‌رفتیم به مسجد جامع شهر و با پیشنماز آنجا که به او امام‌وستا می‌گفتند صحبت می‌کردیم. دوستان ما هم دورتا دور می‌نشستند. پاسدار هم در میان آنها بود. بدون استئنا وقتی ما با روحانیون کرد صحبت می‌کردیم، به دولت مرکزی و انقلاب اظهار وابستگی می‌کردند. البته همه شان نسبت به حزب دموکرات خیلی خوش‌بین بودند و خیلی از آنها عضو حزب دموکرات بودند، اما نسبت به کومله و رزگاری مخالف بودند. وقتی خصوصی حرف می‌زدیم

این‌طور می‌گفتند. بعد وقتی می‌گفتم: «مام اوستا لطفاً بلندتر بگویید که دوستان هم بشنوند»، سکوت می‌کرد. این داستان در هر شهری که می‌رفتیم، تکرار می‌شد. وقتی از کردستان به تهران برگشتم، تحلیل این بود که مردم کردستان خواست‌هایی دارند، اما جدایی‌طلب نیستند. تابع دولت مرکزی‌اند. رقیب شیعه و انقلاب نیستند، ولیکن نیروهای سیاسی، جوئی درست کرده‌اند که من نام آن را فنودالیتة سیاسی گذاشتم. ما يك نوع فنودال داریم که صاحب زمین‌اند، اما اینها زمین‌دار نیستند ولي مثل آنها صاحب قدرت نظامی‌اند و فضا سازی می‌کنند. به‌عنوان نمونه، آن‌موقع که ما در تهران بودیم، يك ستون نیروی نظامی از مهاباد به‌طرف سردشت حرکت می‌کند. نیروی کومله بیرون شهر جلوی آنها را می‌گیرند و می‌خواهند خلع‌سلاحشان کنند، ما تلفنی باخبر شدیم. مردم شهر مهاباد، همان‌ها که در جریان کردستان دخالت داشتند، علیه کومله قیام کردند و گفتند اگر جلوی ستون را باز نکنید، دفاتر تان را آتش می‌زنیم، که بالاخره کومله تسلیم شد. حضور هیئت ویژه در کردستان، کارهای عمرانی که داشت می‌شد و گفت‌وگوی آرام و بدون زور در خود مردم کرد اثر کرده بود و من احساس کردم با این خودآگاهی مردم، جوئی که گروه‌ها درست کرده بودند کجک در حال شکستن است. در تاریخ ۲۶ آبان، یعنی پس از اشغال سفارت و کنار رفتن دولت موقت، تشکیل دوبارة شوراي انقلاب پیش آمد، به توصیه دفتر امام، آقای خامنه‌ای به بنده زنگ زدند که: «بلند شو و زودتر بیا. تو در میان اینها از همه صادق‌تری.» ما ۲۶ آبان از کردستان برگشتیم. هنوز شوراي انقلاب شکل جدید به خود نگرفته بود. منتها وقتی من برگشتم، هیچ مقامی نبود که به او گزارش سفر را بدهم. این بود که رفتم پیش امام گزارش دادم. به این مضمون که «مردم کرد می‌خواهند با دولت باشند، چون گروه‌ها فضایی درست کرده‌اند که مردم جرأت ندارند حرفشان را بزنند. ما هم اگر بخواهیم الآن با این جدایی‌طلب‌ها بجنگیم، مردم را پشت خودشان دارند و اگر بخواهیم با آنها بجنگیم، جنگ کلاسیک در منطقه کوهستانی که نیروهای چریکی را دارد به ثمر نمی‌رسد.» آقای خمینی گفتند: «حالا چه کار باید کرد؟» گفتم: «پیشنهاد من این است که شما يك اعلامیه بدهید و استمالتی از مردم کردستان بکنید. اینها به خاطر اعدام‌های آقای خلخالی و مباران آزاده‌اند، به‌طوری‌که برخی از خانواده‌های اعدامی می‌آمدند پیش ما و گریه می‌کردند. دبیری بود که برادرش را اعدام کرده بودند. حتی کسانی بودند که طرفدار ما و دولت مرکزی بودند. دوم این که آن چیزهایی که خودتان مصلحت می‌دانید - آن‌موقع هنوز قانون اساسی از تصویب نگذشته بود - مثلاً فرض کنید استاندار یا مقامات دولتی درجه اول از خود کردها انتخاب بشوند. یا مثلاً تسهیلاتی فراهم می‌کنیم تا زبان کردی در دبستان و دبیرستان هم تدریس شود. چیزهایی که خودتان مصلحت می‌دانید و عده بدهید. من فکر می‌کنم به این ترتیب مردم به طرف دولت می‌آیند و از گروه‌ها جدا می‌شوند. آن‌وقت ما می‌توانیم با گروه‌های تجزیه‌طلب، اگر به تعدیاتشان ادامه دادند، بجنگیم. آنها اسلحه دارند، ما هم اسلحه داریم.»

امام خمینی گفتند: «من حتماً روی این مسئله فکر می‌کنم.» بنده که برگشتم، در راه از رادیو اعلامیه آقای خمینی را شنیدم. اعلامیه معروف ۲۶ آبان بود. فردای آن روز (۲۷ آبان) به سازمان برنامه آمدم. دکتر شیرازی، داماد قاضی محمد که در زندان زرهی سال ۳۴ با ما بود، با مرحوم بازرگان هم خیلی آشنا بود، با دسته گل پیش ما آمد و گفت: «آقا! دیشب مهاباد و سنجج جشن و پایکوبی بود. این اعلامیه آقای خمینی خیلی مؤثر افتاده است.»

من از این به بعد به‌طور یکسره در کردستان نبودم، پانزده روز تهران بودم. سه چهار روز می‌رفتم کردستان و برمی‌گشتم. بیشتر آقای مهندس صباغیان که بار اداری گردن او بود، آنجا اقامت داشت. ادارات نیز با هم دعوا داشتند. مشکلات زیاد بود و صباغیان خیلی درگیر بود. (گرچه او عضو هیئت بود، ولی بعد از استعفای دولت موقت وزیر کشور نبود) ما مدتی به‌جای خودمان چند نفری را در استانداری گماشتیم؛ اشکرم میرزایی بود و رضا ناجیان و یکی هم کردی به اسم شاه‌ویسی. ما اینها را جای هیئت ویژه گذاشتیم. اینها خیلی زجر کشیدند. چون کومله دائم آتش می‌سوزاندند و اذیت می‌کردند. مردم را دور استانداری می‌آوردند و تحت فشار قرار می‌دادند که باید خواست‌های ما را برآورده کنید.

بر سرخواست‌هایشان هم چند باری ما با آنها مذاکره کردیم. اول با دموکرات‌ها مذاکره نمودیم. فروهر هم بود، به همراه قاسملو و غنی بلوریان و شرفکندي و دونفر دیگر که اسمشان یادم رفته است. مذاکراتمان با دموکرات‌ها خیلی پیش رفت. گفتیم ما با کسی که سلاح برداشته و می‌جنگد مذاکره نمی‌کنیم. ما با کسی مذاکره می‌کنیم که اعلام کند سلاح را زمین گذاشته است. حزب دموکرات خیلی زود این را پذیرفت و اعلامیه داد. همیشه حزب دموکرات با ما همراه بود. آقای عمویی و مرحوم شلتوکی، از طرف حزب توده با ما ملاقات داشتند، می‌رفتند با کردها صحبت می‌کردند. آنها مواضع حزب دموکرات را تأیید می‌کردند، اما کومله زیر بار نمی‌رفت، شدیداً در موضع تجزیه‌طلبی بود. حزب دموکرات با کومله رقابت و مبارزه می‌کرد. کومله‌ای‌ها اسلحه را زمین نمی‌گذاشتند. یک شب در سردشت رفتیم در کوهستان‌ها، چون جای مذاکره را آنها تعیین می‌کردند. جلال طالبانی هم واسطه ما بود. کومله‌ای‌ها، عزالدین حسینی و فدایی‌ها یک طرف بودند. شیخ‌الاسلامی هم از جماعت فدایی‌ها حضور داشت که همیشه گارد عزالدین حسینی بود. این طرف هم ما بودیم. از دموکرات‌ها هم یکی دو تا بودند. تا صبح حرف زدیم. عزالدین حسینی زیر بار نرفت، جاه‌طلب و بازیگر بود. ما می‌گفتیم: «اسلحه را زمین بگذارید تا ما با شما مذاکره کنیم.» شیخ عزالدین می‌گفت: «شما مذاکره را شروع کنید، ما کم‌کم اسلحه را زمین می‌گذاریم.» منظورم این است که ما با آنها مذاکره می‌کردیم. من یادم هست بیرون جلسه، یک بار بچه‌های خودمان به رضا ناجیان گفتند: «چرا شما با اینها مذاکره می‌کنید؟» گفت: «سیاست ما فعلاً این است. ما می‌خواهیم مردم را از آنها جدا کنیم. آنها جو درست کرده‌اند و مردم را ترسانده‌اند. ما که بالاخره با آنها می‌جنگیم، اما باید مردم را از آنها جدا کنیم.» آقای خمینی هم این سیاست ما را پذیرفت، لذا سرتاسر زمستان سال ۵۸، کج‌دار و مریز، گاهی به کردستان می‌رفتیم، گاهی مذاکره و کارهای عمرانی هم پشتش بود. کارهای عمرانی صدمات زیادی داشت. دوستان ما تحت مدیریت آقای مهندس غرضی، مورد کینه و عداوت کومله‌ای‌ها بودند. بدین‌جهت هرچه می‌توانستند در کار عمرانی اخلاص می‌کردند. قاسملو خودش طرف صحبت ما بود. خیلی طرفدار خودمختاری بود. ما می‌گفتیم: «خودمختاری یعنی جدایی»، ولی او انکار می‌کرد. کشورهای فدراتیو مثل آلمان و آمریکا را مثال می‌زد. ما می‌گفتیم: «دولت مرکزی آنها قوی است. اما اینجا دولت ما هنوز تازه است و تثبیت نشده و در داخل خود انسجام ندارد. وانگهی ما اگر با شما موافقت کنیم، خوزستانی‌ها هم خودمختاری می‌خواهند. بلوچ‌ها هم خودمختاری می‌خواهند. مملکت تجزیه می‌شود.» بعد یک روز مصاحبه‌ای در تلویزیون ترتیب داده شد که من صحبت کردم و گفتم: «من اگر بخواهم با خودمختاری کردستان موافقت کنم، مثل این است که بگویند دست‌هایت را باید قطع کنی. می‌گذارم دست‌هایم قطع شود، اما امضایش نمی‌کنم.» در تلویزیون پخش شد. اما در ارومیه در سفرمان بعد از ملاقات امام خمینی و در مهاباد، بسیاری از کسانی که حسن‌نیت داشتند و ملی بودند، خیلی از این صحبت‌ها استقبال کردند. من آنجا رفیق شخصی نداشتم، اما عده‌ای که بیشترشان هم اعضای همین مکتب قرآن مرحوم مفتی‌زاده بودند، با ما نزدیک شدند. بهترین بچه‌هایی که ما با آنها آشنا شدیم، بچه‌های مکتب قرآن بودند. این را یادم رفت بگویم، ما در همان سفر اول متوجه شدیم که در کل کردستان از لحاظ اجتماعی، انقلاب اسلامی اصلاً وارد نشده است. مثلاً عرق، ورق، مشروب و.... کنار خیابان می‌فروختند. از شهرهای مجاور غیر کرد می‌آمدند، آنجا خرید می‌کردند. شعائر انقلاب در تهران فرهنگ شده بود. همه روسری سر می‌کردند، اما آنجا سر کلاس اگر کسی را می‌دیدند که روسری سرش کرده، بیرون می‌کردند، لج می‌کردند. تنها گروهی که ما آنجا دیدیم هم هوادار شریعتی‌اند، هم انقلابی‌اند، هم مسلمان‌اند، این بچه‌های مکتب قرآنی بودند. ما در سفرهای آخر در کرمانشاه با مرحوم مفتی‌زاده ملاقات کردیم، تا آن موقع فرصت نکرده بودیم که با ایشان نزدیک شویم، اما بچه‌های این مکتب خیلی خوب بودند. معلوم بود که مرحوم مفتی‌زاده آنها را تربیت کرده است. من نمی‌دانم چرا این عناصر اطلاعاتی ما این با مفتی‌زاده این قدر بد بودند؟! ■

چرا قبل از برخورد عناصر اطلاعاتی، دولت موقت از مفتی‌زاده استفاده نکرد؟

□ مفتی زاده تا اندازه‌ای راجع به کل ایران ادعا داشت، می‌گفت: «آیت‌الله خمینی باید با من مشورت کند.» آیت‌الله طالقانی به نسبتی با مفتی زاده کمی فاصله را حفظ می‌کرد. چندان او را خودمانی نمی‌دانست. آقای مفتی زاده آدم مخلصی بود، اما برای خودش خیلی جایگاه قائل بود. بچه‌های اسلامی تهران نمی‌توانستند زیر بار این مسئله بروند. اما بچه‌های مکتب قرآنش بسیار خوب بودند. از جمله سعید و رؤف، که سعید را اواخر اسفند سال ۵۸ کشتند، ما خیلی تلاش می‌کردیم که کردستان دوباره جنگ نشود و برخی از کردهای یکی از شهرها که کاسب‌های تاجر، معروف به نزول خواری و انحراف جنسی بودند، به محل مجلس خبرگان (مجلس شورای فعلی) آمده و متحصن شده بودند. عده‌ای از کردها نیز با اینها همراه بودند. اینها چند ماه شب و روز آنجا می‌خوابیدند. دور و بر دکتر بهشتی و... را گرفته بودند که اگر به ما اسلحه بدهید، ما با مخالفان جمهوری می‌جنگیم. ما می‌ترسیدیم که اینها دست آخر مسئولین را فریب بدهند.

آخرین شب‌های اسفند ماه، نزدیک عید، سعید آمد و گفت: «فردا می‌خواهند حمله کنند. قرار شده که سپاه از طرف کامیاران حمله کرده. به طرف پاوه پیشروی می‌کند و این پیشمرگ‌ها هم دنبالشان باشند.» (که بالاخره اسلحه گرفته بودند).

مهندس صباغیان به کارهای اداری می‌پرداخت، من هم به کارهای مردمی رسیدگی می‌کردم. با جوان‌ها بحث و گفت‌وگو می‌کردم. فروهر هم اهل سخنرانی و مصاحبه بود.

سعید گفت: «قرار است پیشمرگ‌ها جنگ را ادامه بدهند.» فردا شب ما رفتیم شورای انقلاب با مرحوم بهشتی مطرح کردیم. گفتیم: «این کار اخلال در برنامه ما و هیئت ویژه است که از طرف شورای انقلاب، دولت و شخص امام مأموریم. همه کارهای کردستان را اعم از سیاسی، عمرانی و اداری به ما سپرده‌اند و این کار درستی نیست، چون اقتدار دولت مرکزی را تضعیف می‌کند. ما نماینده دولت مرکزی هستیم. ما تجربه داریم، در ویتنام ارتش آمریکا به آن عظمت، هشتصد هزار سرباز آمریکایی از پس ویت‌کنگ‌ها برنیامدند. آنها به مناطق کوهستانی آشنایند و هیچ نیروی نظامی رسمی نمی‌تواند با آنها مقابله کند. سپاه در کامیاران گیر می‌کند، پیشمرگان نمی‌توانند ادامه بدهند و ارتش باید بیاید وسط و اگر ارتش مداخله کند، تمام دولت ایران در باتلاق جنگ‌های چریکی فرومی‌رود.» سال‌های بعد، از کردستان، کسی می‌آمد به ما خبر می‌داد. می‌گفتند روزها سنج دست دولت است و شب از ساعت ۵/۳۰ به بعد دست آنهاست. این جنگ ممکن است باعث سرکوب موقت بشود، ولی گروه‌ها خود را مظلوم می‌نمایند و مردم را جذب می‌کنند. ما با مرحوم بهشتی اتمام حجت کردیم، ولی اثری نداشت؛ بنابراین من کنارگیری کردم. هیئت ویژه از اول فروردین ۱۳۵۹ دیگر نقشی نداشت.

■ بنی صدر هم رئیس‌جمهور شده بود؟

□ بله، بنی صدر همان سیاست‌های ما را داشت. همیشه هم در شورای انقلاب دعوا داشت، اما اثر نداشت.

■ آیا اعلام کردید که هیئت ویژه منحل شده است؟

□ نه، اعلام نکردیم. عملاً کم‌رنگ شد و دیگر دخالت نکردیم، خودشان استاندار گذاشتند. آنجا گفتیم که ما دیگر مسئولیت نداریم. اسفند ماه ۵۸ بود که یکی از بچه‌های مفتی زاده به‌نام رؤف به ملاقات ما آمد. مقدار زیادی هم اعلامیه و تحلیل و بیانیه با خود آورده بود. چه آنهایی را که گروه‌های مختلف داده بودند، چه آنهایی را که اینها داده بودند، اینها خودشان را در آنجا به نام جهاد و همکارهای جهاد معرفی می‌کردند؛ همان کمیته عمران امام خمینی و جهاد (مهندس غرضی). رؤف می‌گفت: «اقتشار مختلف کرد اظهار امیدواری می‌کردند که این هیئت کارش پیش برود و بگیرد، سیاست‌هایش پیش برود. کار هیئت ویژه از نظر اقناع و نفوذ در مردم کردستان موفق بوده، سرکوب و خفقان و ساکت کردن کردستان را ارتشی‌های زمان شاه هم کردند. بعد هم شاید این کار را سپاه و ارتش هم بکنند. اما از این بابت که در مردم نفوذ کنند و مردم هم حمایت کنند. کار هیئت موفق بوده است» و بیانیه‌ها و اعلامیه‌های هم که در کردستان پخش می‌کرد، این ادعایش را تأیید می‌کرد. این چیزهایی است که در کردستان مشاهده کردم و آخر دیگر به‌طور رسمی ما کنار نیامدیم، ولی عملاً کنار گذاشته شدیم.

■ شما در کرمانشاه با آقای مفتی زاده ملاقات داشتید، لطفاً در این باره صحبت بفرمایید.

□ ما آنجا به چشم خود دیدیم و فهمیدیم تنها جایی که اسم اسلام می‌آمد، یادی از شریعتی می‌شد و احساسات مذهبی داشتند، بچه‌های مفتی زاده بودند. ما به اینها علاقه داشتیم، ولی اینها می‌خواستند که طرف صحبت ما فقط اینها باشند. ما می‌گفتیم که ما با دیگران هم بحث داریم، باید آنها را نیز اقناع کنیم. بچه‌های مفتی زاده از جانب کومله و... معروف بودند به «جاش». موقعی که من سنج بودم جزو بچه‌هایی که پیش من می‌آمدند، چپی‌ها و کمونیست‌ها هم بودند. یکی هم مردوخی بود که نسبتی با آقای بایزید مردوخی سازمان برنامه داشت. مردوخی‌ها در کردستان خانواده بزرگ و معروفی‌اند. او که می‌دانست من می‌دانم آنها چپی‌اند به من گفت: «فلانی! این شورایی که آقای طالقانی تأسیس کرد، موفق بوده. شما به‌گونه‌ای این شورا را ادامه بدهید.» منظورم این است که آنها هم این توصیه را داشتند. چپی‌های غیرمحراب و ملی هم این را به ما می‌گفتند. مثلاً من یک آشنا داشتم توی کومله‌ای‌ها به اسم یوسف اردلان که دانشجو بود. سال ۴۲ و ۴۵ و ۴۶ که در زندان بودم، او هم جزو دانشجویایی بود که در زندان با من رفیق شده بود. یادم هست زمانی مصطفی مفیدی با او کار می‌کرد. او حالا از رهبران کومله شده بود. وقتی من بنا به سابقه‌اشناسی با او صحبت می‌کردم، بچه‌ها به من اعتراض می‌کردند که چرا با او صحبت می‌کنی؟ کومله‌ای‌ها در میان مردم بدنام بودند. الان هم به نظر من تنها گروهی که برانداز است، همین کومله است. چون کومله با حزب کمونیست کارگری ایران در خارج از کشور - که اصلاً کارگردانش اسراییل است - ائتلاف دارد. در جریان کنفرانس برلین هم دخالت داشتند و جلسه را بر هم می‌زدند.

■ آن زمان خطبه‌های نماز جمعه تهران مستقیم از تلویزیون پخش می‌شد و آیت‌الله منتظری در خطبه نماز، عزالدین حسینی را به‌عنوان خبیث معرفی کرد. از آن به بعد خطبه‌ها مستقیم پخش نشد.

□ هیچ یادم نمی‌آید. الان فقط صحبت دکتر بقایی را به یاد دارم. ما با دکتر بقایی همیشه مخالف بودیم. در نیمه آذرماه سال ۵۸، در جلسه شورایی مرکزی حزب زحمتکشان صحبت کرده، وصیت کرد، آنجا حرف‌های مهمی زده بود. در حالی که سه ماه پیش گفته بود همه کارها باید در دست روحانیت باشد، اما همان‌جا اظهار می‌دارد: «گفته بودیم روحانیت کاری از دستش بر نمی‌آید.» همیشه گفته بودیم روحانیون نمی‌توانند حکومت کنند، نمونه‌اش هم آقای منتظری و آقای طالقانی. سی سال است به این آقای طالقانی می‌گوییم آقا گول این کمونیست‌ها را نخور، به کمونیست‌ها خوش‌بین نباش. هی می‌روی با اینها صحبت می‌کنی. آقای منتظری هم نفهمیده که وقتی هیئتی از طرف دولت برای مذاکره با کردها رفته، نباید با عزالدین چنین برخوردی بکند.» از نظر دکتر بقایی آخوندهایی که نمی‌توانستند حکومت کنند، این دو تا بودند، بقیه خوب بودند.

■ ابتدا به تحولات دهه ۲۰ به بعد اشاره کردید، قطعاً اینجا برای هر مخاطبی سؤال ایجاد می‌شود که آیا دوستان ملی و مذهبی ما طی فعالیت‌های سیاسی خودشان خصوصاً از سال ۴۰ به بعد که نهضت آزادی تشکیل شد و پس از محاکمه و زندان‌ها اصولاً به فکر مسئله قومیت‌های ایرانی بودند یا خیر؟

□ خیر، در آن دوره آن چنان مبارزه روی خود رژیم و شاه متمرکز بود که به مسائل دیگر از جمله قومیت‌ها نمی‌اندیشیدیم. اکنون هم ملاحظه می‌کنید که دوم خردادی‌ها روی جناح راست متمرکزند و به هیچ موضوع دیگری توجه ندارند و به نظر ما تک بعدی شده‌اند. ما هم آن موقع هیچ چیزی جلوی چشممان نبود، مگر این که رژیم شاه را بی‌اعتبار و بی‌آبرو کنیم. هرگز حتی فرض نمی‌کردیم که اگر شاه معدوم شد و مملکت به‌دست ما افتاد، چه کنیم؟ صحبت به آنجا نمی‌رسید. یکی دو بار اتفاق افتاد در سال‌های زندان ۴۲ تا ۴۶ که ما نهضتی‌های آن موقع که ۹ نفر بودیم و محاکمه و محکوم شده بودیم. محکومین عبارت بودند از: آقایان بازرگان و مرحوم طالقانی و پدرم، علی بابایی، جعفری، بسته‌نگار، حکیمی، شیبانی، انتظاری. پرسیدم که سرنوشت رژیم چه می‌شود؟ آنجا مهندس بازرگان تحلیل‌هایی کرد و گفت: «کار ما به اسلحه خواهد کشید و چون آن موقع ما صلاحیت رهبری نداریم.. باید یک نسل جدید به وجود بیاید.» آن ایام راجع به این که بعد از پیروزی یا برقراری دموکراسی در کشور چه کنیم، مقداری صحبت شد. من یادم نیست که مواضع چه بود. فکر می‌کنم که نظر طالقانی و مهندس بازرگان روی آزادی درون استانی بود مثل فدراتیو. منتها فضا را برای طرح این مسائل مناسب

نمی‌دانستند. چون بعضی مسائل - با این که بنیادی است - اما اگر در شرایط خاصی مطرح شود، موجب تفرقه می‌شود. آن موقع همه پرهیز داشتند که در این مورد صحبت کنند.

■ از هم‌بند بودن با امثال بلوریان چیزی خاطرتان هست؟

□ عزیز یوسفی با من قهر بود، بر سر این که کردها می‌خواهند جدا شوند. من می‌گفتم که خودمختاری به جدایی می‌کشد. آدم تندي بود. اما با غنی بلوریان رفیق بودیم و شوخی هم می‌کردیم.

در زندان همه از بحث‌های جدی پرهیز می‌کردند. حتی مجاهدین، درون گروهی با هم صحبت می‌کردند. اما با گروه‌های دیگر صحبت نمی‌کردند. چون می‌گفتند در زندان باید کاری بکنند که وحدت ایجاد شود. این بحث‌های تفرقه‌انگیز نباید مطرح شود. به خصوص وقتی که به برازجان رفتیم، برازجان جوّ عجیبی حاکم بود. در برازجان اولین باری بود که ما نهضتی‌ها و دونفر از بچه‌های خللیل ملکی (منوچهر صفا و عباس عاقلی‌زاده) هم با ما بودند. اولین باری بود که به حزب توده برمی‌خوریم. آنها هم افسرهای حزب توده بودند، چند نفر از افراد کرد بودند، چند نفر از افراد فرقه دموکرات آذربایجان. اینها زندانی‌های درازمدت داشتند. ما که رفیق فضایی آنجا خاموش و سرد و واقعاً بی‌روحیه بود، ولی در عین حال نظامی، منظم و دقیق برخلاف ما، همه کارهایشان منظم و سرساعت بود. مثلاً هر چهارشنبه نظافت داشتند. بعد هم حمام. از ساعت ۱۰ صبح تا ظهر، موسیقی کلاسیک گوش می‌کردند. صفحه گرامافون می‌گذاشتند. ما این نظم و دیسیپلین داخل زندان را انصافاً از آنها یاد گرفتیم. آنها روی ما تأثیر گذاشتند، ولی ما هم روی آنها خیلی تأثیر گذاشتیم. من این را بارها از عمومی شنیدم. ما جوان و تازه نفس بودیم و اینها از ما روحیه می‌گرفتند. هم از لحاظ بگو بخند و شوخی و... همین محسن طاهری (که خدا رحمتش کند) خیلی شوخ بود. آقای طالقانی و توده‌ای‌ها از کارهای او می‌خندیدند. ما هم با آنها روابط حسنه‌ای داشتیم. ما یکی دو دفعه چون جوان بودیم و پرشور، خیلی دنبال این بودیم که با توده‌ای‌ها درباره اشتباهات حزب توده در زمان مصدق صحبت کنیم. یک دفعه با آقای کی‌منش به صحبت نشستیم، اما وقتی سر صحبت را باز کردیم، خیلی به او برخورد، نه این که تظاهر بکند. بسیار عاطفی بود. یک دفعه هم با عزیز یوسفی صحبت کردیم. عزیز یوسفی شخصیت مهاجمی داشت و در نهایت هم دعوا شد. من کوتاه می‌آمدم و او حمله می‌کرد. با چنین تجربه‌هایی، گفت‌وگو در موارد اختلافی منسوخ شد. قرار شد دیگر از این‌گونه صحبت‌ها نکنیم تا دلخوری پیش نیاید.

■ یعنی یوسفی و بلوریان آن موقع زیر چتر توده بودند.

□ بله.

■ پس چرا تکذیب می‌کنند؟

□ نه، الان تکذیب می‌کنند، ولی با حزب توده روابط خیلی صمیمانه‌ای داشتند.

■ مهندس میثمی در خاطراتش از غنی بلوریان در زندان عادل‌آباد شیراز چنین نقل کرده است که به آقای بلوریان گفتم: «آ غنی! یک سوال خودماتی دارم. شما که در کردستان براساس پنج دوره تاریخ مارکس در دوره خان خانی و فنودالی به سر می‌برید، چه‌طور مرحله‌سوزی کردید و حزبی کمونیستی راه انداختید؟» گفت: «وقتی حزب دموکرات کردستان رهبری حزب توده و ستاد زحمتکشان شوروی را بپذیرد، دیگر کردستان کمونیستی می‌شود. هرچند در دوران فنودالیزم باشیم.» یعنی به روابط درون کردستان کاری نداشت.

□ بله، این وجه استراتژی جهانی‌شان را داشتند. بعضی‌شان مذهبی بودند، البته آنهایی که ما در زندان‌ها دیدیم این‌طور نبودند، اما در کردستان زیاد بودند.

■ آیا در جریان انقلاب این دغدغه بود که برای کردستان چه باید کرد؟ اقوام ما چه می‌شوند؟ یکی از بحث‌های مرحوم مفتی‌زاده، گلایه‌هایی بود که بعدها هم خیلی جدی شد. روی بحث مذهب رسمی بود که در قانون اساسی نباید اعلام بشود مذهب رسمی شیعه است، بلکه عنوان بشود دین رسمی اسلام است. شیعه و سنی نباشد. حتی فقهایی که می‌خواهند قانون را نظارت کنند، نباید لزوماً شیعه یا سنی باشند. این دغدغه‌ها به چه شکل بود؟

□ نه در قالب مسئله کردستان، اما در قالب کلی خیلی مطرح بود. ما هم می‌گفتیم باید اسلام باشد. روی شیعه تأکید نکنید، تفرقه می‌افتد. در کمیسیون‌های مجلس خبرگان. من با طرح دخالت ولایت فقیه مخالفت کردم، هیچ‌کس علنی نگفت. خیلی‌ها مخالف بودند. وقتی بحث بود، آقای جعفر سبحانی - رئیس

مؤسسه امام صادق در قم - پهلوي من مي‌نشست. چندبار که من وقت گرفتم صحبت کنم، به من مي‌گفت اين را بگو... اين را نگو... راهنمايي مي‌کرد. اما خودش مخالفت نمي‌کرد و حرف نمي‌زد. (مرحوم انگجي هم مخالف بود) وقتي اصل ۵ ولايت‌فقيه تصويب شد، مجلس را به ده تا کميسيون تقسيم کردند. کميسيون شماره ۵ مخصوص قوه مجريه بود. ما رقتيم در کميسيون شماره ۵ قوه مجريه. از ديگر آقايان که حضور داشتند، يکي آقاي حاج‌شيخ مرتضي حائري بود - که شخصيتي نزديک به مرجعيت داشت - فرزند مرحوم حاج‌شيخ عبدالکریم حائري که آقاي خميني هم خيلي به او احترام مي‌گذاشت. او وصي آقاي خميني هم بود (پدربزرگ همين آقاي حسين خميني، يعني پدرخانم آقامصطفي بود). شيخ محمد کرمي اهل اهواز هم عضو کميسيون بود. همچنين آقاي حاج جواد هشترخاني که مجتهد و در مقام مرجعيت بود، ولي لباس آخوندي نمي‌پوشيد. يك لباده يا شلواري تنش بود. روحاني ديگري هم بود به اسم طاهري گرگاني که حالا هم هست و آقاي شيخ‌جعفر سبحاني غير از اين ها دو تا شخصي بودند يکي دکتر حميد نوربخش، يکي هم بنده. دکتر حميد نوربخش (فرزند سيدکمال نوربخش) قبلاً دانشجوي دانشکده فني بود. هر کميسيوني خودش رئيس و دبیر انتخاب مي‌کرد. آقاي طالقاني رئيس کميسيون شد، من هم دبیر کميسيون شدم. مجموعه کميسيون اجرائي با ورود ولي فقيه به قوه مجريه مخالف بودند. فقط طاهري گرگاني موافق بود، ما در بين خودمان بحث نداشتيم. گردانندگان ديده بودند در کميسيون شماره ۵ کسي از ولايت‌فقيه دفاع نمي‌کند. آيت الله مشکيني از خارج از کميسيون، دو سه جلسه آمد که از ولايت‌فقيه در قوه مجريه دفاع کند. گمان مي‌کرد من ضدروحاني هستم. در حالي که اين‌طور نبود. خدا مي‌داند که منظور ما حاکميت مردم بود. حاکميت مردم هم طبعاً در آن استان‌ها و اقوام مصداق پيدا مي‌کرد. يعني همه مردم حقيقي دارند. وقتي شما اصل را بر اين مي‌گذاري که همه مردم حق دارند، اقوام نيز حقيقي دارند. اين مردم قرن‌ها با هم بوده‌اند. آنها به‌طور خاص سخنگو و جاياگهي دارند. ما هيچ‌گونه عقايد حاکمانه تمرکزگرايانه نداشتيم. عيب ما اين بود که هميشه درگير بحث‌هاي اجرائي و تشکيلاتي و روزمره بوديم. هيچ وقت گفت‌وگوهاي تحليلي درازمدت نمي‌کرديم.

■ در اين هينت ويژه و رفت و آمدهايتان، گرايش‌هاي ضداهل تسنن هم بود؟  
 □ نه، در دور و بري‌هاي ما نبودند. در شوراي انقلاب هم نبود. اما در جلسات به اهل تسنن حمله نمي‌کرديم. به‌طور کلي گرايش ضد اهل تسنن در روشنفکري مذهبي وجود نداشت.

■ در بين اطرافيان آيت‌الله خميني و شوراي انقلاب و... چه طور؟  
 □ اگرچه چندان با آقاي خميني محشور نبودم، اما چنين چيزي را از ايشان نشنيدم. شوراي انقلابي‌ها نيز که در واقع انصافاً پيشتازترين اقشار روحانيت بودند، هيچ‌گاه دعواي شيعه و سني را طرح نمي‌کردند.

■ ظاهراً در آن دوره آقاي اشراقي يك بار به مهاباد آمدند که شما هم در هينت ويژه بوديد. يك بار هم بعداً آيت‌الله حسيني کرمانی آمدند. آقاي غني بلوريان در خاطراتش درباره آيت‌الله کرمانی مي‌گويد در همان حول و حوش آذر و دي ماه ۵۸ بود که ايشان با رهبران کرد ملاقات کرد و گفت: «حرف مرا حرف آيت‌الله خميني بدانيد و حالا حرف‌هايتان را بزنيد...»

□ نه، من خاطر من نيست. آيت‌الله حسيني کرمانی را مي‌شناسم. در دوره اول مجلس هم بود، ولي نيمه‌کاره رها کرد و رفت.

■ در اوایل پيروزي انقلاب به نظر مي‌آيد کم کم گروه‌هاي چپ که مسلح مي‌شدند (افزون بر دموکرات و کومله). آيا با توجه به سابقه احزاب چپ در زمان شاه براي شما نگران‌کننده نبود؟ اشاره مي‌کنم به خاطرات ايرج کشکولي که تازه منتشر شده، بعد از سرکوب عشايير قشقايي از جانب سازمان انقلابي حزب‌توده براي مبارزه مسلحانه به کردستان آمد.

□ ما از کليت‌بحث‌هاي رهبري و حکومت برکنار بوديم. ما به قول خودشان «خارج از دايره خودي» بوديم. در بين ما بحث نبود. ما درباره مسائل ديگر هم با آنها بحثي نمي‌کرديم، بحث نمي‌کرديم. من در دادگاه هم گفتم من بيست‌وسه سال است حرف‌هايي مي‌گويم، مي‌نويسم، مصاحبه مي‌کنم. ادعا نمي‌کنم که همه حرف‌هاي من درست است، ولي کسي نبود بيايد به من بگويد فلاني اين اشتباهات در حرف‌هاي تو هست. يا با توجه به اين منابع ديني، آنچه که مي‌گوئي غلط است. فقط از پشت ميز بازجويي... آخر رويه علي(ع) اين بود؟ علي(ع) در جنگ جمل با اصحابش نشسته. اصحاب مي‌گويند: «بس است. ما

با اینها اتمام حجت کردیم، باید جنگ کنیم.» حضرت علی می‌گوید: «نه، هنوز هم فرصتی بگذاریم، ناامید نباشیم.» خودش هم شخصاً می‌رفت و مذاکره می‌کرد. حالا ما هم نمی‌گوییم مقامات بالا بیایند و صحبت کنند. اما شخص دوم و سومی نمی‌توانست بیاید با من صحبت کند و یا مرا احضار کند که صحبت کنیم. فقط پشت میز دادگاه و محاکمه باید صحبت کنیم؟ کسی جرأت نمی‌کند مسئله فدراتیو را در ایران مطرح کند. من خودم موافق فدراتیوم، اما شرایط خطرناک است. اکنون یک گرایش گریز از مرکزی در ایران هست. همه گرایش به خودمختاری و استقلال دارند. اگر ما در این شرایط بیاییم بحث فدراتیو راه بیندازیم، به ضرر ایران تمام می‌شود و ممکن است ایران تجزیه بشود. در فضایی که تفاهماتی بین مردم باشد، مردم اشتراکی داشته باشند، امکان مطرح کردن خواهد بود با طرح این بحث در انقلاب کبیر فرانسه، درگیری‌ها و کشت و کشتار بسیاری شد، اما اصل هویت فرانسوی برایشان مقدس بود. لذا از وقتی بلژیک و انگلیس هماهنگ کردند که به فرانسه حمله کنند. همه گروه‌های مخالف با هم یکی شدند. یعنی منافع ملی فرانسه فراتر از منافع قومی و محلی بود.

■ سوال من این بود که به هر حال نیروهای مسلح داشتند می‌رفتند کردستان و دولت موقت، دولت قانونی کشور بود. با این پدیده چه برخوردی داشت؟ فدایی، پیکار و... همه می‌رفتند. می‌شد پیش بینی کرد که نیروهای مسلح بی‌علت جایی نمی‌روند، آیا به این مسئله حساس شدید؟ گویا در سردشت هم جلال طالبانی واسط شده بود و قطعاً قبل از آن، یعنی اصولاً از درگیری سنجید به بعد، پای نیروهای جلال طالبانی در همراهی با دموکرات و احزاب چپ در درگیری‌های کردستان جدی بود. آیا برای شما نگران‌کننده نبود که کردهای عراق در ایران چه می‌خواهند؟

□ آن موقع نه، چرا؟ برای این که اول انقلاب تمام نیروهای انقلابی دنیا به اینجا می‌آمدند و با آقای بازرگان، دکتر یزدی، آقای منتظری، آقای طالقانی و آقای خمینی ملاقات می‌کردند. مثلاً خود عرفات با گروه‌های مختلف نهضت فلسطین آمدند. از نهضت‌های آزادیبخش جهان می‌آمدند، به‌طوری که در اواخر سال ۵۸، در شورای انقلاب مطرح شد که ما بایستی سازمانی درست کنیم که به کار نهضت آزادیبخش برسد، چون مراجعات زیاد است و بودجه هم می‌خواستند. مسئله نهضت آزادیبخش را به آقای منتظری واگذار کردند، نهضت آزادیبخش هم یعنی مناطق اسلامی یا مناطق داخلی کشور! اما به‌عنوان خطر به آن نگاه نمی‌کردند. دولت موقت در همان اول انقلاب، روی این اصل که «حالا مردم همیشه سرکوب شده اند و استبداد بوده، گفت: ما باید آزاد کنیم. اختیار استان‌ها را بدهیم دست خودشان.» ما را متهم می‌کنند به لیبرال، اما این دیگر واقعاً خیلی لیبرال‌بازی بود که به اصطلاح مراعات خطرهای موجود را نکنیم. یادم رفت بگویم همان موقع که ما کردستان می‌رفتیم، پشت شیشه همه مغازه‌ها نقشه‌ای از کردستان بزرگ با رنگ سبز زده بودند. تمام منطقه خاورمیانه را رنگ‌های صورتی و زرد و... اما کردستان سبز پررنگ از سوریه شروع شده بود تا عراق و ایران. پایین‌تر آمده بود لرستان، خوزستان و تا بوشهر. اینها خطوط مرزی کردستان بزرگ بود. دعوای ما بر سر همین نقشه بود. من می‌دانم کردها دارای احساسات ژیان کرد هستند. این را هم نمی‌توانیم برایشان خرده بگیریم. شاید در همه تاریخ این‌طور بوده. می‌گویند مادها اجداد همین کردها هستند. اما در قرون جدید این‌طور نیست که یک ملت بتواند آزاد آزاد باشد. بگویند مسئولین بیایید خودتان استاندار انتخاب کنید. در این کشورها هزار دست خارجی و جاسوس هست. گروه‌های کینه‌توز و برانداز هستند. وقتی شما آزادی را یک باره بدهی، اینها فعال می‌شوند. درست عین اتفاقی که در شوروی افتاد. گورباچف اصلاح‌طلب بود. واقعاً آمد یک اصلاحی در نظام بکند که نظام باقی بماند. به محض این‌که پرده را برداشت، همه به روسیه و کشورهای اروپای شرقی هجوم آوردند و جوی را راه انداختند که نتایجش را دیدیم. منظورم این است که من معتقد به فدراتیو هستم. این هدفی است که باید به آن برسیم، نه این که از حالا پیاده‌اش کنیم، ولی باید بسترسازی کنیم.

■ وقتی هنوز انقلاب نشده بود، بازرگان عضو شورای انقلاب بود، شبیانی هم همین‌طور. این دو، آقای مهندس حبیب یکتا را مأمور کرده بودند که به کردستان بروند و با نیروهای جلال طالبانی ملاقات کنند. مهندس یکتا (در چشم‌انداز شماره ۱۷) نقل کرده است که ما جلال طالبانی را دیدیم و گفتیم که اگر شاه برود موضع شما چیست؟ گفته بود ما انقلاب را تأیید می‌کنیم. ما هدفمان آزادی است. خیالشان از کردستان راحت شده بود. بارزانی با ایران خوب بود، فقط نگرانی طالبانی بودند که آن هم تضمین داد. شاپور بختیار دانم می‌گفت: «اگر شاه سقوط کند، ایران ایرانستان

می‌شود.» این، تز ساواک بود. بعد از انقلاب ساواکی‌های درجه دو و سه گفته بودند: «خط ساواک این بود که اگر شاه برود، کردستان و گنبد و چند منطقه را شلوع کنیم.»

□ در کردستان غیر از نیروهای چپ، یک جناح نیروی راست هم بود. پالیزبان از عراق اینها را هدایت می‌کرد. حسین رزگاری و شیخ عثمان نقشبندی و دیگران هم بودند.

■ آیا به صورت مشخص عامل خارجی هم در کردستان نقش داشت؟

□ به نظر من داشت. البته شواهدی ندیدم. فقط ظاهراً در آن موقع رادیوهای خارجی از کردها حمایت می‌کردند.

■ اختلافی که بین غنی بلوریان و قاسملو افتاد بر سر این بود که بعد از کنگره چهارم، دوستان عبدالله حسن‌زاده و دکتر قاسملو به بعثی‌ها نزدیک بودند. اینها به همکاری با بعث متهم شدند. البته کنگره چهارم اولین کنگره حزب بود که بعد از جریان قاضی محمد در ایران برگزار می‌شد. در کنگره چهارم، رهبری آیت‌الله خمینی را به رسمیت می‌شناسند اما برخلاف انتظار چند روز بعد، بعد از این که حسن‌زاده دبیرکل فعلی حزب و یار نزدیک قاسملو به عراق می‌رود و با بعثی‌ها ملاقاتی می‌کند، عملاً به سمت چرخش موضع و همراهی با بعثی‌ها می‌روند. آقای بلوریان در خاطراتش می‌نویسد: «آیت‌الله حسینی کرمانی می‌گوید: «ما عکس‌هایی داریم که هواپیماهای ما گرفته‌اند که شما در حال دریافت اسلحه و تجهیزات از بعثی‌ها هستید.» شما چیزی به خاطرتان نمی‌آید؟

□ نه.

■ غنی بلوریان رسماً تأیید کرده که حسن‌زاده با بعثی‌ها ساخته و اسلحه گرفته است. حسن‌زاده به بلوریان می‌گوید اگر با نظام جمهوری اسلامی همراهی کنیم ما را به «جاش» متهم می‌کنند. بلوریان در پاسخ می‌گوید: «اگر شما با بعثی‌ها همکاری بکنید، به شما جاش نمی‌گویند؟»

□ من این خاطرات را نخوانده‌ام.

■ مجموعاً در شرایط و اوضاع و احوال فعلی که جامعه ما آستان بحران و حوادثی است نامشخص. فکر نمی‌کنید اگر ما هوشیار نباشیم، تیم کارشناسی، علمی و دانشگاهی تشکیل ندهیم، کار مطالعاتی نکنیم، این روند بعدها خدای نکرده به بحران منجر بشود؟

□ حتماً منجر می‌شود. متأسفانه به فکر نیستیم. اتفاقاً ما چهار پنج سال است که تز ملی و ملی مذهبی را مطرح کرده‌ایم. من واقعاً نگران تجزیه ایرانم. من این را بارها گفته‌ام که سقوط یکبارۀ نظام فعلی مرادف با سقوط ایران است. یعنی این‌طور نیست که یکی یکی سر فرصت صدایشان در بیاید. آنی قیام می‌کنند. تمام استان‌های دور و بر کشور. از آذربایجان غربی، از آذربایجان شرقی و گرگان، چون ترکمن صحرا آنجا نزدیک است، بعد هم بلوچستان. سواحل بوشهر و عرب‌های خوزستان. این حرف را فرخ‌نگهدار سال ۵۸ به من گفت. گروه‌های چپ، آن سال خیلی فتنه می‌کردند. هر جایی که این گروه‌های چپ نفوذی داشتند جنگ بود. فرخ‌نگهدار سال ۵۸ که ایران بود با من ارتباط داشت، از زندان با هم آشنا بودیم. هر وقت او را می‌دیدم، می‌گفتم: «این چه بازی است شما در گنبد در می‌آورید؟» گفت: «آخر شماها نباید فکر کنید که چرا فقط استان‌های مرزی و یا مناطق سنی نشین فقط این خبرها هست؟ برای این‌که ما می‌دانیم این مسئله اختلاف سنی و شیعه جدی است و این استان‌های مرزی ناراضی‌اند از این جریان.» از این روشی که حکومت شیعه شده آنها کشف کرده بودند که مناطق سنی نشین به‌طور ذاتی از انقلاب جمهوری اسلامی و ولایت‌فقیه دلخورند و آماده‌اند هرگونه دعوت به جدایی‌طلبی را بپذیرند. در حالی که جدایی‌پذیری با برخی حقوق ملی و قومی فرق دارد. من برای آن یک منشأ دیگری غیر از آنچه که گفتم، یعنی شعور ملی قائل هستم. ژیان کردی هست، نمی‌توانیم انکار کنیم. یعنی هر قومی که چند قرن با هم زندگی کردند و با هم بلایا را تحمل کردند و با خصوصیات نژادی مشترک، به هم وابستگی دارند. اما بنده می‌گویم امروزه چون دولت مرکزی ایران، قدرت کافی ندارد و در برابر هجوم خارجی اقتدار نظامی ندارد. دولت بر قوه اجراییه خودش، بر ادارات، وزارتخانه‌ها، حتی سپاه، حتی بر گروه‌های فشار نیز تسلط ندارد. در این شرایط که دولت اقتدار ندارد، نمی‌شود این بحث را عملی کرد. اقتدار مسئله قدرت نیست. مسئله دوطرفه است یعنی دو طرف باید همدیگر را پسندیده باشند که اعتماد و اعتباری برای هم قائل باشند. قدرت ممکن است یک‌طرفه باشد، اما اقتدار دوطرفه است.

در این شرایط که دولت مرکزی ما این قدر غیرمقتدر است. صحبت از گرایش‌های قومی یا دامن زدن به مباحث مربوط به حقوق قومیت‌ها، موجب رشد گرایش‌های جدایی طلبانه می‌شود. هر وقت دولت ضعیف بوده، کردستان منفجر شده. زمان شاه و رضاشاه ساکت بود. آقای خمینی وقتی يك حمله می‌کرد، آنها ساکت می‌شدند، اما دوره دولت موقت منفجر شد. نکته دیگر این که حالا چرا این‌طور است؟ به نظر من به خاطر گروه‌ها و شخصیت‌های سیاسی داخل این قومیت‌هاست. ولی خود قوم این‌طور نیست. نخبه‌های کرد در سطح ایران چندان نفوذی ندارند. یا اگر بخواهند ادعای وزیر خارجه شدن بکنند، در ایران برایشان تره خورد نمی‌کنند. چون ۲۸ استان در سطح ایران هست. همه جور اقوام هست و آنها هم تقاضاهایی دارند. دیگر این‌که دست خارجی‌ها در کار است. آمریکا مشخصاً از زمان جنگ جهانی دوم تا انقلاب مخالف تجزیه ایران بود. می‌گفت باید ایران يك دولت واحد در مقابل شوروی قدرتمند باشد، ولی حالا دیگر نیست. برعکس، ایران قوی را يك خطر جدی در مقابل نگین امپراتوری‌اش یعنی اسرائیل می‌داند. لذا همان‌طور که در اول قرن نوزدهم ژنرالی از طرف فرماندار انگلیسی هندوستان به ایران آمد و گفت که برای حفظ هندوستان که نگین امپراتوری انگلستان است، صلاح بر این است که کشورهای دور و بر این سرزمین‌ها، خالی از تمدن باشند تا اینها جاذبه‌ای برای مردم هند نداشته باشند. به‌خصوص روی ایران تأکید دارد و می‌گوید ایران به‌دلیل سابقه‌اش، زبان فارسی در هندوستان که امروز هم این‌طور است و زبان فارسی زبان نخبگان هند است، نفوذ فرهنگی دارند که اگر با يك قدرت سیاسی، اقتصادی، همراه شود، طبعاً هندوستان به آنجا متمایل می‌شود یا آنها روی هندوستان تأثیر می‌گذارند. لذا ما باید آنها را از تمدن سیاسی - اقتصادی خالی کنیم (سرزمین سوخته) و این کار را کردند. بلوچستان و سیستان ما مرکز تمدن ایران بود. سیستان انبار غله ایران بود (شاهنامه). در کتاب «زرتشت و حکومت» اثر مهندس جلال آشتیانی که من از آن خیلی استفاده کردم، نوشته یکی از پایگاه‌های ظهور زردشت در همین سیستان و بلوچستان است. هم تمدن داشت، هم فرهنگ و هم عرفان، ولی امروز سرزمین قاچاق شده. اگر کسی بخواهد آنجا کار تولیدی بکند، غارت می‌شود. جنوب خراسان سرزمین سوخته است. استان‌های ساحلی استان هرمزگان سرزمین سوخته است. کرمان سرزمین سوخته است. حالا آمریکا می‌خواهد با سیاست مهار دوجانبه، سیاست ۲۰۰ سال پیش انگلستان را در مورد غرب و جنوب غرب ایران پیاده کند. سیاست مهار دوجانبه می‌گوید ما باید جلوی رشد و توسعه ایران و عراق را بگیریم، مبادا قدرتی بشوند. برای حفظ اسرائیل یا مذاکرات موسوم به حفظ صلح در خاورمیانه. دیگری حرکت جهانی است؛ که جهان در پی فروپاشی شوروی به طرف دموکراسی‌های موزائیکی می‌رود (به قول تافلر). دموکراسی را می‌خواهد، اما نه دموکراسی ملت بزرگ ایران. دموکراسی خوزستان، دموکراسی کردستان... که اینها هم با هم چالش دارند با غرب هم ممکن است چالش داشته باشند، اما چون با هم مسئله دارند، دیگر خطری نمی‌شود برایشان. به خاطر حفظ اسرائیل آمریکا مشخصاً می‌خواهد عراق و ایران را عقب نگاهدارد. برای هر کدام يك شیوه به‌کار می‌برد و اقدام می‌کند. این چند عامل که گفتم هست. وقتی ما موضوع‌های قومی را می‌خواهیم دامن بزنیم، باید به این چند عامل نگاه کنیم که آیا مصلحت هست ما این حرف را بزنیم یا نه. برنامه‌ریزی بکنیم که با توجه به وحدت و تمامیت ایران و از وفاداری به میثاق قانون اساسی، اینها را تثبیت کنیم. بعد دولت مقتدر و مردم سالار تشکیل بشود. سپس روند توسعه اقتصادی سرعت بگیرد و آن موقع در بحث‌های سیاسی کم‌کم بحث‌های قومی را مطرح کنیم. اما حالا موقع این بحث‌ها نیست. اکنون ایران واقعاً در معرض خطر است. در اقتصاد سیاسی کشورها را به چهار درجه تقسیم می‌کنند. یکی پیشرفته‌ها که هشت کشورند. کشورهای توسعه‌یافته که بیست و چهار کشورند. دیگر کشورهای در حال توسعه هستند مثل هند و مصر و ترکیه و... کشورهای درجه چهارم که دیگر استعداد توسعه ندارند و ما باید به اینها کمک کنیم؟ بخورند و نمیرند. وگرنه نظام و مملکتشان رو به فروپاشی و مرگ است، مثل برخی کشورهای آفریقایی. حالا من معتقدم دسته پنجم هم هست و آن ایران است. برای این که ایران را نه فقط کمک نمی‌کنند، وام توسعه به او ندادند، سرمایه‌گذاری صنعتی هم نکردند، بلکه در ایران مانع توسعه هم می‌شوند. مشاور امنیتی بوش، خانم رایز استاد دانشگاه کالیفرنیا و تخصصش

کودتاست، در انتخابات ریاست جمهوری دو سال پیش کتابی نوشته به نام سیاست خارجی دولت جمهوریخواه می‌گویند بیش از دو سومش درباره ایران است. بسیار از ایران و نظامش تنفر دارد و می‌گوید اگر اینها در خلیج فارس تکان بخورند ما تمام نیروی دریایی‌شان را از بین می‌بریم. ما تنگه هرمز را می‌بندیم که آنقدر نفت بخورند تا استقراغ کنند. ما احتیاج به حمله نظامی به ایران نداریم، بلکه اینها را زیر فشار اقتصادی می‌گذاریم. اینها چون عقب‌مانده‌اند، واکنش‌هایی نشان می‌دهند که رو به مرگ می‌روند.» عین این حرف را دموکرات‌ها هم گفتند. در فصلنامه خاورمیانه که گزارش سمیناری در سال ۷۳ و ۷۴ را تحت عنوان سمینار مهاردوجانبه ارائه داده است، آمده که آقای دکتر مارتین این دیک (یهودی و صهیونیست) که پیشنهاددهنده طرح مهار دوجانبه بوده، گزارش می‌دهد که ما یک سالی که سیاست مهار دوجانبه را اجرا کردیم، در مورد عراق پیشرفت داشتیم. اما در مورد ایران وضع پیچیده است. ولی یک نکته مثبت وجود دارد و آن این که از نظر سیاست‌های کلان اقتصادی خیلی عقب مانده‌اند. اگر اینها تحت فشار قرار بگیرند، خودشان واکنش‌هایی رو به فروپاشی می‌کنند.» در آمریکا، هم جمهوریخواه دارد این را می‌گوید و هم دموکرات.

بیست سال است من هم این را داد می‌زنم. اقتصاد ایران یک درد واقعی است. بی‌تجربه‌ها اقتصاد ایران را اداره می‌کنند. دشمن هم این را فهمیده، وقتی این‌طور است، همه می‌خواهند با فشار اقتصادی مانع توسعه ایران بشوند. با این اوصاف، می‌شویم کشور درجه پنجم، یعنی ما را غارت می‌کنند. در معاملات خارجی، دولت فعلی به این دلخوش است که اتحادیه اروپا در مورد رابطه با ایران تصمیم می‌گیرد. اروپا در رابطه تجاری‌اش دارد ما را غارت می‌کند. مقایسه کنید قیمت‌هایی که اروپا با ما حساب می‌کند همان کالاها را با مصر، یا با هند یا ترکیه چند حساب می‌کند؟ پس نه فقط دنیا به ما کمکی نمی‌کند، خصومت هم می‌کند. کشور درجه پنجمی یکی از خواست‌هایی است که دنیا دارد. چون کشور بزرگ پر استعداد با پتانسیلی هست، خودش قدرت است. هند پانصد مذهب و زبان دارد. همین که اینها را با هم نگه‌داشته، خودش نشان‌دهنده اقتدار است. اینها می‌خواهند این را از ایران بگیرند. من می‌گویم در این فضا اگر بخواهیم قومیت‌ها را بزرگ کنیم یعنی رأی دادن به تجزیه ایران و رأی دادن به امپریالیسم جهانی.

■ بزرگترین مزیت مائوتسه تونگ این نبود که یک میلیارد و ۲۰۰ میلیون جمعیت را تغذیه می‌کند. فرمول در آورد که حول آن همه چینی‌ها بتوانند فکر کنند. وی معتقد بود این جامعه سه محور دارد: ۱- وحدت و ثبات ملی ۲- مبارزه طبقاتی و ایدئولوژیک ۳- توسعه اقتصادی؛ یعنی هرکس بخواهد در چین زندگی کند، باید به تعامل این سه محور توجه کند.

□ روی وحدت و ثبات ملی تکیه کرده، نه مبارزه ایدئولوژیک و طبقاتی. حرف من این است که شما زیاد بر مبارزه طبقاتی تأکید می‌کنید. دوم‌خردادی‌ها بیش از اندازه به مردم‌سالاری اصرار می‌ورزند. یعنی آن دو محور دیگر (وحدت و ثبات ملی - توسعه اقتصادی) فدا می‌شوند. شما سخنی از توسعه نمی‌گویید، اگر هم بگویید تحت‌الشعاع مبارزه طبقاتی است. الان این مسئله ضدتوسعه است. صددرصد جلوی توسعه را گرفته. یک عده‌ای هم به توسعه زمان شاه می‌گویند توسعه ... ما می‌گوییم ملی - مذهبی یعنی همه اینها با هم، به‌طور موزون. نگرش سیستمی می‌گوید ارزش وجودی من از اجزایش بالاتر است و کل وجود خارجی دارد، عینی است. ملت ایران خودش وجود خارجی دارد. چراکه اگر زلزله بیاید، باز ملت ایران باقی است. چرا؟ برای آن‌که یک میراث فرهنگی به نسل‌های آینده منتقل می‌شود. یک جنگل آتش می‌گیرد، تمام حیات آنجا می‌میرد، اما بعد از دل خاکسترها حیات سر بر می‌آورد.

ملت یک واقعیتی است و خود آن ملت خودش قانونمندی‌هایی دارد. عواملی عوامل وجودی‌اش هستند که اگر نباشند ملت نیست. عواملی هستند که اگر باشند ملت ترقی می‌کند. امنیت و معاش از چیزهایی است که باید ملت داشته باشد. اخلاق و ارزش‌ها ستون نگهدار ملت‌هاست. یک ستون هم مردم‌سالاری است، یعنی مشارکت مردم در مجموعه که اگر نباشد همه گردن دولت و مردم می‌افتد. دولت مجبور است برای حفظ خود استبداد به خرج بدهد. مردم‌سالاری خودش می‌شود ستون نگهبان. اما در نبودن این عوامل، اگر توسعه نباشد مردم دلبستگی‌شان به این آب و خاک و به این ملت و به این وطن کاهش

پیدا می‌کند. پس این هم نگرهبان است. شما باید هر پنج‌تایی این ستون‌ها را ببینی. اگر روی یکی متمرکز بشوی، شما می‌شوی رادیکال، اما واقع بین نیستی. در اروپا و همه‌جا سردمداران چپ، به‌خاطر منافع ملی از اصول ایدئولوژیک خود در حکومت صرف‌نظر کردند. ■ مجدداً از این‌که فرصتی دادید تا در خدمت جنابعالی با نگاه انتقادی به گذشته بپردازیم، بسیار سپاسگزاریم.

#### پی‌نوشت‌ها:

- ۱- منظور «هیئت ویژه حل مسئله کردستان» است.
- ۲- در گفت‌وگو با مهندس صباغیان (وزیر کشور وقت) توضیحاتی درباره هیئت ویژه حل مسئله کردستان داده شده است.

## راه‌حل کردستان؛

## گفت‌وشنود، صبر و گذشت و خویشتنداری

■ **لطفاً خودتان را معرفی کنید و از پیشینه و تحصیل و مبارزه برای ما سخن بگویید.**  
 □ من در سال ۱۳۰۵ شمسی، در شهر بانه - قصبه آن روز - متولد شده‌ام، که بر نوار مرزی است. اما این تاریخ ظاهراً درست نیست! شناسنامه دیر به کردستان آمد، مثل همه چیز. سال ۱۳۱۰ یا ۱۳۱۱ بود که شناسنامه برای من گرفتند. یادم هست بر سر سن من بین پدرم و مادربزرگم اختلاف بود. مادربزرگ می‌گفت سنش را زیاد نوشتی و پدرم می‌گفت درست نوشته. مادربزرگ از نظام اجباری می‌ترسید و می‌خواست تا می‌تواند جریان رفتنم را به سربازی به تعویق بیندازد، بنابراین سعی می‌کرد مرا کوچکتر جلوه دهد. خودم با توجه به وقایعی که به یاد دارم، خیال می‌کنم دو سه سالی بزرگتر از این سنی باشم که در شناسنامه آمده است.

در سال ۱۳۱۷ «دبستان دولتی پهلوی بانه» را به پایان بردم و تصدیق کلاس ششم ابتدایی را گرفتم. بانه مدرسه متوسطه نداشت، بنابراین پدرم مرا به سقر فرستاد. شهر سقر شصت کیلومتری با بانه فاصله دارد. سیکل اول (سه سال اول) دبیرستان را در سقر خواندم. در سال ۱۳۲۰ سیکل اول متوسطه را به پایان بردم. سال ۱۳۲۰ سالی بود که طی آن کشور از سوی قوای متفقین اشغال شد. با اشغال کشور، منطقه آشفته و عشایری شد. دیگر مدرسه‌ای نبود و من تا سال ۱۳۲۲ بیکار بودم. در این سال، ارتش طی بخشنامه‌ای از خانواده‌های عشایری دعوت کرد که چنانچه فرزند یا فرزندان واجد شرایطی دارند، آنها را به مدارس نظام (دبیرستان نظام و دانشکده افسری) بفرستند. من واجد شرایط بودم. بنابراین در سال ۱۳۲۲ به تهران آمدم و در دبیرستان نظام ثبت‌نام کردم. در سال ۱۳۲۴ دیپلم گرفتم و وارد دانشکده افسری شدم. در سال ۱۳۲۷ با درجه ستوان دومی رسته سوار دو از دانشکده افسری فارغ‌التحصیل شدم، و مأمور خدمت در لشکر چهار رضائیه شدم. در سال ۱۳۲۸ ازدواج کردم. در سال ۱۳۲۹ در اثر سانحه‌ای در حین خدمت پای چپم را از دست دادم. برای معالجه به تهران آمدم و در بیمارستان شماره یک ارتش (بیمارستان یوسف‌آباد) بستری شدم. همزمان تیمسار رزم‌آرا در مسجدشاه ترور شد. پایم را بریدند. برای تهیه پای مصنوعی به اروپا رفتم و برگشتم. پس از چندی به اداره ذخایر ارتش منتقل شدم. تا سال ۱۳۳۳ در ذخایر ارتش بودم. در این سال بود که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۳ سازمان نظامی وابسته به حزب توده ایران کشف شد و عده زیادی از افسران بازداشت شدند. من هم جزو بازداشت‌شدگان بودم. قضیه نفت باید حل می‌شد و باید زهرچشمی از مردم گرفته می‌شد؛ بنابراین ما را به سرعت در گروه‌های دوازده‌نفری به «دادگاه‌های فوق‌العاده نظامی» سپردند. این پس از محاکمه زنده‌یاد دکتر مصدق بود. من جزء گروه دوم، در بیست‌و دوم مهر ۱۳۳۳ محاکمه شدم. در دادگاه بدوی به اتفاق آرا هر دوازده نفر محکوم به اعدام شدیم. پیش از ما گروه اول همه محکوم به اعدام شده بودند. در این گروه در دادگاه تجدیدنظر دوفنر تخفیف گرفتند و ده نفر مابقی اعدام شدند. در آخرین لحظات - هنگام اجرای حکم - به من ابلاغ شد که به علت نقص عضو خدمتی از یک درجه تخفیف (یا عفو ملوکانه) برخوردار شده‌ام. دوستانم شهید شدند. من جریان این احوال را در بخشی از کتاب «سازمان نظامی حزب توده» منتشره از سوی انتشارت پیغام امروز به تفصیل نوشته‌ام. پس از ابلاغ یک درجه تخفیف، متعاقب شهادت شادروان دکتر حسین فاطمی به زندان قصر منتقل شدم. هفت هشت سالی زندان بودم. در سال ۱۳۴۰ یا ۱۳۴۱ آزاد شدم. چهار سالی بیکار بودم. یک سال در شرکت کامپاکس، در خدمت دوست و هم‌ولایتی عزیزم زنده‌یاد محمد قاضی کار ترجمه می‌کردم. سپس با محبت آقای دکتر عباس جامعی در مرکز تازه تأسیس آمار استخدام شدم. آن هم با مکافات، زیرا سازمان امنیت خیلی اذیت می‌کرد.

دوستی داشتم در دبیرستان نظام به نام روح‌الله عباسی، اهل آباد شیراز، که مردی بسیار زحمتکش و زیرک بود. ایشان هم با ما به زندان افتاد، منتها اتهامش سنگین نبود. پس از دو سال از زندان در آمد و در کنکور دانشگاه شرکت کرد. در رشته زبان شاگرد اول شد. این را هم بگویم که پیشتر در ارتش

دوره مهندسی رادار را در فرانسه دیده بود. مقارن همان وقتی که من برای تهیه پای مصنوعی به اروپا رفتم. آن وقت به شاگرد اولی‌های دانشکده‌ها مدال علمی می‌دادند و برای طی دوره دکترا آنها را به اروپا می‌فرستادند. عباسی را هم فرستادند. رفت و درس خواند، چندین دکترا گرفت: دکترای جامعه‌شناسی، دکترای زبان‌شناسی، دکترای ادبیات و... سپس مدرس مدرسه عالی اقتصاد وابسته به سوربن شد... پس از این‌که رسماً استخدام شدم و دستم به دهنم رسید، سفری به اروپا کردم؛ طبعاً به خانه همین دوستم آقای عباسی رفتم. این را هم عرض کنم که این آقای عباسی آن عباسی نیست که ما - یعنی سازمان نظامی - را لو داد. نام کوچک آن عباسی ابوالحسن است و اهل نهاوند است...

باری، در یکی از این سفرها بود که گفت تو چرا نمی‌آیی نام بنویسی و فوق لیسانس و دکترا بگیری...» گفتم: «مگر می‌شود؟» گفت: «چرا نمی‌شود، من کمک می‌کنم، و تو را به پروفیسور پیاتیه، استاد مربوط معرفی کرده‌ام...» تا آن وقت چندین کتاب ترجمه و تألیف کرده بودم. زنده‌یاد پروفیسور پیاتیه مانند یک پدر، بیشترین محبت را به من کرد؛ روانش شاد و یادش گرامی باد.

در مدرسه عالی اقتصاد نام‌نویسی کردم، به موقع امتحانات مربوط را گذراندم، و سرانجام در اقتصاد توسعه دکترا گرفتم. یعنی مناسب‌ترین اقتصاد و سیستم‌ها برای ممالک توسعه‌نیافته و در حال توسعه؛ گرچه هیچ‌گاه در این زمینه کار را دنبال نکردم...

■ گویا شما با محمد رشیدخان پانه‌ای معروف نسبتی دارید؟

□ بله، پسرعمو هستیم. همین محمدرشیدخان بود که مرا به ستاد ارتش و تیمسار سرلشکر ارفع رئیس ستاد وقت معرفی کرد.

■ آیا شما مواجهه‌ای با جریان جمهوری مهاباد داشتید؟

□ خیر، من آن وقت دانشجوی دانشکده افسری بودم، تابستان‌ها که به ولایت می‌رفتم، تفنگچیان و افسرانشان را می‌دیدم، ولی رابطه‌ای با آنها نداشتم، حتی شهر مهاباد را هم ندیده بودم و اصولاً نمی‌دانستم چه می‌گویند و چه می‌خواهند.

■ وقتی وارد حزب توده شدید، با مسائل قومی برخورد داشتید؟

□ ورود من به حزب، چندی پس از سقوط جمهوری مهاباد بود. در حزب صحبتی در آن باره نمی‌شد. حتی مدت‌ها بعد بود که فهمیدم اعضای حزب دموکرات کردستان چون به «تهران» می‌آیند، عضو حزب توده ایران می‌شوند و چون به کردستان می‌روند، عضو حزب دموکرات کردستان می‌شوند. تا این اواخر نمی‌دانستم.

■ افراد برجسته حزب هم؟ دکتر قاسملو و دیگران؟

□ لابد «قانون» بوده، که باید پیروی می‌شده، گفتم از آن جریان خبر نداشتم و نشنیدم که در سازمان نظامی حتی یک بار در این باره صحبت شده باشد. سازمان نظامی، سازمانی خاص و منضبط و فاقد آزادی‌های معمول حزبی بود. بعدها بود که به‌تدریج آلوده شد و یک سازمان خبرچین برای برادر بزرگتر یعنی اتحاد شوروی شد!

■ اخیراً از آقای شیرازی - داماد قاضی محمود رجایی - به‌طور خصوصی نقل شده که گفته سازمان افسران در اعدام قاضی محمد بی‌تأثیر نبوده که شاه مخالف بوده و سازمان افسران به منظور ایجاد شکاف بین مردم و حکومت شاه... .

□ این جریان چه ربطی به سازمان دارد؟ مرحوم دکتر شیرازی مرد راست و درستی نبود. از یک‌سو عضو حزب توده بود، از سوی دیگر عضو کا.گ.ب، عضو سیا، و نیز عضو سفارت آمریکا، و مضاف بر اینها عضو حزب دموکرات کردستان. در عین حال که در تهران آزمایشگاه هروئین‌سازی داشت. این اواخر دلار هم چاپ می‌کرد... او با ما در زندان قصر بود، ولی در معیت پاسبان به ملاقات ما می‌آمد، و از صبح تا غروب می‌ماند، مرد عجیبی بود، هیچ‌چیزش قابل اعتماد نبود.

■ در جریان ملی شدن صنعت نفت چه؟ شما درگیر مسائل قومی نشدید؟

□ نه، من به چنین چیزی برنخوردم. این را هم بگویم که حتی کردهای عراق با دل و جان از جنبش ملی شدن نفت پشتیبانی کردند. در آن شرایط خفقانی حکومت نوری سعید، مردم پنجوین، تلگرافی از زنده‌یاد دکتر مصدق حمایت کردند. تلگرافشان را رادیو ایران چندین بار خواند.

■ پس طی پروسه‌ای که اشاره کردید تا زمان اخذ دکترا و سال ۵۷ هیچ‌گونه برخورد جدی با مقوله قومیت نداشتید؟

□ به آن صورت که منظور نظر شماست خیر، اما خوب، به جریان‌های که در عراق می‌گذشت علاقه‌مند بودم.

■ **جریان شریف‌زاده و... چه؟**

□ می‌شنیدم... آن وقت تصادفاً به علت فوت پدرم در بانه بودم. علاقه‌مند هم بودم. فعالیت‌هاشان را می‌ستودم و اشخاص حرفه‌ای و متفکر هم طبعاً به ساواک گزارش می‌کردند. یکی از گزارش‌ها را فرماندار نشانم داد. از من و تمایلاتم گزارش کرده بودند.

■ **شما قبل از انقلاب، زمان عبدالکریم قاسم در ارتش بودید؟**

□ خیر، زندان بودم. اگر یادتان باشد چندی بعد نه‌اجمی از سوی ساواک شاه به حزب دموکرات شد و عده زیادی از اعضای آن دستگیر شدند. از آن جمله بودند رحمت‌الله شریعتی و جلیل گادانی و غنی بلوریان و دکتر مولوی؛ عزیز یوسفی هم که پیش از آنها دستگیر شده بود. جمعی بودند مرکب از مالک و کشاورز و بازاری و روحانی، چند نفر از پسرعموهای خودم هم بودند. من مطالعه‌ای دربارهٔ کردستان نداشتیم. پس از آزادی از زندان کم‌کم در این مسیر افتادم.

■ **گویا در ۲۹ بهمن ۵۷ بعد از این‌که در مطبوعات کشور شایعه‌ای پا می‌گیرد که نیروهای طالبانی آمده‌اند و در منطقه سردشت پاسگاهی را اشغال کرده‌اند و سروصدایی دربارهٔ کردستان بلند می‌شود، جناب‌عالی همراه با مرحوم فروهر، آقای دکتر مکر، آقای دکتر اردلان و حجت‌الاسلام نوری به مهاباد رفتید. آیا این‌طور است؟ و اصولاً چرا همراه این گروه انتخاب شدید؟**

□ خوب، به هر حال محلی بودم، در ضمن مطالعاتی دربارهٔ کردستان کرده و چیزهایی دیده و شنیده بودم... به نسبت اشخاص دور از صحنه نیمچه کارشناسی به حساب می‌آمدم. خیال می‌کنم جناب صدر حاج‌سیدجوادی - وزیر وقت کشور - با توجه به حشر و نشری که پس از زندان با ایشان داشتم و چیزهایی که ضمن گفت‌وگوها شنیده بودند، به این نتیجه رسیده بودند که بنده را به‌عنوان کارشناس و کسی که به محل‌آشناست و آشنایانی در محل دارد انتخاب کنند. چیزی شبیه به کمیتهٔ حقیقت‌یاب، رفتیم ببینیم مردم چه می‌گویند. رفتیم، اما برخلاف نوشتهٔ آقای غنی بلوریان در پیرانشهر فرود آمدیم، از آنجا پیاده به طرف نرده راه افتادیم؛ البته من خیلی زود خسته شدم و در اتومبیل نشستیم. یک ساعتی در نرده توقف داشتیم، بعد به طرف مهاباد راه افتادیم.

ما را به فرمانداری مهاباد بردند. مردم، در میدان روبه‌روی بالکن فرمانداری اجتماع کرده بودند. زنده‌یاد فروهر صحبت کردند، مثل همیشه پرجوش و خروش و پاکدلانه و دوستانه و ایرانی. بعد آقای دکتر مکر بیاناتی کرد. در این باره که چه بوده و چه کرده، و چه زحماتی کشیده... روانشاد فروهر به بنده تکلیف فرمودند که به زبان کردی چیزی بگویم. خدمتشان عرض کردم که چیزی آماده نکرده‌ام، مرحوم دکتر اسماعیل اردلان هم چیزی نگفتند...

رفته بودیم ببینیم چه خواسته‌هایی دارند، گله‌ای اگر دارند چیست... تا به دولت گزارش کنیم، و اگر راه‌حلی به نظرمان رسید پیشنهاد کنیم. شب شد، همه - بیست و چند نفری - در اتاق کوچکی گرد آمدیم، با جناب صلاح‌الدین مهدی، که آشوبگری مجرب و کارکننده بود، البته به نظر می‌رسید همکار سابق ساواک هم بوده است؛ آن‌طور که پرونده‌اش نشان می‌داد و ساواک خود منتشر کرده بود. نشستیم بودیم و هنوز کسی چیزی نگفته بود که شیخ جلال، برادر شیخ عزالدین از من پرسید: «چه دارید؟» (این را هم عرض کنم شیخ عزالدین و شیخ جلال بانه‌ای حضور داشتند. ما هم همشهری بودیم و طبعاً بی‌رو در بایستی.) گفتیم: «مگر بنا بود چیزی داشته باشیم؟ آمده‌ایم ببینیم چه می‌گویید، چه می‌خواهید...» شیخ جلال برگشت خطاب به عده‌ای از جمع گفت: «چیزی ندارند!» گفتیم: «ما که نیامدیم سوغات برای شما بیاوریم، آمده‌ایم ببینیم حرف حسابتان چیست.» من منطقی در صحبت‌هایشان ندیدم. نگاه عشیره‌ای داشتند. گفتیم: «آقا به دولت موقت فرصت بدهید، امام قطعاً به مطالبات شما توجه می‌فرمایند...» اما بیهوده!... فردایش به مسجد رفتیم. آقای نوری چیزهایی گفت در حدود همان مطالب منبری. ایشان را گویا به این جهت با هیئت همراه کرده بودند که در عهد حکومت شاه چند ماهی در مهاباد تبعید بودند. باری، شیخ عزالدین صحبت کرد، از ستم‌هایی که بر مردم کرد رفته... حرف‌ها خوب و منطقی نبود، بعد شیخ جلال حسینی صحبت کرد، گفت اسلحه‌ها را تحویل نمی‌دهند، ولی با حکومت سر ستیز ندارند.

با تحویل اسلحه خودشان را ضعیف نمی‌کنند، اما با حکومت هم در نمی‌افتند. طبعاً مرحوم فروهر هم مطالبی ایراد کردند. شاه بیت سخنانشان این تمنا بود، که «هموطنان! خواهش می‌کنم این بار از لوله تفنگ صحبت نکنید! فکر کنید!» و چه سخن زیبایی!

آن روز، خانه آقای رحیم خرازی ناهار میهمان بودیم. ما سه نفر - یعنی شادروان فروهر، سرتیپ احسان پزشکیپور و من - با هم از در رفتیم. جوانی که باید از او به‌نام نگهبانی دم در یاد کنم، طیآنچه سرتیپ پزشکیپور را با قیافه و حرکت اهانت‌آمیزی گرفت و بعد پچ‌پچی در گرفت که می‌گفت سرتیپ پزشکیپور با جناح زنده‌یاد فروهر است - من همین را به روانشاد فروهر گفتم - تکذیب نکرد...

ناهار خوردیم، آمدیم خانه شیخ‌عزالدین - کم‌کم باید باز می‌گشتیم... هلیکوپتری آمد، با سرهنگی به‌نام حسن سردشتی. معلوم شد، روانشاد فروهر به درخواست شخص تیمسار پزشکیپور به رعایت احساس مردم برایش جان‌نشین خواسته است، که البته بعداً به من گفت که نباید این کار را می‌کرد، این عمل اشتباه بود. عده‌ای را جری کرد. این را هم خدمتتان عرض کنم در آخرین روزهای سلطنت شاه در مهاباد هم مثل سایر شهرهای ایران در جریان تظاهرات ضدشاه چند نفری کشته شده بودند و حالا خانواده‌های این اشخاص جلوی دروازه شهر اجتماع کرده بودند و می‌گفتند که می‌خواهند قاتلان کسانشان را قصاص کنند؛ یعنی سرتیپ پزشکیپور را. زنده‌یاد فروهر خانه شیخ‌عزالدین بودند. بنده هم در خدمتشان بودم که خبر آمد فرمانده تیپ را در پادگان کشته‌اند!

سوءظن‌ها بی‌درنگ متوجه حزب دموکرات کردستان شد. غنی بلوریان هم آمده بود و پیاپی قسم می‌خورد که این عمل کار حزب دموکرات نیست، اما کسی باور نمی‌کرد. مردم هم ریخته بودند پادگان برای غارت. زنده‌یاد فروهر پا شدند به اعتراض و تشریف بردند مهمانسرای کنار سد مهاباد - بنده هم در خدمتشان... شادروان فروهر سخت منقلب بود، بنده هم بسیار ناراحت بودم. به هر حال کسی را گیر آوردم و فرستادم پیش عزالدین و گفتم: «به او بگو فلانی می‌گوید آفرین، دستش درد نکند با این مهمان‌نوازی‌اش...» غافل از این‌که گویا آن‌طور که شنیدیم مانع از حمله مردم به پادگان شده است!

رفتیم مهمانسرا - عده‌ای آمدند به دلجویی با روانشاد فروهر دیدار کردند - سرانجام وضع روشن شد، اما ما خیال می‌کردیم تیمسار پزشکیپور مرده است، اما گفتند او را به بیمارستان برده‌اند. در خدمت زنده‌یاد فروهر به بیمارستان رفتم. تیمسار به هوش بود، روحیه‌اش خوب بود، تیر به کبدش خورده بود، گفت کسی که او را زده گروهبانی اراکی بوده... و تختی را در همان اتاق نشان داد. رفتیم بالای سر گروهبان اراکی... گفت اول تیمسار او را زده و او در دفاع از خود تیمسار را زده و برای این‌که نشان دهد کشمکش در کار بوده، تیری هم به نرمة ساق پای خود شلیک کرده بود. به هر حال، تیمسار را فرستادند ارومیه و آماده شدیم که برگردیم وقتی شنیدیم که شیخ‌عزالدین مانع غارت پادگان شده، شادروان فروهر فرمود خوب است تشکری از او بشود، و تلفنی از مرحوم مهندس بازرگان چنین درخواستی کردند. منتها تشکری که از رادیو ایران ارائه شد، وضع را منقلب کرد. تا آنجا که به یاد دارم، خبر رادیو چیزی در این مایه بود: «پادگان مهاباد به همت مجاهدان کرد تسلیم شد!» چیزی در این حدود و شهر بار دیگر به هم ریخت... آن شب با کوشش دوستان، به‌ویژه مرحوم دکتر اردلان، پادگان حفظ شد - البته به‌طور نسبی - چون در آن آشوب اولیه تعدادی سلاح از پادگان خارج شده بود. سرانجام با یک هواپیمای ۱۳۰ - C به طرف تهران راه افتادیم، در سنندج فرود آمدیم.

■ در آن یکی دو ساعتی که در سنندج بودید چه اتفاق افتاد؟

□ اتفاقی نیفتاد... شهر آرام بود، خیابان‌ها تمیز بود... زنده‌یاد فروهر گفته‌اند، مثل این‌که مفتی‌زاده خوب کار کرده! به مسجد دارالاحسان رفتیم، من داخل مسجد رفتم، چون نمی‌توانستم کفشم را در بیاورم، ولی دوستان رفتند. آنجا آقای فروهر در پاسخ به سخنان مرحوم مفتی‌زاده به‌طور کلی مطالبی ایراد کردند.

■ این برای شما نگران‌کننده نبود که مردم سنندج مسلح بودند؟

□ نه... مسلح همه‌جا بود، تهران هم بود، وانگهی این‌طور هم نبود که در سنندج هرکس سلاحی بر دوش انداخته باشد. در بازگشت از سنندج رفتیم به دفتر نخست‌وزیری. زنده‌یاد فروهر به اختصار گزارش دادند. گفتند هیئت، هیئت خوبی بوده؛ بنده یک جلد اساسنامه حزب دموکرات کردستان را که

داده بودند بدهم خدمت مرحوم مهندس بازرگان، خدمتشان دادم. که مرحوم دکترسنجابی آن را برداشتند. مرحوم تیمسار قرنی با تیمسار ممتاز تشریف آوردند به جلسه و گفتند مشکل ما این است که دولت نماینده‌ای در استان‌ها ندارد. جناب صدر حاج سیدجوادی فرمودند: «چه کنیم؟ من به فلانی - یعنی یونسی - تکلیف می‌کنم که بروند سنندج، ولی نمی‌پذیرند، کس دیگری هم نیست...»

این را به‌طور ضمنی عرض کنم: همان شبی که دولت موقت به حضور امام خمینی (ره) معرفی شد، جناب صدر به بنده فرمودند که به سنندج بروم. بنده نپذیرفتم، با این استدلال که ممکن است خودشان - یعنی مردم استان کردستان - نامزدهایی برای احراز این مقام داشته باشند. آن‌طور هم که شنیده بودم، جریان در هیئت وزیران عنوان شده بود و همه به‌جز مرحوم دکترسحابی با انتصاب بنده به این سمت موافق بودند. مخالفت مرحوم دکترسحابی هم از روی خیرخواهی بوده، فرموده بودند فلانی - یعنی یونسی - گُرد است و این جریان برایش مشکل‌ساز می‌شود - که درست هم فرموده بودند.

■ بین شما و بستگان شیخ عثمان هم گویا مشاجره‌ای پیش آمد.

□ نه به آن صورت... بعد از جلسه نخست‌وزیری، آقای دکتر مکرری گفتند: «من شما را می‌رسانم به خانه...» اتومبیلی از مرحوم رادنی در نخست‌وزیری گرفت و رفتیم... ابتدا به نزد صادق قطب‌زاده... و شگفت این بود که به اتاق خبر رفتیم... آقای دکتر مکرری مطالبی اظهار داشت. عده‌ای کرد هم آنجا بودند، شنیدیم که آقای دکتر مکرری به آقایان گفت که من (یونسی) استاندارشان هستم، در حالی که نبودم. پرسشگر تلویزیون به درخواست صادق قطب‌زاده یکی دو سؤال از من کرد. من هم چیزهایی گفتم. در این حدود که مردم کرد مردمی ستم‌دیده‌اند و از امام و انقلاب توقع دارند، و از این حرف‌ها... باری فردای آن شب روزنامه‌ای به من اعتراض کرد که تو با آن سابقه مبارزاتی چرا با یک عده ساواکی معلوم‌الحال نشست‌های. من تکذیب‌نامه‌ای در کیهان منتشر کردم، گویا نوشته بودم «دار و دسته شیخ عثمان» که پسرانش به من ایراد گرفتند... چرا ما را متهم به همکاری با ساواک کرده‌ای... و از این حرف‌ها...

■ بعد چه شد؟

□ بعد درگیری سنندج پیش آمد... سه چهار روز پیش از نوروز ۱۳۵۸. طبعاً همه نگران بودیم و می‌خواستیم این برخورد هر چه زودتر با مسالمت پایان پذیرد. شبی آقای صارم‌الدین صادق وزیرری تلفن زدند، گفتند: «چرا استانداری را نمی‌پذیرید، همولایتی‌ها کشته می‌شوند...» تلفن‌ها و توصیه‌ها مکرر شد. در ضمن بنا شد هیئت‌هایی بروند و وضع را از نزدیک ببینند... گفتم: «باشد، می‌روم؛ اگر خودشان نامزدی برای این پست نداشتند و مرا پذیرفتند، می‌مانم...» روز اول عید رفتیم... جریانش مفصل است، در خدمت زنده‌یادان طالقانی، دکتر بهشتی، جناب هاشمی رفسنجانی، آقای بنی‌صدر و جناب صدر حاج سیدجوادی وزیرکشور. کسان دیگری هم بودند: جناب یحیی صادق وزیرری، جناب صارم‌الدین صادق وزیرری و آقای پاک‌نژاد.

رفتیم با دو هواپیما و مقادیری دارو و وسایل در کرمانشاه فرود آمدیم! چرا؟ - گفتند فرودگاه سنندج در اشغال متجاسرین است - در صورتی که چنین نبود.

در فرودگاه هوانیروز کرمانشاه فرود آمدیم. زنده‌یاد طالقانی که کسالت داشتند، در یکی از ساختمان‌ها استراحت می‌فرمودند. ما خدمتشان رفتیم. یک چند نشستیم، بعد پیشنهاد کردیم که عده‌ای برویم، اگر فرودگاه سنندج باز بود و خبری نبود، تلفنی به آقایان اطلاع بدهیم بیایند، اگر هم باز نبود و محیط خصمانه بود که هیچ...

اتومبیلی از تیمسار ایران‌نژاد - استاندار کرمانشاه - گرفتیم و راه افتادیم. جناب صدر حاج سیدجوادی، صادق وزیرری‌ها، پاک‌نژاد و من، غروب به کامیاران رسیدیم... هوا تاریک شد و ما تازه دریافتیم که ماشین چراغ ندارد. ماندیم، مردم بعضاً مسلح، دور ماشین را گرفتند و شروع کردند به شعاردادن و سلاح افشاندن. یک چند شعار دادند و سرانجام وقتی فهمیدند که کیستیم و به کجا و به چه کار می‌رویم، کمک کردند، باتری‌ساز آوردند، و ماشین را راه انداختند... .

فرودگاه اشغال نبود. رسیدیم به پاسگاه پلیس راه سنندج... تعدادی مسلح آنجا بودند و در میانشان شماری از همشهریان خودم... خلاصه، ما را به مدرسه‌ای هدایت کردند، نان و پنیر خوردیم، و برای استراحت رفتیم به خانه آقای باقر وکیل. برادرخانم جناب یحیی صادق وزیري... شب را استراحت کردیم... گاه صدای تیري سکوت شب را می‌آشفته... فردای آن جلسه‌ای داشتیم که در مدرسه‌ای با فرمانده سابق لشکر کردستان که به دست گروهی - که بعدها به کومله معروف شدند - اسیر شده بود. در ضمن شیخ عزالدین هم شب هنگام وارد شده بود. البته گویا به خواهش بنده، هیئت همراه زنده‌یاد طالقانی هم آمدند. هیئت در مدرسه‌ای فرود آمده بود و مهمان مرحوم مفتی‌زاده بود. جلسه بسیار متنوع بود، طبق معمول، و با مجاهدت آقای صلاح‌الدین مهتدی. سرهنگ صفري گزارش گونه‌ای داد، نوار پیامش را گذاشتند که به لشکر فرمان می‌داد تسلیم شود. در معرفی سرهنگ صفري، باید بگویم که وی افسر ستاد بود، کار صفي نکرده بود، مأموریت‌های جنگی انجام نداده بود، و حتی آن اندازه تجربه نیندوخته بود که بداند در چنین اوقات متلاطمی باید در میان واحدش باشد. آمده بود شهر، شب‌ها در باشگاه افسران زندگی می‌کرد. افراد مسلح او را گرفته و به ارسال پیام به لشکر واداشته بودند.

جناب صدر حاج‌سید جوادی صحبت می‌فرمودند که دو هواپیما آمدند و روی شهر شیرجه رفتند و «جناب» صلاح‌الدین مهتدی شعاری دادند و جلسه را به هم زدند، و آقای شیخ عزالدین دستشان را روی میز کوبیدند و فرمودند: «من دیگر با دولت مذاکره نمی‌کنم!» یواشکی خدمتشان عرض کردم: «آقا، حق این است که جنابعالی جوان‌ها را نصیحت کنید...» مجال ندادند، فرمودند: «کلاه شما بود که سرم رفت، وگرنه نمی‌آمدم!»

سبحان الله! انگار بنده ایشان را به عمل خلاف شرع واداشته بودم که این‌طور می‌فرمودند... به هر حال، جلسه به صورتی که عرض کردم پایان گرفت و برگشتیم خانه جناب باقرخان وکیل. آقای شیخ عزالدین هم آنجا به ناهار دعوت بودند با آقای بنی‌صدر... آقای بنی‌صدر و وکیل گویا در دانشکده حقوق همدرس بودند. جناب شیخ عزالدین و بنده با هم بر نیمکتی مبلی نشسته بودیم... ایشان به سنت ایام بچگی قهر کرده بودند، پشت کرده بودند به من، حرف نمی‌زدند. آستین‌شان را کشیدم، گفتم: «جناب شیخ چرا قهر کردی، ناراحت نباش، در چنین جلسه‌ای هیچ وقت سر هیچ چیز توافق حاصل نمی‌شود... باید ترتیبی داد که شما با حضرت آیت‌الله طالقانی، دکتر بهشتی و جناب هاشمی رفسنجانی، سه چهارتایی بنشینید و حرف‌هایتان را با هم بزنید.» گفت: «مگر می‌شود؟» گفتم: «بله که می‌شود، چرا نشود؟» خلاصه، جناب صدر لطف فرمودند و تلفنی موافقت آقایان را جلب کردند به ملاقات. باری، نشستند، گفت‌وگو کردند. شیخ برگشت و از جلسه بسیار راضی بود. گفت: «بله، توافق شد، چه مردم خوبی هستند، هیچ فکر نمی‌کردم...»

بعد نشستند به رأی‌زدن و تبادل نظر کردن درباره انتخاب استاندار، من در این ضمن در شهر می‌گشتم، هیچ نمی‌خواستم خدای نخواستہ کسی مأخوذ به حیا بشود... در این مدتی که هیئت نشسته بود و با گروه‌ها و مردم رأی می‌زد، من در دکان دوست منبّت‌کارم - نعمتیان - می‌نشستم و از خاطرات زندان می‌گفتم. آخرهای شب به محل هیئت می‌رفتم... که شبی گفتند مردم پذیرفته‌اند که من استاندارشان باشم. ساعت ده شب بود، باران می‌بارید که در خدمت جناب صدر به مرکز تلویزیون سنندج رفتیم و ایشان، همان‌جا بنده را با پیام تلویزیونی به‌عنوان استاندار به مردم معرفی کردند، به آقای مفتی‌زاده هم به قول خودشان «به خودشان» از بابت انتصاب بنده تبریک گفتند.

■ چه تشکلهایی آن وقت در سنندج بود؟

□ تشکلی به آن صورت نبود. حزب دموکرات کردستان حضور کم‌رنگی داشت، بعدش گروهی بود که چندین نام عوض کرد و سرانجام کومله شد. مرحوم مفتی‌زاده هم جماعتی داشت با عنوان «مکتب قرآن».

■ آن فضا هیچ شما را نگران نکرد؟

□ نه، چون خاستگاه عشیره‌ای داشتم، بی‌پشتیبان نبودم. می‌دانستند اگر آسیبی ببینم بهانه‌ای خواهد بود برای اذیت و آزار، وانگهی با کسی دشمنی نداشتم، به کسی بدی نکرده بودم. در معنا در شهر غریب بودم و اسماً و رسماً به آن صورت دشمن یا مخالفی نداشتم. تعدادی کتاب پشت سرم بود، با حکم اعدام، و هفت هشت سال زندان... اینها نقاط مثبت زندگی‌ام بود. کم بودند کسانی که چنین مزایایی داشته باشند. من هر وقت نیاز پیدا می‌کردم، خویشانم از محبت دریغ نمی‌کردند. بعد هم انتخاباتی کردیم و اولین شورای شهرکشور را تشکیل دادیم. با این همه در بدو امر تحریکات زیاد بود. چندان که در بدو امر به هیئتی که میهمان بود (جز آیت‌الله طالقانی) اجازه ندادند صحبت کنند. خوب نباید بیش از این توقع می‌داشتیم... در دمکراسی، هیچ تمرین نداشتم، دمکراسی را با هر چه و مرجع عوضی می‌گرفتیم... به هر حال به خیر گذشت. بعد هم که هیئت به تهران برگشت. آقای شیخ‌عزالدین حتی این اندازه «نرمی» نداشت که بیاید و این مردم محترم را بدرقه کند. آخر به سلامتی میزبان بود... رفته بودیم فرودگاه، مرحوم طالقانی و شهید بهشتی فرمودند: «پس کو شیخ‌عزالدین؟» عرض کردم، الان خدمت می‌رسند. «ولی کجا خدمت برسد، در شهر نبود، صبح به سقز رفته بود. وقتی هم گله کردم، فرمودند: «بله، فلان حاجی در بوکان به رحمت خدا رفته بود، رفته بر جنازه‌اش نماز بگذارم!... این هم رهبر سیاسی و روحانی مردم گرد، به اصطلاح صدای آمریکا!

بعد هم برای تعیین حکومت فراندوم شد که مردم کردستان به‌رغم شرکت نکردن شیخ‌عزالدین در فراندوم به جمهوری اسلامی رأی مثبت دادند و اتفاقی هم نیفتاد. ۹۵ درصد اعتنایی به شرکت نکردن شیخ‌عزالدین در فراندوم نکردند...

■ برخلاف نوشته آقای غنی بلوریان که می‌گوید در سقز به صندوق‌ها حمله کردند، در انتخابات شورای شهر، مثل این‌که هواداران مفتی‌زاده بیشتر رأی آوردند؟

□ نه، متعادل بود... بین دو طرف تعادلی بود.

■ غنی بلوریان مدعی است که در جریان درگیری سنندج، بیش از هزار نفر کشته شدند... .

□ نه، اصلاً این‌طور نیست. سه چهار نفر کشته شدند... نه، بیشترش هیاهو بود.

■ نقش آقای صفدری چه بود؟

□ خیال نمی‌کنم که نقشی داشت. آن‌طور که من می‌شنیدم و می‌گفتند آقای صفدری بد آدمی نبوده، در حد توانایی به درد مردم می‌رسیده. وقتی انقلاب می‌شود ایشان به پادگان می‌روند، پادگان را در دست می‌گیرند. حالا بنا به دستور یا به ابتکار شخصی؛ مرحوم مفتی‌زاده استانداری می‌روند و بر جای استاندار می‌نشینند و از همان مسند هم حکم می‌رانند. حالا آقای صفدری اوامرشان را اجرا نکرده یا درست اجرا نکرده، بنده نمی‌دانم.

■ هیچ ارتباطی بین شما و آقای مفتی‌زاده نبود؟

□ من در مقام نماینده دولت با همه رابطه داشتم... با مرحوم مفتی‌زاده رابطه خصوصی نداشتم. ایشان امکانات استاندار را بیش از حد معقول ارزیابی می‌کرد. مثلاً دعوت می‌کرد از شهرستان‌ها برای شرکت در کنفرانس خودمختاری. بعد می‌فرستاد استانداری که هزار و دویست تخت‌خواب، هزار و دویست تشک و... بدهید من کنفرانس دارم. من البته چنین امکاناتی را در اختیار نداشتم و چون نداشتم طبعاً نمی‌دادم و وقتی نمی‌دادم ایشان خیال می‌کردند دارم و نمی‌دهم و... .

■ ظاهراً شما فرماندار سنندج را از دوستان مفتی‌زاده انتخاب کرده بودید؟

□ آقای زرینه‌کفش مرد محترمی بود. وانگهی چه اشکال دارد اردنمند آقای مفتی‌زاده هم باشد؟ حسن این عمل این بود که اقلماً آقای مفتی‌زاده در می‌یافت که ظاهر و باطن همین است که می‌بیند.

■ ماجرای پولی که آقای مهندس بازرگان به مفتی‌زاده داده بود چه بود؟

□ پولی نبود. یک میلیون تومان بود. هر چند آن وقت‌ها یک میلیون، یک میلیون بود. نامه‌اش که به دست من افتاده بود و موجود است، که می‌گوید این پول کفاف تبلیغات اسلامی را نمی‌دهد.

■ گفته می‌شود در دوران استانداری جنابعالی، شما به علت گرایش‌های قبل از انقلابتان و... با گروه مفتی‌زاده رابطه خوبی نداشتید. در مصاحبه‌ای با روزنامه انقلاب اسلامی گفته بودید ما علامه‌ای در کردستان نداریم، که عده‌ای اعتراض کرده بودند، اصطلاحاً بین شما پیش آمده بود؟

□بله، این حرف را من زدم، حالا هم بر این پندار استوارم. ما علامه‌ای در کردستان نداریم. با این عنوان با مرحوم مفتی‌زاده مکاتبه می‌شد. یا از او نام برده می‌شد. به حق خودش راضی نبود، کار را به جایی باریک کشانده بود، کسانی را می‌گرفت و به لشکر تحویل می‌داد و به فرمانده لشکر می‌نوشت زندانی کند! من هنوز دستور بازداشت را به خط مرحوم در اختیار دارم.

■ طرفدار چی؟ داشت؟

□طرفدار؟ در مرکز طرفدار داشت، در سنندج هم هوادارانی داشت، اما آن‌طور نبود که بفرمایید نیمی از شهر یا استان به دورش جمع بودند. خدا رحمت کند، مرد متظاهری بود. یک روز اعلامیه‌ای منتشر کرده و گفته بود که استاندار، استانداری را به کاخ کرملین تبدیل کرده است. بساط عیش و نوش راه انداخته، آقای زرینه‌کفش را دیدم که ناراحت است. چون می‌دانست که در شبانه‌روز شانزده ساعت کار می‌کنم و یک وعده هم بیشتر غذا نمی‌خورم... آقای زرینه‌کفش به مرحوم مفتی‌زاده اعتراض کرده بود. آن مرحوم از گفتن مطالب خلاف حقیقت هم ابایی نداشت. شبی خدمت جناب هادوی بودم، دادستان کل؛ امام‌جمعه بیجار هم تشریف داشتند. فرمودند این جریان شیخ‌عزالدین و مفتی‌زاده چیست؟ چه‌طور شده برای شیخ‌عزالدین که آمده بود به حضور امام(ره) مشرف شود، هواپیما می‌فرستند، ولی آدمی مثل مفتی‌زاده پیاده به تهران آمده بود. گفتم: «ماشین شورلت رستناخیز را چه کار کرده است؟ یعنی ماشین دولت را فروخته! چندین بار نامه نوشته‌ایم، ماشین را پس نمی‌دهد. خوب، با همین ماشین ضبطی بیاید تهران، دیگر چرا پیاده؟!»

بعضی حرکاتش با افکارش نمی‌خواند. پولی در اختیارم گذاشته شده بود برای کمک به کسانی که در جریان تظاهرات پایان حکومت شاه، خانه‌ها و مغازه‌هاشان از سوی گروه‌های چماقدار آسیب دیده بود. یکی از هواداران مرحوم مفتی‌زاده را مأمور کردم که با راهنمایی مرحوم مفتی‌زاده فهرستی از این آسیب‌دیده‌ها تهیه کند. فهرست را تهیه کرده بودند، اما غیرخودی‌ها را به حساب نیاورده بودند. گفتم: «در این صورت یهودی و مسیحی نمی‌بینم» گفتند: «آخر آنها یهودی و مسیحی‌اند.» به هر حال این‌گونه تبلیغات قرآنی می‌کردند!

■ از درگیری‌های مریوان بفرمایید.

□درگیری به آن معنا نبود. عده‌ای «قیاده موقت» بودند که با مرحوم مفتی‌زاده همکاری می‌کردند و گاه با مردم خوب تا نمی‌کردند. یک بار هم به اتوبوس مدرسه دخترانه تیراندازی کرده و یکی دو تایی را زخمی کرده بودند. تلفن زدم به خویشاوندانم در بانه، گفتم آدم بفرستند پنجویں به مجیدخان پسر رشیدخان از طرف من بگویند، که پسرش کامیار را بگوید بیاید نزد من کارش دارم. مجیدخان پدر همان هفت برادر شهید بانه‌ای است. کامیار رئیس گروه در قیاده موقت بود، بعدها در برخورد با حزب دموکرات کشته شد. کامیار آمد و مانع از بعضی زیاده‌روی‌ها شد.

■ بانه و سقز چه خبر بود، شیخ جلال بانه بود؟

□او هم در بانه به سبک خودش، به‌نام دین(!) حکومت می‌کرد. چشمداشت مردم، از دین، رحم و عطوفت بود. اما در عمل سرخورده بودیم. روزی در فرمانداری بانه زنی عریضه‌ای به دستم داد. در حضور شیخ‌جلال حسینی گفت: «از این آقا (یعنی از شیخ جلال) بپرس شوهرم را چه‌کار کرده...؟» از شیخ پرسیدم، چشمکی زد و سری تکان داد. گفت: «فرستاده‌ام زندان حزب، (با حرکتی خاص)» آخر سر فرمود: «در ضمن راه کلکش را کنده‌اند!» گفتم: «نفهمیدم؟» گفت: «کشتیم! همین، کشتیم!»

یادم هست یکی دو بار در استان راهزنی گزارش شد. سرهنگ حاجیلو - رئیس ژاندارمری استان - را خواستم، گفتم: «چه باید کرد؟» گفت: «از این زره‌پوش‌ها داریم، دو دستگاه در بانه، چند دستگاه در سنندج، مریوان... بهترین راه این است که اینها شب‌ها در ساعت معین به‌طور کشویی در راه‌ها حرکت کنند. مثلاً از سنندج به سقز و در عین حال از سقز به سنندج، از بانه به سقز و از سقز به بانه... و همین‌طور الی‌آخر. بدین ترتیب راه‌ها تأمین بشوند. به این منظور رفتیم بانه، اما جناب شیخ اجازه نفرمود... ناچار به اشاره من کلاچ زره‌پوش‌ها را پیاده کردیم و باز آمدیم. این هم دلسوزی و محبت آقایان به مردم...»

■ شما همراه با شیخ عزالدین به دیدار آیت‌الله خمینی رفتید؟

□ من او را بردم خدمت حضرت امام. آقای شیخ عزالدین برای استقبال از حضرت امام به تهران نیامده بود؟ از طرفی سخت علاقه‌مند بود که خدمت حضرت امام مشرف بشود. از طرف دیگر خوش نداشت همین‌طور راه بیفتد و بیايد... گویا استاندار آذربایجان غربی خواسته بود او را بیاورد، منتها دست بر قضا آن روز موعود هوا آشفته شده و هلی‌کوپتر برنخاسته بود و شیخ که آشنایی با مسائل فنی نداشته، از این جریان، به بی‌میلی مقامات تعبیر کرده و قهر کرده بود؛ بنده خدمت جناب صدر حاج سیدجوادی - وزیر محترم وقت کشور - عرض کردم: «بد نیست اگر با واسطه من به حضور حضرت امام مشرف بشود. اگر چنین بشود گشایشی در امور جاری استان حاصل خواهد شد و گرفتاری‌ها تخفیف خواهد پذیرفت.» جناب صدر مثل همیشه در کمال حسن نیت لطف فرمودند، و ما شیخ را با چند روحانی دیگر از جمله مرحوم ملا عبدالله محمدی امام‌جمعه سقز، آقای شاریکندی که بعدها ترور شد ظاهراً به‌دست کومله و جناب ملاصالح - امام جمعه اشویه - و یکی دو تایی دیگر به تهران بردیم و خدمت حضرت امام رسیدیم.

ملاقات کوتاه بود و دامنه‌ای نداشت. بعد هم شیخ عزالدین در مصاحبه با خبرگزاری فرانسه، قضیه را جور دیگر جلوه داده بود. به هر حال جالب نبود. مطبوعات به‌خصوصی به گمان من در کار اخلاص می‌کردند، شیخ هم آدم خویشتن‌داری نبود، گزک به مطبوعات می‌داد. علاقه عجیبی به خودنمایی داشت. ■ شما خودتان استعفا دادید؟

□ روزی که در وزارت کشور، آقای صباغیان بر جای آقای صدر نشست، من طی تلگرافی به ایشان تبریک گفتم و گفتم که استعفا می‌دهم که دست شما برای انتخاب همکاران باز باشد، و به تهران آمدم. ■ پس از استانداری در زمان ریاست‌جمهوری آقای بنی‌صدر، گویا باز از شما استفاده شد، و شما بار دیگر به کردستان رفتید؟

□ بله، در جریان گفت‌وگوهای مربوط به آتش‌بس بود، پس از در گرفتن جنگ. در خدمت دکتر یحیی معتمد وزیری - سفیر ایران در جمهوری چکسلواکی - و مرحوم سرهنگ حسن اردلان. اگر یادتان باشد آقایان به امام گزارش کرده بودند که حزب دموکرات زن و بچه مردم را در سنندج به گروگان گرفته، امام فرمان دادند و جنگ شروع شد. پس از چندی بنده را با آقایان فرستادند، بر این اساس که گزارش پایه و اساسی نداشتند و آتش‌بس بشود. در جریان این مذاکرات هم آقای شیخ عزالدین خیلی بازی از خودش درآورد. از خودش رأی و نظر نداشت، نگاهش به دهن یک مشت جوان کومله‌ای بود.

■ تحلیل خودتان از این قضایا چه بود؟ دست به اسلحه بردن؟ زودرس بودن انقلاب؟ عدم‌تمرین دموکراسی برای ملت و گروه‌ها؟ تندروی گروه‌ها؟ عدم تحمل همدیگر؟ عدم توجه دولت به کردستان؟ یا چه مسئله دیگری بود که سبب این حوادث شد؟

□ همه این چیزهایی که فرمودید مؤثر بودند، هر یک در جای خود. در ریشه‌یابی باید بگویم گامی در دموکراسی نزده بودیم. تساهل و تحملی نیاموخته بودیم، مخالفت و موافقتی، به‌صورتی که در میان گروه‌های متمدن رسم است، نیاموخته بودیم... ایدئولوژی خاصی نبود که بگوییم راهنمای عمل بوده؟ فلانی بود که خود را به فلان مقام در پایتخت یا در نهضت می‌بست، دیگر سنجشی به آن معنا در بین نبود... می‌گفتند فلانی، فلانی را تأیید کرده، فلانی از ساواک موجب می‌گرفته، فلانی در جشن‌های شاهنشاهی در فلان مجله یا روزنامه مقاله نوشته... موجب بگیر زیاد بود. این جریان تنها و تنها منحصر و مخصوص به کردستان هم نبود. همه‌جا این‌طور بود، در کردستان شاید کمی بیشتر...

■ جمع بندی شما از آن چهارماه دوره استانداری‌تان چیست؟ شما به علت سوابق قبل از انقلاب و فعالیت‌هایی که داشتید در جوامع گرد، شناخته شده هستید بعد از گذشت این چند سال جمع‌بندی شما چیست؟ عده‌ای می‌گویند اگر احزاب منطقی بودند، دست به اسلحه نمی‌بردند و می‌توانستند در آن شرایط به نفع مردم کرد کار کنند.

□ من هم همین اعتقاد را دارم. اگر احزاب دست به اسلحه نمی‌بردند، اگر منطقی بودند، اگر... این «اگر»‌ها بی‌مایه نیستند. اینها یک دنیا مسائل در پشت سر دارند، یعنی به عبارتی تمرین دموکراسی نداشتیم، باید همین می‌شد که شد. متأسفانه نظام گذشته مایه‌ای به ما نداده بود تا براساس آن، به اتکالی هم مثل اعضای یک خانواده معقول با هم راه بیاوریم. بنده معتقدم حالا هم اگر آن وضع سال ۵۷ پیش بیايد،

باز چهار نفر را نمی‌یابید که بر سر يك مسئله واحد اتفاق نظر داشته باشند. دستگاه سابق «قحطالرجال» به‌وجود آورده بود. به‌قول يكي از دوستان، دولت براي اداره ده دوازده استان درمانده بود. آدم موجه پیدا نمی‌کرد که به‌عنوان استاندار نصب کند. در عين حال، در نتیجه همین نادانی همه مدعي بودند، همه ادعای رهبري داشتند، کسي کسي را قبول نداشت، و شد آنچه نباید می‌شد. نمونه کوچکش همین آمدن هیئت به سنج بود... اغراق نیست اگر بگویم هرکس براي خودش يك طرح «خودمختاری» داشت، که می‌خواست با خودنمایی آن را به هیئت ارائه دهد و به هیئت حالی کند که تراوش ذهن و مغز اوست!

■ اخیراً دي‌ولت طی مقاله‌اي درباره کردستان نوشت که «قاضي محمد به اعتبار متفقين و شوروي قيام کرد، که بعد از خروج آنها شاه آنها را قرباني کرد. برخورد ملامصطفي با عبدالکریم قاسم پیش آمد. امریکا می‌خواست روی عراق را کم کند. شانزده میلیون دلار از طریق تهران به کردها داد، ملامصطفي قيام کرد، بعد هم بعضی‌ها قيام و کودتا کردند و منجر به قضیه ۱۹۷۵ (۱۳۵۴) شد. که ملامصطفي را به کرج آوردند.»

□ شانزده میلیون دلار که نه. این يك چیز سمبلیک بود تا بگوید که صلیب سرخ امریکاست که دخالت دارد. خود شاه می‌گفت که سالیانه دویست میلیون دلار از امریکا براي کمک به ملامصطفي کمک می‌گیرد. نتیجه عمل ملامصطفي با اوجلان خیلی فرق دارد... اوجلان مردم را زنده کرد، در حالی که به درستی دریافت که زمان جنگ‌هاي پارتیزانی به سر آمده است، و باید رفت در خط تبلیغ و اقناع.

■ شما هم استاندار کردستان بودید، هم با آقای صدر وزیر کشور و دادگستري دولت موقت دوستي داشتید. آیا در تدوین قانون اساسي با شما مشورت شد؟

□ خیر.

■ در تهران جمعیتی به اسم جمعیت کردهاي مقیم مرکز شکل گرفت. این جمعیت چه می‌گفت؟

□ من در جریان کار این جمعیت نبودم، ولي قاعداً باید هدفش این بوده باشد که همولایتي‌هاي مقیم مرکز را به یکدیگر نزدیک کند، و به مردم غیرکرد بشناساند... و در عين حال مسائل کردستان را در مرکز پی بگیرد و احیاناً در مرکز به دولت فشار آورد... به هر حال، تا آنجا که من می‌دانستم به‌جاي خاصی وابسته نبودند، و هدف‌هاي نهاني خاصی را دنبال نمی‌کردند، جماعت یا جمعیتی بودند مثل جمعیت آذربایجاني‌هاي مقیم مرکز، خراساني‌هاي مقیم مرکز و امثالهم.

■ به نظر شما اگر حاکمیت مرکزی دچار تزلزل شود، باز در کردستان درگیری می‌شود؟ براي حل قضیه چه باید کرد؟  
□ درست نمی‌دانم. در عرصه پیشگویی و این‌گونه مسائل آموزشی ندارم... سؤال را هم درنیافتم. حاکمیت دچار تزلزل شود، یعنی چه؟ حاکمیت که نباید همیشه با کردها یا با هر قوم و طایفه دیگر این کشور کثیرالمله با چماق حرف بزنند... راه معقول همین دوستي و برادري و گفت و شنود است. کشور نیاز به آگاهی و دموکراسي و تساهل و تسامح دارد... استقرار دموکراسي نیاز به تمرین، و خویشنداري دارد... خویشنداري را با چماق به مردم نمی‌آموزند... وقت می‌خواهد و صبر و گذشت. دولت‌هاي گذشته در کردستان کار چندانی نکرده‌اند. کردستان نیاز به سرمایه‌گذاري دارد. یادم هست آن وقت که من آنجا بودم، بودجه سالانه استان (بودجه عمراني) ۱۳۷ میلیون تومان بود، که آن هم به علت تشریفات اداری و بوروکراسي و کوتاه بودن فصل کار جذب نمی‌شد. باید فکري براي این مشکلات کرد.

■ در جايی فرموده‌اید کردها پناهی جز ایران ندارند... .

□ بله، همین طور است. قربانی که کردها با «ایرانیان» حس می‌کنند با هیچ‌یک از اقوام خاورمیانه حس نمی‌کنند. شاید در مطبوعات خوانده باشید، از اردوگاه‌هاي ترکیه فرار می‌کنند، به اردوگاه ایرانیان می‌آیند. چرا؟ براي این‌که در خاورمیانه ایرانیان تنها قومي هستند که با آنها اشتراك زبان و نژاد و ملیت دارند. کسانی مثل من با فرهنگ این مردم زیسته‌ایم. من فکر می‌کنم اگر روزي به فرض محال کردستاني مستقل هم به‌وجود آید، کسانی مثل من هرگز از این فرهنگ نخواهند برید.

■ در تاریخ تحولات کردستان گاه به عجایبي برمی‌خوریم. شیخ‌عزالدين يك روحاني است، چه‌طور می‌شود که با کومله کمونیست این‌قدر نزدیک می‌شود؟

□ این سؤال را از خودشان باید بکنید.

■ خواست احزاب آن زمان چه بود. چه می‌خواستند؟

□ نمی‌دانم. عده‌ای را صدام غلغک می‌داد، عده‌ای را غرب، عده‌ای را شرق... خوب دیگر، مثل همه احزاب ممالک نیمه‌مستعمره.

■ در مورد حزب دموکرات کردستان ارزیابی‌تان چیست؟ آیا درباره نقطه اوج و فرود در تاریخ حزب دموکرات تحلیلی دارید؟

□ من سؤال را درست نمی‌فهمم... ضمناً این را توجه بفرمایید که من یک فرد سیاسی حرفه‌ای نیستم، غلط‌انداز چند روزی در مداری افتاده‌ام، و کاری را به سفارش، انجام داده یا نداده‌ام... من اصولاً این کاره نیستم... پس از آن جریانات اعدام و زندان، و دربه‌دری زن و بچه‌ها و خواری‌های پس از زندان، یک نوع رمیدگی و نفرت نسبت به تحزب در خود حس می‌کنم... .

■ اخیراً مطلبی از یکی از شخصیت‌های سیاسی در مطبوعات منتشر کردند. در این باره که آمریکا می‌خواهد به عراق حمله کند. پیشنهاد شخصیت ایرانی این بود که کردهای شمال عراق بهتر است با امریکایی‌ها همکاری کنند... تحلیل شما چیست؟

□ من چیزی به این صورت نخوانده‌ام، اما به‌عنوان یک فرد خیال می‌کنم که کردها بهتر است با امریکایی‌ها همکاری کنند، منتها برخلاف معامله مرحوم بارزانی، تضمین کتبی بگیرند. یک نکته را خوب درمی‌یابم، و آن این که کردها علاقه‌مندند برادران ایرانی‌شان اگر لطفی در حقشان نمی‌کنند دست کم، کم‌لطفی نکنند، و در کنفرانس‌ها اولین نفری نباشند که اعلام کنند با خودمختاری کردستان عراق مخالف‌اند. به راستی مفهوم این گفته چیست؟ جز این است که من عرب غیر ایرانی را به تو ایرانی ترجیح می‌دهم؟ متأسفانه این بیماری اخیراً از وزرای خارجه به جناب رئیس‌جمهور هم سرایت کرد... حتی آقای خاتمی، که می‌فرمودند هیچ کردی را نمی‌شناسند که ایرانی نباشد!

■ پس از آمدن آقای خاتمی ارزیابی شما از وضع امروز کردهای ایران چه‌گونه است؟

□ خیال نمی‌کنم آقای خاتمی کار زیادی برای کردستان کرده باشند... دقیقاً نمی‌دانم برای کردستان چه کار کرده‌اند. همولایتی‌ها معمولاً می‌نالند.

■ جناب آقای دکتریونسی، متشکرم از این بابت که وقتتان را در اختیار ما گذاشتید.

□ خواهش می‌کنم.

## هر که دشمن ما نیست، دوست ماست

گفت‌وگو با آقای مهندس فاروق کیخسروی

■ با تشکر از شما که قبول زحمت کرده و از سنج، تشریف آوردید. تقاضا می‌کنم پس از معرفی خودتان، بفرمایید که چه طور شد در مناطق کردنشین، درگیر فعالیت‌های سیاسی شدید و در چه مقطعی؟

□ بسم‌الله الرحمن الرحيم - با عرض سلام و تشکر از این‌که این فرصت را در اختیارم قرار دادید. من فاروق کیخسروی بابامیری هستم. متولد سال ۱۳۲۷ در روستای زیویه از توابع شهرستان سقز. دوران ابتدایی و دبیرستان را در سقز گذراندم (به‌استثنای یک سال که در سنج بودم). در سال ۱۳۴۶ وارد خدمت نظام وظیفه شدم. در روستاهای گرگان سپاهی دانش بودم. یک‌سال آموزش‌گزار روستاهای استان گیلان بودم و در سال ۱۳۴۹ در رشته مهندسی مکانیک وارد دانشگاه علم و صنعت ایران شدم و در سال ۱۳۵۳ فارغ‌التحصیل شدم. فعالیت‌های سیاسی‌ام نه به‌صورت عضویت در یک تشکل سیاسی، بلکه به‌صورت گرایش‌های شخصی در پیش از دوران دانشجویی آغاز و در دوران دانشجویی تشدید شد. در آن زمان هیچ‌گونه آشنایی نزدیکی با تشکل‌های سیاسی نداشتیم و نام همه را از دور می‌شنیدیم و آرزومند بودم که آنها را در صحنه ببینم و ارتباط نزدیک داشته باشم، اما این توفیق دست نداد. در دیدارهای مختلفی که در دوره دانشجویی با آقای جلیل گادانی داشتم، با حزب دموکرات کردستان ایران آشنا شدم. نامبرده به خاطر فعالیت‌های سیاسی ۱۰ سال در زندان‌های ساواک زندانی شد. دیدار با ایشان برایم جالب بود، اما این دیدارها جنبه تشکیلاتی نداشت. گرایش‌های شخصی خودم به‌دلیل مسائلی که دست به دست هم داده بود، سوسیالیستی بود، بدون مطالعه کافی و آشنایی با تشکل‌ها. فکر می‌کردم که مسائل عمومی مناطق کردنشین و نه‌تنها کردنشین، بلکه کل ایران و جهان را فقط احزاب چپ کمونیستی می‌توانند به نحو احسن حل کنند، البته با توجه به علاقه‌ام به بسط عدالت اجتماعی و شعارهای سوسیالیستی که مطرح می‌شد. سال ۱۳۵۳ که من از دوران تحصیل لیسانس فارغ‌التحصیل شدم، بلافاصله در یک دوره فوق‌لیسانس در دانشگاه پلی‌تکنیک، طرح مشترک سازمان گسترش و نوسازی صنایع با پلی‌تکنیک تهران را شروع کردم که همزمان با تحصیل، در کارخانجات ماشین‌سازی اراک کار می‌کردم. سال ۱۳۵۵ فارغ‌التحصیل شدم و نظر به گرایش‌های فکری و سیاسی‌ای که داشتم محل زندگی خودم را همان کردستان انتخاب نمودم، علی‌رغم این‌که در آنجا هیچ محیط صنعتی و امکان کار صنعتی مطابق با تخصص و رشته خودم وجود نداشت. چون من قبلاً در شغل شریف آموزش‌گاری و آموزش و پرورش بودم و خیلی به این شغل علاقه داشتم و حالا هم علاقه دارم. لذا در شهر سقز در سال ۱۳۵۵ معلمي را ادامه دادم. ابتدا دبیر فنی هنرستان صنعتی سقز بودم و به علت کمبود دبیر در دانشسرا و دبیرستان‌های سقز هم تدریس می‌کردم که بعضی مواقع مجبور می‌شدم ۸۰ الی ۹۰ ساعت در هفته تدریس کنم. اما به‌علت علاقه به تدریس مشکلات برایم آسان شده بود. (۱) در سال ۱۳۵۷ که امواج انقلاب اسلامی در مملکت شروع شد، من هم به‌صورت یک فرد از افراد جامعه و به‌صورت خودجوش در این فعالیت‌ها شرکت کردم و یکی از فعالین سیاسی منطقه کردستان بودم. البته باز هم ارتباط تشکیلاتی نبود. در اواخر پاییز سال ۱۳۵۷ کم‌کم گروه‌های سیاسی حضورشان در منطقه مشخص شد از جمله حزب دموکرات کردستان که بعضی از سران مرکزی حزب از عراق و اروپا، به ایران برگشته بودند و در شهرهای مختلف کردستان متفرق شده بودند. یکی از اینها آقای محمدامین سراجی در سقز مأموریت پیدا کرده بود که بیايد هسته‌های تشکیلاتی حزب را زنده و ایجاد بکند. جزو اولین کسانی بودیم که ایشان با ما تماس گرفت. یک گروه چهار - پنج نفری از فعالین سیاسی را جمع کرد. ما در ابتدا گفتیم که علائق باطنی ما با آنچه که شما در برنامه و سازمانتان دارید کاملاً مطابقت می‌کند. منتها ما شناختی نه از گذشته شما داریم، نه از رهبری فعلی حزب. چند دلیل برای گرایش به این تشکیلات داشتیم. یکی خاطره خوبی بود که مردم و خود من از مبارزات مرحوم قاضی‌محمد داشتیم. کاریزمایی که قاضی‌محمد داشت خیلی‌ها را به حزب دموکرات کردستان جذب کرد و یکی خود پایان مبارزه این شخص و اعدام قاضی‌محمد و برادر و پسر عمیش مرحوم سیف‌قاضی و صدرقاضی

بود. این هم انگیزه دیگری بود و خاطراتی که مردم از حزب در سال‌های ۴۶-۴۷ داشتند و آن سرکوب‌های شدیدی که از طرف رژیم شاه صورت گرفته بود و این هم گرایش‌های شدیدی در خود من و بخش اعظمی از جامعه ایجاد کرده بود. اینها عواملی بود که بدون این‌که ما مطالعه کافی داشته باشیم خودبه‌خود جذب شدیم و توانستیم با آنها شروع به همکاری کنیم. منتها به‌صورت مشروط. در همان جلسه اول با آقای محمدمین سراجی که صحبت کردیم گفتیم: «ما وارد تشکیلات می‌شویم تا موقعی که این برنامه بر وفق مرام ما و در جهتی که ما دوست داریم حرکت بکند و ما هیچ وابستگی و تعهدی به خود تشکیلات و رهبران آن نخواهیم داشت، چون شناخت کافی از آنها نداریم.»

■ چه دلایلی باعث شد برای پیوستن به این حزب شرط قائل شوید؟

□ قطعاً دلایلی که ما را کشاند به طرف این حزب هم مربوط به کردستان بود و هم مربوط به ایران که ما کردستان را می‌دیدیم که در طول تاریخ (با مطالعات ناقصمان) مورد ستم واقع شده و این را ظلمی در حق کردها و همه ایرانی‌ها می‌دانستیم. رژیم شاه نه‌تنها به کردها به همه ایرانی‌ها ستم می‌کرد و حزب دموکرات هم خودش را نه‌تنها مدافع کردها بلکه مدافع حقوق تمام ایرانی‌ها می‌دانست و شعارش، «دموکراسی برای ایران، خودمختاری برای کردستان» جذابیت کافی برای ما داشت و ایجاد انگیزه می‌کرد که به این حزب بپیوندیم.

■ چه‌طور شد که عملاً عضو حزب دموکرات شدید؟ نتیجه این امر چه بود؟

□ ما قرارداد مکتوبی نداشتیم. صحبت‌های شفاهی داشتیم. طیف گسترده‌ای بودیم. در بین ما گرایش‌های مختلفی بودند؛ هم مذهبی، هم چپ و مخصوصاً افراد متدین. گروه ما اولین حرفشان این بود که ما در شما گرایش‌های سوسیالیستی می‌بینیم و هدفمان این نیست. هدف ما آزادی ایران و کردستان است، از تمام ستم‌هایی که در حقشان روا شده است و ما هیچ تعهدی به گرایش‌های سوسیالیستی شما نداریم. بعدها حزب دموکرات کردستان ایران به‌صورت جبهه‌ای درآمده بود مرکب از نیروهای آزادیخواه و مترقی، حتی عناصر واپس‌گرا و عناصر وابسته به رژیم سابق که همه آنها جایی برای فعالیت خودشان درون حزب پیدا می‌کردند.

■ یعنی حزب چارچوب مشخصی برای پذیرش اعضا نداشت؟

□ ما یعنی گروهی که هسته مرکزی حزب را در سفر بنیان گذاشتیم تعصب خاصی داشتیم که افرادی که عضو حزب می‌شوند، نه‌تنها از نظر سیاسی و مسئله عدم‌وابستگی به رژیم سابق، بلکه از نظر اخلاقی هم باید تأیید شوند. منتها این مسئله تا زمانی که اولین جنگ در منطقه کردستان شروع شد پا بر جا بود. موقعی که اولین جنگ در کردستان شروع شد راه برای ورود افراد مختلف چه مثبت، چه منفی به حزب باز شد و هیچ کنترلی نبود، چرا که رهبریت حزب معتقد بود که بدنه حزب باید تقویت شود، در حالی که این، به نظر ما اوج ضعف بود و مخالفت ما با رهبری حزب از همین‌جا شروع شد. ما معتقد بودیم هر حزبی اگر بخواهد برنامه‌هایش را در یک چارچوب خاص جلو ببرد و به اهدافش برسد، باید به هر حال اصولی را در گزینش افراد و دیگر مسائل رعایت کند.

■ به‌هرحال شروط را گذاشتید و وارد حزب شدید، آیا بدنه را تقویت کردید؟ چه اتفاقاتی افتاد؟ در سطح کشور چه فعالیت‌هایی کردید؟

□ فعالیت مخفی ما زیاد طول نکشید. چون منجر به ۲۲ بهمن ۵۷ شد. در اواخر پاییز ۵۷ بود که با این حزب آشنا شده و فعالیت مخفی‌مان را شروع کردیم و در بهمن ۵۷ حزب هم فعالیت خودش را از حالت پنهانی به‌صورت علنی درآورد. در دوران مخفی مهم‌ترین خاطره‌ای که من دارم این است که حزب و تشکیلاتی که ما ایجاد کرده بودیم، جزو تنها نیروهای فعال در منطقه کردستان بود که وفاداری خودش را به انقلاب و رهبری امام به‌خوبی نشان می‌داد و حتی یادم هست که در شب ورود حضرت امام به ایران با چه زحمت‌ها و مشکلاتی، شبانه پلاکاردهای تبریک ورود مرحوم امام را در جاهای مختلف شهر نصب کردیم، چند نفر کشیک می‌دادند و بقیه نصب می‌کردند. یکی از محاسنی که حزب دموکرات داشت و ما را به طرف خود جذب کرده بود این همگامی با قیام عمومی مردم ایران و انقلاب اسلامی و رهبری امام بود و در ۲۲ بهمن هم که انقلاب به پیروزی رسید. شاید کمتر از یک ماه

طول کشید که فعالیت حزب در مهاباد به صورت علنی در يك میتینگی اعلام شد. دو خاطره خوب هم دارم یکی شعر غروب پاییز از شادروان استاد هیمن بود که استاد خود آن را خواند و بسیار دلنشین و هیجان انگیز بود و مورد توجه همه شرکت کنندگان قرار گرفت که مضمونش همان رهایی از زیر بار ستم بود و افق های روشنی را نوید می داد. در بیانات رهبر وقت حزب دموکرات کردستان، دکتر عبدالرحمن قاسملو هم پیام بسیار زیبایی وجود داشت که حالا هم خود را معتقد به آن می دانم. آن این بود که گفت: «سیاست ما این نیست که هر کسی با ما نیست دشمن ماست.» سیاست ما این است که هر کسی دشمن ما نیست دوست ماست. این پیام سیاسی و جالبی بود که اگر رهبران سیاسی بخواهند به این پیام وفادار بمانند، با هر گرایش و فکری که دارند می توانند مردم را به سمت خود جذب کنند. دشمن تراشی به غیر از ایجاد رخنه در صفوف متحد مردم و غیر از ضربه زدن به خود حزب و یا رهبر و یا فردی که مبلغ آن است هیچ اثری برجا نمی گذارد. باید همه را به سوی يك جبهه متحد دعوت بکنیم. ما هم در اواخر اسفند سال ۵۸ طی يك میتینگ عمومی که از مرحوم استاد هیمن هم دعوت کرده بودیم، استاد هیمن در سقز با بیانات خود این میتینگ را افتتاح کردند. ما هم فعالیت علنی خودمان را اعلام کردیم.

■ ظاهراً حول و حوش ۲۷ و ۲۸ بهمن ۵۷ است که آقای غنی بلوریان در خاطراتش اشاره می کند که داریوش فروهر، آقای دکتر محمد مکر، آقای اسماعیل اردلان و آیت الله نوری در ۲۹ بهمن جلساتی در منزل منتقم قاضی در مهاباد برگزار می کنند. در آنجا بحث هایی می شود. آمدن گروهی از طرف دولت نشان می دهد که دغدغه هایی در دولت وجود داشته با دو تفسیر: تفسیر اول این است که نگران بودند و می ترسیدند در کردستان خبرهایی بشود. اما تفسیر خوش بینانه تر این که در همان روزهای اول دولت موقت مهندس بازرگان دغدغه این را داشته اند که به کردستان به عنوان یکی از مناطق محروم بپردازند. البته برای هر دوی اینها می توان شاخص هایی ارائه داد و این که کدامیک درست تر است باید تحقیق کرد. قبل از پیروزی انقلاب ظاهراً مهندس بازرگان از طرف خودشان مهندس حبیب یکتا را به کردستان عراق اعزام کردند و در آنجا با جلال طالبانی صحبت هایی کردند که اگر انقلاب پیروز بشود رویکرد شما نسبت به انقلابیون چیست؟ و آنجا پیام طالبانی این بود که ما از انقلاب استقبال می کنیم و البته در همان چهار - پنج روز اول انقلاب هیئت به کردستان می آید که نشان دهنده اهمیت کردستان است. نکته جالب توجه اینجاست که در همین وضعیت که اینها مشغول گفت و گو بودند اولاً شهربانی مهاباد و بعد از آن پادگان مهاباد خلع سلاح شده. آیا این مسائل شما را نگران نمی کرد و اصولاً تحلیل شما در این مورد چیست؟

□ در این مورد اشاره کردید که دغدغه هایی وجود داشت. در مورد کردستان و در مورد خلع سلاح پادگان و شهربانی مهاباد اشاره کردید که دو حرکت بسیار ناشایست بود که از طرف نیروهای حزب دموکرات صورت گرفت که البته این دو مرکز نظامی و انتظامی وابسته به رژیم شاه بودند و تسلیم انقلاب نشده بودند. اما چون این اتفاق بعد از پیروزی انقلاب افتاد و اسلحه هایشان در میان جامعه پخش شد، این کار اشکال داشت. می بایست این خلع سلاح ها با دولت موقت هماهنگ شود. چند ماه بعد از آن ماجرا مسئله ای اتفاق افتاد و من ناچارم در اینجا آن را بازگو کنم. مسافرتی داشتیم در معیت آقای بلوریان از مهاباد به سقز. از آنجا به سنندج، در راه دیواندره دیدیم جو ملتهبی وجود دارد. گفتیم ماجرا چیست؟ گفتند نیروهای کومله آمده اند پاسگاه ژاندارمری دیواندره را محاصره کرده اند، حدود ۷۰-۶۰ نفر نیروی نظامی آنجا بود. گفتند کومله دارد آنجا را خلع سلاح می کند. مردم هم از درگیری می ترسند. من همانجا رفته داخل مسجد. مردم زیادی آنجا جمع شده بودند. يك سخنرانی يك ساعته آنجا داشتم. برای مردم توضیح دادم حرکتی که اینجا صورت می گیرد کاملاً خلاف اصول است. اگر پادگان مهاباد خلع سلاح شد، به این دلیل بود که هنوز این پادگان خودش را تسلیم نیروهای انقلاب نکرده بود. درست است که انقلاب به پیروزی رسیده بود اما پادگان مهاباد هنوز خودش را تسلیم نکرده بود و حزب دموکرات به عنوان نیروی مدافع انقلاب آنجا را خلع سلاح کرد، ما يك چنین تصوری داشتیم. اما حالا که همه نیروها تسلیم انقلابند. خلع سلاح پاسگاه کار غلطی است و خودم يك تنه با يك اتومبیل جیبی که در اختیار داشتم بدون اسلحه داخل پاسگاه رفته. وقتی رسیدم داخل محوطه پاسگاه دیدم همه دست هایشان را به حالت تسلیم بلند کرده اند با این خیال که ما همه جا را گرفته ایم و همه تسلیم من شده اند. من هم همه نیروها را جمع کردم و گفتم: «که من برخلاف تصور شما برای تقویت شما آمده ام و هیچ کس نمی تواند به شما گزندی برساند. نیروهای حزب دموکرات را برای کمک به شما آورده ایم. شما مواضع خودتان

را حفظ کنید و کسی حق خلع سلاح شما را ندارد.» وقتی من آمدم بیرون، ابهت کار از بین رفته بود و کومله اگر آنجا را می‌گرفت کار مهمی نکرده بود. لذا کومله آنجا را ترک کرد و بعد از یک یا دو هفته نیروهای دولتی با هلی‌کوپتر آمدند و آن نیروها را از آنجا بردند. چون دیدند آن منطقه کامل در دست نیروهای سیاسی منطقه است. این مسئله بیان می‌کند که ما هیچ مخالفت و عنادی با نیروهای دولتی نداشتیم و تعبیرم را از خلع سلاح پادگان مهاباد هم گفتم. حتی من خودم چند بار با اعضای مسلح دموکرات به شهرهای مختلف می‌رفتم. وقتی نیروهای کمیته‌ها و دیگر نیروهای دولتی می‌پرسیدند: «شما با این اسلحه و نیرو چه می‌کنید می‌گفتم: «شما چه می‌کنید.» آنها می‌گفتند: «ما داریم از انقلاب دفاع می‌کنیم.» من هم می‌گفتم: «خوب ما هم داریم از انقلاب دفاع می‌کنیم.» یعنی هیچ تفاوتی بین این نیروها چه کرد و چه غیر کرد قائل نبودیم.

■ من از صحبت‌های شما این‌طور برداشت کردم که افرادی که بدنه حزب بودند مثل شما فکر می‌کردند و خودشان را رو در رو نمی‌دیدند و حتی آینده‌بدي را هم پیش‌بینی و تصور نمی‌کردند اما آقای بلوریان در خاطراتشان می‌گویند که در همان مسئله خلع سلاح پادگان، من چند بار با آقای قاسملو صحبت کردم که به هر حال به یک طریقی جلوی قضیه گرفته شود ولی ایشان اشاره می‌کند گویا از قبل قاسملو در حال سامان‌دادن این کار بوده که باعث نگرانی سایر اعضا شد. ممکن است در این‌باره توضیحاتی بدهید؟

□ من در سفر بودم و ارتباط چندانی با مهاباد نداشتم. مطلبی را که آقای غنی بلوریان می‌گوید، با توجه به صداقت ذاتی‌ای که در ایشان سراغ دارم، فکر نمی‌کنم که از جاده حقیقت بیرون رفته باشند. مگر این‌که اشتباه کرده باشند. ایشان در خاطراتشان هیچ‌گاه عمداً مطلب غلطی را نگفته‌اند و اگر جاهایی در مورد خود من به غلط چیزهایی گفته‌اند همه نقل‌قول از دیگران است که من به‌موقع به آنها اشاره خواهم کرد.

■ گویا در میتینگ مهاباد، مقدمات میتینگ نقده هم مهیا بوده است؟

□ من به همین مسئله می‌خواستم اشاره کنم که یکی از اشتباهات، مسئله خلع سلاح پادگان مهاباد بود و بعدی ایجاد میتینگ در شهری مثل نقده که دوقومیتی بود. کردها و ترک‌ها در آن شهر با مسالمت با هم زندگی می‌کردند و من معتقدم با این‌که با خیلی برنامه‌های سیاسی حزب در آن موقع مخالف بودم، ولی معتقدم رهبری حزب دموکرات کردستان هیچ‌گونه قصد آشوب‌افکنی در شهر نقده نداشت. حالا اگر چیز دیگری پشت قضیه بوده خدا می‌داند. برای حزب، مسئله، اعلام موجودیت بود، اما خوب عده‌ای از این مسئله استفاده کردند که تفرقه بیندازند و از تضاد قومی و مذهبی استفاده کنند. متأسفانه این اشتباه بزرگ حزب بود که در یک برهه حساس این کار را انجام داد.

■ این هشدارها داده شده و غنی بلوریان می‌گوید که متأسفانه رهبری حزب زیر بار هشدارها نرفت و این غائله پیش آمد.

□ من هم به‌عنوان یک اشتباه عمده از این قضیه اسم بردم. شاعری می‌گوید:

مرد خردمند هنرپیشه را عمر دو بایست در این روزگار

تاز یکی تجربه‌آموختن، وز دگری تجربه بردن به

کار (۲)

من خودم معتقد به این کار نیستم. اما متأسفانه ما در جامعه خودمان از هیچ تجربه‌ای پند نمی‌گیریم و باید خودمان تجربه کنیم، اگر از تجربیات دیگران استفاده کنیم، دیگر عمر دوباره‌ای لازم نیست. تجربه‌کردن و پند از تجربه‌گرفتن برای اقشار مختلف جامعه یکسان نیست. طبعاً رهبران سیاسی و اجتماعی از طریق مطالعه در تاریخ و سوابق مبارزاتی خود تجربیاتی به‌دست آورده‌اند که باید از آن استفاده کنند. اما کل افراد جامعه مخصوصاً نسل جوان به خودی خود دارای تجربه نمی‌شود. اکثریت غالب از آنچه بر سر جامعه و کشورشان آمده، هم در روزگاران دور و هم در روزگار حاضر بی‌خبرند و در واقع تجربه‌ای کسب نکرده‌اند. تنها از طریق فعالیت‌های فرهنگی و مطبوعاتی می‌توان تجربیات فعالین سیاسی - اجتماعی و نسل‌های گذشته را به نسل‌های جدید منتقل نمود و متأسفانه در دوران پس از پیروزی انقلاب اسلامی علی‌رغم این‌که در مقایسه با آنچه در رژیم مستبد شاه وجود داشت و فضای نسبتاً مناسبی برای این فعالیت فراهم آمد، اما محدودیت‌های موجود هیچ تناسبی با نیاز

جامعه ندارد. در فضاي باز سياسي و مطبوعاتي حتي اگر مطالب مضر به حال جامعه هم توسط مغرضين انتشار پيدا كند، نيروهاي جبهه مقابل آنها هم امكان دارند با استدلال و صداقت اثرات مخرب آنها را خنثي نمايند. تنها در چنين فضايي مي‌توان تجربيات را از نسلي به نسل ديگر منتقل نمود وگرنه همواره بايد در انتظار تكرر تاريخ بوده و بلاهائي كه بارها در گذشته گريبان ملت را گرفته‌اند ديگر بار و ديگر بار جامعه را گرفتار نمايند.

در خطر رهبري يك تشكيلات سياسي سابقه‌دار، طبيعتاً مي‌بايستي چنين تجربه‌هايي در دست باشد كه ممكن است عناصر ي بخوانند دوستي و مسالمت بين دو قوم و مليت را به هم بزنند، طبيعتاً ميتينگ جايز نبوده. آن روزها تب داشتن نيروي مسلح، يك تب فراگير بود. اوایل انقلاب بود و بعد از فشار ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهي و نيم قرني حكومت پهلوي كه با زبان زور با مردم صحبت مي‌كرد، اين‌گونه گرايش‌هاي طبيعي بود. مضافاً بر اين‌كه مناطق كردنشين در طول تاريخ همواره تحت ستم و سرکوب بودند، يك گرايش طبيعي به اسلحه پيدا مي‌كنند. اينها همه علل تاريخي دارد كه شايد خود من هم احساس خطر نمي‌كردم، اما حدود يك سال بعد از اين ماجرا بود كه احساس خطر كرديم كه مبارزه مسلحانه دارد ضربه به تمام جامعه ايران خصوصاً جامعه كردستان مي‌زند. اين بود كه ما در سال ۵۹ كه اعلام موضع كرديم، يكي از شديدترين انتقاداتمان به حزب، همين مسلح بودن آن بود، چرا كه معتقد بوديم كه فعاليت بايد سياسي باشد. اگر حزب فعاليتش را به‌طور سياسي ادامه مي‌داد، ممكن بود حالا جايگاه ديگري در بين مردم داشته باشد متأسفانه اشتباهات نه يك مورد، بلکه ده‌ها مورد است. مي‌توانيم به آنها اشاره كنيم كه البته هنر نيست كه حالا من بعد از يك ربع قرن بخواهم آن اشتباهات را عنوان بكنم. هنر موقعي بود كه اعضا به موقع اين اشتباهات را تشخيص مي‌دادند. خوشحالم از اين‌كه در يك موقع مناسب بسياري از اين اشتباهات را تشخيص داديم و اعلام كرديم.

■ البته، از اين تجربيات نسل‌هاي بعدي مي‌توانند پند بگيرند. در لابه‌لاي صحبت‌هايتان اشاره داشتيد به مسافرت به سنندج. ظاهراً در همان اوایل فروردين ۵۸، اواخر اسفند ۵۷، ما شاهد آن بحران معروف سنندج هستيم درگيري‌هاي پيش مي‌آيد كه بالطبع منجر به كشته‌شدن تعدادي مي‌شود كه آقای بلوريان اين رقم را بالاي دوهزار و خرده‌اي نفر اعلام كردند، اما شواهد نشان داده كه بسيار كمتر از اين رقم بوده و حتي استاندار وقت كردستان يعني دكتور يونسي اين رقم را چهار يا پنج نفر مي‌داند. گذشته از اين، شما ريشه‌هاي بروز اين بحران را در چه مي‌دانيد؟ آیا در قضيه درگير شديد يا نه؟

□ در بحران سنندج، بيشتر مسئوليت‌ها را من متوجه گروه رقيب حزب دموكرات كردستان، گروه كومه، مي‌دانم كه خيلي شديدتر در اين موارد موضع‌گيري مي‌كردند و جو عمومي جامعه هم در منطقه سنندج به نفع آنها بود. يعني حزب تسلط چندان در جامعه و كنترل رويداها نداشت و آن موقع يك چنين فعاليت‌هايي را كومه در منطقه به‌وجود مي‌آورد.

■ فعاليت‌هاي آنها چه‌طور به‌وجود آمده بود؟ چه‌طور توانسته بودند در منطقه نفوذ كنند و چه فعاليت‌هايي داشتند كه توانسته بودند ظرف دو ماه، افكار عمومي را به نفع خود همراه كنند. به نظر نمي‌آيد كه سابقه چندان طولاني داشته باشند؟

□ خوب به هر حال، هيچ حزبي يك دفعه خودش را به جامعه معرفي نمي‌كند و يك سابقه‌اي دارد و تاريخچه‌اي. گروه‌هاي وابسته به كومه تحت نام‌هاي جمعيت دفاع از منافع زحمتكشان، روستائيان، دهقانان و... بودند و اينها بعد از جنگ سه‌ماهه ۵۸، بعد از پيام تاريخي ۲۶ آبان‌ماه امام خميني كه برگشتند به شهرها، در آن زمان بود كه خودشان را كومه معرفي كردند از تاريخچه سوابق فعاليت آنها غير از اين من اطلاع چندان ندارم. خوب گروه‌هاي دانشجويي و افراي كه بودند در فعاليت‌هاي دانشجويي و گروه‌هاي ديگري هم بودند كه همه دست به دست هم دادندكه شكل‌گيري اين گروه نقد و بررسي كامل‌تري را مي‌طلبد. به هر حال من تحليلي كه خودم دارم اين است كه گروه‌هاي مختلف سياسي، هر کدام به يك نحوي دخالت و تأثير در مسائل كردستان داشتند. حزب دموكرات نيروي سياسي مسلط در شمال كردستان بود و در سقز و مهاباد و بوكان و در شهرهاي آذربايجان غربي يك نيروي غالب بود. اما در كردستان جنوبي كمتر نفوذ داشت. تحليل من اين بود كه با توجه به اين‌كه حزب دموكرات كردستان نيروي مسلط بود اگر مي‌خواست كنترل اوضاع را به‌دست بگيرد، خيلي

راحت می‌توانست این کار را انجام دهد. منتها متأسفانه نه‌تنها این کار را انجام نمی‌داد بلکه در بسیاری موارد، به گروه‌های دیگر اجازه می‌داد و راه را باز می‌کرد که به صورتی غیراصولی فعالیت و جو منطقه را آشفته کنند. حزب دموکرات می‌توانست این برتری خودش را نشان بدهد، اما عملاً شانه خالی می‌کرد، چندین دلیل داشت. یکی این‌که خودش را حزب دموکرات می‌دانست، حزب دموکرات به این معنی، هر حزبی غیر از این حزب، بتواند در کردستان فعالیت داشته باشد و این را رسماً همه جا اعلام می‌کرد و دلیل دیگر که رسماً و علناً به آن اشاره نمی‌شد، بعضی از کارهای آشوبگرانه را خود حزب جرأت نمی‌کرد یا از انجام آن شرم داشت، می‌خواست که گروه‌های دیگر این کار را بکنند و در نتیجه این به نفعش بود. یکی از دلایل دیگر که من خودم برداشت می‌کردم این بود که اگر عده‌ای در درون حزب به علت دلخوری از فرماندهان میانی یا رهبری حزب یا هر دلیل دیگری از عضویت حزب خارج شدند، احزاب دیگری باشند که این افراد به آنها بپیوندند و در خط مقابل حزب و به نفع جمهوری اسلامی وارد عمل نشوند. اگر از دموکرات بریدند به کومله بروند و از کومله به جای دیگر، به هر صورت در خط اپوزیسیون باقی بمانند. که به این ترتیب حزب دموکرات می‌خواست گروه‌های دیگر را که ممکن بود (با توجه به شرایط اجتماعی‌ای که داشت پیش می‌رفت) به‌دست مردم قلع‌و‌قمع بشوند تقویت بکند و زنده‌شان بکند. اما بعدها کنترل کومله از دست دموکرات خارج شد و دیگر نمی‌توانست آن‌طور که در اوایل سال‌های ۵۹، ۵۸ و ۵۷ کومله را کنترل می‌کرد، در سال‌های آخر هم آنها را تحت کنترل نگاه دارد.

■ اگر می‌شود به حادثهٔ سندج و نقش کومله هم اشاره بفرمایید.

□ چون من به این حادثه نزدیک نبودم و بیشتر در سقز بودم زیاد از جزئیات ماجرا خبر ندارم، ولی در همین حد می‌دانم که در آن موقع کنترل اوضاع در سندج بیشتر به‌دست کومله بود و دموکرات نقش چندانی نداشت.

■ گویا در آن موقع گروهی از مذهبیون کردستان، دور آقای مفتی‌زاده جمع شده‌اند، خواسته و وضعیت و موقعیت این گروه چه بود؟

□ آقای مفتی‌زاده در آن شرایط یک نیرو به حساب می‌آمد. اما اگر روند فعالیت‌های ایشان را تحلیل کنیم، بعد از جانبداری‌هایی که از جمهوری اسلامی کرد، به زندان جمهوری اسلامی رفت و بعد از این‌که نیروهای جسمانی‌اش تحلیل رفت، آزاد شد و فوت کرد. خدا رحمتش کند. به هر حال می‌توان گفت که جریان مفتی‌زاده تأثیرات مثبت و منفی در روند مسائل کردستان داشته. طبیعی است که هر شخصیت سیاسی‌ای در بعضی جاها دچار اشتباه می‌شود. خیلی جاها اشتباهاتش را اصلاح می‌کند. در آن شرایط جبهه‌گیری بسیار شدیدی بین نیروهای مرحوم مفتی‌زاده و نیروهای غیرمذهبی وجود داشت که مهم‌ترین ایرادی که من می‌توانم به فعالیت‌های ایشان وارد کنم این است که در آن شرایط از نیروها و افرادی که جایگاه اجتماعی مناسبی بین مردم نداشتند استفاده می‌کرد، بعضی وقت‌ها می‌دیدم نیروهایی از جانب مرحوم مفتی‌زاده دارند در سقز فعالیت می‌کنند که هیچ‌گونه وجاهت اجتماعی و مردمی نداشتند. این نقطه‌ضعف بزرگی بود. در واقع هواداران ایشان هم مانند سایر احزاب طیفی از نیروهای سالم و ناسالم را تشکیل می‌دادند. یک نکتهٔ دیگر هم این بود که وقتی در منطقه چند نیروی مخالف مسلح وجود داشته باشند به هر حال ایجاد جنگ و برادرکشی اجتناب‌ناپذیر می‌شود.

■ اما انتخابات شوراها در سندج در همان موقع نشان می‌دهد که نیروهای مفتی‌زاده طرفداران زیادی داشتند چرا که پنج نفر اول از بین یاران مفتی‌زاده و اشخاص دارای وجههٔ اجتماعی و سیاسی خوب بودند و این نشان می‌دهد که جریان مفتی‌زاده در سندج قوی بوده است.

□ اما ما جبههٔ کردها را نباید فقط مورد بررسی قرار دهیم. در جبههٔ مقابل هم اشتباهات زیادی وجود داشته که نتوانستند از امکانات و موقعیتی که به‌وجود آمده، امکاناتی که نیروهای متعهد به‌وجود می‌آوردند و باید حمایت می‌شدند که حمایت نشدند و اوضاع آشفته‌تر شد. در نتیجه ما در هر مقطعی از تاریخ دوده یا سدهٔ گذشته نگاه می‌کنیم، خطاها از هر دو جانب صورت گرفته است. در هر دو سوی قضیه، اشتباهاتی وجود داشت که اگر نبود وضع به اینجا نمی‌کشید. به قول معروف سنگی را که

يك نادان در چاه مي‌اندازد چنددين دانا نمي‌توانند بيرون بياورند. يك عامل نادان ممكن است تيري در كند و نيروهاي مؤمن و متعهد هر دو طرف تضعيف بشوند.

■ البته به حق اشاره فرموديد كه انداختن بار مسئوليت به‌دوش يك‌طرف در مسائل كردستان خصوصاً در مقاطع ۵۹، ۵۸ و ۵۷ كار درستي نيست و طبيعتاً در اين صورت از حقيقت به دور خواهد بود و علت انجام اين مصاحبه‌ها هم اين است كه طيف‌هاي مختلف قضيه مطرح شده تا مسئله و علل و عوامل آن گويا و آشكار شده و سبب تجربه‌اندوزي آيندگان شود. مي‌توانيم مقطعي نگاه كنيم و علل مقطعي را بررسي كنيم و از زاويه ديگر مي‌توانيم به علل تاريخي بپردازيم. كه در ادامه به اين علل هم خواهيم پرداخت. منتها اگر خواهيم تحليلي در اختيار مخاطب قرار بدهيم و بهتر بررسي كنيم، اين است كه در آن شرايط همان‌طور كه شما هم اشاره فرموديد كومه راديكال‌تر از دموكرات بود. يكي از پارادوكس‌ها و عجايب آن روزگار نزديكي بعضي از شخصيت‌هاي مذهبي كرد نظير شيخ‌عزالدين حسيني به يك جريان بسيار تندرو و كمونيست بود كه بعدها كومه ناميده شد، اين مسئله در آن اوضاع چگونه توجيه مي‌شد؟ چون شما درگير مسائل كردستان آن‌موقع بوديد، چه‌طور بود كه يك روحاني مذهبي كه معتقد به خدا و سنت و اسلام بود چه‌طور مي‌توانست با گروه‌ي كه تندرو و غيرمذهبي و ضدمذهبي و طرفدار ماترياليسم بود قابل جمع باشد؟

□ بنده هيچ آشنايي نزديكي با جناب شيخ‌عزالدين حسيني نداشتم. غير از اين كه در جمع مستمعينش بودم، آن هم از دور. ولي بسياري از شاگردان شيخ‌عزالدين را مي‌شناسم كه از لياقت علمي و فكري ايشان تعريف مي‌كنند. افراي هم هستند كه نسبت‌هاي بد به ايشان مي‌دهند. به هر حال نمي‌شود قضاوت كرد، چون بالاخره مخالفت‌هاي سياسي، چشم حقيقت‌بينان را كور مي‌كند. اما نفس اين‌كه با يك گروه چپ چرا نزديكي پيدا مي‌كند، به عقيدة من براي او جرم به حساب نمي‌آيد. چون يك رهبر مردمی و اجتماعي بايد نيروها را در يك خط با هم جمع كند كه از آسيب‌پذيري جامعه در مقابل حوادث جلوگیری كند. در اين جهت نيروهاي خودش را جمع‌وجور كند. من نمي‌توانم ايراد بگيرم ولي اين‌كه چرا بعدها هم با اين گروه رابطه دارد و به اين رابطه ادامه مي‌دهد، من اطلاعات دقيقی ندارم. ولي به هر حال جاي تعجب است كه چه‌طور يك رهبر ديني با يك گروه چپ الفت و نزديكي داشته باشد. براي جلوگیری از برخورد‌ها در يك مقطع، حمايت لازم است ولي ادامه آن عادي به نظر نمي‌رسد. مهم‌ترين اشتباه نهنها در مورد ايشان بلکه در مورد رهبري حزب دموكرات هم اين است كه از موقعيت‌هاي مناسبی كه در ديدار با مرحوم امام و مسئولين دولتي براي ايشان پيش آمد استفاده خوبی نكردند. براي هيچ گروهی در ايران اتفاق نيفتاد كه با رهبر کشور، با شخص امام، ارتباط پيدا كند. ولي متأسفانه از اين ديدارها بهره‌برداري درستي در جهت حل مسائل منطقه صورت نگرفت. حالا تا چه حد ايشان مقصر بودند يا گروه‌هاي ديگر، من نمي‌توانم اظهار نظر بكنم.

اشتباه ديگر از طرف حكومت جديد و دولت جمهوري اسلامي صورت گرفت. اولين انتخابات سال ۵۸ مجلس شوراي اسلامي بود، گروه‌هاي سياسي كرد، همه كانديدا معرفي كردند به عقيدة من در ماجراي انتخابات دخالت سياسي وجود نداشت و واقعاً آزادانه هر جا هر گروهی نيروي مردمی بيشتري داشت، همان‌جا هم آراي بيشتري به‌دست آورد. من به‌عنوان يك انتخابات آزاد و مردمی مي‌توانم از اولين انتخابات مجلس شوراي اسلامي در كردستان نام ببرم. اما متأسفانه قبل از اين‌كه اين نيروها به مجلس راه پيدا كنند، از طرف دولت جمهوري اسلامي جلوي آنها گرفته شد و ابطال انتخابات اعلام شد.

■ منظورتان آقاي قاسملو در انتخابات خبرگان است؟

□ خير، در دوره اول مجلس شوراي اسلامي دكتور قاسملو كانديدا نشد، در آن دوره، خود من از سقز و بانه انتخاب شدم، آقاي غني بلوريان بود از مهاباد، آقاي ابوبكر هدايتي از بوكان بود. در منطقه سنندج فكر كنم انتخابات به دور دوم كشيده شده بود. اسامي الآن در خاطر من نيست، همه انتخابات باطل شد به اين دليل كه حاكميت جمهوري اسلامي در آن مناطق نبوده، در حالي كه انتخابات در اين مناطق را فرمانداري‌ها بدون دخالت سياسي احزاب و گروه‌هاي سياسي انجام دادند و انتخابات سالمی بود.

■ اگر کمی عقب برگرديم، قبل از اين انتخابات، اگر چيزي وجود داشته كه ممكن است فضا را کمی مبهم کرده باشد، همین رفتارندوم جمهوري اسلامي بوده است، به نظر مي‌رسد بعد از ماجراي سنندج، با آمدن غني بلوريان و ملاعبدهالله حسن‌زاده به سنندج و ملاقات با آيت‌الله طالقاني و سيدجوادي و انتخاب يونسى به‌عنوان استاندار كردستان، زمينه‌هاي تفاهمي ايجاد مي‌شود. بعد از آن غني بلوريان و قاسملو به قم مي‌روند و با آيت‌الله خميني ملاقات کرده و پس از آن با

مرحوم بازرگان ملاقات می‌کنند و به مهاجد برمی‌گردند و غنی بلوریان می‌گوید ما اصلاً قرار بود بیانیه به مردم بدهیم و دعوت کنیم به انتخابات که ظاهراً به کمیته مرکزی هم گفته می‌شود، ولی فردا که قرار است بیانیه منتشر بشود و استقبال آقای خمینی هم برای آقایان بسیار خوشایند بوده اما در کمال تعجب بیانیه تحریم رفراندوم جمهوری اسلامی در همان ۱۰ فروردین ۵۸ به امضای شیخ عزالدین و قاسم برون می‌آید. بلوریان می‌گوید من صحبت کردم اما در مورد طرح شیخ عزالدین ما نمی‌توانستیم مخالفت کنیم. موضع شما در این مورد چه بود؟

□ به هر حال ما در منطقه خودمان در سقز هیچ‌گونه ابراز مخالفتی با جریان رفراندوم نداشتیم. خبردار شدیم گروه‌های رادیکال در خیلی جاها به صندوق‌های انتخاباتی حمله کردند و انتخابات را به هم زدند که این هم اشتباه بسیار بزرگی بود. اگر هم مخالف انتخابات بودیم، باید یک رأی منفی می‌دادیم، نه این‌که نفس انتخابات را تحریم بکنیم و یا ایجاد آشوب کنیم.

■ ظاهراً جریان خلع سلاح پادگان‌ها و جریان ۱۲ فروردین و انتخابات و غائله نرده که دولت را نگران می‌کنند، زمینه‌های بدبینی بین احزاب و دولت ایجاد می‌شود. در همین فضاست که تدریجاً دولت کم‌کم قدرت می‌گیرند، کما این‌که در تهران هم گروه‌هایی فشار می‌آورند به دولت موقت، که چرا انقلابی رفتار نمی‌کنید تا می‌رسیم به ماجرای پاوه. در این فضا چه اتفاقی می‌افتد که تدریجاً طرفین فضا را به جنگ می‌کشاند؟

□ من از آن حوادث سال ۵۸ چند خاطره تلخ و شیرین به یاد دارم. اولین مسئله‌ای که به اعتقاد من داشت یک فتنه‌ای را در کردستان به پا می‌کرد همین شعار مبارزات طبقاتی بود که گروه‌هایی به اسم دفاع از حقوق زحمتکشان مطرح می‌کردند یا گروه‌هایی مثل اتحادیه دهقانان و گروه‌های سیاسی که بیشتر در طیف کومله فعالیت می‌کردند. اولین اقدامی که کردند در یکی از روستاهای بین سقز و بوکان، به نام «کوچک» بوده در آن روستا گروه‌های مختلف مجلس سخنرانی گذاشته بودند که ما هم به نمایندگی از طرف تشکیلات سقز رفتیم آنجا. دیدیم حدود ۵ یا ۶ ساعت، از ۸ صبح تا ۱ و ۲ بعدازظهر، نطق‌های بسیار آتشی در مذمت فتودالیسم و ارباب و روستا می‌کردند و بساط را آماده می‌کردند که مردم اراضی کشاورزی ارباب و روستا را بین خودشان تقسیم کنند. من به‌عنوان آخرین سخنران حدود کمتر از پنج دقیقه صحبت کردم و تمام رشته‌های آنها پنبه شد. من گفتم روستائیان محترم، بر کسی پوشیده نیست، صحبت‌هایی که درباره فتودالیسم گفته شد حقیقت دارد. دوران فتودالیسم به پایان رسیده و دیگر هیچ اربابی نمی‌تواند حکومت سابق را زنده کند منتها این کار یک گروه سیاسی نیست. ما به‌عنوان گروه سیاسی وظیفه داریم که تبلیغ کنیم. شما به ما رأی بدهید ما برویم مجلس و قانونی تصویب کنیم که اجازه ندهد این بساط دوباره زنده بشود. در این موضوع اگر ما خودمان اقدام کنیم هیچ پایگاه قانونی و مجوزی نداریم. دو سه ماه بعد اگر ارباب به طرف دولت مرکزی برود، با یک گروهان نظامی و ژاندارمری بیاید اگر با مشاهده لوله توپ نیروهای دولتی ما هر کدام گوشه‌ای پنهان بشویم چه کسی از شما پشتیبانی می‌کند؟ تمام روستائیان از ما طرفداری کردند. فردایش که ما داشتیم کارهای تشکیلاتی خودمان را در سقز انجام می‌دادیم دیدیم مردم آن روستا جلو دفتر حزب تجمع کرده‌اند از هر خانواری یک نفر برای تشکر آمده بودند. چون نگذاشته بودیم خون و خونریزی راه بیفتد و یک نماینده ارباب روستا هم برای اظهار تشکر آمد و گفت: «بگذارید من محصولی را که امسال کاشته‌ام جمع کنم. به خاطر آن همت و مردانگی که شما کردید، من دیگر سراغ زمین نمی‌روم، به هر کسی که خواستید بدهید و تقسیم کنید ما کاری نداریم.» موضوع به راحتی فیصله یافت. غائله دوم در یکی از روستاهای نزدیک دیوان‌دره، داشت به پا می‌شد. من به اتفاق امام جمعه سقز مرحوم حاج‌ملا عبدالله محمدی رفتیم آنجا و باز هم به‌راحتی مسئله را فیصله بخشیدیم.

علی‌رغم این‌که می‌گفتند نفوذ گروه‌های کمونیستی و کومله در دیواندره زیاد است دیدیم که حرف‌هایشان دیگر وجاهت مردمی نداشت. تا جایی‌که یادم است در خبرنامه احتمالاً شماره ۱۰ سازمان چریک‌های فدایی به این مسئله اشاره شده که فلانی و ملا عبدالله محمدی به‌عنوان نماینده فتودالیسم آمدند و جلوی حرکت انقلابی ما را گرفتند، مسئله سوم که ایجاد شد در منطقه ایرانشاه یا ایرانشاه امروز در ۴۰، ۵۰ کیلومتری سقز اتفاق افتاد که حوالی ۲۵ مرداد، سالگرد تأسیس حزب دموکرات بود در سقز داشتیم جشن می‌گرفتیم از قبل زمزمه‌هایی بود که اینها می‌خواهند با علی‌اشرف‌خان مالک منطقه کرفتو درگیری ایجاد کنند. ما چندین بار به این گروه‌ها مراجعه کردیم به این رهبران جمعیت

زحمتکشان. با آن که اینها همه از دوستان دوران دبیرستان ما بودند، به حرف ما هیچ وقعی نگذاشتند. در همان اوان به ما گفتند دارد در منطقه ایرانخواه جنگ درمی‌گیرد. من هیچ چاره‌ای نداشتم جز این که بروم مهاباد و به رهبری حزب آقای دکتر قاسملو اعلام کنم که این اتفاق دارد می‌افتد و بسیار هم خطرناک است. خواهش می‌کنم که دو سه نفر از افراد ریش سفید و معتمد حزبی را بفرستید آنجا؛ که ایشان هم بلافاصله به یک گروه سه‌نفری مأموریت دادند بروند آنجا. آقای احمدقاسمی، آقای عمرقاسمی و مرحوم منتقم قاسمی، به اتفاق این سه نفر از افراد محترم به منطقه درگیری حرکت کردیم و رسیدیم به روستای ایرانخواه. دو نفر از رهبران کومله را دیدیم که روی آسفالت دارند با حالت خشمناکی قدم می‌زنند. سلام دادیم ولی جواب سلام ما را ندادند. من به آنها اعتراض کردم که شما با من هم‌سن و سال هستید، با این آقایان ریش سفید که نیستید، اینها برای صحبت با شما آمده‌اند. با یک حالت خیلی آمرانه‌ای گفتند: «خوب بفرمایید کارتان چیست؟» گفتیم: «آمده‌ایم مسئله جنگ را فیصله بدهیم که جنگی در نگیرد.» گفتند ما مسئله فئودالیسم را حل کرده و همه را قلع و قمع کردیم. تازه فهمیدیم که قبل از رسیدن ما به آنجا درگیری شروع شده و تعدادی هم از طرفین کشته شده‌اند و همان مسئله باعث رویارویی و اولین درگیری نیروهای جمهوری اسلامی با منطقه کردستان شد. چون بستگان علی‌اشرف خان به زنجان رفته و از نیروهای دولتی کمک خواسته بودند، نیروهای دولتی هم به کمکش آمده بودند و از همان‌جا آتش جنگ و درگیری شروع شده بود. حدود چهارشنبه‌روز در منطقه سقز جنگ بود تا کم‌کم نیروهای دولتی پیشروی کردند و وارد سقز شدند. من از شهر بیرون رفتم و نیروها متفرق شدند. خاطره‌ای هم دارم که بعد از چهار روز جنگ داخلی در شهر سقز، به من اطلاع دادند نیروهای پادگان دارند داخل شهر می‌شوند من هم البته قضیه را جدی نگرفته بودم به خاطر این که می‌آید کسی از افراد در دفتر حزب باقی‌مانده باشد و درگیری بشود. از میدان انتهای خیابان شهدای سقز که نزدیک دفتر حزب بود رفتم داخل دفتر که اگر کسی باشد خبردارش کنم و متفرق کنم. رسیدم داخل دفتر حزب. پسر بچه‌ای آمده بود که گریه می‌کرد و می‌گفت: «برادرم را گم کرده‌ام و از بوکان آمده‌ام. کسی در دفتر نبود از آنجا داشتم با آن بچه می‌آمدم بیرون، دیدم که تانک با نیروهای نظامی زیاد دم در دفتر حزب مستقر شده است. برگشتم و از در عقب رفتم، در بسته شده بود. مجبور شدم در را از جا بکنم. از آنجا کوچه اصلی وارد چهار کوچه فرعی می‌شد که همه منتهی به خیابان می‌شدند از هر کوچه خواستم خارج بشوم دیدم ۶۰ - ۵۰ نفر نیروهای نظامی دولتی مستقرند. ناچار بودم خودم را پنهان کنم. در یک خانه را دیدم کمی باز است، صاحبخانه پیرمردی بود. مرا نمی‌شناخت. دو دختر داشت. با آن پسر بچه وارد خانه آنها شدم. پیرمرد به دخترش گفت برای ایشان غذا آماده کنید اهل اینجا نیست و توی کوه گرسنه می‌ماند. زود ناهار را برای ما آماده کردند تا من ناهار خوردم و یک مقدار به خودم آمدم، فکر کردم چون اینجا محوطه اطراف دفتر حزب است ممکن است نیروها خانه‌ها را بگردند در نتیجه به پیرمرد پیشنهاد کردم که از خانه‌شان بروم بیرون تا می‌آید برایشان مشکل ساز بشوم. اما او اجازه نداد و گفت اگر بروی کشته می‌شوی. من هم ماندم، گفتم حالا که اینجا ماندنی‌ام یک مخفی‌گاه برای خودم پیدا کنم. رفتم زیر زمین و در یک صندوق خالی چای خواستم بمانم اما هوای دم‌کرده‌ای داشت تحمل نکردم و آمدم پیش پیرمرد پشت در ورودی خانه نشستم و گفتم هر وقت خانه‌ها را گشتند من به محلی که برای خودم جاسازی کرده‌ام می‌روم. در همین اثنا بود که دیدم دارند خانه‌ها را می‌گردند، هر خانه‌ای در را باز می‌کرد می‌رفتند داخل و اگر باز نمی‌کرد با رگبار در را می‌شکستند و می‌رفتند داخل، من هم بلافاصله دیدم که جایم آنجا نیست. رفتم داخل صندوق و تا رفتم آنجا دیدم در خانه پیرمرد را زدند و یک همسایه آنها که درجه‌دار ارتشی بچه سنندج بود به نیروهای دولتی گفت این خانه جای مطمئنی است، پیرمردی است با دو دختر و مشکوک نیستند. البته من به آنها گفتم اگر یکی دوبار بیشتر در را زدند باز کنید که شک نکنند که وقتی این درجه‌دار این مطلب را گفت، آنها بعد از دوبار در زدن رفتند و من جان سالم به در بردم. تمام خانه‌ها را گشتند و شب دیروقت بود که از خانه‌شان آمدم بیرون و از طریق بوکان وارد مهاباد شدم، به مهاباد که رسیدم دیدم هر چه نیروی مردم سقز و به اصطلاح افرادی که از هر گوشه‌ای اسلحه به‌دست آوردند آمدند آنجا و دور ما می‌پلکند که ما پیشمرگ حزب هستیم و

آمده‌ایم خدمت کنیم، ما آنها را نمی‌شناختیم و می‌گفتیم بهترین خدمت این است که بنشینید سر جای‌تان تا اوضاع از این متنسج‌تر نشود. بالاخره روز بعد دیدیم که مردم مهاباد هم از ترس حمله نیروهای دولتی وحشت‌زده شده‌اند، مردم رفتند به طرف سردشت و مناطق مرزی. در سردشت هم چند روز ماندیم و دیدیم همه بچه‌هایی که آنجا آمده‌اند دور ما می‌پلکند و می‌خواهند ما آنها را ببریم خاک عراق و به‌عنوان پناهنده سیاسی به آنها جا و مکان بدهیم. ما گفتیم اهل این کارها نیستیم و پا به خاک عراق نمی‌گذاریم. اگر اهل مبارزه هستید بروید منطقه خودتان و اگر نیستید بروید خانه‌تان. وقتی می‌خواستیم به سقر برگردیم فقط به اندازه ظرفیت یک ماشین سواری رنو که دست من بود، سه چهار نفر بیشتر با من نبود. از طریق شهر سقر به منطقه سرشویو سقر رفتیم. دیدیم نیروهای حزبی همه رفته‌اند به مناطق مرزی و شاید اگر دو روز دیرتر رسیده بودیم رفته بودند داخل خاک عراق. که من همه را برگردانم، گفتم بیایید منطقه. ما سر جنگ با دولت جدید نداریم. این سوءنیت و سنگ‌اندازی‌ای بوده که عواملی انجام داده و این جنگ را ایجاد کرده‌اند. این جنگ باید هر چه زودتر تمام بشود.

■ در آن فضا خود شما نسبت به نیروهای وابسته به دولت جدید، به هر حال نیروهای تندرویی که داشتند شکل می‌گرفتند مثل آقای خلخالی که آمدند با آن اعدام‌ها و درگیری‌ها، انتقاداتی دارید نسبت به عملکرد دولت؟

□ بله، قطعاً هست، چون روزی که من از سقر فرار کردم آقای خلخالی هم در سقر بودند من چند روز بعد از آن شنیدم که بیست‌ودو یا بیست‌وسه نفر از مردم سقر اعدام شدند که در بین این بیست‌وسه نفر من شهادت می‌دهم که فقط یک جوان به‌نام جلیل جمالزاده که محصل بود گرایش به حزب داشت. بقیه هیچ‌کدام گرایشی نسبت به حزب نداشتند. حتی یک روز هم در تشکیلات سیاسی نبودند، کسانی مثل پسر آقای فخرایی، یا مثل آقای سعیدی که جزو افسران انقلابی ضد رژیم شاه بود اما اعدام شد. این اعدام‌ها بزرگترین ضربه‌ای بود که به جمهوری اسلامی و روابط جمهوری اسلامی با کردستان وارد شد و شکاف بین مردم و حاکمیت را عمیق‌تر کرد.

■ ما در اینجا دو گروه داریم یک گروه اهل گفت‌وگو مثل هیئت حسن‌نیت مهندس سبحانی و بقیه که رفت‌وآمد می‌کنند. گروه دیگر مثل ظهیرنژاد فرمانده ارومیه و آقای حسینی، خلخالی و دیگران که راه‌حل را، نظامی می‌دانند. آیا در این فضا حزب جمع‌بندی نمی‌کرد که فضا را برای گفت‌وگو مهیا کند آیا شما رابطه‌ای با هیئت حسن‌نیت داشتید؟

□ من رابطه‌ای نداشتم و این‌که حسن‌نیت داشتند یا سوءنیت نمی‌دانم. به هر حال افرادی بودند موجه از نظر سیاسی، از نظر سابقه مبارزاتی که داشتند و تمایلاتی که داشتند به گفت‌وگو با مردم کردستان، همه نکات مثبتی بود. اما اتهاماتی هم بود که اینها هستند که دارند روابط را بدتر می‌کنند.

■ خوب، مشخصاً این‌طور می‌گفتند فروهر را متهم می‌کردند به تندروی. فروهر خودش سردمدار تندروی‌هاست. ولی خوب به هر حال وقتی دولت موقت در ۱۳ آبان ۵۸ عملاً از قدرت کنار می‌رود ما می‌بینیم همین اعضای هیئت حسن‌نیت که جزو دولت هم بودند مثل صباغیان و سبحانی، علی‌رغم این‌که مسئولیت دولتی‌شان را از دست می‌دهند ولی به خاطر نگرانی از اوضاع کردستان ادامه می‌دهند تا به آن پیام تاریخی ۲۶ آبان منجر می‌شود...

□ به هر حال من گفت‌وگو را یک امر مثبت و شایسته‌ای می‌دانم بین دو گروه متخاصم گفت‌وگو می‌تواند راه را درست پیش رو بگذارد و هزینه‌ها را کم کند، تنها راه گفت‌وگوست. در گفت‌وگو هم ممکن است اشتباه بشود اما نفس گفت‌وگو را امر مثبتی می‌دانم. همان‌طور که اشاره فرمودید پیام تاریخی امام در ۲۶ آبان باعث شد فضا برای ورود دوباره ما به شهر آماده شود در حالی که نیروهای دولتی، پاسدار، ارتش و... سر جایشان بودند ما وارد شدیم و هیچ درگیری به‌وجود نیامد. این وضعیت ادامه داشت تا اوایل سال ۵۹ که دوباره زمزمه‌هایی برای ایجاد درگیری شروع شد. من شنیدم که گاه‌گاهی تیراندازی‌هایی در سطح شهر سقر انجام می‌شود. من با فرمانده پادگان سقر صحبت کردم به سرهنگ مدرکیان، تلفنی گفتم این تیراندازی‌ها فضایی شهر را متنسج کرده. ایشان هم خیلی آمرانه و خشن صحبت کرد و گفت این شما هستید که تیراندازی می‌کنید. گفتم تیراندازی‌ها از جانب پادگان است. گفت از دور که نمی‌شود صحبت کرد. رو در رو باید صحبت کرد. گفتم تشریف بیاورید شهر گفت نه شما بیایید پادگان. ما با یک گروه سه - چهار نفری از پیشمرگ‌های دموکرات رفتیم به پادگان و من گفتم کیخسروی هستم. مسئول تشکیلات حزب دموکرات در سقر و بنا به گفته خود فرمانده پادگان آمده‌ام برای صحبت. که مرا تنها به داخل راه دادند، وقتی رفتم داخل صدایم کردند و گفتند بیا افرادت

را ببین. من دیدم سه - چهار نفر مسلحی که با من بودند. هر کدام پشت یک خاکریز سنگر گرفته‌اند و اسلحه‌شان را گرفته‌اند رو به پادگان. صدایشان کردم گفتم چه کار می‌کنید گفتند فرمانده ما رفته داخل پادگان نمی‌شود که ما محافظت نکنیم. گفتم خوب سه - چهار نفری در مقابل یک پادگان چه کار می‌خواهید بکنید. گفتند چه کار کنیم؟ گفتم بیاید داخل دژبانی بنشینید و اسلحه‌هایتان را گوشه‌ای بگذارید. من صحبت می‌کنم و برمی‌گردم که اگر هم برنگشتم شما کاری نمی‌توانید بکنید. خلاصه من رفتم خدمت جناب سرهنگ مدرکیان و ایشان هم خیلی آمرانه می‌گفتند که من لوله توپ‌هایم را رو به دفتر چریک‌های فدایی تنظیم کرده‌ام اگر کوچک‌ترین صدایی شنیده بشود همه را نابود می‌کنم. من هم خیلی آرام گفتم جناب سرهنگ لوله توپ شما یک مقر را نابود می‌کند و همه مقرهای چریک‌های فدایی و تفکر آنها را که نابود نمی‌کند. با خشونت که نمی‌توان کاری کرد. بایستی با گفت‌وگو و آرامش مسائل را حل کنیم. گفت شما اهل مسالمت و گفت‌وگو هستید؟ گفتم چرا نیستیم. گفت خیلی خوب ما هفته آینده راهپیمایی داریم به مناسبت قطع رابطه با آمریکا، ما نیروهایمان را می‌فرستیم داخل شهر، شما با اینها در یک صف تظاهرات بکنید. گفتیم ما از خدا می‌خواهیم و درخواست کردم که جناب سرهنگ دستور بدهید که این تیراندازی‌ها ادامه نداشته باشد که جو رعب و وحشت ایجاد نشود. گفت خیلی خوب که الحق چند روزی هم آرامش برقرار شد. هفته بعد که در سرتاسر ایران راهپیمایی به مناسبت قطع رابطه با آمریکا بود. ما شروع کردیم به تظاهرات. مردم هم بودند یک‌دفعه شنیدیم که نیروهای ارتشی آمده‌اند پایین. حدود یک گردان یا یک گروهان. رقم زیادی بودند. من در همان میدان مرکزی شهر سقر از آنها خواهش می‌کردم که چند لحظه به صحبت‌های من گوش بدهند. (از نیروهای ارتشی) گفتم خدا را شکر می‌کنم ارتشی که آلت دست آمریکا بود حالا با یک انقلاب، با یک تحول درونی دارد تظاهرات ضدآمریکایی راه می‌اندازد ما هم همه در مخالفت با امپریالیزم آمریکا آمده‌ایم تظاهرات بکنیم فقط خواهشی دارم برای این‌که جو تشنج ایجاد نشود، هر کس بر طبق میل خودش شعار ندهد. فقط شعارهایی که از بلندگو پخش می‌شود و شعار «مرگ بر آمریکا» را همه با هم بگویند. گفتند خیلی خوب. همین که شروع کردیم به راهپیمایی. کومه رفت بیرون و نیروهای را که جمع کرده بود بیرون برد. اما همه کسانی که بیرون برد از تعداد انگشتان دست متجاوز نبود. مردم با آنها نرفتند. بعد چریک فدایی رفت بیرون و بعد گروه دیگر ... جمعاً ۶۰ - ۵۰ نفر رفتند بیرون که در آن جمعیت چند هزار نفری به چشم نیامد. تظاهرات باشکوهی انجام شد. توسط حزب دموکرات و ارتش و مردم. آخرش هم قطعنامه‌ای صادر شد. بعد از خوانده‌شدن قطعنامه و پایان مراسم، نیروهای ارتشی می‌خواستند برگردند پادگان. یک فرمانده قد کوتاهی داشتند. همه بدون اسلحه و بدون کلاه آمده بودند به فرمانده آنها گفتم که اجازه بدهید از نیروهای مسلح حزب دموکرات عده‌ای را اسکورت شما کنیم که مبادا در راه برگشت صدمه‌ای به شما برسانند. گفت نه ما از خدایمان است که شهید بشویم. فرمانده آدم پرشور و جالبی بود. آنها رفتند و هیچ‌گونه درگیری‌ای هم ایجاد نشد. هفته بعد از آن، من در خانه خودمان بی‌خبر از همه‌جا بودم که در خانه‌مان را زدند و ساعت ۶ - ۵ صبح چند نفر از همکاران آموزش و پرورش می‌رفتیم سنندج. نیروهای نظامی را در حوالی پُل سقر دیدیم به ما رو انداخته‌اند و گفتند: «مسئول دموکرات آدم خوبی است. ما هفته گذشته با او برخورد کرده‌ایم. آدم جنگجویی نیست. او را برای ما پیدا کنید. ما آمده‌ایم برای نگرانی از پُل.» ستون نظامی از سنندج حرکت کرده بیاید مناطق مرزی، ولی گروه‌های پیشمرگ پشت سر ما حرکت می‌کنند و ممکن است تیراندازی شروع شود. ما برای جنگ نیامده‌ایم.» آدم بیرون دیدم صدای تیراندازی می‌آید که متأسفانه اولین تیراندازی‌ها شروع شده بود. حتی یکی از افسران سقزی به نام ستوان آیدرم گفته بود من بچه سقزم و با نیروهای نظامی کرد صحبت می‌کنم که همان‌جا او را شهید کرده بودند.

#### ■ کدام نیروها؟

□ نیروی غالب نیروهای پراکنده بودند. دموکرات هم بود که همگی تحت کنترل نبودند. کومه بود، چریک بود. و افسر سقزی را شهید کرده بودند و درگیری شروع شده بود. ما تنها کاری که توانستیم بکنیم این بود که آمدم دفتر تشکیلات حزب و دستور دادیم که هیچ‌کس از اعضای حزب حق ندارد در

شهر بماند و همه نیروهایمان را به روستاها فرستادیم و گفتیم حق ندارید در شهر بمانید. ما آنها را می‌فرستادیم. اما گروه‌های مختلف از شهرهای دیگر وارد می‌شدند. یک گروه ۶۰ - ۵۰ نفری از بانه آمده بود و گفت ما آماده‌ایم برای جنگ، گفتیم ما جنگ نداریم داریم نیروهای خودمان را از شهر خارج می‌کنیم. آنها را پس می‌فرستادیم از بوکان می‌آمدند، آنها را پس می‌فرستادیم از نرده می‌آمدند، از مهاباد می‌آمدند.... طوری شد که واقعاً کنترل درگیری از دست ما خارج شد و حدود بیست روز درگیری ادامه داشت. در اردیبهشت ماه سال ۵۹ مردم هم شهر را ترک می‌کردند و شهر خالی شده بود. ما آمدیم از مرکزیت حزب فعالیت‌مان را برای خاتمه درگیری‌ها شروع کنیم. به حزب که مراجعه کردیم به اصطلاح به جلسات فوق‌العاده آنها را دعوت کردیم در ۱۷ اردیبهشت ۵۹ که آخرین جلسه ما با آنها بود گفتیم وضعیت بسیار خطرناک است و لازم است حزب اقدام اساسی بکند و خاطره‌ای که من از آن جلسات دارم این بود که اعلام کردم عملیات و اعمالی که مشخصاً شیخ‌عزالدین حسینی و کومله انجام می‌دهد واقعاً دارد امنیت منطقه را به هم می‌زند. اینها پایگاه مردمی ندارند. فقط یک اعلامیه صادر بشود که ما حرکات اینها را تأیید نمی‌کنیم در این صورت مردم خودشان، جلوی فعالیت‌های تخریبی آنها را می‌گیرند، همه تأیید کردند. حدود ۲۵ نفر اعضای کمیته مرکزی، بعضی شدیدتر و بعضی ملایم‌تر.

#### ■ حتی قاسملو؟

□ من از نظر سواد و معلومات و مدیریت، دکتر قاسملو را آدم موجهی می‌دانستم، اما متأسفانه بینش درستی نداشت و با نتیجه‌گیری معکوس از نظرات اعضای کمیته مرکزی حرف خود را به کرسی می‌نشانده. او اعلام کرد از اظهار نظر رفقا نتیجه گرفتیم که نباید با کومله و شیخ‌عزالدین کاری داشته باشیم و علیه آنها وارد عمل بشویم و یا اعلامیه بدهیم. من اعتراض کردم زیرا نتیجه‌گیری ایشان درست عکس اظهار نظر دیگران بود. دکتر قاسملو گفت رأی می‌گیریم. وقتی رأی گرفت اکثریت مطابق نظر ایشان رأی دادند و نظرشان برگشت. کمیته مرکزی ۲۵ نفر بود. تا جایی که به خاطر دارم آقایان حسن‌زاده، گادانی، بلوریان، ابوبکر هدایتی از بوکان، قادر عبادی از پیرانشهر، مهندس جهانگیری، سنار مامدی از ارومیه، مصطفی شلماشی و مصطفی هجری، همه بودند. تنها نکته مثبت این بود در جامعه جلسه مرکزی حزب قطعنامه‌ای صادر شد و گفتند که ما جنگ در شهرها را محکوم می‌کنیم و همه نیروهای نظامی حزب باید از شهر خارج بشوند. ما این را موفقیتی دانستیم و به استناد آن اعلامیه، نیروهایمان را بلافاصله از شهر سقز خارج کردیم. یکی از روش‌های شناخته‌شده آقای دکتر قاسملو برای پیشبرد اهداف و برنامه‌هایش این بود که در مصوبات کتبی برای تأمین نظر مخالفین عقب‌نشینی می‌کرد، اما در عمل عکس آن رفتار می‌نمود.

#### ■ افراد دیگر هم همراهی کردند؟ کومله و...؟

□ فقط تشکیلات حزب در سقز به آن عمل کرد. حتی حزب دموکرات، دو روز بعد از اعلامیه، در بانه به پادگان شهر حمله کرد. علناً می‌دیدیم یک چیزی برای جلب رضایت ما ظاهراً اعلام می‌شود اما در باطن تعمدي در کار هست. یک هفته بعد از آن جریان، چون کمیته مرکزی حزب نظرات ما را دیده بود فکر کرده بود که ما برایشان نیروی معارض و معاندی هستیم. اعلام کردند که تشکیلات حزب دموکرات در سقز منحل است (بدون دلیل) و ما می‌خواهیم اعضا را زیر نظر یک کمیته رهبری جدید در بیاوریم. یکی از دلایلشان این بود که گفته بودند فاروق کیخسروی عضو کمیته مرکزی شده و نمی‌تواند به تشکیلات حزب در سقز رسیدگی کند. در حالی که هر عضو کمیته مرکزی حزب مسئول یک تشکیلات شهری هم بود. بقیه هم باید ترمیم شده و از نو سازماندهی شوند. اما در واقع هدفشان حذف من از تشکیلات سقز بود. افراد در محل تشکیلات حزب که فکر می‌کنم در هلال‌احمر بوکان بود، جلسه‌ای عمومی تشکیل دادند. در آنجا اولین برخورد پیش آمد. نیروهای حزبی با اسلحه آمده بودند، گفته بودند که اسلحه را کنار بگذارید و این طرف به جوانی که اسلحه‌ای روش دوشش بود برمی‌خورد و درگیری لفظی شدیدی ایجاد شد. مخصوصاً مرحوم ابوبکر هدایتی، مسئول تشکیلات بوکان، حرف زنده‌ای زده بود که اینها بیشتر ناراحت شده بودند، ما رفتیم فیصله دادیم و گفتیم مسئله‌ای نیست. آقایان

عبدالله حسنزاده (رهبري فعلي حزب) و جليل گاداني، از اعضاي دفتر سياسي حزب، براي صحبت به آنجا آمده بودند. آقاي گاداني مطرح كرد چون آقاي كيخسروي عضو كميتۀ مركزي است و نمي‌تواند به تشكيلات سقز رسيدگي كند، اين تشكيلات منحل است و بايد انتخابات جديدي انجام بدهيم. گفتند دليل؟ گفت دليل نمي‌خواهد و همين. بعد آقاي حسنزاده صحبت كرد. باز جوّ مي‌خواست متشنج بشود كه به آرامش دعوت كرديم. آقاي حسنزاده آمد كه دست من را بگيرد و از جلسه بيرون ببرد چون فكر مي‌كرد به دليل حضور من جلسه متشنج است و اعتراض مي‌كنند. اگر من بيرون بروم اينها خودشان مي‌توانند سر اعضا را شيره بمالند. گفتم آقاي حسنزاده اگر اجازه بدهيد در جلسه بمانم وگر نه احساس مي‌كنم در اينجا خطر و اتفاقي در شرف انجام است. گفت نه، برويم با هم صحبت كنيم، برادران اينجا هستند. من را نصيحت كرد كه دست از اين حرف‌ها بردار، ما بايد با رهبري حزب هماهنگ باشيم و... تا با من صحبت را شروع كرد، ديدم اوضاع آن طرف به‌طور عجيبی متشنج شد، داشت تيراندازي پيش مي‌آمد. ديدم اوضاع اصلاً قابل كنترل نيست. به خاطر اهانتی كه آقاي هدايتي كرده بود، تعقيبش كرده بودند و او هم در يكي از اتاق‌ها پنهان شده بود. همه مي‌گفتند بايد بيرون بيايد تا تلافي كنيم. چه‌طور جرأت كرده به پيشمرگي كه براي دفاع از نواميس مردم اسلحه روي دوشش گذاشته، اهانت كند. ديدم خواهش و تمنا فايده ندارد. سه - چهار نفر را به يك روستا فرستاديم و ديگري را به روستاي ديگر. آخرين گروهی را كه باقي مانده بود سوار ماشين خودم كردم و بيرون بردم. از جمله پيشمرگي كه به او اهانت شده بود. مقابل بيمارستان بوكان دوستان خودمان جلوي ما را گرفتند و گفتند آقاي هدايتي داخل ماشيني است كه دنبالت مي‌آيد ما او را دستگير كرديم. حالا يا اين پيشمرگي كه داخل ماشينت است بايد بيايد و هدايتي از او معذرت بخواهد مقابلۀ به مثل انجام دهيد و او را قصاص كند. بالاخره او را از ماشين من پياده كردند و گويآ آقاي هدايتي از او معذرت خواسته بود و آن پيشمرگ گفته بود من حاضر نيستم به يك برادر حزبي توهين كرده و قصاص كنم و قضيه فيصله پيدا كرد. روز بعد ديدم ميتينگي در شهر بوكان تشكيل داده‌اند. آقاي حسنزاده و آقاي گاداني مردم را جمع كرده و نطق‌هاي آتشين مي‌كردند. ما هم به‌عنوان يك مستمع آنجا نشستيم و صحبت‌ها را گوش كرديم، چون جايز نبود كه خودم بروم صحبت كنم. ديدم آقايمان در زمينه جنگ و مبارزه صحبت مي‌كنند كه بايد با جمهوري اسلامي بجنگيم و... يكي از مستمعين آنجا به اسم حمه نجار، خواننده ترانه‌هاي كردي، از آقاي گاداني پرسيد كه اگر شما موافق جنگ با جمهوري اسلامي هستيد، آن خائني كه در سقز خيانت كرده و گفته ما جنگ نمي‌كنيم كيست؟ چرا او را به ما معرفي نمي‌كنيد؟ و آقاي گاداني از جواب‌دادن به او طفره رفت. من گفتم، كاك محمد گوش به حرف شما نداد. چون جمعيت سؤال شما را نشنيدند، من نمي‌توانم جوابت را بدهم. خواهش مي‌كنم برو ميكروفون را بگير و همين سؤال را مطرح كن كه من بيايم جوابت را بدهم. آن موقع اعلامية كميتۀ مركزي حزب كه گفته بود نيروها را از شهرها بيرون بكشيد در جيب من بود. من پيش خودم گفتم مي‌روم آنجا اعلاميه را مي‌خوانم تا همه مردم متوجه بشوند كه اينها دارند از مواضع حزب سربچي مي‌كنند. در مقام حرف چيزي مي‌گويند و در مقام عمل طور ديگري عمل مي‌كنند. او رفت در گوشي به آنها گفت، ولي آنها قبول نكردند و اجازه ندادند. منظور من اين است كه چنين حرکاتي علي‌رغم آنچه در حزب تصويب مي‌شد انجام مي‌شد و جنگ و خونريزي را تشديد مي‌كرد. حركت اصلاح‌طلبي را ما آن موقع در كردستان ايران آغاز كرديم. ما فهميده بوديم كه اگر جو هميشه آرام باشد به نفع جامعه است و مي‌توان مواضع اصلاح‌طلب‌ها را تقويت كرد و آتش‌افروزان جنگ و اغتشاش‌طلبان را تضعيف نمود. هنر آقاي خاتمي هم اين است كه طوري جريان‌ها را هدايت كرده‌اند كه جايي براي ابراز خشونت نيروهاي خشونت‌طلب نباشد تا جو آرام شود و بتوان حرف‌ها را زد. چرا كه اگر جو آرام باشد همه‌جا دستخوش بروز احساسات زودگذر و تشنج مي‌شود.

■ چه‌طور شد كه كنگره چهار تشكيل شد؟ ظاهراً شما را از ادامه مسير و هدايت حزب در سقز بازداشتند و حذف شده‌ايد، بفرماييد كه در ادامه چه اتفاقي افتاد...؟

□ تشكيل كنگره چهار و اعلام موضع پيروان كنگره چهار در حزب، دومقوله جداگانه هستند. قبل از كنگره، من عضو مشاور كميتۀ مركزي بودم و در كنگره چهار كه اواخر سال ۵۸ تشكيل شد، به‌عنوان

عضو رسمی کمیته مرکزی انتخاب شدم. مورد حمایت آقای دکتر قاسملو هم بودم. هر چند آن زمان هم مخالفت‌هایی با هم داشتیم. مسئله بعدی که شما مطرح کردید مسئله انشعاب پیروان کنگره چهار است. انشعاب پیروان کنگره چهار در ۲۵ خرداد ۱۳۵۹ صورت گرفت که بعد از این ماجراهاست. یعنی موقعی که دیدیم رهبری به مصوبات کنگره چهار و جلسات کمیته مرکزی عمل نمی‌کند نشست‌هایی را با اعضای کمیته مرکزی برگزار کردیم.

■ قبل از هر چیز شما درباره کنگره چهار بفرمایید. کنگره کجا تشکیل شد؟ اگر اسامی شرکت‌کنندگان در ذهن‌تان باشد بفرمایید و این‌که چه اتفاقاتی افتاد؟

□ اگر اشتباه نکنم کنگره در بهمن سال ۵۸ در مهاباد به صورت علنی تشکیل شد سایر کنگره‌ها به غیر از کنگره اول، همه به‌طور مخفی برگزار شده بود. نمایندگان تمام تشکیلات حزبی از همه شهرها آمده بودند و من هم به نمایندگی از تشکیلات سقز در کنگره حضور داشتم. مصوبات کنگره در کل در جهت حمایت از حقوق مردم کردستان، برخورد مسالمت‌آمیز با جمهوری اسلامی، تأیید رهبری امام، تأیید نظام جمهوری اسلامی و تأیید گفت‌وگو با جمهوری اسلامی در جهت حل مسائل کردستان، منتهی حتی از همان روز اول کنگره و بعد از کنگره عملاً کارها در خلاف جهت مصوبات کنگره پیش می‌رفت و مرحله به مرحله تضادها شدیدتر می‌شد و در درون حزب هم عملاً دو دستگی شکل می‌گرفت. یک دسته به حمایت از مصوبات کنگره برخاستند و گروهی به مخالفت با مصوبات. گروه مخالف مصوبات را دکتر قاسملو رهبری می‌کرد اما گروه مقابل، رهبری منسجمی نداشت و به صورت پراکنده هر گروهی در داخل شهر خود برای خودش فعالیت می‌کرد. (۳) ما هیچ‌وقت این اختلاف‌ها را در سطح جامعه بروز نمی‌دادیم. چون می‌خواستیم وحدت تشکیلاتی حزب حفظ شود. نمی‌خواستیم یک بخش کوچک را جدا کنیم. بلکه می‌خواستیم فضای آرامش برقرار شده و کل بدنه و رهبری حزب در مسیر درست هدایت شود. مسئله دیگری که جا دارد اشاره کنم این است که یک هفته بعد از ماجرای تغییر تشکیلات سقز، در اواخر اردیبهشت ماه، در شهر بوکان قدم می‌زدم. از بلندگویی مسجد بازار، شنیدم که مردم سقز را دعوت می‌کرد بیایند داخل مسجد. من به‌عنوان یک شهروند سقزی رفته داخل مسجد. دیدم دور تا دور نشسته‌اند و وسط مسجد خالی است. حاضرین در مسجد از من خواستند صحبت کنم. گفتم من آمده‌ام حرف‌های شما را بشنوم. گفتند واقعیت این است که ما مردم سقز تصمیم گرفته‌ایم که کفن بیوشیم و برویم شهر خودمان، ما حالا اینجا آواره هستیم. در خانه هر بوکانی چهار-پنج خانواده سقزی ساکن‌اند، ما سربار اینها شده‌ایم و ایجاد مشکل کرده‌ایم. برویم شهر خودمان کشته بشویم بهتر از این است. نکته دیگر این است که گروه‌های چپ تندرو برای ایجاد یک جو ملتهب تبلیغاتی می‌خواستند مردم اردوگاه بزنند مثل اردوگاه فلسطینی‌ها. گفتند ما نه اردوگاه تشکیل می‌دهیم و در چادر زندگی می‌کنیم و نه اینجا می‌مانیم. کسی از ترس احزاب سیاسی جرأت حرف زدن ندارد. ولی تو خودت حزبی هستی، مخالف جنگ هستی و برای نمایندگی مردم سقز در مجلس شورای اسلامی به تو رأی داده‌ایم. لذا می‌خواهیم صحبت کنی و تکلیف ما را روشن کنی. گفتم حالا که این‌طور شد من حرف می‌زنم. برای مردم توضیح دادم که «در اعتراضات سیاسی و خودکشی‌های سیاسی رسم بر این است هرکس این کار را می‌کند به طریقی اعلام می‌کند به یک مسئله اعتراض دارد که دست به چنین اقدامی می‌زند. ما باید قبل از این‌کار اعلامیه پخش کنیم و اعلام کنیم چرا داریم کفن پوشیده به استقبال مرگ می‌رویم. دست خالی رفتن و خود را به کشتن دادن ما را به جایی نمی‌رساند و نتیجه‌ای ندارد.» من موقعیت انقلاب آنها را برای آنها توضیح دادم آن هم در جوی که کاملاً تحت حکومت گروه‌های تندرو و رادیکال قرار داشت. (به‌لحاظ گواه تاریخی، روزنامه «نامه مردم حزب‌توده»، در دو ستون اعلامیه کومله را. تحت عنوان «خط خلق» چاپ کرده بود) ادامه دادم انقلاب ایران یک چنین شرایطی را می‌گذراند. مثال‌هایی را آوردم از انقلاب‌های ویتنام، کوبا، الجزایر، آنگولا و گفتم در جاهایی که مردم علیه استعمار و امپریالیسم آمریکا جنگیدند و به استقلال و حکومت ملی رسیدند، استعمار ساکت ننشسته و با برهم زدن وحدت ملی آنها موجبات سلطه مجدد خود را فراهم می‌آورد. گفتم ما حالا عملاً خواسته یا ناخواسته عامل دست آمریکا هستیم، داریم کاری می‌کنیم که او رسماً از ما نخواسته اما به‌نفع اوست،

با این‌که به ما مزد نداده، اما نوکران بدون مزد آمریکا هستیم و داریم وحدت ملی را خدشه‌دار می‌کنیم. ما نباید این‌کار را بکنیم ما باید بیابیم رسماً اعلام کنیم که همانند مردم ایران از جمهوری اسلامی حمایت می‌کنیم و از رهبری امام حمایت کنیم و حق کردها را هم می‌خواهیم. در طول تاریخ به کردها ستم شده و حق خودمان را با مسالمت می‌خواهیم نه با جنگ. مردم بلافاصله حرف من را قبول کردند. گفتم اجازه بدهید بنویسیم و اینها را مکتوب کنیم. گفتند بنویسید. من شروع به نوشتن کردم. آقای احمد اسکندری که نماینده دفتر شیخ‌عزالدین حسینی بود و حالا نماینده کومله در اروپا است میکروفون را به‌دست گرفت و گفت «مردم سقز»، تا گفت مردم سقز هر چه فحش و بد و بیراه بود نثارش کردند. جمعیت که کمی آرام شد، گفت: «کیخسروی از ویتنام گفت، از آنگولا گفت، من می‌خواهم از سقز بگویم» گفتند نمی‌خواهیم هر چه او گفت کافی است. باور بفرمایید تا من خواستم بنویسم، که نیم‌ساعت یا ۴۵ دقیقه طول کشید، او مرتب خواست حرف بزند، اما اجازه ندادند. البته دموکراسی حکم می‌کند که ایشان هم باید حرف خود را می‌زد ولی هیجان‌زدگی مردم اصلاً قابل کنترل نبود. (۴) ما قطعنامه را خواندیم. همه تأیید کردند و شروع کردند به تظاهرات گسترده‌ای در سطح شهر بوکان. شاید دو سه ساعت این تظاهرات طول کشید. متن قطعنامه را همان‌روز برای روزنامه‌های کیهان، اطلاعات و نامه مردم فرستادیم که تنها نامه مردم ارگان حزب‌توده ایران آن را زیر عنوان خط خلق چاپ کرد. بعد از این ماجرا ما دیدیم با فعالیت‌های پراکنده نمی‌شود کاری کرد. ما آمدیم زیر پای اعضای دفتر سیاسی و کمیته مرکزی حزب نشستیم. بارها آنها را دعوت به تجدید نظر در انتخاب رهبری و اصلاح خط مشی انحرافی حزب نمودیم. اینجاست که من اشاره می‌کنم به خاطرات آقای غنی بلوریان: «من با علی گلاویژ از رهبران کرد حزب‌توده صحبت کردم. ایشان گفته‌اند من خبر نداشتم که شما این‌کار را کردید (یعنی اعلامیه پیروان کنگره چهار را صادر می‌کنید) و اگر خبر داشتم نمی‌گذاشتم این اعلامیه را پخش کنید. در جواب گفتم محمدامین سراجی گفته که علی گلاویژ این اعلامیه را نوشته و داده به من و فاروق کیخسروی. من ضمن تأیید حرف‌های آقای بلوریان آن کلمه را که از طرف آقای سراجی نقل قول شده، تکذیب می‌کنم. من هرگز خبر نداشتم که این اطلاعیه نوشته علی گلاویژ بوده، شاید هم این‌طور بوده باشد اما من هیچ وابستگی‌ای به حزب‌توده نداشتم. مرحوم علی گلاویژ را به‌عنوان یکی از بستگان خود که با هم مراد بوده‌ام داشتم و به‌عنوان یک انسان دانشمند و باسواد قبول داشتم. ولی یک‌بار هم به من خط و ربط نشان نداده. اگر هم آقای سراجی از آقای علی گلاویژ آن متن را گرفته باشد من متن را انشا و دستخط خود آقای سراجی می‌پنداشتم. چون خودش آدم تحصیلکرده و باسوادی بود و من فکر می‌کردم متن مال خودش است. بنابراین من این گفته ایشان را که علی گلاویژ متن مذکور را به من و فاروق کیخسروی داده است به‌شدت تکذیب می‌کنم. ما بارها نشستیم آن را اصلاح کردیم و نظرات خودمان را وارد کردیم. مطالبی بر آن افزوده و یا کم کردیم. می‌خواهم یک مسئله دیگر را به‌عنوان شهادت در پیشگاه تاریخ بگویم. جدی‌ترین فردی که (حالا اگر مسئولیت دارد مسئولیتش را بر گردن می‌گیرم در هر جا) موجب موضع‌گیری اعضای هفت‌نفره کنگره چهارم شد، من بودم. آقای بلوریان در خاطراتش حالا گفته که من پشیمان هستم که این‌کار را کردیم. ولی من پشیمان نیستم و من عامل اصلی این موضع‌گیری بودم. به خاطر احترامی که برای آقای بلوریان قائل بودم و حالا هم قائل هستم مرتباً مراجعه می‌کردم و می‌گفتم این‌کار را بکنیم بهتر است آقای سراجی از من شدیدتر می‌خواست که این‌کار انجام بشود، اما نفوذی در دیگران نداشت. من با خانم فوزیه قاضی، مرحوم دکتر رحیم سیف قاضی، (۵) مرحوم استاد هیمن و آقای احمد عزیزی صحبت می‌کردم باعث می‌شدم که اینها دور هم جمع شوند بجاست بگویم در جریان کنگره چهارم، موقعی که لیست‌ها پخش می‌شد برای این‌که اعضای کمیته مرکزی انتخاب بشوند من در کنار مرحوم استاد هیمن نشسته بودم. به من چیزی گفت که حلقه گوشم شد و حالا هم به آن متعهدم و واقعاً زندگی مرا دگرگون کرد. من چندین جا مدیون شخص استاد هیمن هستم. به من گفت: «فاروق نگاه کن اولین کسی که اسمش را برای کمیته مرکزی نوشته‌ام تو هستی. فقط یک خواهشی از تو دارم که آدم خودت باش، چماق دست این و آن نشوی، گفت دکتر قاسملو اسم تو را در لیستش نوشته و برایت تبلیغ می‌کند ولی او می‌خواهد هر دفعه یک عده‌ای را

آلت دست خودش کند، چماق کند و به نفع خودش از آنها استفاده کند. اگر حرف او را خودت قبول داشتی به او رأی بده، اگر قبول نداشتی به خاطر این که دکتر قاسملوست، مطیع اش نباش.» این واقعاً درس بزرگی شد برای من و همیشه روی تصمیم‌گیری‌های خودم تکیه می‌کردم. این مسئله باعث شد که من وقتی دیدم حزب دارد جریان انحرافی را سپری می‌کند به خاطر تعهدی که به آن حرف داشتم، خودم را متعهد می‌دیدم که تمام تشکیلات حزب را علیه این خط انحرافی بسیج کنم و کردم تا جایی که توانستم این کار را انجام دادم. ما ۲۵ خرداد سال ۵۹، بعد از نشست‌های فراوان که شاید بیشتر از سه چهارم اعضای رهبری را آماده کرده بودیم که به نفع تغییرات رأی بدهند، یک جلسه برای تصمیم‌نهایی دعوت شدیم متأسفانه دیدیم غیر از هفت نفری که اعلامیه را امضا کرده‌اند، بقیه عقب نشسته‌اند. ما هم گفتیم حالا که این‌طور شده نمی‌توانیم با این جریان خودمان را شریک و همراه بدانیم که علناً دارد به مردم ما خیانت می‌کند.

■ در خاطرات غنی بلوریان آمده که آقای عبدالله حسن‌زاده سفیر داشتند به حاج‌عمران عراق و ظاهراً بدون قرار قبلی ایشان را به کرکوک می‌برند. آنجا او با بعضی‌ها ملاقات می‌کند و تعهداتی به آنها می‌دهد. از جمله این که دو نفر از افسران عراقی بایستی برای کمک و تحویل لوازم جنگی در حزب دموکرات باشند و برعکس دو نفر از طرف حزب برای مشورت، در عراق باشند. حزب دموکرات اطلاعات خودش را درباره نیروی ارتش ایران بدهد، آمارهای سرباز و اسلحه و... آنها را برای بعضی‌ها مشخص کند، شعار سرنگونی رژیم آخوندی را بدهد، به کردهای شمال عراق هم اجازه ندهد که به مردم عراق نزدیک شوند و از خاک ایران استفاده کنند و درباره رابطه ایران با کشورهای دیگر هم به بعضی‌ها اطلاعات بدهند و... آقای بلوریان می‌گوید وقتی این هفت ماده ننگین را ملاعبدالله قرانت کرد، من به دقت به چهره اعضا نگاه کردم ببینم چه قدر تأثیر داشته می‌گوید غیر از چهره ملاعبدالله عرق شرم به چهره همه نشسته بود که ایشان اعتراض می‌کند و اعتراض ایشان به جایی نمی‌رسد، آیا در این حوزه هم شما اطلاعات دقیقی دارید یا نه؟

□ متأسفانه اطلاعات من در این رابطه دقیق نیست چون دفتر سیاسی حزب نبودم ولی تا جایی که از جلسات کمیته مرکزی اطلاع داشتم و مطرح می‌شد، یکبار در سال ۵۸ مأموریتی از طرف حزب به آقای محمدامین سراجی داده می‌شود که برود و هرگونه رابطه باقی‌مانده بین بعضی‌ها و حزب دموکرات را قطع بکند و ایشان رفته بود این کار را کرده بود و در آخر با یک حالت فرار از دست بعضی‌ها برمی‌گردد. ایشان روابط را تا حد مناسبی مختل کرده بود. در سال ۵۹ بعضی‌ها دوباره نماینده حزب را می‌خواهند. این بار مأموریت به آقای حسن‌زاده داده می‌شود. منتها این که از جایی دستور گرفته یا گرایش درونی خودش به عراق بوده (چون سال‌ها در عراق زندگی کرده) معلوم نیست اما این را می‌دانم تنها به منطقه مرزی اکتفا نکرده و به کرکوک هم رفته بود و احتمالاً این قول و قرارها را با بعضی‌ها داشته. به قول معروف آفتاب آمد دلیل آفتاب. همین که حالا هم در عراق و تحت حمایت بعضی‌ها زندگی می‌کند خودش دلیل مناسبی است. به هر صورت تنها چیزی که در آن جلسه تشکیلات سقز در بوکان که می‌خواستند من را حذف کنند، در بین بچه‌های سقز به آن اشاره کردم این بود که گفتیم آقایان که می‌خواهند بدون دلیل تشکیلات سقز را به هم بریزند و آن را نوسازی کنند. اینها تمایل دارند که جنگ در منطقه ادامه داشته باشد و ما مخالفیم. از طرفی به این آقای حسن‌زاده مأموریت داده شده که برود روابط با بعضی‌ها را قطع بکند. اما ایشان رفته این رابطه را تحکیم کرده. من هم ذهن بچه‌های سقز را کمی در این باره روشن کردم. اما با آن قطعیت و تفصیل که آقای بلوریان در خاطراتشان اشاره کرده‌اند من اطلاعات دقیق ندارم.

■ گفتید مقدمات ارتباط با اعضای کنگره چهار را مهیا کردید و به اعلامیه‌ای که حذف و اصلاح کردید منجر شد، محتوای آن اعلامیه چه بود؟

□ متن کامل آن را دارم. خلاصه‌اش این بود که حزب دارد از خط مشی خودش خارج می‌شود. ما می‌خواستیم مانند همه مردم ایران در خط انقلاب و رهبری انقلاب باشیم که حالا حزب دارد در مقابل رهبری حرکت می‌کند، افراد ناسالمی وارد حزب شده‌اند؛ از افراد ساواکی و فراری و افراد مشکوک... روابط با حزب بعث نباید باشد... اینها نکات اساسی‌اش بود.

## ■ گویا شما را دستگیر کردند و به زندان انداختند؟

□ در ۲۵ خرداد ماه ۱۳۵۹ اعلامیه را منتشر کردیم و بلافاصله شروع کردیم به میتینگ‌ها و جلسات سخنرانی و نشست‌های مختلف با مردم و به اصطلاح همه مسائل را بازگو می‌کردیم، البته من قبلاً هم به علت تمایلات دموکراتیکی که داشتم هر تصمیمی که در جلسات کمیته مرکزی اتخاذ می‌شد روز بعد در تمام حوزه‌های حزبی و بین مردم پخش می‌کردم و یکی از موارد اتهام من در جلسات کمیته مرکزی حزب که مرحوم آقای هدایتی همیشه بر آن تأکید می‌کرد این بود که می‌گفت ایشان تصمیمات حزبی را برای مردم بازگو می‌کند. به هر صورت ما بعد از جریان اعلام موضع کنگره چهارم هم مرتب مواضع خودمان را برای مردم توضیح می‌دادیم. در جلسات مختلف سازمان جوانان در مهاباد، بوکان، سقز این مسائل را در کنگره‌ها و میتینگ‌ها مطرح می‌کردیم در فاصله ۱۶ روز، از ۲۵ خرداد تا ۱۰ تیر که نهایتاً دستگیر شدم. سه بار دیگر حزب دموکرات برای دستگیری من اقدام کرد. بار اول در مهاباد، در منزل مرحوم ماورانی، یک‌بار در بوکان، یک بار در مسیر مهاباد به شیلانوی محل اقامت مرحوم استاد هیمن. در مهاباد وقتی ما را نزد مسئولین بالاتر از خود می‌بردند و صحبت می‌کردیم، منطقی ما را قوی دیدند و آزاد کردند.

## ■ تنها شما یا اشخاص دیگری هم بودند؟

□ یک‌بار به اتفاق آقای سراجی داشتیم خدمت استاد هیمن می‌رفتیم، در مسیر روستاشان ما را دستگیر کردند و نزد مرحوم سروان جاویدفر که معروف به سروان هزار و از مسئولین نظامی حزب در تشکیلات مهاباد بود، بردند. با او بحث کردیم. مخصوصاً آقای سراجی با آنها بحث کرد که در مقابل گفتند اشتباه از ماست و ما را ببخشید. بار سوم در یک غذاخوری در شهر بوکان همراه دوسه نفر دیگر از دوستان حزبی داشتیم غذا می‌خوردیم که یک گروه مسلح حزبی آمدند و گفتند: فلانی بیا تا تشکیلات حزب. ما هم گفتیم داریم ناهار می‌خوریم. غذاخوری هم روبه‌روی حزب بود. گفتیم شما بروید ما می‌آییم. اما نرفتند و همان‌جا ایستادند. بعد از ناهار گفتند به ما گفته‌اند که شما را دستگیر کنیم و ببریم. گفتیم خوب من نمی‌آیم، اسلحه دارید، بزنید یا کشان‌کشان ما را ببرید ولی با میل و اراده خودمان نمی‌رویم. نزدیک به سه - چهار ساعت با ما بحث کردند. نتیجه هم نداشت. نهایتاً یکی که خیلی جهاندیده‌تر بود خواهش و تمنا کرد که این دستور حزب است و اینها اگر اجرا نکنند مسئولند و باید جواب بدهند. بیا داخل ماشین و چند کلمه با من صحبت کن. ما رفتیم داخل ماشین و آقایان پا را گذاشتند روی گاز و ما را از شهر خارج کردند و به یکی از روستاهای بوکان بردند. فرمایش به روستای دیگری بردند و از آنجا نیمه‌شب ما را بردند تا یکی از روستاهای اطراف مهاباد، یک هفته هم آنجا بودم. سپس مرا به مقر حزبشان، روستای گویک‌تپه که مرکز کشاورزی بود منتقل کردند. در آن مدت من کسانی را پیدا می‌کردم و نامه‌هایی برای رفقای حزبی می‌نوشتم. می‌دانستم آنها چاپ روزنامه کردستان، ارگان کنگره چهارم را در دست اجرا دارند. من برایشان از همان محل چند مقاله فرستادم که بدون اسم چاپ شد. یکی به اسم «چرا اعلام موضع کردیم؟» یکی با عنوان «انشعاب و یا طرد منحرفین» یکی به زبان کردی تحت عنوان «دموکرات‌های راستین کدامند؟» و... بعد از گویک‌تپه که دو هفته آنجا بودم، مرا به منطقه سردشت بردند. در روستای زم‌زیران ماشین برای استراحت و چای توقف نمود. آنجا آقای سیدمحمد کلیجی که مسئول زندان دوله‌تو بود با ما برخورد کرد و گفت اینها دارند شما را می‌آورند پیش ما. دستور داد گفت اینها را نبرید داخل زندانی‌ها. در دفتر خودم باشند. ما منتقل شدیم به زندان دوله‌تو. حدود شاید یک تا دو هفته طول کشید که سیدمحمد کلیجی مشهور به سرهنگ کامرانی منتقل شد. شخص دیگری که پاسبان شهربانی مهاباد بود به اسم ملاابراهیم، مسئول زندان شد و نسبت به ما حساسیت نشان داد و گفت چرا اینها را در دفتر زندان نگاهداشته‌اند و دستور داد ما را به داخل زندان ببرند. ما رفتیم داخل زندان و در دسر بیشتری درست کردیم. چون مرتب تبلیغات خودمان را انجام می‌دادیم و اشکالات کار رهبری حزب را بازگو می‌کردیم. به زندانی‌ها می‌گفتیم شما اینها را طرفدار گرد به حساب نیاورید، اینها دارند از یک جریان انحرافی پیروی می‌کنند ما هم که گرد هستیم و در رهبری حزب هم قرار داریم، چون با برادرکشی مخالف هستیم این‌گونه علیه ما رفتار می‌کنند

خواهش می‌کنیم آزاد که شدید کردها را از چشم ملت نیندازید. وقتی این مسائل را دیدند، ملاابراهیم به دفتر سیاسی حزب اعلام کرد یا من اینها را اعدام می‌کنم یا ببریدشان جای دیگر.

#### ■ بازجویی نداشتید؟

□ بازجویی نه، یک دفعه در گوئیکتپه، آقای سعید سلطانیان که بازرس حزب بود برای بازجویی مراجعه کرد و گفت شما وقتی سقز بودید اموال دخانیات سقز غارت شده چرا؟ و این که اسلحه‌هایی که دست شما بوده تحویل حزب بدهید. من یک شلوار کردی به تن داشتیم که جیبش پاره بود. آن را نشان دادم گفتیم من نه اموال دخانیات سقز توی جیبم است نه اسلحه. ما روزی که اعلام موضع کردیم بدون اسلحه این کار را انجام دادیم و گفتیم هر کسی که به هواداری ما اقدام می‌کند اسلحه‌اش را بگذارد زمین. ما با فعالیت‌های مسلحانه مخالف هستیم، حالا هم هر کس اسلحه به دست دارد در کنار خودتان است. ما هیچ فردی را با اسلحه با خودمان نیاورده‌ایم. و در ثانی ما خودمان را بیشتر از شما پای بند و متعهد به حزب دموکرات می‌دانیم. در نتیجه شما هستید که بایستی اموال و تشکیلات حزب را تحویل ما بدهید. با این جواب سر بالا با این که در موضع زندانی بودیم از موضع قدرت با آنها صحبت کردیم. او هم که دیگر جوابی نمی‌توانست بشنود گذاشت و رفت. بعد از آن حدود سه سال که ما در زندان دموکرات بودیم بازجویی نشدیم تا روزهای آخر که آقای جلیل گادانی آمد که بعداً توضیح می‌دهم. آقای ملاابراهیم وجود ما را در داخل زندان هم تحمل نکرد و به دفتر مرکزی گزارش داد که اینها را از اینجا ببرید ما را به روستای دیگری به اسم مزرعه بردند که یک مقر حزب بود. این مسئله برمی‌گردد به ۵۹. روز اول ما را در یک اتاق تاریک و نمناکی که بازداشتگاه پاسگاه ژاندارمری قبلی بود، انداختند. سه شبانه‌روز ما سه نفر آنجا بودیم. فقط گوشه‌ای در را باز می‌کردند و غذایی می‌انداختند و در را می‌بستند مگر موقع دستشویی رفتن که بیرون می‌رفتیم. هر چه اصرار می‌ورزیدیم که با آنها صحبت کنیم که چرا ما را این‌طور نگاه داشته‌اید، می‌گفتند مسئول ما اینجا نیست. بعد از سه روز مسئولشان برگشت. فردی به اسم عبدالله مام‌آقا بود که فرد بسیار شریفی بود. کاملاً بی‌سواد ولی آدم بسیار خونگرم و خوبی بود. رهبری حزب دکتور قاسملو را کاملاً قبول داشت. وی در همان درگیری‌های منطقه شهید شد. عبدالله مام‌آقا آمد گفت خوب شما بگویید حرفتان چیست؟ ما صحبت کردیم. گفت به ما گفته‌اند اینها آدم‌های خطرناکی‌اند، «جاش» (۶) هستند، خیلی از شما بد گفته بودند اما من می‌بینم شما از ما بهترید. گفت بیایید در این مقر آزاد باشید و مرتب به ما می‌رسید و از نظر غذایی کمبودهایی که در آن مدت کشیده بودیم جبران می‌کرد.

#### ■ آن دو نفر همراه شما چه کسانی بودند؟

□ آنها هواداران معمولی حزب بودند، از کادر سیاسی و رهبری نبودند. وقتی عبدالله مام‌آقا می‌دید که ما منطقی صحبت می‌کنیم و دفاع از حقوق کردها را شدیدتر دنبال می‌کنیم، می‌گفت شما از نظر من آزاد هستید. هر جا می‌خواهید بروید. اگر می‌خواهید فرار کنید هم اختیار با شماست و این اخلاق او ما را آنجا نگه داشت. چون خودمان را در مقابل مسئولیت او متعهد می‌دانستیم. آنجا ماندیم، می‌رفتیم توی جنگل‌های دور دست، کوهنوردی و راهپیمایی ولی برمی‌گشتیم. در وسط زمستان ۵۹ یک بار ما را منتقل کردند به ده آلوآتان. یک ماه آنجا بودیم که دوباره ما را به زندان مراغه برگرداند. موقعی که به زندان رفتیم هنوز جنگ ایران و عراق شروع نشده بود. آخر شهریور بود که هواپیماهای عراقی آمدند فرودگاه مهرآباد و جاهای دیگر را بمباران کردند. من به خود می‌لرزیدم و قضایای سال‌های شهریور و جنگ‌های جهانی اول و دوم را به خاطر می‌آوردم که چه مسائلی پیش آورد. وحشتی مرا گرفته بود تا صبح رادیو را که روشن کردم بیانات امام را شنیدم که گفتند چیزی نیست یک دزدی آمده چند تا سنگ انداخته رفته، باور کنید روحیه دیگری گرفتیم و تمام ترس‌هایم ریخت و روحیه‌ام در آن شرایط سخت بالا رفت. نمی‌دانم علتش چه بود که یک مدت ما را به روستای دیگری بردند که زمستان بسیار سرد و سختی داشت و من داشتم سرمارده می‌شدم. در مسیر راه مرحوم رسول مامند رهبر حزب سوسیالیست کردستان عراق را دیدم و یک صحبت مختصری با او کردم. ایشان رفت و چون آشنایی قبلی نداشتیم دیگر خبری از او ندارم. رهبران احزاب عراقی از جمله احزاب کمونیست و سوسیالیست،

به دفاع از ما برخاسته بودند و برای آزادی ماتلاش می‌کردند. بعداً هم از یکی از اعضای کمیته مرکزی (که قرار بود با ما اعلام موضع بکند و پشتیبان شد و بعد از یک مدتی از حزب جدا شد.) شنیدیم که می‌گفت: «خودم شخصاً از دکتر قاسملو در جلسه رهبری حزب شنیدم که گفت حیف شد ما باید مثل رحمان کریمی (که او را بلافاصله به وسیله سنار مامدی کشتیم و نگذاشتیم سروصدایش بلند شود) کیخسروی را هم همان اول که گرفته بودیم اعدام می‌کردیم ولی حالا دیگر از وقتی این حزب‌های عراقی می‌آیند و به ما رو می‌اندازند دیگر نمی‌توانیم این‌کار را بکنیم.» به هر صورت ما در اردیبهشت سال ۶۰، نزدیکی زندان دوله‌تو بودیم که هواپیماها را دیدیم آمدند زندان را بمباران کردند حدود ۴۸ - ۴۷ نفر از زندانیان کرد و غیرکرد به شهادت رسیدند بعد از آن زندان را منتقل کردند به روستای گردینه که روستای متروکه‌ای بود.

■ این بمباران از چه جایی بود؟ مشکوک به نظر می‌آید؟

□ ظاهراً آن‌طور که ما اطلاع داشتیم از جانب قوای بعثی بود. دیگر خدا می‌داند، بدون داشتن اطلاعات دقیق نمی‌توان قضاوت کرد. در آن اوان عبدالله مام آقا که مسئول ما بود علاقه شدیدی به دکتر قاسملو داشت، به ما هم احترام می‌گذاشت اما مخالف حرف‌های ما هم بود. ما برای مردم صحبت می‌کردیم که تأثیر می‌گذاشت. ایشان تنها مدرکی که علیه ما به مردم نشان می‌داد، کتاب حزب کمونیست و مجموعه آثار لنین بود که ما می‌خواندیم، این کتاب‌ها را به مردم نشان می‌داد و می‌گفت ای مردم کتاب اینها قرآن نیست به حرفشان گوش ندهید. کتاب اینها، این است. *یک بسم‌الله الرحمن الرحیم* در آن وجود ندارد. با ما خوش‌رفتار بود. او که عوض شد شخص دیگری به اسم فقیه عبدالله قلعه رشی که دوره‌دیده یمن جنوبی بود مسئول آن پایگاه شد. او دیگر تاب تحمل ما را نداشت. وقتی ما با مردم در باره خیانت رهبری حزب و مشکلات فعلی و... صحبت می‌کردیم، حساسیت شدیدی پیدا می‌کرد. رگ‌های گردنش بیرون می‌زد و بد و بیراه می‌گفت که شما دارید خیانت می‌کنید. شما «جاش» و خائن هستید و به دکتر قاسملو مراجعه می‌کرد که اینها را یا از اینجا ببرید یا هر چه زودتر اعدامشان کنید. دکتر قاسملو هم گفته بود ما اینها را زندانی کردیم ولی دهانشان را دیگر نمی‌توانیم بدوزیم بگذار هر چه می‌خواهند بگویند. این منجر شد به این‌که بعد از بمباران زندان دوله‌تو که زندان به روستایی به نام گردینه منتقل شد، ما را هم به میان بقیه زندانی‌ها بردند. یک دو سه ماهی هم در این روستای گردینه بودیم. تا این‌که زندان جدید آلوآتان را درست کردند و ما را به آنجا منتقل کردند. بعد از مدتی که آنجا پاکسازی شد، به منطقه آلان آمدیم. خلاصه زندان‌های مختلف حزب را گشتیم. در سال ۶۲ بود که یک تغییر رفتاری در رهبری زندان انجام شد. تا آن موقع، آخر زمستان ۶۱، همین آقای عبدالله امینی که حالا در زندان اوین تحت محاکمه است مسئول زندان ما بود. وضع زندانی‌ها خیلی نامناسب بود. فشار از هر نظر زیاد بود. حزب سیاست خودش را عوض کرد. می‌خواست کاسه‌کوزه‌ها را سر او بشکند. فروردین ۶۲ ایشان عوض شد و آقای حامدگوه‌ری که کتاب *خاطرات آقای بلوریان* را منتشر کرده و در خارج از کشور است آمد و مسئول زندان شد. با ما هم روابط خوبی داشت و آدم موجهی بود. ایشان مرتب طی دو سه ماه نصیحت‌مان می‌کرد که دست از این کارها بردارید. یک اظهار ندامت و پشیمان‌نامه بنویسید. ما هم می‌گفتیم ما که به میل خودمان وارد نشدیم تا به میل خودمان خارج شویم. آخر سر گفت که شما را تحویل جمهوری اسلامی می‌دهند. من هم گفتم آقای گوه‌ری حزب دموکرات دارد مرتب به مرحوم ملامصطفی بارزانی فحش می‌دهد که ملامصطفی مخالفین خودشان را تحویل شاه می‌داد. حزب می‌گوید جمهوری اسلامی از رژیم شاه آدمکش‌تر است، پس چه‌طور مخالف خودتان را تحویل رژیم جمهوری اسلامی می‌دهید. تا این‌که جلیل گادانی برای بازجویی آمد و حرف‌هایمان را هم ضبط می‌کرد تا بتواند نقطه‌ضعفی پیدا کند. ما نزدیک دو سه ساعت صحبت کردیم. یک کلمه مجال ندادیم که گفته ما را علیه خودمان استفاده کند. گفت شما خیانت می‌کنید. گفتیم ما به این مواضع معتقدیم، شما اسمش را خیانت گذاشته‌اید. گفت رفقای شما آقای غنی‌بلوریان و... حالا در کرج نشسته‌اند و دارند خیانت و جاسوسی می‌کنند. من گفتم وابسته به هیچ شخصی نیستم. زمانی من بیشتر از غنی‌بلوریان به قاسملو معتقد بودم و اگر حالا ببینم غنی‌بلوریان هم خیانت می‌کند در برابرش موضع می‌گیرم اما

تاکنون خیانتی ندیده‌ام. خلاصه هر چه گفت من ضدش را گفتم. حالا اگر همه را بازگو کنم حمل بر خودستایی می‌شود بهتر است به یک سند اشاره کنم. آقای گادانی اخیراً در توضیح مطالب کتاب‌های خاطرات رجال سیاسی کردستان کتابی نوشته‌اند تحت عنوان «بگذار پشت سر مرده حرفی نزنه باشیم» (چاپ ۲۰۰۰) که در صفحات ۸۷ و ۸۸ در تکذیب صفحه ۶۳ کتاب خاطرات آقای کریم حسامی (عضو سابق کمیته مرکزی حزب دموکرات کردستان که چند سال پس از اعلام موضع پیروان کنگره چهارم از حزب کناره‌گیری کرد و در استکهلم سوئد به فعالیت فرهنگی و مطبوعاتی مشغول بود و اخیراً فوت کرده است.) مطلبی نوشته که ابتدا ترجمه دقیق آن را می‌نویسم، سپس توضیحاتی درباره آن ارائه خواهم داد:

«کاک کریم در صفحه ۶۳ از قول دکتر سعید (۷) درباره فاروق کیخسروی مطلبی نوشته که آن را تکذیب می‌کنم. او می‌گوید: دکتر سعید گفته است: فاروق کیخسروی را آزاد کردیم. گفته‌ام به هر کجایی که می‌خواهد برود. اما نامبرده گفته است: «هیچ‌جایی نمی‌روم، در کردستان خواهم ماند و علیه حزب دموکرات تبلیغ خواهم کرد.» طی نامه‌ای نوشته‌ام: «او را با لگد بیرون بیندازید تا وارد منطقه پاسداران بشود و اجازه ندهید برگردد. ما حالا در حال جنگ هستیم. مجالی برای اختلافات فکری و درونی نداریم.»

بخشی از آنچه دکتر سعید درباره فاروق یا هر شخص دیگری در آن شرایط گفته حقیقت دارد. ما تجربه داشتیم می‌دانستیم که نباید مار در آستین خود بپرورانیم. او عضو گروه هفت‌نفری بود (۸) که عملاً در صف پاسداران قرار داشت که با حزب در حال جنگ بود. مستقیماً از رژیم ضدخلفی و ضدکرد جمهوری اسلامی پشتیبانی می‌کردند. اما تصور نمی‌کنم دکتر سعید اصلاً فاروق را هم دیده باشد و چنین جمله‌ای به او گفته باشد.

این خود من بودم که در یک مسافرت به منطقه الان آمده و در دفتر سیاسی شماره دو حزب هم کاری داشتم. پس از بحث با کاک دکتر قاسملو درباره تعدادی از زندانیان که کاک حامد لیست اسامی آنها را اعلام کرده بود تا درباره آزادی آنها تصمیم بگیریم در اشکان (۹) به زندان رفته و سری به زندانیان زدم و مخصوصاً به‌عنوان یک رفیق حزبی با سابقه که خودم در تهران نظر او را به‌طرف حزب جلب کرده بودم، کاک فاروق را خواستم و با او به بحث پرداختم. شرایط و اوضاع آن روز را مفصلاً برایش توضیح دادم و از او خواستم تا مردانه به‌عنوان یک کرد دلسوز با همان دلسوزی و احساسات پاکی که هنگام ورود به حزب داشته، در کردستان بماند و خدمت به مردم را ادامه بدهد. اما او پس از خاتمه یافتن بحث در جواب من گفت پاسداران را به مراتب از شما بهتر می‌دانم. به حکومت می‌پیوندم و حتی یک ساعت هم در کردستان نخواهم ماند.

ما هم همراه چند نفر دیگر او را با احترام به نزدیکی سردشت فرستادیم. از آنجا به آغوش اسلام عزیز بازگشت و به رفقای پیوست که بعضی از آنها در تهران و دیگر شهرها در خدمت رژیم بودند. حالا هم با رژیم است و شرکت دارد. گاهی اوقات در مجله سرو و هفته‌نامه آبی‌در که در سنج‌ج به زبان‌های کردی - فارسی منتشر می‌شود مقالاتی می‌نویسد.

و اما توضیحاتی که لازم است درباره این مطالب آقای جلیل گادانی ارائه بدهم تا معلوم شود متأسفانه ایشان پشت سر زنده‌ها هم دروغ می‌گویند، وای به حال مرده‌ها!

۱- در رابطه با این‌که به گفته مرحوم دکتر سعید گفته‌ام «هیچ‌جایی نمی‌روم، در کردستان خواهم ماند و علیه حزب دموکرات هم تبلیغ خواهم کرد.» و مقایسه آن با نقل‌قولی که خود آقای گادانی از من روایت کرده که «حتی یک‌ساعت هم در کردستان نخواهم ماند.» باید بگویم که گفته اول که از مرحوم دکتر سعید نقل شده صحت دارد. آقای گادانی اگر حافظه خود را از دست داده‌اند می‌توانند به چند نوار ضبط‌صوتی که از بازجویی‌های من تهیه کرده‌اند مراجعه نمایند. عملاً هم دیده شده که از روز آزادی از زندان حتی یک‌ساعت هم در خارج از کردستان زندگی نکرده‌ام. مگر به‌صورت مسافرت و تمام این ۱۸ سال (از ۱۵ خرداد ۶۳ که از بازداشت سپاه آزاد شدم تا امروز که مرداد سال ۸۱ است) در دو

شهر مهم و مرکزی کردستان یعنی ارومیه مرکز آذربایجان غربی و سنندج مرکز استان کردستان زندگی کرده‌ام و هرگز تمایلی به زندگی در خارج از کردستان نداشتم.

۲- آقای گادانی در تکذیب مطالبی که در کتاب خود از قول مرحوم دکتر سعید نقل می‌کنند می‌گویند: «تصور نمی‌کنم دکتر سعید اصلاً فاروق را هم دیده باشد و چنین جمله‌ای را به او گفته باشد.»

همین نقل قول نشان می‌دهد که آقای گادانی نه تنها حافظه دور خود را از دست داده‌اند بلکه گفته چند دقیقه قبل خود را هم به خاطر نمی‌آورند. خود ایشان به نقل از کتاب خاطرات مرحوم کریم حسامی از قول مرحوم دکتر سعید می‌گویند «طی نامه‌ای نوشته‌ام او را با لگد بیرون بیندازند...». ایشان که مدعی نشده فاروق را دیده باشد و جمله‌ای را به او گفته باشد. پس تکذیب چه لزومی دارد؟

۳- ایشان در جای دیگر نگاه داشتن من در زندان خود را به مار در آستین پروراندن تشبیه کرده است. حال آن‌که این مثال هیچ وجه تشابهی با آن وضعیت نداشت: اولاً پرورش مار در آستین در مورد کسی مصداق دارد که دشمن خود را تحت حمایت خود پرورش دهد. من هیچ دشمنی با حزب دموکرات کردستان نداشتم و حاضر بودم زندگی خودم را در راه نجات آن فدا نمایم و عملاً هم خطرات مستقیم و غیرمستقیم فراوانی در این راه استقبال نمودم. ثانیاً من اگر هم دشمن شما بودم یا شما مرا دشمن خود می‌پنداشتید تحت حمایت شما که نبودم. زندانی شما بودم و چه فشارها، تهدیدها، ارباب‌ها و اهانت‌ها که از شما و دوستانتان ندیدم.

۴- این گفته مرحوم دکتر سعید را هم مورد تأیید و تأکید قرار داده‌اند که: «ما حالا در حال جنگ هستیم و مجالی برای اختلافات فکری و درونی نداریم» و با وارد نمودن چند اتهام ناروایی دیگر که در بندهای بعد به آن خواهم پرداخت بر موضع مرحوم دکتر سعید، نفر دوم کادر رهبری حزب دموکرات کردستان صحه گذاشته‌اند.

من از ایشان می‌پرسم شما که خود را دموکرات می‌پندارید و در کادر رهبری حزبی با این نام هم قرار گرفته‌اید از دموکراسی و دموکرات بودن چه استنباطی دارید؟ مگر خود شما و مرحوم دکتر سعید در همین مطالب اعتراف نمی‌کنید که زندانی بودن من به خاطر اختلافات فکری من با شما بوده است. آیا زندانی کردن و تحت فشار قرار دادن یک فرد مخالف که هیچ اقدام مسلحانه‌ای و یا توطئه‌ای علیه شما انجام نداده است، عین دموکراسی است؟ آیا هر حزب یا قدرتی که خود را مدعی دموکرات بودن می‌نامد همین‌که وارد جنگ شد باید اصول سازمانی و عقیدتی خود را فدای مصالح موقتی خود نماید؟ در این صورت با دیکتاتورها و حکومت‌های نظامی چه فرقی خواهد داشت؟ از این به بعد ضمن آرزوی هدایت همه این رفقای سابق از درگاه احدیت بدون هیچ‌گونه قصد اهانتی هنگام خطاب به آنها جلو کلمه دموکرات علامت «!» قرار خواهم داد.

۵- سؤال دیگر من از جناب آقای گادانی این است که: شما که یکی از جرم‌های مرا عضویت در گروه هفت‌نفری اعلام کرده‌اید، مگر گروه هفت‌نفری و یا شخص من در قالب آن گروه تا زمان زندانی شدن من غیر از فعالیت‌های سیاسی چه اقدام دیگری علیه شما و حزب ظاهراً دموکرات! شما انجام داده بودیم. این گروه هفت‌نفری از کادر مرکزی حزب دموکرات کردستان در ۲۵ خرداد ۱۳۵۹ طی اعلامیه‌ای مواضع خود را اعلام کرد و من پس از چندبار تهدید و دستگیری موقت در ۱۰ تیرماه ۱۳۵۹ توسط شما دستگیر و به مدت بیش از سه سال زندانی شدم. در این فاصله ۱۵ روزه غیر از سخنرانی در چند میتینگ و گردهمایی آشکار و جلسات پرسش و پاسخ شخصاً چه اقدام دیگری علیه شما انجام داده بودم؟ آیا با شما در حال جنگ بودم؟ ما که در آن شرایط هرگونه جنگ مسلحانه و خشونت و برادرکشی را محکوم می‌کردیم. متن اعلامیه اعلام موضع ما هم که موجود است و در صورت نیاز منتشر خواهد شد. آیا غیر از اصلاح امور جامعه و حزب پیام دیگری داشت؟ این‌که شما عضویت مرا در گروه هفت‌نفری جرم و گناه می‌پندارید بزرگ‌ترین دلیل محکومیت خود شما به عنوان یک دموکرات است. متأسفانه شما و همفکران و همزمانتان پس از بیست و چند سال حتی حالا هم که شرایط جنگی به پایان رسیده است بر همان مواضع ضددموکراتیک آن زمان پافشاری می‌کنید.

۶- در دنباله این مطلب می‌نویسند: «او عضو گروه هفت‌نفری بود که عملاً در صف پاسداران قرار داشت که با حزب در حال جنگ بود.»

بخش اول این جمله را در بند پنج پاسخ دادم اما در رابطه با این اتهام ناروا که می‌گویند عملاً در صف پاسداران قرار داشت که با حزب در حال جنگ بود، نمی‌دانم منظور ایشان چیست؟ قرار داشتن در صف پاسداران از دیدگاه ایشان چه معنایی دارد؟ خود من قبل از ورود به زندان حزب دموکرات! کردستان حتی یک فرد پاسدار را هم ندیده بودم و اولین بار در زندان با پاسداران بزرگوار چون شهید حاج‌عباس بلوری و شهید محمدعلی احمدی (مشهور به احمداکبری) و... آشنا شدم و هیچ کینه و خصومتی در قلب پاک آنها نسبت به مردم عزیز کردستان وجود نداشت تا آنها را دشمن خود و ملت خود بدانم. هر چند وجود افراد بدطینت در هیچ گروه و دسته و حزب و سازمان و مجموعه‌ای را نمی‌توان به کلی انکار نمود و برعکس.

اگر وجه تشابه من با پاسداران را در حال جنگ بودن با حزب دموکرات! می‌داند که بسیار در اشتباهند. زیرا من زندانی بودم نه در حال جنگ. جنگ من با رهبری حزب، جنگ فکری و سیاسی بود نه جنگ در صحنه نظامی و عملیاتی. شخصاً با این جنگ و گردانندگان آن در هر دو سو مخالف بودم و هرگز صحه‌ای بر آن نگذاشته‌ام و نخواهم گذاشت. زیرا مشکل کردستان یک مسئله تاریخی ریشه‌دار است و با جنگ و خونریزی نه‌تنها حل نمی‌شود بلکه ابعاد آن گسترش هم می‌یابد.

اگر منظور آقای گادانی این است که گروه هفت‌نفری پیروان کنگره چهار با حزب دموکرات! در حال جنگ بودند و درگیری‌های پیروان کنگره چهار پس از پیوستن مرحوم رحمان کریمی و سنار مامدی به آنها با حزب را مورد اشاره قرار می‌دهند که من شخصاً همین عمل پیروان کنگره چهار را هم محکوم می‌کنم زیرا آنها که به خاطر مخالفت با جنگ و خونریزی اعلام موضع کرده و صف خود را از رهبری وقت حزب دموکرات! جدا کرده بودند، چرا خود همین اشتباه بزرگ تاریخی را مرتکب شدند. اگر من در زندان‌های شما رفقای خودم را محکوم می‌کردم آن را دلیل بر ضعف من می‌پنداشتید، اما حال که در آن شرایط قرار ندارم برای اولین بار و در این مصاحبه مخالفت خود با این اقدامات همفکران و هم‌زمان را اعلام می‌کنم.

۷- آقای گادانی در ادامه می‌گویند: «در اشکان به زندان رفتم و مخصوصاً به‌عنوان یک رفیق حزبی باسابقه که خودم در تهران نظر او را به طرف حزب جلب کرده بودم کاک فاروق را خواستم تا...» متأسفانه باید بگویم که ایشان نه به‌عنوان یک رفیق حزبی بلکه به‌صورت یک بازجوی کارکشته ساواک رژیم منفور شاه مرا چندین ساعت زیر بازجویی کشید (منصفانه بگویم بدون شکنجه بدنی) و می‌خواست برداشت‌های ذهنی خود را از واقعیات جامعه کردستان و ایران و جهان به فکر و ذهن من هم تحمیل نماید. همه جریان گفت‌وگوها را هم روی کاست ضبط می‌کرد. من مدرکی برای ارائه‌دادن در اختیار ندارم اما خلاصه‌ای از چند مورد مهم مورد تأکید ایشان را بازگو می‌کنم تا مردم شریف کردستان و ایران خود به قضاوت بنشینند. اگر مطلبی را هم خلاف واقع گفته باشم امیدوارم ایشان مدارک خود را ارائه دهند.

آقای گادانی در اظهارات خود به رخ من می‌کشید که رفقای شما مثل آقای بلوریان حالا در تهران و کرج نشسته‌اند و به مردم خود خیانت می‌کنند. من تا جایی که به صلاحیت و صداقت آقای غنی بلوریان اطمینان داشتم به دفاع از او برخاستم و اهانت‌های ایشان را تکذیب کردم و گفتم چون سه سال است از ایشان اطلاعی ندارم نمی‌توانم بیش از این بر گفته خود پافشاری کنم اما اگر ایشان هم از مسیر خود منحرف شده باشند همان‌طوری که از دکتر قاسملو فاصله گرفته‌ام از ایشان هم فاصله خواهم گرفت و وابستگی شخصی به کسی ندارم. تنها خود را وابسته به مردم و سرزمین کردستان و ایران می‌دانم و با هر کسی که در جهت منافع و مصالح عمومی جامعه و مردم حرکت کند موافقم و هرکس راه خود را تغییر دهد مخالف او خواهم بود.

یکی دیگر از محورهای مهم بحث ایشان اعمال فشار روانی بر ما بود که اگر از نظرات خود برگشت نکنید شما را تحویل جمهوری اسلامی خواهیم داد. آن هم در بهار سال ۱۳۶۲ در شرایطی که

مرتباً ما را به وابستگی به حزب توده ایران متهم می‌کردند و در آن ایام هم رهبری حزب توده تحت پیگرد و اکثر آن در بازداشت جمهوری اسلامی ایران قرار داشتند و بعدها بسیاری از آنان اعدام شدند. پاسخ من به آقای گادانی این بود که با توجه به تبلیغات رادیویی حزب شما که هم اکنون علیه مرحوم ملامصطفی بارزانی در جریان است بزرگترین گناه او را تحویل مخالفین سیاسی خود به رژیم شاه می‌دانید. از طرفی رژیم جمهوری اسلامی ایران را از شاه بدتر معرفی می‌کنید. در این صورت عمل مشابه خودتان را چگونه توجیه می‌کنید؟ جوابی نداشت ارائه دهد و گفت خود ما پاسخ تاریخ را خواهیم داد. آیا زمان آن نرسیده است که آقای گادانی به تاریخ پاسخ بدهد؟ این خواست خدا بود که من پس از تحویل به جمهوری اسلامی ایران هم زنده بمانم. زمانی که من در زندان حزب دموکرات! کردستان بودم وزارت آموزش و پرورش به اتهام فراری بودن، مسلح بودن و عدم شرکت در مسابقات استخدامی مجدد مرا از کار اخراج کرده و هنوز هم به کار دعوت نکرده است. آقای شیخ صادق خلخالی حاکم شرع وقت در سقز رسماً در تلویزیون اعلام کرده بود فاروق کیخسروی را اگر بگیرم اول ۳۲ دندان او را می‌کشم و بعد اعدامش می‌کنم. در صفحه ۲۹۴ کتاب خاطرات هم آقای خلخالی همانند دیگر قضاوت‌هایش در منطقه می‌نویسد: «از جمله کسانی که در همة جنگ‌ها شرکت داشتند فاروق کیخسروی از فرهنگیان سقز و غنی‌بلوریان از کمونیست‌های معروف سنندج و مهاباد و جلال حسینی از علمای سنی بانه بودند. آنها مرتباً در اطراف سردشت و بوکان و مهاباد، مشغول کشتن برادران ارتشی و پاسداران بودند...»

جالب اینجا بود که در هفته اول بازداشت من در سپاه سردشت، آقای خلخالی در حالی که نماینده مردم قم در مجلس شورای اسلامی بود و حکم قضاوت نداشت، به مهاباد آمده و بلافاصله مرا با چشم بسته به سلول انفرادی منتقل کردند و احساس می‌کردم چند بار به دیدار من آمده و غیرمستقیم سؤالاتی را از من پرسیده است. من در همان ایامی که صحبت از تحویل داده شدنم به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی مطرح بود، خطرات جدی در مقابل خود می‌دیدم. اما پاسخ من به مسئولین حزب دموکرات! همواره این بود که برای نجات جانم ذره‌ای از مواضع خود عقب‌نشینی نخواهم کرد و تعهدی نخواهم سپرد. حتی به آقای گادانی عرض کردم اگر در مقابل آزادی از زندان بخواهید از من تعهد بگیرید در بیرون از زندان دست از مخالفت با حزب دموکرات! تحت رهبری شما بردارم، چنین تعهدی را هم نخواهم داد، دیگر اختیار با خود شما است. من راه و روش شما را خیانت به حزب دموکرات کردستان و قاضی محمد و مردم کردستان می‌دانم و تحت هیچ شرایطی این خطمشی غلط را تأیید نخواهم کرد. حال مشیت الهی چنین بوده زنده بمانم ولی از آقای گادانی و همفکرانش سؤال می‌کنم آیا این عمل خود را ننگی بر پیشانی خود نمی‌دانند؟ و آیا وقت آن نیست که در دموکرات! نامیدن خود تجدیدنظر نمایند؟ بحث تنها بر سر جان يك نفر نیست، آنها مسئول خون به‌ناحق ریخته صدها و هزاران نفری هستند که با عشق و ایمان به مردم و سرزمین خود وارد صحنه‌ای شدند که به دلیل انحرافات موجود در خط مشی و رهبری و سیاست‌های جنگ‌افروزانه‌ای که در پیش گرفته شد جان خود را از دست دادند.

۸- آقای گادانی در ادامه می‌نویسد: «ما هم همراه چند نفر دیگر او را با احترام به نزدیکی سردشت فرستادیم. از آنجا به آغوش اسلام عزیز بازگشت و به رفقای پیوست که بعضی از آنها در تهران و دیگر شهرها در خدمت رژیم بودند.»

خدمت ایشان عرض کنم هیچ احترامی در کار نبود بلکه حداقل سه‌ماه اول سال ۱۳۶۲ به شیوة دستگاه‌های تفتیش عقاید بر ما فشار آوردند که از اعتقادات خود دست برداریم و نظریات رهبری آنها را تأیید کنیم که من و چند نفر هواداران کنگرة چهارم حزب زیر بار این فشارها تسلیم نشدیم. بارها پیش خود موضوع را تجزیه و تحلیل می‌کردیم و باورمان نمی‌شد چنین عمل ننگینی از آنها سر بزنند که به خاطر اختلاف عقیده ما را تحویل جمهوری اسلامی بدهند که شدیداً در حال قلع و قمع گروه‌های چپ بود. رفقای ما هم در آن شرایط در تهران و دیگر شهرها باقی نمانده بودند جایی هم برای ماندن نداشتند، بلکه متواری شده و از هر دو طرف تحت فشار بودند. اگر ما در صف پاسداران و نیروهای دولتی قرار داشتیم یا اگر در زمانی ما را به سردشت می‌فرستادند که رفقای ما در تهران و دیگر

شهرها آزادانه فعالیت می‌کردند آقای گادانی حق داشت بر ما منت بگذارد. تازه در آن شرایط هم اگر ما را آزاد می‌کرد تا رفتن یا نرفتن به سردشت را به اختیار خود انتخاب کنیم حق داشت منت بگذارد. آنها عملاً ما را به مهلکه‌ای خطرناک می‌فرستادند و قصدی نداشتند جز این که توسط جمهوری اسلامی اعدام شویم. زیرا خود به دلیل مداخلات احزاب سیاسی کردستان عراق در قضیه دستگیری، ما قدرت اعدام و یا نگاه داشتن بیشتر ما در زندان را نداشتند. روزی که در اوایل تیرماه ۶۲ سرانجام نتوانستند بر استقامت ما غلبه کنند، به همراه یک گروه از نیروهای ارتش و پاسدار که آزاد شده بودند ما را از محل زندان اشکان به سوی سردشت حرکت دادند. باز هم باور نکرده بودیم و این عمل را نوعی اولتیماتوم می‌پنداشتیم. پس از یک شبانه‌روز حرکت هنگامی که به روستای شلماش در نزدیکی سردشت رسیده بودیم از پیشمرگانی که مأمور اعزام ما به سردشت بودند پرسیدیم ما را کجا می‌برید؟ گفتند: به سردشت می‌بریم تا شما را به سپاه تحویل دهیم. همان سؤالی را که از آقای گادانی پرسیده بودم از آنها هم پرسیدم که آیا شما که هم اینک در رادیوی خود به مرحوم ملامصطفی بارزانی ناسزا می‌گویید که مخالفان خود را به رژیم شاه تحویل می‌داد عمل خود را چگونه توجیه می‌کنید؟ آنها گفتند شما (یعنی ما) خود خواهان این کار هستید. ما انکار کردیم و گفتیم حال که این‌گونه به شما گفته شده ما یک قدم هم شما را همراهی نمی‌کنیم. حتی اگر ما را به رگبار گلوله ببندید. این خواست رهبری حزب است نه خواست ما. بین پیشمرگان یک دوستگی ایجاد شد، یک گروه خواهان ادامه مسیر بودند و گروه دیگر این کار را خیانت می‌دانستند. سرانجام گروه دوم موفق شدند و ما را به روستا برگردانیدند تا مجدداً از دفتر سیاسی حزب کسب تکلیف کنند. پس از یک شبانه‌روز که مصادف بود با عید قربان همان سال، افراد اعزامی به دفتر سیاسی برگشتند و به جایی دو راه اول (یا تسلیم شدن ما به نظرات حزب و یا تسلیم کردن ما به جمهوری اسلامی) این بار سه راه در پیش پای ما قرار دادند:

- ۱- از مواضع سیاسی خود عقب‌نشینی کنیم و تسلیم نظریات رهبری حزب شویم تا ما را آزاد کنند به هر نقطه‌ای می‌خواهیم برویم یا در منطقه تحت نفوذ حزب باقی بمانیم.
  - ۲- اگر از بخشی از مواضع خود درباره مخالفت سیاسی با رهبری حزب عقب‌نشینی نمی‌کنیم حداقل عملکردهای جمهوری اسلامی ایران را محکوم کنیم که در این صورت می‌توانیم در منطقه تحت نفوذ آنها به صورت پناهنده باقی بمانیم. ولی حق فعالیت سیاسی و تبلیغاتی نداشته باشیم.
  - ۳- در صورت رد هر دو پیشنهاد به جمهوری اسلامی تحویل داده خواهیم شد.
- این بار هم هیچ‌کدام از پیشنهادات تعهدآور آنها را نپذیرفتیم و آنها خود راه سوم را برگزیدند و چون ذهن پیشمرگان را در این باره روشن کرده بودیم که اختیار در دست خود ما نیست. آنها را همراهی کردیم تا به منطقه تحت نفوذ پاسداران انقلاب اسلامی فرستاده شویم.
- ۹- آقای گادانی در ادامه می‌نویسد: «حالا هم با رژیم است و شرکت دارد. گاهی اوقات در مجله سروه و هفته‌نامه آبی‌در که در سنج به زبان‌های کردی و فارسی منتشر می‌شود مقالاتی می‌نویسد.»
- روشن نکرده‌اند منظورشان از با رژیم بودن چیست؟ اگر از دیدگاه خودشان طرفداری از انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی را به معنی بودن با رژیم می‌دانند که به اعتراف خود ایشان در زندان حزب دموکرات! کردستان هم بر این اعتقاد خود پا می‌فشارم تنها به دلیل اعتقاداتم. نه آن زمان و نه حال مزدور هیچ رژیم و نظامی نبوده‌ام. حتی همان‌طوری که گفتم به اتهام ناروایی فراری و مسلح بودن در همان ایامی که در زندان حزب دموکرات! کردستان به سر می‌بردم از شغل دولتی خودم به‌عنوان دبیر آموزش و پرورش اخراج شده و کلیه سوابق خدمتی‌ام نیز نادیده گرفته شده است. خود ایشان هم حتماً اطلاع دارند که نوشته‌اند شرکت دارم، یعنی یک شرکت خصوصی تأسیس نموده و با هزاران مشکل که پیش پای هر تولیدکننده ایرانی قرار دارد، در یکی از سالم‌ترین فعالیت‌های اقتصادی جامعه به کار و کارآفرینی مشغولم و این را هم یکی از افتخارات زندگی‌ام می‌دانم.
- این مطلب هم درست است که گاهی اوقات در مجله سروه و هفته‌نامه آبی‌در مقاله‌ای ارائه می‌دهم. در کنار فعالیت اقتصادی و تولیدی فعالیت‌های فرهنگی را هم کنار نگذاشته‌ام و علاوه بر مقالات

چاپ‌شده مطالب چاپ‌نشده فراوانی را هم در اختیار مجلات و هفته‌نامه‌ها قرار داده‌ام که مناسب چاپ تشخیص نداده‌اند.

در پایان این بحث یادآور می‌شوم که آقای گادانی کتاب خود را تحت عنوان «بگذار پشت سر مرده حرفی نزنه باشیم» به چاپ رسانیده‌اند و لابد چنان به صحت مطالب خود مطمئن بوده‌اند که هیچ خواننده‌ای نتواند آن را به انتقاد بکشد. اما در دو نیم صفحه مطلبی را چنان نادرست و به دور از امانتداری نقل کرده‌اند که حداقل این موارد انتقاد بر آن وارد بود.

قصد من از ارائه این جوابیه، روشن کردن اذهان برخی از جوانان و نوجوانانی است که بر اثر نارسایی‌های موجود در جامعه، گرایش‌های هر چند جزئی و مقطعی به‌سوی جریان‌های سیاسی معارض و معاند پیدا می‌کنند و به‌دلیل عدم شناخت واقعی در خیال خود از آنها قهرمانانی برای رسیدن به آزادی و دموکراسی و رشد و تعالی جامعه تصویر می‌نمایند. من در مسافرت‌هایی که در سال‌های اخیر به اروپا داشته‌ام از اعضای مؤثر کنونی و سابق این جریان‌های سیاسی خواسته‌ام به وطن خود بازگردند و اگر فکر و ایده‌ای دارند برای نسل جدید جامعه بازگو نمایند. ولی متأسفانه از طرف مقامات دولتی تمهیداتی برای بازگشت آنها فراهم نمی‌آید. آنها هم از ترس جان خود جرأت بازگشت ندارند. آنچه شهید قاضی‌محمد را از دیگر رهبران جریان‌های سیاسی متمایز می‌کند ماندن او در کنار ملتش بود حتی به قیمت از دست رفتن جانش.

■ ظاهراً آزاد که شدید، چه اتفاقی افتاد بعد از ماجرای تحویل شما به نیروهای نظامی حکومت چه اتفاقی افتاد؟

□ من و چند نفر از دوستانی که طی این مدت تحت فشار قرار داشتیم، بارها در این رابطه بحث می‌کردیم. من مصرانه از همراهانم در زندان می‌خواستم سرنوشت خود را به من وابسته نکنند زیرا تنها من مسئولیت تشکیلاتی داشتم و بقیه هوادار ساده‌ای بیش نبودند. لذا تسلیم شدنشان نه برای خودشان مشکلی ایجاد می‌کرد و نه نفعی به طرف مقابل می‌رساند. همه گفتند نه همه با شما هستیم و تا نفس آخر با هم خواهیم ماند. وقتی ما را آوردند در سردشت تحویل دادند در دو سه روز اول...

■ چه‌طور شما را تحویل دادند؟ قراردادی از قبل با حکومت بسته بودند؟ مگر در حال جنگ نبودند؟

□ در حال جنگ بودند ولی یک بازاری سردشتی را دعوت کردند آمد خارج شهر، ما را با نامه تحویلش دادند و رسید گرفتند. در ابتدای یک قطعه زمین مسطح که در طرف مقابل آن نیروهای دولتی مستقر بودند سنگر گرفتند و ما را رها کردند تا تحت نظر آنها به طرف پایگاه برویم. آن مرد بازاری ما را تحویل پایگاه سپاه داد. هفته اول از ما خیلی استقبال کردند و پس از یک هفته بود که من از رادیو مهاباد شنیدم که حجت‌الاسلام خلخالی به مهاباد آمد. من موضوع را به همراهانم گفتم و یقین داشتم آقای خلخالی در رابطه با من به منطقه آمده است، چون قبلاً در تلویزیون گفته بود اگر فاروق کیخسروی را ببینم دندان‌هایش را می‌کشم و بعد اعدامش می‌کنم که همه در تلویزیون دیده بودند. روز بعد از این خبر، پاسدارها گفتند آقای خلخالی آمده سردشت. حدس من درست در آمده بود. همان لحظه من را بردند سلول انفرادی. سه شبانه‌روز حتی موقع خواب هم چشم‌بند به چشم بود و احساس می‌کردم که ده - پانزده نفری می‌آیند با من صحبت می‌کنند و بازجویی می‌کنند و احساس می‌کردم که آقای خلخالی بین این‌هاست، البته صدایش را نمی‌شنیدم. بعد از سه روز من را به سپاه ارومیه منتقل کردند، که آنجا برخوردها متفاوت بود. در مسیر پیرانشهر یک برادر پاسداری در داخل یک کانتینر با ما صحبت کرد. گفت شما چرا چپ شدید؟ گفتیم خوب اعتقاد است دیگر. گفت شما از فطرت خودت دور افتادی، یک کتاب آقای مطهری را داد دستم و گفت این را بخوان حتماً مسلمان می‌شوی. به زندان سپاه ارومیه که رسیدیم کتاب و سایر وسایل شخصی را تحویل گرفتند. در سلول انفرادی روزنامه‌هایی بود که از چند ماه به دیوار پیش چسبیده بود. برای سرگرمی خود هر مطلب آن را چندین بار می‌خواندیم. نهایتاً روزنامه‌ها را هم کردند. بعد بازجویی‌ها شروع شد و می‌گفتند تو آزاد می‌شوی، اما باید مدتی بمانی تا وضعیت‌ات روشن بشود. موقعیت هم موقعیتی بود که توده‌ای‌ها را گرفته بودند و فشار زیادی بر گروه‌های چپ وجود داشت. شاید حدود یک ماه از بازجویی‌ها گذشته بود. یک نفر از پاسدارهایی که آنجا بود خودش را رجایی معرفی کرد. گفت من بازجو نیستم، کاره‌ای نیستم، فقط چند سؤال دارم. گفتم

بفرما، گفت از سیاست جمهوری اسلامی چه بدی‌ای دیدی که داخل دموکرات‌ها شدی؟ تو که این همه در مقابل آنها مقاومت کردی؟ گفتم اگر من از سیاست جمهوری اسلامی بدی می‌دیدم چهار سال (سه سال و اندی) به خاطر جمهوری اسلامی زندان اینها را تحمل نمی‌کردم و مشکل سیاسی با جمهوری اسلامی ندارم. مشکل من عقیدتی است. من با اسلام مخالفم. چپم. اگر حرفی داری چند سؤال فلسفی و مذهبی دارم. گفت: بگو. من چند تا سؤال مذهبی کردم. گفت این در حیطه معلومات من نیست. گفتم خوب آقای حسنی که امام‌جمعه اینجاست. ایشان را بیاورید که من را ارشاد کند. گفت آقای حسنی وقت ندارد و نماینده امام است و... . گفتم خوب آقای قریشی، آقای قره‌باغی و... ، اینها که هستند. گفت هیچ‌کدام وقت ندارند. گفتم پس من با داشتن اختلاف عقیده چه‌کار کنم؟ گفت مطالعه کن. گفتم من یک کتاب آقای مطهری را داشتم، نگذاشتند بیاورم داخل سلول. روزنامه‌ها را هم از دیوار کندید. گفت: می‌گویم کتاب برایت بیاورند. همان کتاب فطرت و چند کتاب دیگر هم آوردند. آن قدر پی‌درپی کتاب می‌خواستم که گفتند بیا برو توی کتابخانه. من را منتقل کردند به کتابخانه که سه چهار ماهی آنجا بودم. من مطالعات مذهبی را از قبل هم در زندان حزب شروع کرده بودم. توسط برخی اهالی روستا که به شهر رفت‌وآمد می‌کردند کتاب‌هایی سفارش می‌دادم. کتاب‌های علامه طباطبایی را برایم آوردند. کتاب حرکت از دیدگاه دو مکتب را برایم آوردند. مال آقای ربانی‌شیرازی بود. کتاب‌های زیادی در زمینه فلسفی و مذهبی خوانده بودم. من در زندان حزب هم اتفاقاً با یکی از روحانیون پیشمرگ حزب به‌نام ملاحسین فردوسی درگیر شدم. گفتم ملاصدرا معتقد است که روح نتیجه تکامل ماده است. گفت استغفرالله. گفتم این‌که دارد از دیدگاه اسلامی این مسئله را بررسی می‌کند، می‌تواند جوانی مثل من را بکشاند طرف اسلام، نه این‌طور که تو داری برخورد می‌کنی. خلاصه من مطالعات را شروع کردم. در ابتدای مطالعاتم مسائل دینی و اسلامی را مسخره می‌کردم و می‌گفتم هیچ پایه و اساسی ندارد. تصور می‌کردم همان دیالکتیک کمونیست‌ها درست است ولی بعد از یک مدت در مقام مقایسه دیدم که فلسفه ماتریالیستی برای توجیه شعارهای سیاسی تدوین شده و فلسفه ریشه‌داری نیست. کم‌کم از نظر فلسفی برگشتم و اسلامی‌ها را بیشتر قبول داشتم. اما تغییر ایجادشده در اعتقاد درونی نبود بلکه علمی و فلسفی بود و این هم کافی نبود. در مطالعاتم خوانده بودم شناخت سه مرحله دارد: شناخت حسی و عقلی و قلبی. حال می‌فهمم که تا قلب آدم بیدار نشود با استدلال‌ات علمی و فلسفی راه به جایی نمی‌توان برد. به قول مولانا:

پای استدلالیان چوبین بود      پای چوبین سخت بی‌تمکین بود

نهایتاً یک روز، به خاطر دارم که شب میلاد حضرت رسول و مصادف با شب یلدای سال ۶۲ بود. در زندان ارومیه یک‌دفعه ضمیر ناخودآگاهم بیدار شد. من با خودم عهد کرده بودم که در زندان اگر اعتقاد هم پیدا کردم نماز نخوانم چون می‌گویند از ترس بوده اما آن شب بدون اختیار، سحر بیدار شدم به حمام رفتم و پس از غسل به سلول انفرادی برگشتم و شروع کردم به نماز خواندن. از آن زمان به بعد ابتدای صفحات بازجویی‌هایم را با نام خدا شروع می‌کردم که مورد سؤال و تعجب مسئولین زندان قرار گرفت. گفتند چه‌طور شد که قبلاً «به‌نام خدا» نمی‌نوشتی و حالا «بسم‌الله الرحمن الرحیم» می‌نویسی، من هم برایشان توضیح دادم و گفتم یک تحول درونی در من ایجاد شده، نه از روی ترس است و نه چیز دیگر. اما چون در مسائل اجتماعی و دفاع از مظلومیت تاریخی مردم کردستان بر موضع قلبی بودم، گفتند: نه، تو هنوز داری التقاطی فکر می‌کنی و خالص نشدی. از اول هم بحث این بود که می‌پرسیدند چه‌کار کنیم کردها طرف کومله و دموکرات نروند؟ به کوه نزنند. چه‌کار کنیم که کردها را آرام بکنیم. گفتم خیلی راحت است. آن چیزهایی که کومله و دموکرات به‌صورت شعار می‌گویند شما عمل کنید. گفتند یعنی چه؟ خودمختاری بدهیم؟ گفتم خودمختاری مگر شاخ دارد؟ یکی از اصول خودمختاری این است که زبان و فرهنگ کردی ترویج شود. خوب این چه اشکالی دارد؟ گفتند خودت آماده‌ای در این زمینه همکاری کنی؟ گفتم نه. گفتند: چرا؟ گفتم برای این‌که من نه شاعرم، نه ادیبم و نه مترجم. من یک فرد فنی هستم که گرایش‌ات سیاسی پیدا کردم. ولی افراد اهل قلم زیادند، آنها را جمع کنید ما هم خدمتگزارشان هستیم. مدتی گذشت. در مورد اسناد هیمن نظرم را خواستار شدند.

آقای رضا خیري شرايطي را فراهم آورده بود که استاد هيمن از روستاي خودش بيايد داخل شهر مهاباد تا در مهمانسرای اروميه به صورت محترمانه‌اي تحت بازجويي قرار بگيرد. به من گفتند حاضرې با استاد هيمن فعاليت فرهنگي را شروع کنی؟ گفتیم از خدا می‌خواهیم. استاد هيمن خودش يك محور است و فقط حضورش كافي است تا همه نویسندگان و اهل قلم دور او جمع بشوند و من حاضرم آبدارچي جايي بشوم که براي ایشان امکان فعاليت فرهنگي فراهم کند. خلاصه ترتيب ملاقات ما را دادند. ما را از زندان بردند مهمانسرای اروميه (سال ۶۳). ما نشستیم با استاد هيمن بحث و گفت‌وگو که حاضرې چنین کاری انجام بدهی؟ گفت چرا که نه. ۱۵ خرداد ۶۳ بود که مرا از زندان سپاه آزاد کردند. گفتند که آزادي می‌توانی بروی سقز. از کنگره چهار دیگر کسی در کردستان نبود همه رفته بودند. از کنگره چهار فقط استاد هيمن را داشتیم. البته خانم فوزيه قاضي هم در مهاباد بود که ایشان کمتر امکان فعاليت داشت.

■ الان ایشان خارج هستند؟

□ خیر، خانم فوزيه قاضي در تهران هستند که ارتباطي با ایشان ندارم. در همان جلسه مهمانسرای اروميه با مرحوم استاد هيمن بر سر ايجاد يك مرکز فرهنگي در اروميه به توافق رسیدیم. من از زندان سپاه آزاد شدم و به طرف سقز رفتم. آزادي‌ام از زندان مصادف بود با ۱۵ خرداد ۶۳ که شهر بانه توسط رژیم بعثي عراق بمباران شد. در مسیر به کاروان عظيم أمبولانس‌ها برخورد کردم که مجروحان را به تبريز انتقال می‌داد. پس از چند روز اقامت در سقز به اروميه برگشتم و برای کار در مرکز نشر فرهنگ و ادبيات کردی و انتشارات صلاح‌الدین ایوبی خود را آماده کردم. خانه مسکونی بسیار محقری اجاره و خانه و زندگی خود را به اروميه منتقل کردم. ما شروع کردیم به فعاليت برای تأسيس يك نشریه. در ابتدا مرحوم استاد هيمن نظرش این بود که يك مسابقه ادبي را طرح کنیم که اهل قلم برایمان مطلب بفرستد و جایزه تعیین کنیم. شمار زیادی مقاله حتي از اروپا و دیگر کشورهای خارجی برای ما آمد. مجموعه بسیار نفیسی جمع‌آوری کردیم. خواستیم آن را به صورت کتاب یا مجموعه مقالاتی چاپ کنیم. استاد گفت این حتماً باید بشود شماره اول يك مجله. گفتیم برای شماره‌هاي بعد چه کنیم؟ گفت من مطمئنم که برای شماره‌هاي بعد بیشتر از این برایمان مقاله می‌آید. همین‌طور هم شد. اسمش هم شد «مجله سرو» مرکز نشر و فرهنگ کردی. انتشارات صلاح‌الدین ایوبی که در اروميه با مدیریت آقای احمد قاضي هنوز هم دارد فعاليت می‌کند. ما این اوایل قبل از چاپ مجله، جروبحث زیادی داشتیم. مسئولین امر می‌خواستند مجله‌اي هم‌تراز مجلات حوزه‌هاي علميه و ارگان‌هاي تبلیغاتی دولتي اما به زبان کردی منتشر شود. ما هم اصرار داشتیم که این کار اشتباهي است. چون باید ظرفیت فکري و فرهنگي مردم را سنجید. چون برای مردم داریم کار می‌کنیم و نباید چیزی را تحمیل کرد. تا این‌که يك روز حادثه جالبی برای ما اتفاق افتاد. برای خرید گوشت به يك قصابی رفتم. دیدم گوشت را پیچید توي روزنامه‌اي که از کارتون بیرون نیامده بود. عنوان اسلامي هم داشت و مربوط به گروه‌هاي کرد مسلمان عراقی بود و هنوز توزیع نشد داشتند گوشت توي آن می‌پیچیدند. من هم روزنامه را بردم خانه و گوشت را خالی کردم و بردم پیش مسئول انتشارات. پرسید این چیست؟ گفتم بخوان. گفت کردی است. گفتیم از آن کردی‌هایی است که شما می‌خواهید. اما مردم نمی‌خوانند و توزیع شده دارند گوشت توي آن می‌پیچند و ما هم نه می‌خواهیم اعتبار خودمان را لکه‌دار کنیم نه به بیت‌المال ضربه بزنیم. گفت سه شرط داریم که اگر آنها را رعایت کنید، دیگر کاری به کار شما نداریم. اختیار با خودتان. گفتیم چه شرطی؟ گفت: مخالف اسلام چیزی نگوئید. مخالف اخلاقیات جامعه چیزی ننویسید. مسائل سیاسی‌اي را هم مطرح نکنید که آلت دست احزاب محارب شود. گفتیم ما آثار شعرا و عرفایی مثل نالی و محوي و سالم و کردی و حاجي قادر را چاپ می‌کنیم که اینها در اوج قله‌هاي ادبيات و عرفان کردی هستند و معاصرها هم همین‌طور. ما شماره يك را در بهار ۶۴ چاپ کردیم که بهاریه بود و از تمام شاعران کلاسیک گُرد يك شعر بهاریه چاپ کردیم و خیلی هم مورد استقبال قرار گرفت و حالا هم بعد از هفده سال هنوز پابرجا باقی مانده و شخصی مثل استاد هيمن پشت آن بود و دوستان اهل قلم هم زحمت می‌کشند.

■ در بخش پایانی ممکن است با توجه به تجربیات گوناگون، جمع‌بندی خود را بگویید. فقط مطلبی می‌ماند که آیا در حول و حوش زندان جمهوری اسلامی یا در زندان حزب، از ماجراهای حزب، ادامه درگیری‌ها با نیروها یا ماجرای شهادت ملاکریم شهری‌کندي خبردار شدید؟

□ من اصولاً خبر را فقط از طریق رادیو می‌شنیدم و اطلاع چندانی از قضایا نداشتیم. در کردستان ما يك مشکل تاریخی داریم و متأسفانه موقعی که با بسیاری از مسئولین برخورد می‌کنیم چون آگاهی تاریخی از مسئله کرد ندارند اکثراً مسائل کردستان را مربوط به بعد از انقلاب می‌دانند در حالی که مسئله خیلی ریشه‌دارتر و قدیمی‌تر است. این ذهنیت‌هایی که حالا هست، به خاطر برادرکشی‌هاست و این مسائل در عمران و آبادانی و توسعه استان تأثیر منفی بسیار نامناسبی به‌جا گذاشته است. من یادم هست که چند سال پیش آقای جلایی‌پور در روزنامه نشاط مقالاتی چاپ می‌کردند که اولین مقاله ایشان خطاهای راهبردی در کردستان بود. عکس‌العمل نشان دادم و مطلبی نوشتم که متأسفانه با این‌که تلفنی مطمئن شدم به دست ایشان رسیده اما مقاله را در هیچ‌کدام از شماره‌ها چاپ نکردند. ایشان خلاصه مقاله‌اش این بود که کردها تا به حال دنبال خودمختاری بوده‌اند و در ۱۸ یا ۲۰ مورد به اصطلاحاتی چون استقلال‌طلبی، حرکت‌های مسلحانه و تشکیل دولت مستقل کرد و... اشاره کرده بودند. سپس نتیجه گرفته بودند که کردها به‌جای این‌که دنبال این مسائل بروند باید به‌دنبال توسعه و آبادانی بروند من به ایشان نوشتم، حرف شما را قبول دارم که بایستی برای عمران و آبادانی کوشید، اما حرف‌هایی که شما گفتید و ذهنیتی که در هموطنان غیرکردمان دارید ایجاد می‌کنید عملاً ضد توسعه است. وقتی شما می‌گویید کردها دنبال این خواسته‌ها هستند و دارند این‌کارها را می‌کنند و این تصویر را ارائه می‌دهید، هر ایرانی دل‌سوخته‌ای حق دارد کردها را به‌صورت پسرخوانده‌ای برای کشورش توصیف کند و بگوید موقعی که اینها به سن بلوغ برسند از آغوش پدرخوانده خواهند گریخت. پس ما يك کاری کنیم که اینها به سن بلوغ نرسند و رشد نکنند که مبادا از ما جدا بشوند. این يك پارادوکس (تناقض‌نما) است، يك تعارض است که باید حل شود. باید بگوییم وضع این‌گونه نیست. ذهنیت‌های نامناسب برای توسعه و عمران را باید از افکار زدود. کردها به تمامیت ارضی ایران معتقدند. آنها به داشتن ملیت ایرانی افتخار می‌کنند و از بنیانگذاران تمدن ایرانی هستند. نه‌تنها کردهای ایران بلکه عراق و ترکیه هم کردها خود را ایرانی می‌دانند. در جنگ چالداران وقتی شاه اسماعیل صفوی با سلطان سلیم عثمانی جنگید و شکست خورد، بخشی از کردها از ایران جدا شدند و حالا هم همه کودتای آن مناطق خود را متعلق به ایران می‌دانند. زمانی که با حرکت عبدالکریم قاسم در ۱۹۵۸ حکومت سلطنتی در عراق از بین رفت، اولین خواست کردها از حکومت عراق این بود اگر شما ما را به‌عنوان هم‌میهن خود قبول دارید بایستی عید نوروز را به صورت عید تمامی عراقی‌ها در بیاورید و اینک در قانون اساسی عراق به این موضوع اشاره شده و این نشان‌دهنده فرهنگ ایرانی آنهاست. کردهای ترکیه بعد از هفتادسال که آتاتورک آنها را سرکوب کرد، حتی موجودیت و کرد بودن آنها را انکار می‌کرد، موقعی که بر اثر فشار اتحادیه اروپا و فعالیت‌هایی که ترکیه برای پیوستن به جامعه اروپا دارد می‌کند و مجبور شدند که يك سری اصلاحات انجام دهد، اولین خواست کردها برپایی مراسم نوروز بود. بنابراین کردها در هر جایی غیر از ایران هم باشند خودشان را ایرانی می‌دانند. واقعیت تاریخی این است که ایرانی‌اند. زبان و فرهنگشان ایرانی است. به زور از ایران جدا شده‌اند و همواره گرایش به الحاق مجدد به ایران داشته و دارند. در صنعت پدیده‌ای داریم مثل سیمان. سیمان را از خردکردن سنگ‌های معدن و جداکردن ذرات آب آن تحت حرارت زیاد در کوره، تولید می‌کنند. چون آب موجود در سیمان به زور گرفته شده، همواره تمایل شدید برای جذب مجدد آب در آن وجود دارد و با جذب آب توسط سیمان پدیده‌ای به استحکام بتون ایجاد می‌شود که در مقابل هرگونه فشاری از خود استحکام نشان می‌دهد. اگر در سطح کشور کاری کنیم که نظر کردها در ایران و در خارج از ایران به این کشور جلب شود و سیاست‌های دافعه به‌جاذبه تبدیل شود، تمامیت ارضی ایران همان استحکام بتون را خواهد داشت.

■ تحلیل قابل تأملی است. یعنی اگر نخبه‌های ما متوجه قضیه باشند که کردها هم به لحاظ نژادی، تاریخی، ریشه‌های زبان‌شناختی، گذشته سیاسی، ویژگی‌های فرهنگی، آداب و سنن و اعیاد و... با ایرانیان مشترک‌اند، قطعاً دغدغه‌ها رنگ خواهد باخت و این یکی از نکته‌های راهبردی حل معمای کردستان است.

□ این به‌زعم من بزرگ‌ترین پشتوانه برای ایجاد وحدت ملی و تمامیت ارضی کشور است. مشاهدات تاریخی در ده - بیست سال گذشته نشان می‌دهد کشورهای که به زور جریان‌های سیاسی به هم چسبیده بودند از هم جدا شدند مثل اتحاد شوروی سابق و مثل یوگسلاوی. آنهایی هم که به زور قدرت‌های بیگانه از هم جدا شده بودند، دوباره به هم ملحق شدند. مثل دو ویتنام، دو آلمان، دو یمن و دو کره علی‌رغم تفاوت‌های اساسی در رژیم‌های سیاسی، در شرف اتحاد هستند.

در مورد کردستان نه تنها تجزیه‌طلبی نداریم، بلکه الحاق‌طلبی داریم. ما این نظریه را نداریم که کردها از کشورهای دیگر جدا شوند و به ایران بیایند. اگر در هر کشوری حقوق ملی و فرهنگی مردم کرد به رسمیت شناخته شود و حداقل در همین سطح مبادلات کنونی اقتصادی و فرهنگی که در حال حاضر بین جمهوری اسلامی ایران و کردستان عراق وجود دارد روابط برقرار باشد، وحدت ملی و تمامیت ارضی کشور برای ابد تضمین خواهد شد. (۱۰) هر چه این روابط بیشتر گسترش پیدا کند و به دیگر کشورهای منطقه هم سرایت پیدا کند ثبات و صلح و امنیت در کشورهای منطقه پایدارتر خواهد شد. اینک در دوران ارتباطات زندگی می‌کنیم، مرزهای اقتصادی کشورها در حال از بین رفتن است و طبعاً مسئله ملی و دیگر مسائل مرتبط با آن هم از تحولات جهانی بی‌تأثیر نخواهد بود. آرزوی همه ما زیستن در کنار هم با صلح و صفا و امنیت و اعتماد است تا بتوانیم گام‌های بلندی به سوی توسعه برداریم.

باز بر این نکته تأکید می‌کنم که هدف اصلی من از انجام این مصاحبه و انتشار آن، ایجاد ارتباط با نسل جوان کردستان است. طی بیست‌سال گذشته، علی‌رغم تلاش‌های فراوان، نه در مطبوعات محلی و نه در رسانه‌های سراسر کشور، مجریایی برای انتشار آن نیافته بودم و لازم می‌دانم از مدیریت محترم نشریه چشم‌انداز ایران، به‌ویژه آقای مهندس لطف‌الله میثمی در این رابطه سپاسگزار می‌نمایم. این تنها بخش کوچکی از خاطرات من به حساب می‌آید که برای مصاحبه‌کننده، ضرورت پاسخگویی به آنها احساس شده، قطعاً آگاهان جامعه و نسل جوان توقع بیشتری دارند و چون تاکنون مجالی برای تبادل افکار و نظرات از طریق فعالیت‌های فرهنگی وجود نداشته، انتقادات فراوان و حتی بسیار شدید بر آن هم دور از تصور نیست. چون شخصاً روزی ادعای پیشمرگ بودن داشته‌ام و تا پایان عمر هم به آن پای‌بند هستم و غیر از مصالح عمومی جامعه و آگاهی بیشتر اذهان، هدف دیگری را تعقیب نمی‌کنم. با علاقه فراوان آماده دریافت انتقادات می‌باشم و امیدوارم فضای فرهنگی مناسبی در جامعه ایجاد شود که آرا و نظرات مختلف مورد نقد و بررسی سازنده قرار بگیرند. اگر عمری باقی باشد، خاطرات و مشاهدات خود را به همراه پاره‌ای از نتایج مطالعات و تحقیقات انجام‌شده در زمینه ریشه‌های تاریخی «مسئله کردستان» در کتابی با عنوان «ده رده کورد» به زبان کردی منتشر خواهم نمود که اتفاقاً انتقادات اهل نظر از این مصاحبه، موجب غنای بیشتر آن خواهد شد.

طرح این مسائل موجب می‌شود توجه بیشتری به‌سوی مسئله‌شناسی و درک ریشه‌های اصلی بحران و راحل درست آن معطوف شود تا همان‌طور که در گذشته در این منطقه بارها و بارها تاریخ تکرار شده و هر نسلی بدون استفاده از تجارب گذشتگان خود وارد میدان فعالیت شده و علی‌رغم دستیابی به قدرت نظامی قابل توجه با تحمل مصائب فراوان به زانو درآمده است، تکرار دردناک دیگری در تاریخ کردستان صورت نگیرد.

مورد خطاب من در این مصاحبه به هیچ‌وجه تکیه‌زدگان بر مسند قدرت نیستند، غالباً قدرت، دیدگان حقیقت‌بین را تار نموده، غیر از زبان زور، روش دیگری را پیش پای صاحبان خود قرار نمی‌دهد. ولی اگر از طرف منصفان آنها حرکتی در جهت تجدیدنظر در برخوردهای نظامی و خشونت‌آمیز و روی کار آوردن به کار تحقیقی و فرهنگی درباره ریشه‌های تاریخی مسئله کردستان و حل مسالمت‌آمیز آن بر اساس منافع ملی شکل بگیرد، موجب خوشحالی شده و جامعه هم از آن به گرمی استقبال خواهد کرد. تصور نشود چون فعلاً آرامشی در جامعه برقرار شده، همه مسائل حل شده است، بلکه ریشه‌های تاریخی مسئله به همان صورت اولیه باقی مانده و زمینه بسیار مساعدی برای حرکت‌های نسنجیده در

آینده‌های دور یا نزدیک وجود دارد. آتشی است زیر خاکستر که ممکن است بار دیگر شعله‌های آن همه جهان اطراف را در کام خود فرو برد.

در حوادث دردناک گذشته، متأسفانه هم جنبش‌های ملی کردستان و هم حکومت‌های منطقه، بدون توجه به علت‌ها با معلول برخورد کرده و فقط از طریق درگیری‌های خشونت‌آمیز قومی اقدام به چاره‌جویی نموده‌اند. بدنه‌جامعه هم یا نسبت به کلیت ماجرا بی‌طرف مانده و یا گاهی بخش‌هایی از آن به نفع یک طرف درگیری‌ها و بخش‌هایی به نفع طرف مقابل وارد ماجرا شده‌اند و در هر دو سو متحمل زیان و خسران شده‌اند. اینک در دوران دیگری به‌سر می‌بریم، در دنیای ارتباطات، فواصل جغرافیایی، فکرها و اندیشه‌ها را از هم جدا نمی‌کند. نگرش‌ها باید اصلاح شوند و با اسلوب متناسب با قرن بیست‌ویکم باید به چاره‌جویی مسائل پرداخت. امروز زمان آن است مؤسسه‌های علمی و پژوهشی که خوشبختانه در بسیاری نقاط جهان توسعه یافته‌اند، برای بررسی مسئله کردستان به‌وجود آمده و در حال فعالیت هستند، ارتباط نزدیکی با علم داشته باشند و نتایج تحقیقات و بررسی‌ها و افکار و اندیشه‌های پژوهشگران در این زمینه را با هم مبادله نمایند. در سرزمین اصلی کردستان و کشور عزیزمان ایران نیز چنین مؤسسه‌هایی با توان بسیار بالاتر از آنچه در اروپا و آمریکا مشاهده می‌شود باید ایجاد شود و توسعه یابد، به ترتیبی که به پایگاه اصلی پژوهش‌های کردستان‌شناسی تبدیل شود و نیروهای جوان و نسل‌های آینده به‌جای درگیر ساختن خود در مسائل فرعی که هیچ نفع و سودی برای جامعه ندارد، به روش‌های علمی و تحقیقاتی روی آورند. تا عشق و ایمان وجود نداشته باشد و تا فکر و مغز مسلح نشود، از هیچ اسلحه دیگری نمی‌توان در راستای تأمین منافع جامعه استفاده نمود. از مسئولان جامعه و کشور نیز انتظار ندارم مانند همیشه با طرح چنین مسائلی فریاد برآورند که زمزمه‌های ناسیونالیستی و تجزیه‌طلبی از گوشه و کنار به گوش می‌رسد. این فریادهای دردمندان از قلبی آکنده از عشق به میهن و حفظ تمامیت ارضی برمی‌خیزد. با چشم بستن بر روی حقایق تاریخی نمی‌توان از کنار قضیه‌ای با این اهمیت گذشت و تصور نمود که مسائل خودبه‌خود حل می‌شوند. «شب نگردد روشن از اسم چراغ» ■ به امید آن روز.

## پی‌نوشت‌ها:

۱- لازم می‌دانم از تأثیر مثبت رئیس وقت آموزش و پرورش کرج آقای امیرجلالی در شکل‌گرفتن شخصیت خودم به‌نام یک فرد متعهد ذکر خیر کنم. ایشان را یکی از اساتید برجسته اخلاقی زندگی اجتماعی خود می‌دانم و امیدوارم بتوانم در کتاب خاطرات خودم بیشتر به این مسئله بپردازم.

۲- مرحوم علامه دهخدا این شعر را از سعدی می‌داند، ولی برخی می‌گویند معلوم نیست سراینده آن کیست.

۳- جا دارد به بخشی از مصوبات کنگره چهارم اشاره کنم که عملکردهای گروه تحت رهبری دکتر قاسملو بعد از کنگره انحراف آنها از خط‌مشی تصویب‌شده را به اثبات می‌رساند: «بی‌مناسبت نمی‌دانیم یکبار دیگر موضع حزب دموکرات کردستان ایران را درباره توطئه‌هایی که علیه جمهوری اسلامی، دستاوردهای انقلاب و به‌ویژه رهبری امام در شرف تکوین است اعلام نماییم. پس‌ماندگان رژیم شاه، عناصر ارتجاعی، ساواکی‌ها که متأسفانه در کردستان تصفیه نشده‌اند و عمال امپریالیسم آمریکا در داخل ارتش مشغول توطئه و کودتای نظامی علیه جمهوری اسلامی می‌باشید... ما به نوبه خود یکبار دیگر پشتیبانی خود را از دستاوردهای انقلاب و از رهبری امام‌خميني اعلام می‌داریم و همراه همه نیروهای انقلاب در مقابل توطئه ضدانقلاب و عمال امپریالیسم با تمام قوا ایستادگی خواهیم کرد و از انقلاب دفاع خواهیم نمود.» گزارش کمیته مرکزی به کنگره چهارم حزب دموکرات کردستان، زمستان ۱۳۵۸، پاراگراف چهارم.

۴- ذکر خاطره دیگری را بی‌مناسبت نمی‌دانم. در اولین سالگرد فاجعه حلبچه از طرف مرکز نشر فرهنگ و ادبیات کردی در ارومیه برای شرکت در مراسم به استکهلم سود رفته بودیم. دیداری اتفاقی با مرحوم کریم حسامی عضو سابق رهبری حزب دموکرات کردستان پیش آمد که منجر به دعوت ما به همایش فدراسیون گروه‌های کرد مقیم سوئد شد. روز دوم این اجلاس من و دونفر از همکاران در آخرین ردیف سالن نشسته بودیم. پس از مدتی آقای احمد اسکندری وارد سالن شد و بدون این‌که متوجه حضور ما باشد، در ردیف ما نشست. من که متوجه شدم خواستم با او سلام و احوالپرسی داشته باشم، تا مرا دید برخاست و از سالن بیرون رفت. پس از مدتی برگشت و نامه‌ای را که در دست داشت به آقای کریم حسامی داد که در اولین ردیف نشسته بود. ایشان هم نامه را به سخنران پشت تریبون داد. او سخنرانی خود را قطع کرد و گفت: «عزیزان نامه‌ای از سوی کاک کریم حسامی و کاک صلاح مهتدی ببخشید کاک احمد اسکندری به‌دست ما رسیده با این مضمون: حضار گرامی در جمع ما افرادی از کردستان ایران حضور یافته‌اند که از صداوسیما جمهوری اسلامی ایران به جنبش مردم کردستان فحاشی کرده‌اند، آنها صلاحیت حضور در این جلسه را ندارند، تقاضا داریم اخراجشان کنید.» همراهان من یکه خوردند و پیشنهاد کردند بیرون برویم که من مخالفت کردم. گفتیم آنها نه اسم ما را ذکر کردند و نه اشاره‌ای به محل نشستن ما کردند. چرا اتهام علیه خود را به اثبات برسانیم. اگر هم مراجعه کنند برای آنان پاسخ مناسبی دارم. تا پایان جلسه صحبت دیگری مطرح نشد و ما هم نشستیم. همراهان من پرسیدند چه جوابی داشتی این پاسخ را به آنان گفتیم و چون به‌دنبال این ماجرا بحث‌هایی در این باره پیش آمده ذکر آن را لازم می‌دانم. گفتیم: «در پاسخ آقای اسکندری می‌گفتم: اولاً دقیق‌تر بگو در کدام برنامه صداوسیما مطلبی را در این باره گفته‌ام چون هرگز چنین کاری صورت نگرفته است. ثانیاً شما فراموشکار هستید. صداوسیما نبود بلکه در مسجد بازار بوکان برخوردی داشته‌ایم که نه‌تنها تحت کنترل جمهوری اسلامی نبود بلکه کل شهر در کنترل کامل گروه‌های سیاسی کرد بود. (موضوعی که شرح آن ذکر شد). ثالثاً آن جلسه چنان مردمی بود که اجازه داده نشد افراد منحرف از خط راستین و مردمی انقلاب حتی کلمه‌ای بر زبان برانند. رابعاً اینجانب هم در آن جلسه علیه جنبش مردم کردستان فحاشی نکردم. مردم کردستان همان‌هایی بودند که در آن جلسه به حمایت از انقلاب برخاستند و به شما اجازه حرف‌زدن ندادند. من به منحرفین از جنبش راستین مردم کردستان اعتراض کردم نه فحاشی که مورد حمایت مردم هم قرار گرفت. خامساً شما که خود را پرچمدار آزادی و دموکراسی و حکومت خلقی می‌دانید چگونه است که حتی حضور یک مخالف سیاسی را در جلسه عمومی خود تحمل نمی‌کنید و درخواست اخراج او را مطرح می‌کنید. اگر مدافع راستین آزادی و دموکراسی هستید باید میکروفون را هم در اختیار ما بگذارید تا نظرات خود را بیان کنیم و شما هم با استدلال آنها را رد کنید. زمانی که در اروپا و مهد آزادی و دموکراسی نمی‌توانید به اصول دموکراسی پای‌بند باشید اگر خدای ناخواسته در کشور خود و یا در منطقه کردستان قدرتی در دست بگیرید با مخالفین خود چگونه برخورد خواهید کرد؟»

۵- دکتر رحیم سیف قاضی در این مورد تمایلی شدیدتر از من داشت.

۶- در زبان کردی «جاش» یعنی پلیس نفوذی.

۷- دکتر سعید بدل یا مرحوم دکتر صادق شرفکندی اولین دبیرکل حزب پس از ترور دکتر قاسملو که او هم در ماجرای میکونوس ترور شد.

۸- گروه هفت‌نفری منظور کادر هفت‌نفری از کمیته مرکزی حزب که تحت‌عنوان پیروان کنگره چهارم اعلام موضع کردند.

۹- روستای اشکان در منطقه آلان ۷۵ کیلومتری سردشت آخرین زندان حزب در خاک ایران.

۱۰- هنگام آماده‌شدن این مطلب برای چاپ متأسفانه خبری از مصاحبه جناب آقای خاتمی در سفر به ترکیه انتشار یافت که اظهار داشته‌اند تشکیل دولت مستقل کرد شمال عراق امنیت منطقه را به خطر خواهد انداخت. تأسف اینجاست که اولاً کردها در شمال عراق هیچ‌گاه خواست ایجاد کشور مستقل کرد را مطرح نکرده و از ایجاد حکومت فدراتیو فراتر

نرفته‌اند، چرا هرگونه حرکت آنها در جهت احقاق حقوق پایمال شده باید تجزیه‌طلبی و مشابه آن متهم و محکوم شود. ثانیاً نه حکومت فدراتیو و حتی حکومت مستقل کرد در شمال عراق امنیت هیچ کشوری مخصوصاً ایران را به خطر نخواهد انداخت و بخشی از امنیت ملی ایجاد شده در کردستان ایران مدیون حکومت نیم‌بند کردها در عراق و روابط حسنه آنها با جمهوری اسلامی ایران است.

## کردستان از منظر مطبوعات خارجی

از دی‌ماه ۱۳۵۷ تا اردیبهشت ۱۳۶۰

توضیح: از آنجا که شاید نسل جوان امروز در زمان وقوع این حوادث، هنوز از مادر زاییده نشده بودند و یا دوران طفولیت خود را می‌گذراندند، لازم دیدیم برای دسترسی به قضاوتی بهتر و جامع‌تر، دیدگاه رسانه‌ها و مطبوعات جهان را نیز پیرامون حوادث انقلاب و به‌ویژه «مسئله کردستان» درج نماییم.

گرچه گاه در مطبوعات خارجی، سخنان و تحلیل‌هایی اغراق‌آمیز ارائه شده است، با این همه، تنها برای دستیابی به پژوهشی همه‌جانبه، از حذف آن مطالب خودداری کردیم. باشد که به پژوهشی بودن، انگیزه و روح این مجموعه توجه شود تا با تنگ‌نظری‌ها مواجه نگردد. چشم‌انداز ایران

### کردستان ناآرام

شبکه تلویزیونی بی‌طرف ورونیکا در برنامه هفتگی info (که به بررسی وقایع مهم روز اختصاص دارد) ساعت ۱۰/۴۵ روز ۱۳۵۸/۱۱/۱۰، گزارشی درباره مسئله کردستان ایران، از کانال دوم تلویزیون هلند پخش نمود (که در بخشی از گزارش مزبور مصاحبه بسیار کوتاهی با شیخ‌عزالدین حسینی و یک‌نفر کرد بدون ذکر نام وی که به‌عنوان رهبر حزب (نامفهوم) یاد شد گنجانده شده بود):

گوینده برنامه: در کردستان هنوز اوضاع ناآرام است. مردم این منطقه انتخابات ریاست‌جمهوری را تحریم کردند و خواهان امتیازاتی برابر با شیعیان هستند. در چند ماه گذشته برخوردهای شدیدی میان کردها و ارتش ایران روی داده... بلافاصله پس از خروج شاه از ایران، کردها از (امام) خمینی خواستار خودمختاری شدند، اما چون به درخواست آنان اعتنا نشد، از آن زمان تاکنون با حکومت (امام) خمینی در جدال هستند. ارتش تاکنون به بسیاری از شهرهای کردستان حمله کرده و عده زیادی از کردها و مردم بی‌گناه را کشته است، ولی از چند هفته قبل با عقب‌نشینی موقتی ارتش، اوضاع اندکی آرام شده و اداره کردستان به‌دست پیشمرگان مسلح افتاده است. مصاحبه با شیخ‌عزالدین حسینی:

سؤال: چند نفر توسط نیروهای خمینی کشته شده‌اند؟

جواب: در نقاط مختلف عده زیادی توسط نیروهای دولتی قتل‌عام شده‌اند. در حدود چندصد نفر کشته شده‌اند.

سؤال: آیا فکر می‌کنید راه حل مسالمت‌آمیزی وجود دارد؟

جواب: ما همیشه خواهان راه مسالمت‌آمیز و سیاسی بوده‌ایم، ولی چون نمایندگان دولت حسن‌نیت ندارند و نیت آنها محل تردید است، بنابراین راه حل مسالمت‌آمیز تاکنون به جایی نرسیده است و ما مصمم هستیم به مبارزه سیاسی خودمان همچنان ادامه بدهیم.

سؤال: عقیده شخصی شما راجع به آیت‌الله خمینی چیست؟

جواب: مسئله (امام) خمینی مطرح نیست. مسئله تعصب گروه‌هایی که قدرت را در دست دارند، مطرح است. باید برای تمام خلق‌های ایران و تمام احزاب سیاسی ایران و از جمله مردم کرد حقوق و آزادی‌های حق‌آنان تأمین شود، ولی کسانی که قدرت را در مرکز در اختیار دارند، به این حقوق و آزادی‌ها احترام نمی‌گذارند.

گوینده برنامه: در خارج از شهرها مردم هنوز در اوضاع نیم‌قرن پیش زندگی می‌کنند. چیزی از میلیاردها درآمد نفت به این منطقه نیامده است. به همین سبب پیشمرگان روی نارضایتی این مردم خیلی حساب می‌کنند و مردم نیز به آنها اعتماد فراوان دارند. مدت‌هاست که کنترل این مناطق از دست (امام) خمینی خارج شده است.

ورونیکا - ۷۹/۱/۱۰ (دی‌ماه ۱۳۵۷)، هلند، زبان انگلیسی

بیداری کردهای ایران

اگرچه کشور کردستان روی هیچ نقشه‌ای وجود ندارد، اما چهارصد هزار کیلومتر وسعت و بیست‌میلیون نفر جمعیت دارد. با این همه در تاریخ معاصر هرگاه که کردستان بیدار می‌شود، پنج کشور به خود می‌لرزند: ترکیه که پنج‌میلیون کرد ساکن دارد. ایران و عراق که هر یک دارای دو میلیون و بقیه. این ملت با سابقه طغیان‌های طولانی که همواره مانند ارمنه سرکوب شده‌اند، میان شوروی و سوریه تقسیم می‌شوند. حزب دموکرات کردستان در سندی که ۲۸ مارس تسلیم امام «روح‌الله خمینی» کرد، خواستار «حقوق ملی برای کلیه خلق‌ها به‌صورت خودمختاری یا فدراسیون در چارچوب ایران آزاد شده بود. حزب دموکرات تصریح کرده بود که «خلق کرد خواستار خودمختاری در چارچوب ایران آزاد برای اداره امور تمام منطقه کردنشین است...»

فیگارو، فرانسه، ۱۹۷۹/۸/۲۰ (مردادماه ۱۳۵۸)

#### افزایش هرج و مرج در ایران

درگیری بین نیروهای دولتی و کردها در سرحدات غربی ایران، نمایانگر فزونی هرج و مرج در ایران است. اواخر هفته آیت‌الله خمینی اعلام کرد که مرکز یک استان در زیر حملات نیروهای کرد قرار گرفته است و فرمان بسیج عمومی نیروهای دولتی را صادر کرد. در صورتی‌که این خبر حقیقت داشته باشد، از اهمیت بسیاری برخوردار است. اما در هر حال فرماندار استان مزبور مکرراً این موضوع را انکار می‌کرد. وی با ناراحتی ادعا می‌کرد که چرا دولت از من سؤال نکرده که جریان از چه قرار است؟ بسیاری از ایرانیان دیگر نیز گله‌ مشابهی را عنوان کردند. به‌راستی تهدیدهای بی‌رحمانه‌ای که از جانب (امام) خمینی و وزیران عنوان می‌شود، احتمالاً به طغیان خلق کرد (که دولت مدعی است قبلاً آغاز شده است) بیشتر دامن می‌زند. یک چنین رفتار ناهنجاری با کردهای مخالف نشانه‌بدي برای آینده دولت بازرگان در تهران و روحانیت مقتدر آن در قم می‌باشد. از زمان سقوط شاه تاکنون، هیچ‌یک از این دو گروه، قدرت مورد نیاز، جهت مقابله با مشکلات فوری را از خود نشان نداده‌اند. اگرچه شعارهای فراوانی وجود داشته، اما سیاست‌های هماهنگ اتخاذ نشده است. مقامات، مشکلات خود را نتیجه یک سری شایعه‌پردازی در داخل و خارج ایران می‌دانند.

فایننشال تایمز - ۱۹۷۹/۸/۲۱ (مردادماه ۱۳۵۸)، زبان انگلیسی

اعدام‌های بیشتر؛ در حالیکه سربازان آیت‌الله خمینی شهرهای بیشتری را متصرف می‌شوند. سربازهای ایران آخرین دژهای شورشیان را در تپه‌هایی که شهر جنگ‌زده سقز را در بر گرفته سرنگون ساخته و ۳۰۰ کرد را دستگیر کردند. به ساکنان غیرنظامی این شهر، ۲۴ ساعت مهلت داده شد تا سلاح‌های خود را تسلیم کنند. در میان زندانیان چندین پرسنل نظامی نیز دیده شده که گفته می‌شود از تیراندازی به‌سوی شورشیان ممانعت ورزیده‌اند. علی‌رغم پیروزی ارتش، پادگان هنوز بی‌نظم و ترتیب بود و سربازان نیز مشغول تحکیم‌بخشیدن سنگرهای خود شدند. مقاومت کردها در اوایل صبح دیروز بعد از تیراندازی در هم شکسته شد. ارتش، ایستگاه‌های بازرسی خود را در هر خیابان و نقطه حساس مستقر ساخت و تصویری از حکومت نظامی را ارائه کرد. شهر در آرامش بود و ناوایا مشغول کار شدند. خبر کشته‌شدگان این جنگ پنج روزه فوراً گزارش شد. در پادگان شهر سقز، سرهنگ سپهر، سعی کرد تا میان روحانیون رقیب که به درخواست وی و به مذاکره پیرامون شرایط صلح در پادگان حضور یافته بودند میانجی‌گری کند. مشاجره میان دو روحانی یکی به طرفداران حزب غیرقانونی دموکرات و دیگری به نمایندگی طرفداران جمهوری اسلامی... کردها هنوز کنترل شهر مهاباد و ایستگاه رادیو و تلویزیون را در اختیار دارند. مهاباد در شمال شهر سقز قرار گرفته است.

دیلی تلگراف، ۱۹۷۹/۸/۲۷ (شهریورماه ۱۳۵۸)، انگلستان

#### اولتیماتوم دولت به کردهای ایران

دهکده کردنشین «سولدوز» دیروز در میان شهر مهاباد و ستونی از زره‌پوش‌های نظامی دولتی قرار گرفت که به منظور سرنگون‌ساختن دژ اصلی شورشیان کرد به این منطقه ارسال شده بودند. به کردهای سولدوز ۲۴ ساعت اولتیماتوم داده شده بود تا راه اصلی نرده به مهاباد را به‌منظور عبور تانک‌های ارتش تخلیه کنند. در یک خبر رادیویی، فرماندهی تیپ ۶۴ رضاییه که کنترل آن شهر در دست دولت است گفت: «برادران عزیز کرد، ارتش به‌منظور برقراری نظم به آنجا اعزام و قدرت شلیک کافی به‌منظور سرکوبی شورشیان را در اختیار دارد، کلیه شورشیان باید طی چند ساعت منطقه مزبور را ترک گویند، در غیر این‌صورت سرکوب خواهند شد.» سخنگوی عالی‌رتبه حزب غیرقانونی دموکرات کردستان در پاسخ به این سؤال که در صورتی‌که ارتش دستور دهد کردها مهاباد را تخلیه کنند، گفت: «در صورت عدم‌موافقت دولت با مذاکرات، جنگ خواهیم کرد و در صورت لزوم به تپه‌ها رفته و جنگ چریکی را آغاز خواهیم کرد.» کردها می‌گویند که یک منطقه مثلث شکل را که از حومه میان‌آب در شمال گسترش دارد و از مهاباد گذشته و به سردهشت در مرز عراق ختم می‌شود، تحت اشغال خود درآورده‌اند. ولی دیروز دولت مدعی شد که سربازان، سنگرهای دفاعی کردهای شورشی را منهدم ساخته و بعد از پنج‌روز نبرد، کنترل کامل شهر سقز را که به یک قتلگاه مبدل شده بود، در دست گرفتند. شورشیان که به‌سوی پادگان تیراندازی می‌کردند و قصد داشتند دژ اصلی ارتش را مجدداً تصرف کنند، از مواضع خود در تپه‌های اطراف شهر در هم ریخته سقز عقب‌نشینی کردند. دیروز رادیوی دولتی اعلام کرد به فرمان قاضی ویژه‌ای که به منظور رسیدگی به شورشیان کرد به ناحیه اعزام شده است، نه کرد به اتهام خیانت تیرباران شدند. حزب دموکرات کردستان تهدید کرده است در مقابل هر کردی که از جانب دولت ایران به جوخه اعدام سپرده شود، آنها نیز به‌عنوان یک اقدام تلافی‌جویانه یک پاسدار انقلاب را تیرباران خواهند کرد. از زمان عزیمت آیت‌الله خلخالی به منطقه کردستان در غرب تاکنون، دست کم ۴۵ نفر اعدام شده‌اند. آیت‌الله خلخالی به فرمان روحانیون مسلمان حاکم، به‌منظور مجازات کردن کسانی‌که در این نبرد ضددولتی شرکت کرده‌اند، به این منطقه اعزام شده است. رادیوی دولتی گفت: «مردان مسلح در تهران، مدیرمالي روزنامه کیهان و پسرش را به قتل رسانده و صاحب روزنامه مزبور را نیز مجروح ساختند.» رادیوی دولتی برنامه عادی خود را قطع کرد تا خبر مزبور را به اطلاع عموم برساند. در عین حال آیت‌الله خمینی - رهبر غیررسمی ایران - در حمله تازه‌ای علیه مخالفان سیاسی خود گفت: «آنهایی که آزادی می‌خواهند، فقط خواهان بازشدن کازینوها، بارها و فاحشه‌خانه‌ها و استفاده از موادمخدر می‌باشند.» آیت‌الله خمینی طی یک سخنرانی که مطبوعات تهران دیروز آن را گزارش کردند، گفت: «زمانی که دموکرات‌ها درباره آزادی سخن

می‌گویند، از ابرقدرت‌ها الهام می‌گیرند. آنها می‌خواهند که پای جوانان ما را به اماکن فساد بگشایند و در صورتی که جوانان نیز خواهان چنین چیزی باشند در آن صورت ما ارتجاعی هستیم.»  
گاردین، انگلستان، ۲۷/۸/۱۹۷۹ (شهریور ماه ۱۳۵۸)

### حرکت با چشمان بسته

کردهای ایران نظیر دیگر اقلیت‌های غیرایرانی، آماده و منتظرند تا در بحبوحه بی‌ثباتی و رکود کشور، خودمختاری به‌دست آورند. حتی با کمک روزنامه‌نگاران مطلع و آگاه در تهران، کسب خبر درباره این‌گونه وقایع بسیار مشکل است. ظاهراً آیت‌الله خمینی بر آن است که پیش از هرگونه تلاشی از این دست، احساسات ناسیونالیستی ایرانیان را برانگیزد و در این راه، می‌تواند به شورشی که وقوع آن به‌طور زودرس اعلام شده است، جامعه حقیقت بیوشاند.

اکنون میست، انگلستان، ۲۸/۸/۱۹۷۹ (شهریور ماه ۱۳۵۸)

### «کودتای» (امام) خمینی در پس بحران کردها

محمد رشید شکیبا، استنادار کردستان، با عصبانیت اظهار داشت: «نمی‌دانم چه کسی چنین خبری به آیت‌الله خمینی داده است. این دروغ محض است. هیچ‌گونه اغتشاشی در اینجا نیست. آرامش در شهر و سربازخانه برقرار است و فرمانده محلی هیچ‌گونه نیروی امدادی درخواست نکرده است.» گزارشی که اوایل هفته گذشته از سنندج، بزرگترین شهر کردستان، رسید با آنچه آیت‌الله خمینی به مردم ایران اظهار داشته، مغایر است. هنگامی که آیت‌الله خمینی هشدار می‌داد که شهر در حال سقوط به دست شورشیان است، منابع در سنندج اظهار می‌داشتند که همه‌چیز آرام است. به هر تقدیر، آیت‌الله و صدای انقلاب اسلامی با بوق و کرنا به تحریک احساسات مردم علیه کردها با مضمون «توطئه کردها علیه جمهوری اسلامی» ادامه می‌دادند. اما بسیاری از ناظران معتقدند که این رویداد توسط (امام) خمینی و طرفدارانش به‌عنوان دستاویزی جهت عملی‌کردن آنچه که به یک کودتای داخلی منجر می‌شود، ترتیب داده شده است. با دستاویز قرار دادن «بحران کردها» آیت‌الله خمینی خود را فرمانده کل قوا اعلام نمود و دستور داد تمام احزاب و جراید مخالف، تعطیل شوند. منابع کرد در پاریس و تهران اظهار می‌دارند «جنگ در شهر کردنشین پاوه که بحران اخیر را به‌وجود آورد، نتیجه کار پاسدارها بود.»

ناظران داخلی و خارجی معتقدند که آیت‌الله خمینی این زمان را برای مبارزه با کردها انتخاب کرد، زیرا بدین ترتیب قدرت خود را تحکیم می‌بخشید و از سوی دیگر نمایش آشکار کردها برای خودمختاری در کشوری که متشکل از اقلیت‌های نژادی است، می‌تواند مسری باشد. کردها، همانند دیگر گروه‌ها، بر سر خط‌مشی‌های مختلف سیاسی دچار تفرقه‌اند.

رهبر شیعیان، همچنین امکان دارد در محکوم‌کردن عزالدین حسینی، رهبر مذهبی کردها راه خطا رفته باشد. این اولین مرتبه است که آیت‌الله خمینی حکم مرگ رهبر مذهبی دیگری را داده است. کردها نمی‌توانند نیروهای (امام) خمینی را شکست دهند. اما آنها قادرند زمانی که رژیم وی از هرگونه حمایت سیاسی و افراد نظامی برای یک جنگ طولانی برخوردار نبود، وی را به زحمت بیندازند.

هرالد تریبیون، آمریکا، ۲۸/۸/۱۹۷۹ (شهریور ماه ۱۳۵۸)

نویسنده: ام. ابراهیم، یوسف

### ایران؛ شایعات توافق کردها و آیت‌الله‌ها

به واسطه میانجی‌گری آیت‌الله شریعتمداری (مرد شماره دو، در سلسله مراتب مذهب شیعه که به میان‌هروی و تخصص در مسائل اقلیت‌ها شهرت دارد) به موجب این توافق که شامل چهار اصل است، پاسداران انقلاب در مه‌آباد مستقر خواهند شد، ولی باید آنها از میان مردم کرد انتخاب شوند. در ضمن، این توافق، جنبه عفو عمومی برای تمام مبارزان اصلی حزب دموکرات کردستان ایران (حزب منحل) را دارد. یک مقام مسئول حزب دموکرات کردستان توافقنامه امضاشده توسط نمایندگان کرد در تهران را به سادگی رد کرد. آیت‌الله خمینی با پیشنهاد عفو عمومی برای رهبران کرد حزب دموکرات کردستان ایران، سعی دارد رؤسای مذهبی و سیاسی کرد را از پایگاهشان جدا سازد. ارتش ایران در برابر تهدیدها و اعدام‌ها، عمداً سکوت اختیار کرده و از مداخله نظامی که منجر به نبرد گسترده در

مهاباد شود، اجتناب می‌ورزد. ارتش ترجیح می‌دهد بدون وارد کردن ضربه‌ای، به هدف خود که حضور در شهر مرزی، به‌عنوان یک وظیفه شغلی است، برسد.

فیگارو، فرانسه، ۱۹۷۹/۸/۳۰ (شهریورماه ۱۳۵۸)

#### تهران به کردها پیشنهاد صلح می‌دهد

دولت ایران اعلام نموده است که با شورشیان کرد آشتی کرده است، اما این خبر از سوی ستاد عملیاتی کردستان تأیید نگردیده است. طبق خبر رادیو دولتی، این مصالحه دیروز با مذاکره مقامات دولتی و دسته‌ای از کردها که برای مذاکره آمده بودند، برقرار شد. در نتیجه این مصالحه، ارتش ایران مجاز خواهد بود که وارد استحکامات کردها در مهاباد شود. گفته می‌شود دولت موافقت کرده پس از ورود ارتش به مهاباد، از اعدام اعضای سطح پایین حزب دموکرات کردستان چشم‌پوشی کرده و پادگان مهاباد را تبدیل به دانشگاه نماید و بعد از برقراری امنیت در موقع مناسب، شهر را ترک خواهد گفت. «هاشم صباغیان» وزیر کشور توضیح داد، نمایندگان کردها در مذاکره شرکت داشته و با ورود ارتش به شهر مخالف نبودند. دولت این مصالحه را اقدام مهمی خواند و اما به‌دنبال آن فرمان امام خمینی تمام امیدها را برای صلح از بین برد. پیام یازدهم‌ماه‌ای آیت‌الله خمینی که شب سه‌شنبه صادر شد، صراحت داشت که جانیان و رهبران آنها باید قلع و قمع شوند. اما شورشیان کرد مورد عفو قرار خواهند گرفت، دستور دستگیری رهبران حزب دموکرات صادر شده است.

گاردین، انگلستان، ۱۹۷۹/۸/۳۰ (شهریورماه ۱۳۵۸)

نویسنده: تردگو، لیز

#### تهران به کردها پیشنهاد صلح می‌دهد

دولت ایران اعلام نموده است که با شورشیان کرد آشتی کرده، اما این خبر از طرف ستاد عملیاتی کردستان تأیید نگردیده است. با دستیابی به صلح، جنگ‌های شدیدی که از فوریه گذشته - یعنی از زمان به‌قدرت رسیدن آیت‌الله خمینی - درگرفته، پایان خواهد یافت. طبق خبر رادیو دولتی، این مصالحه دیروز با مذاکره مقامات دولتی و دسته‌ای از کردها که به مذاکره آمده بودند، برقرار شد. در نتیجه این مصالحه، ارتش ایران مجاز خواهد بود که وارد استحکامات کردها در مهاباد شود. گفته می‌شود دولت موافقت کرده پس از ورود ارتش به مهاباد از اعدام اعضای سطح پایین حزب دموکرات کردستان چشم‌پوشی کرده و پادگان مهاباد را به دانشگاه تبدیل نماید و بعد از برقراری امنیت کامل، کردها خواهند توانست سپاه انقلاب خود را تشکیل دهند. رادیو دولتی گفت: «پس از برقراری امنیت در موقع مناسب، شهر را ترک خواهد گفت.» علی‌رغم این اطلاعیه دولت، هنوز روشن نیست که آیا به کردها اتمام حجت یا پیشنهاد صلح داده شده است؟ و هاشم صباغیان وزیر کشور توضیح داد که نمایندگان کردها در مذاکره شرکت داشته و با ورود ارتش به شهر مخالف نبودند. دولت این مصالحه را اقدام مهمی خواند، اما به‌دنبال آن، فرمان (امام) خمینی تمام امیدها را برای صلح از بین برد. پیام یازدهم‌ماه‌ای آیت‌الله خمینی که شب سه‌شنبه صادر شد، صراحت داشت که جانیان و رهبران آنها باید قلع و قمع شوند، شورشیان کرد مورد عفو قرار خواهند گرفت. دستور دستگیری رهبران حزب دموکرات نیز صادر شده است. رویتز اضافه می‌کند «حسن فهمی گونز» وزیر کشور ترکیه، گزارش مطبوعات را مبنی بر این‌که کردهای ترکیه به ایران می‌روند تا شورشیان کرد را در جنگ با ارتش ایران یاری دهند، تکذیب کرده است. ۱۲ نفر از کردها در بیرون سفارت ایران در استکهلم به‌عنوان اعتراض به اعدام کارگران سوسیالیست کرد، یکشنبه گذشته دست به اعتصاب غذا زدند.

گاردین، انگلستان، ۱۹۷۹/۸/۳۰ (شهریور ماه ۱۳۵۸)

نویسنده: ترگود، لیز

#### قرارداد تهران مورد قبول شورشیان کرد واقع نشد

معلوم نیست قراردادی که روز چهارشنبه ۲۹ اوت توسط هیئت نمایندگی کردستان و هیئت حاکمه دولت به امضا رسید و طبق آن به ارتش اجازه داده شد که به دژ مستحکم حزب دموکرات کردستان، یعنی شهر مهاباد وارد شود، آیا به نتیجه خواهد رسید یا موجب یک جنگ داخلی در کردستان خواهد شد؟ در این مورد همچنان تردیدهایی باقی مانده است. چون در مورد این توافق هیچ اطمینانی از جانب هیئت

حاکمه داده نشده است. از سویی هم رهبران حزب منحل کردستان نیز آن را رد کرده‌اند. هاشم صباغیان - وزیر کشور - اعلام کرده است که این قرارداد دارای چهار نکته اصلی است:

- ارتش حق دارد وارد شهر مهاباد شود. ولی تخلیه شهر موکول به زمانی مناسب که ارتش تشخیص دهد خواهد شد.

- افراد مسلح حزب دموکرات از يك عفو عمومی برخوردار خواهند شد.

- به محض این که ارتش پادگان شهر مهاباد را تخلیه کند، این محل تبدیل به دانشگاه خواهد شد.

- امنیت شهر تأمین خواهد شد و پاسداران انقلاب از میان افراد محلی برگزیده می‌شوند.

با این همه آقای صباغیان اضافه می‌کند که ارتش در صورتی که دولت تشخیص دهد وارد شهر مهاباد خواهد شد. در ضمن تمام تصمیمات با هیئت حاکمه خواهد بود. از سویی دیگر یکی از مسئولان حزب دموکرات کردستان از طریق تلفن با خبرگزاری پارس تمام گرفته و ضمن تکذیب سخنان وزیر کشور اعلام کرد: «من مطمئن هستم که هیئت کردستان با ورود ارتش به شهر مهاباد موافق نبوده است و هیچ‌کس در مهاباد پیدا نمی‌شود که ورود ارتش را به شهر تأیید کند.» سه‌شنبه شب، رادیو تهران اعلام کرد که پیش از توافق هیئت مهاباد و دولت، پادگان مهم ارتشی در «جلدیان» غرب نقره، به دست شورشیان و ضدانقلابیون افتاده و یک سرباز هم کشته شده است. بعد از امضای توافق هم در تهران گفته شد که بین پاسداران انقلاب و شورشیان کرد، درگیری‌هایی روی داده است که منجر به کشته شدن حدود پنجاه نفر شده است. در سردشت ده‌ها نفر از پاسداران انقلاب نیز که در حال پیاده شدن از یک هلی‌کوپتر نظامی بودند یا کشته شدند و یا به اسارت پیشمرگان درآمدند. در راه سردشت به بانه نیز حدود بیست یا سی نفر از پاسداران کشته و یا به طرز فجیعی توسط پیشمرگان حلق‌آویز شدند.

لوموند، فرانسه، ۱۹۷۹/۸/۳۱ (شهریور ماه ۱۳۵۸)

#### کردها از کشورهای غیرمتعهد درخواست کمک کردند

حزب دموکرات کردستان که غیرقانونی اعلام شده است، از کنفرانس کشورهای غیرمتعهد که در «هاوانا» تشکیل یافته، درخواست کرده که سیاست امام خمینی (رهبر شیعیان) را محکوم نماید. در یک اعلامیه که از سوی کمیته مرکزی حزب صادر گردیده آمده است که آنها همچنین درخواست کرده‌اند که آیت‌الله خمینی را زیر فشار قرار دهند که به کشتار کردها پایان دهد. امکان دارد که در این کنفرانس از مسئله کردها نیز صحبت به میان آید. همچنین در اعلامیه کمیته مرکزی حزب کردستان آمده است که در ایران یک دیکتاتور واقعی مانند شاه ظهور کرده است و به رهبران احزاب و نیروهای مخالف حمله می‌شود؛ آزادی مطبوعات از بین رفته و تمام حقوق دموکراسی لغو شده است. اتحاد ملی افراطیون شیعه و اپوزیسیون غیرمذهبی دست‌چپی همواره به دشواری صورت گرفته است، ولی اگر زمامداران جدید در ایران ناگزیر نبودند، با این همه مسائل دشوار که برخی میراث رژیم پیشین و بقیه مخلوق دست خود آنهاست دست و پنجه نرم کنند، چنان اتحادی می‌توانست دوام یابد. از جمله مسائل یادشده عبارت است از: بیکاری، تورم، نقص قانون و برهم‌زدن نظم، از هم‌گسیختگی نیروهای برکنار شده عزیزالله رحیمی فرمانده پیشین دژبان مرکز که ویژگی‌هایی مربوط به خود دارد. ظاهراً معتقد است که جنگ بهترین نیروی وحدت‌دهنده برای ارتش و کشور است. ارتش به دلیل یک سلسله رویدادها اعتماد خود را از دست داده بود و این امر سرانجام به استعفای ژنرال ناصر فرید - رئیس ستاد کل - در ماده ژوئیه منجر شد. هر چند اعراب و کردها خواستار خودمختاری در درون یک ایران دموکراتیک هستند، مبارزه هر دو قوم جدا از یکدیگر جریان دارد. در کردستان امکان یک جنگ تمام عیار داخلی رو به قوت نهاده است، به‌ویژه از هنگامی که حزب دموکرات کردستان منحل اعلام شده و ارتش وارد آن استان گردیده است. شکل نهایی سیاست خارجی و داخلی ایران بستگی به پیامد مبارزه چندوجهی قدرت دارد که هم‌اکنون ادامه دارد. ظاهراً ایران آن‌گونه که از درون و از بیرون مشهود است، به نحو خطرناکی در وضعیتی قرار دارد که چه‌بسا به لبنان ثانی بدل شود.

زودویچه سایتونگ، آلمان، ۱۹۷۹/۹/۱ (شهریورماه ۱۳۵۸)

سقوط سقر

بعد از سقوط مهاباد و بانه، کردها باید متفق شوند و یا دست به جنگ‌های پارتیزانی بزنند. درحقیقت شهر مهاباد به دو دلیل دارای اهمیت است: نخست، جمعیت ۷۵۰۰۰ نفری آن و دلیل دیگر، استقرار حزب منحله دموکرات کردستان در این شهر می‌باشد. در عین حال این شهر مظهر هویت و شناسایی حزب دموکرات است. از پانزده روز پیش تاکنون نیروهای آیت‌الله خمینی جنگ بی‌رحمانه‌ای را علیه کردها شروع کرده‌اند. نبرد سختی بین شیعیان در مخالفت با سنی‌های کرد درگرفته است. شهر سقز در ۲۶ اوت سقوط کرد. در حالی‌که صحبت‌هایی راجع به مذاکره بین دولت و کردها شده بود، هیئتی از شورشیان شمال غربی به تهران آمدند، ولی (امام) خمینی با هرگونه مذاکره‌ای مخالفت کرد. از سوی دیگر دادگاه انقلابی صادق خلخالی، به محاکمات خود ادامه داده و هشت کرد را در سنج‌ج به اعدام محکوم کرده است. حتی آزادکردن چهل‌نفر از سربازان ایرانی توسط کردهای شورشی نتوانست تأثیری در دولت مرکزی بگذارد. چون تمام اقداماتی که برای مذاکره صورت گرفته بود با ناکامی روبه‌رو شد و جنگ نیز با شدت بیشتری ادامه پیدا کرد. به نظر می‌رسد که ارتش، شجاعانه در مقابل مقاومت ملت کرد ایران به پیروزی رسید. یورش علیه شهر مهاباد بوده است، در صورتی که مسئله، مهم‌تر از سقوط یک شهر می‌باشد. این سقوط، درحقیقت سمبلی از سقوط ملت کرد به‌شمار می‌رود. ارتش توانست این ملک خصوصی شورشیان را ظرف ۲۴ ساعت و با نبردی در اطراف مهاباد - مخصوصاً در قسمت شرقی و شمالی - به تصرف درآورد. با سقوط شهرهای کردنشین استان‌های کرمانشاه، کردستان و آذربایجان، یکی پس از دیگری به دست ارتش ایران صورت گرفت.

دژ مستحکم بانه:

درواقع ارتش تمام قوای خود را متوجه شهر بانه کرده است تا این شهر و اطراف آن را نیز از وجود جنگجویان کرد پاک نماید. یک سخنگوی حزب دموکرات که رهبری شورش را به‌عهده دارد، اعلام کرد که جنگجویان کرد تصمیم ندارند کنترل شهر را به‌عهده بگیرند. در این نوار مرزی مقاومت به بن‌بست خواهد رسید. ولی حتی اگر ارتش هم ایستادگی کند، باز شورش مانند آتشی در زیر خاکستر ثابت و برقرار خواهد ماند. دو رهبر شورشیان، قاسملو و عزالدین حسینی به بانه پناهنده شده‌اند. آیت‌الله خمینی دیروز از قم پیام تازه‌ای برای ملت کرد فرستاد و از آنها خواست که به ملت ایران پیوسته و رهبران خائن حزب دموکرات را معرفی کنند. در این پیام که توسط رادیو منتشر شد، آیت‌الله تأکید کرد که به نیروهای ارتشی در سراسر کشور دستور داده است بر ضد خائنانی که خود را به بیگانگان فروخته‌اند، تجهیز شوند.

فیگارو، فرانسه، ۱۹۷۹/۷/۴ (شهریورماه ۱۳۵۸)

#### ایرانی‌ها مهاباد را تصرف کردند

دیروز ارتش ایران در حالی که جت‌های جنگنده اف - چهار فانتوم آنها را حمایت می‌کردند، وارد مهاباد «پناهگاه کردهای شورشی» شدند. هنوز پوسترهایی به دیوار آویخته است که در آن از کردها خواسته شده است خود را برای جنگ آماده کنند و یا با خلخالی روبه‌رو شوند. سقوط مهاباد ضربه روحی سختی برای کردها بود که در حال تلاش برای کسب خودمختاری هستند. دیروز در تهران از قول سخنگوی دولت گفته شد که چهار سرباز اسرائیلی، دو افسر عراقی و یک فرانسوی با کارت ساختگی خبرنگاری در کردستان دستگیر شدند. صادق طباطبایی اظهار داشت که وجود این‌گونه افراد دلیلی است بر توطئه خارجی صهیونیسم علیه ایران. با وجود درخواست‌های «مصطفی چمران» مبنی بر بازگشت کردهای فریب‌خورده و توبه از اعمال زشتشان، دیروز مهاباد تقریباً خالی از سکنه بود. به‌رغم دستورات صادره از تهران پیرامون بازگشت «خلخالی» به پایتخت، وی که بیش از هشتاد کرد را به جوخه مرگ سپرده است، ظاهراً در نظر دارد به مهاباد برود. انتظار می‌رود که حضور «خلخالی» در استان کردستان، به تیرگی روابط بین کردها و دولت مرکزی بیشتر دامن بزند. در تلاشی که به‌منظور بازگرداندن اوضاع کردستان به حال عادی، نخست‌وزیر ایران با آیت‌الله خمینی ملاقات کرد و کمک‌های پزشکی و مواد غذایی با هواپیما به کردستان فرستاده شد. این محموله هوایی در پی تعهد نخست‌وزیر دایر بر اختصاص یک روز درآمد نفت (برابر با ۶۵ میلیون دلار) به هر یک

از استان‌ها از جمله کردستان فرستاده شد. گذشته از تبریکات بازرگان به ارتش به‌خاطر تلاش‌های اخیر آنها در کردستان، ناظران سیاسی احساس می‌کنند که نخست‌وزیر از روشی که قم در کردستان، اعمال کرده، ناخرسند است. جمعه گذشته وی اعتراف کرد که فرمان آیت‌الله خمینی مبنی بر بسیج عمومی که دو هفته قبل اعلام شد، بر پایه «اطلاعیه غلط» صورت گرفته است.

گاردین، انگلستان، ۱۹۷۹/۹/۴ (شهریورماه ۱۳۵۸)

نویسنده: لیزتر، گود

## مسئله کردها

کردها را قومی به‌شمار آورید که از نظر نژادی، فرهنگی و زبانی، جامعه‌ای متمایز هستند و به تعداد تقریباً ۱۲ میلیون نفر در سراسر بخش‌های آسیای غربی و از جمله ایران پراکنده‌اند. آنان اگر در هر دنیایی که صادقانه پای‌بند اصل خودمختاری ملی باشد زندگی می‌کردند، از ده‌ها سال قبل، کشوری از آن خود ایجاد کرده بودند. لیکن آنها در کشورهای نظیر اتحاد جماهیر شوروی، ترکیه و عراق زندگی می‌کنند و این کشورها، هم مصمم هستند و هم نیروی آن را در اند که تمایلات سیاسی کردها را سرکوب نمایند. در حال حاضر مسئله کردستان، تنها در ایران جنبه‌حیاتی به خود گرفته است. کردهای ایرانی در بدو امر از رژیم جدید استقبال کردند. هنگامی که رژیم جدید نشان داد که در قبال آرمان‌های اقلیت‌های غیرایرانی ساکن کشور، کمتر از رژیم پیشین روی ترش نمی‌کند، کردها به قیام مسلحانه متوسل شدند. آیت‌الله خمینی می‌کوشد این قیام را سرکوب کند و بدین‌منظور خود را فرمانده کل قوا اعلام کرده است. بهترین طریقه برای آن‌که کردها بتوانند از پشتیبانی اعراب و مسلمانان برخوردار گردند، آن است که به اسرائیل متوسل شوند.

هرالد تریبون، آمریکا، ۱۹۷۹/۹/۵ (شهریورماه ۱۳۵۸)

## ایران: موضع‌گیری کردها

آیت‌الله روح‌الله خمینی بارها آمریکا را تهدید کرده است؛ اما هفته گذشته هدف رهبر اسلامی ایران، مسکو بود. (امام) خمینی در سخنرانی خود که از رادیو پخش می‌شد، برای اولین بار اشاره کرد شوروی در شورش مسلحانه قبایل کرد ایران، که اخیراً مبارزه طولانی خود را به خاطر خودمختاری بار دیگر از سر گرفته‌اند، دست داشته است. و هشدار داد، مردم فاسدی که با کشورهای خارجی در تماس هستند سعی دارند در کردستان رژیمی کمونیستی برقرار کنند و از مردم کرد خواست تا خودشان شیاطین کمونیست را از آن منطقه برانند. به علاوه وی به قوای انتظامی دستور داد شورشیان کرد را سرکوب کرده و رهبران آنها را بلادرنگ اعدام نمایند. رهبران کرد هرگونه مداخله کمونیست‌ها را در شورش هفته‌های اخیر تکذیب کردند. شوروی در سال ۱۹۴۶ برای برقراری حکومت کوتاهمدت جمهوری کرد در شمال غرب ایران، کمک‌هایی کرده بود. قاسم‌لو گفت: «همسایه بزرگ شمالی ایران، دوست قدیمی ماست و حمایت سیاسی آن کشور برای ما اهمیت دارد.»

قوای انتظامی پس از سرکوبی شورشیان در شهر سفز، هفته گذشته آماده حمله به مهاباد یعنی نقطه اصلی دفاعی کردها بود. در شهر سفز جنب‌وجوش بیشتری به چشم می‌خورد. آیت‌الله صادق خلخالی دادستان منصوب آیت‌الله خمینی، سرگرم ارزیابی شیوه اجرای عدالت توسط دادگاه‌های انقلابی بود. وی پس از ورود به کردستان، دستور اعدام حداقل ۷۸ نفر را که تقریباً همه آنها کرد بودند، صادر کرده بود. در حومه شهر مهاباد، من با ۳۵ نفر از کردها که در زیر پل‌های جاده سنگر گرفته بودند صحبت کردم. آنها مدت یک‌ماه بود که در آنجا به‌سر می‌بردند. فرمانده کردها فارز کریم گفت: «نمی‌خواهیم به انقلاب لطمه بزنیم. ما حق خود را می‌خواهیم و مادام که به ما خودمختاری داده نشود، در این سنگر باقی خواهیم ماند.»

آمریکا با نگرانی، وقایع کردستان را دنبال می‌کند و معتقد است اوضاع این منطقه بیشتر در جهت مخالفت با رژیم (امام) خمینی است. دولت آمریکا که خواهان یک دولت قوی و استوار در ایران می‌باشد، بی‌سروصدا در پی بهبود روابط خود با رژیم (امام) خمینی بوده است و اخیراً با فروش مقدار کمی گازوئیل و نفت سفید به منظور جلوگیری از کمبود این مواد در ایران موافقت کرد. اظهارات هفته گذشته یکی از مقامات نفتی ایران دایر بر این‌که ایران به این نفت نیازی ندارد و احتمالاً آن را با سود بیشتری به خارج خواهد فروخت، باعث نگرانی دولت آمریکا گردید.

نیوزویک، آمریکا، ۱۹۷۹/۹/۱۳ (شهریورماه ۱۳۵۸)

## شورش در کردستان

شورش تا حدودی در کردستان ادامه دارد. روز دوشنبه در مهاباد تظاهراتی به‌عنوان همبستگی با رهبران حزب دموکرات کردستان ایران که از جانب دولت غیرقانونی اعلام شده است، انجام گرفت و اگر پاسداران انقلاب مداخله نمی‌کردند، هیچ‌گونه حادثه‌ای بروز نمی‌کرد. در حال حاضر،

سوءقصد هاي چريك هاي كرد در روز هاي گذشته رو به فزوني گذاشته است. از سوي ديگر، آغاز سال تحصيلي ده ميليون دانش آموز و دانشجو، با نظم خاصي انجام گرفت. به نظر مي رسد كه ايرانيان جوان حفظ آرامش را كه از سوي نخست وزير و امام خواسته شده بود، رعايت كردند. همچگونه فعاليتي در دبيرانستان ها و دانشگاه ها از سوي احزاب غير مذهبي و يا چپي ديده نشده است.

لوموند، فرانسه، ۱۹۷۹/۹/۲۶ (مهرماه ۱۳۵۸)

#### عراق از كردهاي ايران حمايت مي كند

شوروي كه سال گذشته از افغانستان به عنوان پايدگهي براي حمايت از دشمنان شاه استفاده مي كرد اکنون درگير همان عمليات جاه طلبانه در ايران است؛ تلاش در واژگوني رژيم مذهبي آيت الله خميني و گماشتن يك رژيم ائتلافي ماركسيستي كه بيشتر تابع خواست هاي مسكو باشد. با آن كه شوروي از سقوط شاه استفاده استراتژيكي بسياري برده است، اما نقشي كه (امام) خميني در برانگيختن مسلمانان عليه رژيم طرفدار شوروي در افغانستان دارد و همچنين مخالفت هاي سياسي اخير وي با كمونيست هاي ايران، هشداري براي آنان محسوب مي شود. دولت هاي ايران، عراق، سوريه و تركيه كه هر کدام سهمي در بي ثباتي سرزميني كه كردها در آن زندگي مي كنند دارند، هميشه كردهاي استقلال طلب را استثمار نموده اند. پيش از برقراري روابط دوستانه با عراق در سال ۱۹۷۵، شاه از كردهايي كه در مرزهاي غربي عليه عراق شورش كرده بودند، حمايت مي كرد و امروز اين عراقي ها هستند كه حامل اصلي شورش كردها در ايران به شمار مي روند. محبوب ترين گروه كردها، يكي حزب دست چپي دموكرات كردستان و ديگري سني هاي طرفدار شيخ حسيني هستند.

ديلي تلگراف، انگلستان، ۱۹۷۹/۱۰/۱ (مهرماه ۱۳۵۸)

## چرا کردها دوستی ندارند؟

چرا کردها هم مثل فلسطینی‌ها نباشند؟ سیاستی که به موجب آن حقوق مشروع انسان‌ها تنها در صورتی به رسمیت شناخته می‌شود که مدعیان آن بتوانند در صحنه بین‌المللی به حد کافی جنجال فراهم آورند، یک سیاست کاملاً استقراریافته است. شاید چنین سیاستی برای سلامت وزرای خارجه لازم است. زیرا در غیر این صورت میزان کارهایی که به عهده آنها گذاشته شده، هیچ‌گونه حدودمرزی نداشت. با این همه توجیه چنین سیاستی در هر زمینه دیگر بسیار مشکل است. کردها قبل از جنگ جهانی دوم برای خودمختاری جنگیده‌اند و شکست‌های متناوب، آنها را سر به راه کرده است. آنها سفرا را نمی‌کشند، هواپیماربابی نمی‌کنند، در تپه‌ها زندگی می‌کنند. چه کسی اهمیت می‌دهد؟ کردها یک بار دیگر به مقاماتی که تحت کنترل آنها زندگی می‌کنند، شدیداً فشار می‌آورند. آنها به‌خصوص روی ایران تکیه می‌کنند (عراق را به عنوان یک کمک‌دهنده و تهیه‌کننده نگه‌داشته‌اند) و به‌دست آوردن هرگونه موفقیتی در این راه باعث می‌شود تا در جمع آیت‌الله‌ها تصمیمات انتقام‌جویانه‌ای برای آنها در نظر گرفته شود. گرچه تنها حامی کردها، اتحاد جماهیر شوروی و دیگر متحدینش هستند. اما به‌طور رسمی و یا از طریق ارائه پیش‌نویس راه‌حل به سازمان ملل متحد، از آنان پشتیبانی می‌کنند. به همین دلیل ممکن است کردها بار دیگر طعم شکست را بچشند. به هر صورت طرفداری از حقوق اجتماعی، به‌خصوص حقوق اقلیت‌های نژادی، چیزی نیست که شوروی خواستار تقویت آن باشد. مبدا که این ایده در کشور خودش به آزمایش گذارده شود. ولی مهمات کردها، به غیر از آنهایی که در جنگ‌ها به‌دست آمده، ساخت شوروی و چکسلواکی می‌باشند. از آنجا که کردها اوضاع سیاسی بخشی از خاورمیانه را بی‌ثبات نموده‌اند، باید تقویت شوند. منطق مسکو نیز به همین سادگی است. در مقابل ایران نیز بهتر دید که کردها را به عنوان نیروی شورشی مارکسیست معرفی کند تا یک اقلیت قومی ناراضی همچون عرب‌های ایران. یکی از تفاوت‌هایی که بین فلسطین و کردها وجود دارد این است که فلسطینی‌ها با دشمن مورد قبولی چون اسرائیل می‌جنگند. در حالی که کردها با دولت‌های اسلامی که در جمع به نفع جهان سوم فعالیت دارند، در ستیزند. تفاوت دیگر بین این دو آن است که فلسطینی‌ها توسط نمایندگی‌های خود در کشورهای تولیدکننده در کنترل موجودی نفت عرب نفوذ دارند، در حالی که کردها با کشورهای تولیدکننده نفت از جمله ایران و عراق مخالفت می‌ورزند. بنابراین اجرای عدالت در مورد فلسطینی‌ها در درجه اول اهمیت قرار دارد و چنانچه ملاقاتی به‌منظور پیشبرد این هدف صورت بگیرد، مایه دلخوشی خواهد بود. در حالی که موضع عدالت برای کردها در فهرست منظور نشده و جلسه‌ای هم در این مورد تشکیل نگردیده است. گفته می‌شود که جمعیت کردها دوازده میلیون نفر است و به این ترتیب مشکل آنها مربوط به یک کشور نخواهد بود. زیرا سرزمین کردستان که آنها ادعای مالکیت آن را می‌کنند، قسمتی از ایران، عراق، ترکیه و سوریه را تشکیل می‌دهد و به این ترتیب با جبهه قدرتمندی مواجه می‌باشند. فلسطینی‌ها که تعدادشان بسیار کمتر است و نمایندگان‌شان در همه‌جا حضور دارند، تنها با یک کشور روبه‌رو می‌باشند. ظاهراً مشکل بتوان تفاوت یک جنبش آزادیخواهی با جنبش‌های دیگر را از نظر حقانیت، مشخص نمود. اما از نظر سیاسی این کار بسیار آسان است. مسئله‌ای که این روزها مطرح است این است که تمام کسانی‌ها از حق مشروع فلسطینی‌ها دفاع می‌کنند، بدون آن‌که توجهی به کردها نشان دهند، باید در مورد انگیزه‌های خود تجدیدنظر کنند. چرا که فلسطینی‌ها از نظر بین‌المللی خیلی مورد توجه قرار دارند، ولی کردها به قدر کافی جلب توجه نمی‌کنند.

گاردین، انگلستان، ۱۶/۱۰/۱۹۷۹ (مهرماه ۱۳۵۸)

## کردها برای انقلاب در شرق ترکیه ارتشی تشکیل می‌دهند

یکی از اعضای کمیته مرکزی حزب منحلہ دموکرات کردستان ادعا کرده است که کردهای شرق ترکیه در حال برپاکردن یک ارتش خلقی هستند که به‌زودی آماده جنگ برای کسب خودمختاری خواهد بود. وی اظهار داشت «ما می‌دانیم که بدون تلاش مسلحانه، قادر به کسب خودمختاری نخواهیم بود و ما ابتدا خواهان خودمختاری تمام و کمال برای کردهای ترکیه هستیم و پس از آن برای تمام

کردستان» کردها «دیاربکر» را پایتخت آینده ایالات آزاد خود تلقی می‌کنند. دیاربکر مرکز یکی از ۱۹ استان ترک‌نشین کشور ترکیه است که در آن حکومت نظامی اعلام شده و سربازان در خیابان‌ها مشغول گشت هستند. سیاست ترکیه در مقابل با کردها، عبارت از نگهداری شدید از منطقه وسیعی در نابودی همه اشکال ناسیونالیستی کردهاست. تمام برنامه‌های رادیویی و نشریات کردها قدغن شده‌اند. آموزش در ترکیه به زبان ترکی است و حتی نوارهای موسیقی اصیل کردی نیز به صورت پنهانی به فروش می‌رسند. به عقیده ترک‌ها، خلقي به اسم کرد در ترکیه وجود ندارد، بلکه آنها ترک‌های کوه‌نشین هستند. کردها خود را شهروند درجه دوم می‌دانند و تصمیم دارند درخصوص این مسئله کاری نکنند. یکی دیگر از رهبران کرد اظهار داشت که از سال ۱۹۳۰ هیچ قیامی در کردستان ترکیه به وقوع نپیوسته است. اما کردستان در پنج کشور قرار دارد و کردها همیشه در جایی در حال جنگ بوده‌اند.

دیلی تلگراف، انگلستان، ۲۲/۱۰/۱۹۷۹ (مهرماه ۱۳۵۸)

نویسنده: بلاج، جان

#### پیشنهاد کردها به (امام) خمینی تسلیم شد

دیروز آقای بازرگان، نخست‌وزیر ایران، به شهر مذهبی قم سفر کرد تا پیشنهادهایی را در جهت پایان‌دادن به زدوخورد شدید کردستان با آیت‌الله خمینی در میان گذارد. این پیشنهادها که گفته می‌شود هفته گذشته از جانب کردها تسلیم شده است، روز شنبه در اجلاس ویژه کابینه مورد بحث و مذاکره قرار گرفت، لیکن جزئیات آن هنوز اعلام نشده است. گویا یکی از موضوع‌های اصلی که ضمن این پیشنهادهای عنوان شده است، درخواست عفو برای رهبران کرد یعنی شیخ‌عزالدین حسینی و دکتر عبدالرحمان قاسملو می‌باشد. زمانی که آیت‌الله خمینی در ماه اوت، نیروهای مسلح را جهت سرکوبی شورشیان کرد به این منطقه گسیل داشت، این دو تن، خائن نامیده شدند و ناچار به اختفا پناه بردند. از دیگر موضوع‌های پیشنهادشده، احتمالاً عقب‌نشینی پاسداران وفادار به آیت‌الله خمینی و ایجاد شورایی نیمه‌مختار شهر می‌باشد. این پیشنهادها توسط داریوش فروهر وزیر مشاور، که پس از يك سلسله مذاکره با رهبران کرد به تهران بازگشته است، تسلیم شد. براساس گزارش خبرگزاری دولتی، نماینده ویژه (امام) خمینی دیروز ه «خانقین» واقع در مرز ایران و عراق رفت تا با مقامات عراقی مذاکره نماید. این مذاکرات به دنبال دعاوی روحانیون و دولت ایران مبنی بر این‌که عراق به شورشیان کرد کمک می‌کند، انجام می‌گیرد. دیروز تیراندازی شدیدی در بخشی از مهاباد که تحت محاصره است درگرفت، لیکن منابع شورشی گفتند که هنوز صدها چریک کرد بخش اعظم شهر را در اختیار دارند. روزنامه دیلی تلگراف مورخ ۲۲ اکتبر ۱۹۷۹ در مقاله‌ای زیر عنوان «جهت پایان‌دادن به حمله‌های چریکی، بازرگان با آیت‌الله خمینی ملاقات کرد» به قلم: «تونی آلن میلز» ضمن اشاره به مطالب فوق می‌افزاید:

«گفته می‌شود شب گذشته سربازان لشکر ۶۴ ارتش، جاده‌های اصلی را بسته و مانع ورود و خروج مردم از شهر شدند. لیکن منابع کرد مدعی شدند که شورشیان هنوز جاده اصلی بین مهاباد و میان‌دواب را تحت کنترل خود دارند. اکنون دولت و رهبران مذهبی، ظاهراً دریافته‌اند که تحت پیگیری قرار دادن کردها در اواخر ماه اوت و اوایل سپتامبر يك اشتباه بوده است. نارضایتی داخلی به همراه فعالیت‌های پاسداران انقلاب و عدم تمایل ارتش به دخالت در زدوخورد فیزیکی و بالاتر از همه، عزم راسخ و مهارت کردها در مبارزه، موفقیت ظاهری دولت در آغاز ماجرا را، نقش بر آب کرده است.

گاردین، انگلستان، ۲۲/۱۰/۱۹۷۹ (مهرماه ۱۳۵۸)

نویسنده: ترگود، لیز

#### نبردهای شدید در مهاباد، شورشیان کرد و چریک‌های اسلامی را رو در رو قرار داد

در نتیجه محاصره شهر مهاباد از چند روز گذشته به وسیله ارتش و همچنین درگیری روزهای شنبه ۲۰ و یکشنبه ۲۱ اکتبر این شهر دچار کمبود مواد غذایی و سوختی شده است. در درگیری مسلحانه که روز شنبه بین نیروهای ارتش و شورشیان کرد روی داد و بیش از چهار ساعت به طول انجامید، به گزارش فرستاده مخصوص امام خمینی، شیخ حسین کرمانی، ۷۴ تن کشته شدند. آقای صباغیان - وزیر کشور - در مورد صحت این رقم تردید دارد. وضع آن قدر وخیم شده بود که شنبه شب يك اجلاس

فوق العاده بین امام خمینی و اعضای دولت به ریاست آقای بازرگان ترتیب یافت. به نظر می‌رسد مسئله کردستان موضوع مورد اختلاف خود دولت نیز به‌شمار آید. از یک سو گروهی تمایل به دادن اولویت به مذاکره و گروهی دیگر تمایل به اعمال قدرت دارند. ظاهراً برخی از وزیران مخالف حضور نیروهای نظامی در شهر مهاباد هستند. در حالی که آقای داریوش فروهر - وزیر مشاور - پیشنهاد رهبران کرد را که مخفیانه به منظور دستیابی به یک راه حل با آنها ملاقات کرده به تهران آورد. آقای چمران - وزیر دفاع - همچنان به رهبری عملیات «پاکسازی» در منطقه ادامه می‌دهد. آقای بازرگان نیز خود پیشنهادهایی کرده‌ها را به اطلاع امام رساند و به احتمال زیاد گمان می‌رود که مورد قبول واقع شده باشد. یکشنبه شب در یک نطق تلویزیونی، رهبر انقلاب، با تأکید بر این که امیدوار است مانع جاری شدن خون در کردستان شود، به نظر می‌رسد که روش ملایم‌تری در پیش گرفته باشد. روزنامه لوموند (مورخ ۲۱ و ۲۲ اکتبر) خبر مربوط به وقایع اخیر کردستان را درج کرده است و از قول خبرگزاری فرانسه می‌نویسد: «به گفته منابع کرد، آقای داریوش فروهر وزیر مشاور در مأموریت اطلاعاتی خود به کردستان، بار دیگر روز پنجشنبه با شیخ حسینی رهبر مذهبی سنی‌های کرد ملاقات کرده است.»

لوموند، فرانسه، ۱۹۷۹/۱۰/۲۳ (آبان‌ماه ۱۳۵۸)

**بازرگان و آیت‌الله خمینی مسائل کردها را مورد بررسی قرار می‌دهند**

آیت‌الله خمینی و مهندس بازرگان (نخست‌وزیر) در قم بر سر مسئله اکراد وارد مذاکره شده‌اند. بازرگان در این ملاقات نتایج سفر «فروهر» را که چند روزی در منطقه بوده است، به اطلاع آیت‌الله خمینی رسانید. در روزنامه‌های روز دوشنبه تهران، برای اولین بار افکاری ارائه شده است مبنی بر این که بعضی از گروه‌ها در ابتدا مایل بوده‌اند با نومی‌دی نسبت به مذاکرات، آن را فلج نمایند. البته در این مطالب نامی از کسی برده نشده است. ولی روزنامه «خلق مسلمان» اشاره کرده که دکتر چمران (وزیر دفاع) خواستار حل مشکل از طریق سیاسی است، نه نظامی. فرمانده پادگان مهاباد اظهار داشته بود، دستور محاصره شهر از بالا صادر شده و او به عواقب این کار کاملاً واقف می‌باشد و در نتیجه در شهر مهاباد اهالی از نداشتن آذوقه و سوخت در زحمت به‌سر می‌برند. فرماندار مهاباد در مصاحبه با خبرگزاری پارس، محاصره محل و کنترل راه‌هایی را که به شهر منتهی می‌شود، محکوم کرده و از این رو شهر کاملاً در کنترل پیشمرگان کرد است.

فرانکفورتر آگمانیه، آلمان، ۱۹۷۹/۱۰/۲۳ (آبان‌ماه ۱۳۵۸)

**اکراد، کنترل مهاباد را به دست گرفته‌اند**

طبق اظهارات «جمشید حقگو» استاندار آذربایجان غربی ایران، شورشیان کرد، مجدداً اداره قسمت‌های زیادی از مناطق سابق خود در مهاباد را به دست گرفته‌اند. طبق اطلاعات واصله از سوی حقگو، شورشیان موفق شدند سربازان مستقر در شهر مهاباد را مجدداً به سربازخانه‌های خود عقب برانند. بر اثر انفجار بمب در نزدیک خودروی ارتشی، هشت نفر از سربازان به قتل رسیدند. استاندار آذربایجان غربی اظهارات روزنامه «بامداد» را مبنی بر این که دولت ایران طرحی را برای سیاست جدید در قبال اکراد پیاده کرده است، مورد تأیید قرار داد. در این شورای پیش‌بینی شده در طرح چمران - وزیر دفاع -، صباغیان - وزیر کشور - و سحابی - رئیس سازمان برنامه و بودجه - شرکت دارند. حقگو حتی اطلاع داد که او به زودی با مهم‌ترین رهبران کرد (شیخ حسینی و عبدالرحمان قاسملو) به مذاکره خواهد پرداخت. رهبر انقلاب ایران آیت‌الله خمینی در مورد شکاف در انقلاب هشدار داد و مخالفان جمهوری اسلامی را تهدید نمود که اگر در مقابل ملت بایستند آنها را در هم خواهد کوبید.

فرانکفورتر آگمانیه، آلمان، ۱۹۷۹/۱۰/۲۴ (آبان‌ماه ۱۳۵۸)

**دولت و روحانیون، در یافتن راه حل سیاسی برای برخوردهای کردستان به توافق رسیدند**

با شکست آقای داریوش فروهر - وزیر مشاور - در حل مشکلات استان‌ها، در تماس خود با کردها، هیئت وزیران، سه‌شنبه ۲۳ اکتبر در طی جلسه‌ای «هاشم صباغیان (وزیر کشور)، دکتر مصطفی چمران (وزیر دفاع) و عزت‌الله سحابی (مشاور وزیر و سرپرست سازمان برنامه و بودجه) را به‌عنوان نمایندگان دولت با اختیارات تام جهت بررسی بحران کردستان معرفی و اختیارات خود را به آنها تفویض نمود. وظایف این هیئت اعزامی در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی خواهد بود.

استاندار استان کردنشین آذربایجان غربی، آقای جمشید حقگو هم به نوبه خود اعلام کرد که او از دولت اجازه گرفته تا با رؤسای یاگی کرد از جمله آقای عبدالرحمان قاسملو - دبیرکل حزب دموکرات کردستان - ملاقات کند. مجاز است تا به ابتکارات جدید سیاسی دست زند. آیت الله شریعتمداری هم سکوت طولانی را شکست و اعلام آمادگی کرد تا به شرط آن که طرفین دعوی به تصمیمات گرفته شده عمل نمایند، نقش میانجی را در بحران کردستان ایفا کند.

لوموند، فرانسه، ۲۵/۱۰/۱۹۷۹ (آبان ماه ۱۳۵۸)

#### انتقاد شوروی از سیاست ایران در مورد اکراد

اتحاد جماهیر شوروی نارضایتی خود را نسبت به روش نظامی که از سوی دولت ایران علیه کردهای شورشی اعمال شده آشکار کرد. روزنامه حزبی «پراودا» روز جمعه نامه یک کرد روسی را منتشر نمود که نوشته بود: «در ایران به اقلیت کرد فشار زیاد وارد می آید.» این نامه متعلق به پزشکی به نام دکتر «س. سلیمانوف» از جمهوری قزاقستان است. در این نامه آمده است که «مقامات ایرانی به تقاضای خودمختاری اکراد با سرکوبی جواب داده اند. اتحاد شوروی به این علت از خودمختاری اکراد ایران حمایت می کند، زیرا بلافاصله بعد از جنگ جهانی دوم در تأسیس جمهوری کردستان که مدت آن خیلی کوتاه بود، شرکت داشت.»

فرانکفورتر آگمانیه، آلمان، ۲۷/۱۰/۱۹۷۹ (آبان ماه ۱۳۵۸)

#### طرح قدرت نمایی کردها

هزاران کرد از جمله بیش از هزار تن چریک پیشمرگ، به درخواست شیخ عزالدین حسینی - رهبر غیرقانونی شناخته شده کردها - به منظور برگزاری تظاهرات دیروز در شهر مهاباد اجتماع نمودند. واحدهای ارتش و پاسداران انقلاب شهر مزبور در پادگانهای خود باقی ماندند و این در حالی بود که گروهها در شهر به یکدیگر می پیوستند و حامل پوسترهایی بودند که از رهبران کرد - که از جانب آیت الله خمینی در ماه اوت غیرقانونی اعلام شده بود - حمایت می کردند. شیخ حسینی از کردها خواست تا به منظور نمایش قدرت و مقاومت در مقابل دولت مرکزی به سوی قبور افرادی که در جنگ میان نیروهای امنیتی و چریکهای کرد جان خود را از دست داده اند راهپیمایی کنند و سپس با اقوام کشته شدگان دیدار کنند. ارتش و دولت، جداگانه اعلامیههایی صادر نموده اند، مبنی بر این که آنها به اقدام معترضانه ای علیه کردها دست نخواهند زد. دیروز به نقل از آقای هاشم صباغیان - وزیر کشور - گفته شد که دولت هرگونه عملیات نظامی را به منظور انجام مذاکرات گروه چهار نفره اعزامی وزیران برای یافتن یک راه حل صلح آمیز متوقف خواهد کرد. مسئله یافتن این راه حل از ماه مارس، موجبات نگرانی دولت را فراهم ساخته است. ژنرال حسین شاکر رئیس ستاد ارتش تأیید کرد که ارتش به هیچگونه عملیات مسلحانه دست نخواهد زد، ولی اضافه کرد که شدیداً با هرگونه تعرض و یا تحریک علیه نیروهای مسلح مقابله خواهد شد.

گاردین، انگلستان، ۱/۱۱/۱۹۷۹ (آبان‌ماه ۱۳۵۸)  
نویسنده: کامینگ بروس، نیکولاس

#### «حقوق» وعده داده شده به کردها

دیروز همزمان با وعده دولت در مورد تفویض حقوق قانونی کردها، چنین به نظر می‌رسد که آیت‌الله خمینی سیاست خود را مبنی بر کوشش در سرکوبی کردهای شورشی تغییر داده است. اما در حالی که میان نمایندگان کردها و گروه اعزامی دولت در مه‌آباد مذاکراتی جریان داشت، شب گذشته از نبرد سنگین شورشیان با سربازان و پاسداران انقلاب در شهر کردنشین «پاوه» گزارشی منتشر شد. دیروز نیز گروه اعزامی دولت که مرکب از آقای هاشم صباغبان (وزیر کشور) و آقای داریوش فروهر (وزیر در امور استان‌ها) با هلی‌کوپتر به پادگان مه‌آباد عزیمت نموده و در حالی که مورد استقبال توأم با خوش‌رویی سه‌هزار کرد قرار گرفته بودند، از آنجا به دفتر فرمانداری عزیمت کردند. آقای صباغبان گفت که آماده است تا در مورد مسئله خودمختاری با شیخ‌عزالدین حسینی و دکتر قاسملو به مذاکره بپردازد. آقای فروهر نیز اظهار داشت که خواسته‌های کردها قانونی است و باید برآورده شود. دیگر ناظران سیاسی خاطرنشان ساختند که کردها به میزان قابل‌توجهی اسلحه از شوروی دریافت کرده‌اند.

دی‌لی‌تل‌گراف، انگلستان، ۳/۱۱/۱۹۷۹ (آبان‌ماه ۱۳۵۸)  
نویسنده: روی، آمیت

#### هیئت حسن نیت در کردستان

سرانجام مقامات دولتی ایران بعد از مخالفت‌های سرسختانه با اقلیت قومی کرد در قبال آنها روش ملایم‌تری را اتخاذ نموده‌اند. مقامات دولتی، دیروز برای مذاکره صلح وارد «مه‌آباد» مرکز کردستان شده و گفتند در مورد خواسته‌های کردها و خودمختاری با رهبران فراری آنها حاضر به مذاکره می‌باشند. اعزام یک هیئت نمایندگی مرکب از سه وزیر از جانب آیت‌الله خمینی که اختیار دارند با حزب منحلہ دموکرات کردستان گفت‌وگو کنند، هنگامی صورت می‌گیرد که قبل از آن و در هفته‌های اخیر، شورشیان کرد موفق شدند، تقریباً تمامی مواضعی را که در طی هجوم ارتش در ماه سپتامبر از دست داده بودند، بار دیگر به‌دست آورند. شرق، کمتر از غرب نیست و امیدوارم همواره ارزش‌های بزرگ خود را که مهمان‌نوازی، انسان‌دوستی و عفت می‌باشد حفظ کند. در عین حال نهضت تدریجی و لازم برای آزادی زن را نیز در پیش گیرد. واقعیت ایرانی در چارچوب واقعیت‌های غرب، راست یا چپ نمی‌گنجد و تنها می‌توان آن را از طریق اسلام درک کرد و این برای غربیان قابل درک نیست و شاید هم همین موضوع باعث شده چنین نقشه‌های شومی طرح شود.

فاینشال تایمز، انگلستان، ۳/۱۱/۱۹۷۹ (آبان‌ماه ۱۳۵۸)  
نویسنده: ویتلی، آندرو

#### ایران آماده بررسی مسئله خودمختاری برای کردهاست

امروز هیئت اعزامی دولت وارد مه‌آباد شد و اعلام کرد که مقامات ایران آماده هستند تا برای شکل‌دادن نوعی خودمختاری در منطقه کردنشین مذاکره کنند. هیئت اعزامی، متشکل از «داریوش فروهر»، «صباغبان» و «عزت‌الله سبحانی» با هلی‌کوپتر به سربازخانه مه‌آباد که در تصرف ارتش است پرواز کرده و از آنجا با اتومبیل بدون اسکورت به مقصد فرمانداری حرکت کردند و در آنجا با استقبال سه‌هزار کرد مواجه شدند که شعار می‌دادند، «زن‌ده‌آباد حزب دموکرات کردستان» و عکس‌هایی از رهبر مذهبی خود «عزالدین حسینی» را در دست داشتند. هنگامی که «فروهر» اظهار داشت، «دولت، حقوق مشروع شما را برآورده خواهد کرد.» کردها - که تعدادی از آنها مسلح بودند - کف زدند. وی در مورد خواسته‌های کردها در مورد خودمختاری محدود اضافه کرد: «دولت اسلامی ایران معتقد است که خواسته‌های شما قانونی هستند و باید به آنها جامه عمل بپوشانید. حفظ ویژگی‌های فرهنگی و کنترل امور داخلی هر استان توسط افراد محلی، همیشه مورد قبول دولت بوده است.» آقای «صباغبان» اظهار داشت که هیئت اعزامی آماده است تا مسئله خودمختاری را با «شیخ‌عزالدین حسینی» و دکتر «قاسملو» در میان نهد. براساس گزارش‌های رسیده، حزب کردستان به‌عنوان اصل خودمختاری، خواهان تصدی مقامات کرد در امور امنیتی و اداری در منطقه کردنشین است. گروه‌های

چپ‌گرا که به حزب دموکرات کردستان پیوسته‌اند نیز خواهان خروج ارتش از منطقه هستند. «فروهر» اضافه کرد که «جمهوری اسلامی» ایران ظرفیت اعطای آزادی‌های اجتماعی و فردی را به شیعیان و سنی‌ها و دیگر اقلیتهای مذهبی را دارد. آقای «صباغیان» با اظهار این مطلب که «در چارچوب جمهوری اسلامی همه احزاب آزاد هستند» به این مسئله اشاره کرد که ممکن است تحریم سه‌ماهه از حزب دموکرات کردستان برداشته شود.

هرالد تریبیون، آمریکا، ۱۹۷۹/۱۱/۳ (آبان‌ماه ۱۳۵۸)

مذاکرات بین نمایندگان تهران و خودمختار طلبان کرد در یک فضای بحرانی در مهاباد از سر گرفته شد در حال حاضر صلح و جنگ - همزمان - در کردستان برقرار است. شهر مهاباد، مرکز سیاسی و فرهنگی خودمختاری، در نظر اول به نظر می‌رسد زندگی آرام یک استان جمهوری اسلامی را داراست. مذاکرات تاکنون شروع خوبی نداشته است، زیرا این مذاکرات که دو هفته پیش با شکست مواجه شد قرار بود یازدهم دسامبر بار دیگر از سر گرفته شود، ولی جلسه خیلی کوتاه و بی‌نتیجه بود. شیخ‌عزالدین حسینی - رهبر مذهبی کردستان - در پی سخنرانی‌های معمول در جلسه به معرفی اعضای هیئت نمایندگی کرد پرداخت که عبارت بودند از دو تن از همکارانش، پنج عضو دموکرات کردستان ایران به رهبری عبدالرحمان قاسملو، شش نماینده کومله (مائونیست‌ها) و فداییان خلق (مارکسیست لنینیست‌ها). آقای داریوش فروهر - رئیس هیئت نمایندگی دولت - از حضور نمایندگان دو گروه اخیر به‌عنوان نماینده رسمی عصبانی شد. روز چهارشنبه چند دقیقه پیش از ساعت تعیین‌شده برای آغاز مذاکره، آقای فروهر، جلسه را به دلیل بیماری ناگهانی آقای سحابی لغو کرد و به‌دنبال این تصمیم آقای قاسملو ظاهراً عصبانی شد. چهارشنبه شب، سرانجام یک سازش ظاهری صورت گرفت، بدین‌ترتیب که هیئت نمایندگی کردستان قبول کرد از این پس اعضای خود را به‌عنوان یک گروه واحد بدون عنوان سیاسی بدون گرایش مشخص معرفی کند. نمایندگان کومله و فداییان در مذاکرات تنها ناظر باشند و سکوت اختیار کنند و نمایندگان حزب دموکرات کردستان ایران تنها نمایندگانی خواهند بود که حق سخن‌گفتن در مذاکرات را خواهند داشت. شیخ‌عزالدین حسینی ریاست هیئت نمایندگی کردستان را به‌عهده خواهد داشت و تنها مذاکرات را رهبری خواهد کرد. طبق این شرایط، دوطرف حاضر به مذاکره شدند که قرار است صبح پنج‌شنبه این هفته انجام گیرد. بدیهی است که در حال حاضر کنترل شهر در دست پیشمرگان است. با این همه، سربازان و پاسداران قادرند با کمترین اشاره، کنترل شهر را به‌عهده بگیرند.

لوموند، فرانسه، ۱۹۷۹/۱۲/۱۴ (آذرماه ۱۳۵۸)

#### حکومت منطقه آزاد ایران به‌دست اکراد

هنگام سرکوب اولین شورش و طغیان اکراد توسط ارتش جمهوری اسلامی و سپاه پاسداران انقلاب در ماه اوت گذشته، به نظر می‌رسید که اقلیت‌های خطرناک کشور سرکوب شده‌اند. اما کمتر از دو ماه بعد، اکراد، شهرهای اصلی خود را بازپس گرفته و قلمرویی به‌وجود آوردند که به منطقه آزاد در درون قلمرو مذهبی ایران تبدیل گردید. هرچند که آن نوع خودمختاری که کردها به خاطرش مبارزه می‌کنند، در قانون اساسی گنجانده نشده و از سوی مقامات تهران رد شده است.

عزالدین حسینی در صدر نیروهایی است که به سختی با هم متحد شده و تحت تسلط از جمله حزب دموکرات کردستان ایران به دبیرکلی عبدالرحمان قاسملو می‌باشند که بعد از بیست سال تبعید در سال ۱۹۷۸ به ایران مراجعت کرده است. علی‌رغم شایعات خصمانه در مورد این که قاسملو طرفداران به‌اصطلاح کمونیست دارد، به نظر می‌رسد که رهبری، بیشتر از جانب طبقه متوسط و صاحبان ملک و زمین در منطقه کردستان حمایت می‌شود. در ضمن، قدرت حزب دموکرات کردستان به‌خصوص در شمال این منطقه تمرکز یافته است. پرهوادارترین حزب دیگر، با نیروی عظیم پیشمرگان، به‌عنوان سازمان انقلابی زحمتکشان کرد کومله در درجه دوم اهمیت قرار دارد که وفاداری گروه‌هایی از قبیل دانشجویان و تکنوکرات‌ها را به خود جلب کرده است. حزب مزبور در نواحی سنندج و مریوان که در گذشته انتخابات در آنجا تحریم گردید، قوی‌ترین حزب به‌شمار می‌رود. با این معنی که اعضای حزب کومله عقاید مارکسیست لنینیستی دارند. لازم به یادآوری است که احزاب کردستان از نظر نظامی با

فداییان خلق متحده هستند. فداییان خلق نیز که عقاید مارکسیست لنینیست دارند، همراه با مجاهدین در ایران، حزب مخالف و عمده محسوب می‌گردد. تمام گروه‌های موافق برنامه خودمختاری در ایران، نه تنها برای منطقه کردستان، بلکه برای تمام اقلیت‌های ایرانی در یک سیستم فدرال می‌باشند و این گروه‌ها تمایل کمی برای استقلال دارند.

ساندی تایمز، انگلیس، ۱۹۸۰/۴/۶ (فروردین ماه ۱۳۵۹)  
نویسنده: جان، استینانوس

### جنگ و صلح در کردستان

فرستاده ویژه لوموند در بازدید خود از کردستان، گزارشی تهیه نموده است که خلاصه‌ای از نکات مهم آن به شرح زیر می‌باشد:

عبدالرحمان قاسملو به زبان فرانسه بسیار روان اظهار می‌دارد که: «تا همین اواخر ما در موقعیت خاصی قرار داشتیم. یعنی در موقعیت نه جنگ و نه صلح. اوضاع وخیم و قابل انفجاری بود. ولی اکنون هم در جنگ هستیم و هم در صلح. در اینجا، در شهر مهاباد صلح کامل وجود دارد، ولی در سنجاق اوضاع جنگ حکمفرماست.» قاسملو در مورد احتمال انجام مذاکرات تأکید می‌کند که: «کردها همیشه آماده مذاکره هستند، ولی با این همه نباید فراموش کرد که آنها نخست خواستار خودمختاری می‌باشند و هر زمانی که خودمختاری به آنها داده شود، یافتن راه حل، بسیار آسان خواهد بود.»

مدت‌هاست که حزب دموکرات یک طرح خودمختاری به دولت پیشنهاد کرده است که در چارچوب جمهوری اسلامی و به هیچ وجه معنای تجزیه طلبی نمی‌دهد. طبق اظهارات قاسملو نکته اساسی این طرح، خواسته‌هایی معقول هستند. به عقیده وی آنها خواستار حداقل حقوقی هستند که یک ملت می‌تواند داشته باشد، «ولی ابتدا لازم است ما بدانیم که با چه کسانی افتخار صحبت داریم. در حالی که ما با این و یا آن هیئت ا عزامی دولت به بحث می‌نشینیم، اعضای دیگر دولت از نسبت دادن دشنام‌ها و کنایه‌های زننده به ما کوتاهی نمی‌کنند.»

لوموند، فرانسه، ۱۹۸۰/۵/۱۶ (اردیبهشت ماه ۱۳۵۹)  
نویسنده: سوفلان، دوران

### ایران و کردها: شکست دوباره

دلیل قانع‌کننده‌ای وجود ندارد که چرا ماه گذشته دولت تهران نبرد نظامی خود را در منطقه صعب‌العبور کرد نشین از سر گرفت. اظهار عقیده شده است که رئیس‌جمهور ابوالحسن بنی‌صدر، می‌خواست سلطه ایران را بر این سرزمین به ثبت رساند. بدین طریق که ارتش را مستقیماً تا مرز عراق سوق داد. احتمال دیگر آن است که ارتش می‌خواست در صورت وقوع جنگ میان ایران و عراق، ناحیه مرزی را از وجود دشمنان پاکسازی کند. مشکل بتوان گفت که ارتش با اشغال مجدد شهر سنجاق که اکنون به ویرانه‌ای تبدیل شده است به پیروزی بزرگی نائل آمده است.

اواخر ماه گذشته، پس از آن‌که حمله با شکست تدریجی مواجه شد. رئیس‌جمهور بنی‌صدر در اعلامیه‌ای که نوعی به سازش شباهت داشت، گفت که منشور شش ماده‌ای کردها را خواهد پذیرفت، مشروط بر این‌که اصلاحیه‌هایی نیز به این مواد ضمیمه گردد. این اصلاحیه‌ها رسماً افشا شده است، لیکن گمان می‌رود که هدف از آنها کاهش اختیارات محلی اعطاشده به کردها به‌ویژه در مورد مالیات باشد، لیکن سپس آیت‌الله خمینی طی اطلاعیه‌ای فرمودند که «مهاجمان کرد باید پاکسازی شوند...» دولت مرکزی بیم آن دارد که اعطای خودمختاری دست کم درد دو منطقه دیگر از پنج منطقه خواستار خودمختاری، آشوب به بار آورد. یکی از آنها خوزستان است که اشغال سفارت ایران در لندن توجه جهان را به سوی آن جلب کرده است و دیگر استان‌های گیلان و مازندران هستند که درباره آنان چندان سخنی به گوش نمی‌رسد؛ زیرا که چند ماه قبل، این مناطق عملاً از کنترل دولت ایران خارج شده‌اند. ساکنان این استان‌های واقع در ساحل بحر خزر، ترکمن‌های سنی هستند که شیخ‌عزالدین حسینی رهبر کردها را رهبر و روحانی خود نیز تلقی می‌کنند.

عراق نیز در کردستان فرصت را مغتنم شمرده و همین ایده را مستمسک قرار داده است تا با قاچاق اسلحه از طریق مرز و تحویل آنها به شورشیان، ایران را هر چه بیشتر تضعیف کند.

اکنونمیست، انگلیس، ۱۹۸۰/۵/۲۴ (خردادماه ۱۳۵۹)

قاسملو تأکید می‌کند که دولت عراق تاکنون هیچ‌گونه کمکی به نهضت کردها نکرده است. آقای قاسملو دبیرکل حزب دموکرات کردستان ایران، طی نامه‌ای توضیحات زیر را برای این روزنامه ارسال داشته است: «نهضت مردم کرد، مخالف با انقلاب ایران نمی‌باشد. هدف ما تحکیم این انقلاب از طریق دادن محتوای ترقی‌خواهانه به آن و محترم شمردن حقوق دموکراتیک و ملی سایر ملیت‌های ایران می‌باشد. نکته دیگر این‌که حزب دموکرات بارها حتی در بدترین لحظات، اعلام کرده که قصد واژگونی رژیم را ندارد، بلکه خواستار به‌دست آوردن حقوق قانونی و مشروع مردم کرد در چارچوب این رژیم می‌باشد. در مواجهه با خواسته‌های به‌حق و مشاهده مقاومت کرد، این نهضت را آلت‌دست و بازیچه بیگانگان نامیده‌اند. چنان‌که بنی‌صدر نیز کردها را مأموران کمونیسم، امپریالیسم و صهیونیسم می‌داند. چنین تفکراتی اگر در جهت انحصاری کردن انقلاب باشد، ایران را به‌سوی فاجعه یک جنگ داخلی پیش خواهد برد.

لوموند، فرانسه، ۱۹۸۰/۵/۲۸ (خردادماه ۱۳۵۹)

### پنج روز با شورشیان کرد ایران

من پنج‌روز تمام را در منطقه کردستان گذراندم. شواهد، این امر را آشکار می‌سازند که عراق، اتحاد جماهیر شوروی و هر کشور دیگری، هیچ‌گونه حمایتی از نبردهای استقلال‌طلبانه آنها نمی‌نمایند. با این همه بعضی از ایرانیان غیرکرد نیز همراه کردها می‌جنگند. شیخ‌عزالدین حسینی، رهبر مذهبی سه‌میلیون کرد ایرانی، در مصاحبه‌ای با مجله ایت دیز در مهاباد گفت: «برخلاف گزارش‌های تهران، مبارزات چریکی، ارتباطی با جدایی کردهای ایران و اتحاد با کردهای عراق، سوریه، ترکیه و اتحاد جماهیر شوروی ندارد. ولی اکنون تنها دو راه وجود دارد: یا بنی‌صدر با درخواست خودمختاری که از جانب آخرین هیئت کردها ضمن مذاکرات اخیر و طی آتش‌بس مطرح شده است موافقت نماید و یا این‌که به روش فعلی خود - یعنی کشتار و حمله - ادامه دهد. اگر این راه پیش گرفته شود، کردها تا زمانی که حتی یک تکه نان باقی است، به مبارزه ادامه خواهند داد.»

دولت، احزاب کرد در مورد مرزهای جغرافیایی تعیین‌شده برای منطقه کردنشین با یکدیگر توافق ندارند. چریک‌ها می‌گویند که مرز جغرافیایی منطقه کردنشین شامل استان‌های آذربایجان غربی، کردستان، کرمانشاه و قسمت شمالی ایلام می‌شود. در حالی‌که بنی‌صدر تنها با خودمختاری منطقه کردستان موافقت نموده است. کردها همچنین خواهان ایجاد شوراهای منطقه‌ای جهت اداره امور استانی، آزادی زندانیان سیاسی و عقب‌نشینی نیروهای شبه‌نظامی گارد انقلابی می‌باشند. شیخ حسینی گفت: «ارتش ایران می‌تواند بماند، ولی پلیس باید از میان خود کردها باشد.»

ایت دیز، انگلیس، ۱۹۸۰/۶/۷ (تیرماه ۱۳۵۹)

نویسنده: مک گیرک، تیم

### اخطار کردها برای اعمال خشونت بیشتر

دیروز شیخ‌عزالدین حسینی رهبر مذهبی کردها، تهدید کرد که با استفاده از بازگشت پیشمرگ‌ها (چریک‌های کرد) به کوهستان، به آتش ناآرامی‌های استان غربی ایران دامن خواهد زد. تهدید شیخ در نماز جمعه پس از طرح این ادعا که حزب‌توده طرفدار مسکو در حزب دموکرات کردستان نفوذ نموده است و اعلام گزارشی در مورد تشکیل گروه جدید کردهای عراق در تهران، به‌منظور برانداختن رژیم بعث عراق، انجام گرفت. طبق یک بیانیه رسمی از جانب حزب دموکرات کردستان، هفت رهبر حزب مذکور که اخیراً کنارگیری کرده‌اند، از اعضای حزب‌توده بوده‌اند که در این گروه نفوذ کرده بودند. حزب دموکرات کردستان این هفت‌نفر را متهم به خیانت و ضرب‌هزدن به حزب و ملت کردستان نمود. رویترز می‌افزاید، دیروز یک سخنگوی کرد گفت: «ناسیونالیست‌های چپ‌گرا و گروه‌های کردعراقی به‌زودی جهت برکنار نمودن حکومت بعث بغداد با یکدیگر ائتلاف خواهند نمود.

گاردین ویکی، انگلیس، ۱۹۸۰/۶/۲۱ (تیرماه ۱۳۵۹)

نویسنده: آکس برومر

زخم باز کردستان

يك سياستمدار صاحب‌نظر در تهران به روزنامه «ميدل‌ايست» گفت: «دولت مي‌تواند جنگ‌هاي چريكي را در مناطق دورتر تحمل نمايد و اين همچون زخمي بر پيكر ايران خواهد بود؛ زخمي دردناك اما نه مهلك. از نظر کردها وجود دو سري پيشنهاد، صلح را پيچيده کرده است. اولين سري پيشنهادها که شامل «۲۶ ماده» است، پس از آخرين آتش‌بس ماه نوامبر، توسط گروه‌هاي باعنوان «هيئت نمايندگي خلق کرد» تسليم دولت گرديد. اين هيئت شامل نمايندگاني از حزب دموکرات کردستان، کومله و فدائيان (شاخه کردستان) مي‌باشد. رياست آن را شيخ‌عزالدين حسيني به‌عهده دارد که به‌عنوان رهبر مذهبي کردهاي ايران شناخته شده است. ولي دولت از مذاکره با هيئتي که نمايندگان سازمان‌هاي فدائي يا کومله عضو آن بودند، امتناع ورزید. اخيراً فدائيان در نظريات حزب دموکرات کردستان سهيم شده‌اند و بيانيه مشتركي را جهت آتش‌بس و انجام مذاکراتي با دولت برپايه طرح مشترک خود صادر نموده‌اند. با وجود اختلافات بين کردها، حکومت مرکزي هنوز جواب مشخصي به اين پيشنهادها نداده است. ادعاهاي حزب دموکرات کردستان حاكي از آن است که بني‌صدر «موافقت شفاهي» خود را با اين طرح ابراز داشته است. ولي همان‌گونه که در مصاحبه قاسم‌لو با مجله «ميدل‌ايست» مشهود است، در مورد هدف واقعي اين موافقت تردید بسيار وجود دارد. نکته اصلي، عدم‌توافق با دولت مطمئناً در پنجمين نکته (همانند هجدهمين نکته در طرح هيئت) مي‌باشد که پيشمرگ‌هاي مسلح را در زمرة حقوق‌بگيران دولت قرار مي‌دهد. در حالي که مقامات رسمي کرد که رهبري نيروهاي چريكي فعلي را عهده‌دار مي‌باشند، کنترل آنها را به‌دست خواهند گرفت. طرح حزب دموکرات کردستان، نتيجه توازني است بين حداقل خواست‌هاي کرد و حداکثر آن چيزي که تصور مي‌رود دولت با آن موافقت خواهد کرد. طرحي که ازسوي هيئت ارائه شده است، هنوز از حمايت شيخ‌عزالدين حسيني و کومله برخوردار مي‌باشد.

از سوي ديگر در سطح وسيعي اين عقیده وجود دارد که تهران با هرگونه پيشنهاد خودمختاري مخالفت خواهد ورزید. در اين صورت به نظر مي‌رسد به‌جاي ايجاد شرايط مناسب براي رسيدن به توافق از طريق مذاکرات، اصول مشترک سياسي در راستاي ادامه نبرد بين آنها به‌وجود آمده است.  
ميدل‌ايست، ۱۹۸۰/۷/۱ (تيرماه ۱۳۵۹)

بعضي از کردهاي ملي‌گراي ايران مايلاًند با مقامات تهران مذاکره نمايند در اين گزارش تأکيد شده که تصرف مجدد شهرهاي منطقه کردستان توسط نيروهاي دولتي و شکست به‌اصطلاح پيشمرگان کرد، موجب از هم‌گسيختن جبهه مهاجمان و تقسيم آنها به دو فرقه‌اي که ممکن است در آینده نزديک به جنگ و زورآزمائي ميان خود مبادرت ورزند، گرديده است. فرقه اول مشتمل بر حزب دموکرات و کردهاي منتسب به حزب‌توده و شاخه کرد سازمان فدائيان خلق است که امام‌خميني را به‌عنوان رهبر انقلاب قبول دارند و نظام کنوني را بر يك رژيم وابسته به غرب ترجيح مي‌دهند. فرقه دوم از عوامل مائوئيست، تروتسکيست و حتي ناسيوناليست، مانند کومله و پيکار ترکيب يافته است. در اعتقاد آنان، مبارزه ملت کرد بايد متوجه سرنگون ساختن رژيم جمهوري اسلامي در ايران باشد. در پايان مقاله آمده است که: «حزب دموکرات کردستان، براي نشان‌دادن حسن‌نيت خود در مقابل دولت اعلام داشته است، در صورتي که دولت پليس و ژاندارمري محلي را در اختيار طرفداران آن حزب بگذارد، آنها نيز قول مي‌دهند که در عرض پانزده روز به فعاليت افراد مسلح وابسته به اويسي، عثمان نقشبندي و همچنان گروه‌هاي چپ افراطي خاتمه دهند.»

لوسوار، بلژيك، ۱۹۸۰/۷/۲۴ (مردادماه ۱۳۵۹)  
نويسنده: ليون، ژان‌ماري

### جنگ بين کردها و نيروهاي دولتي

اين جنگ پنج روز پيش در گردنة قawan و بين سنندج و مريوان روي داد. چريك‌ها دوماه پيش عقب‌نشيني کردند و به کوه‌هاي نزديک مرز عراق رفتند. جنگ بين ستون ارتش که بنزين و تدارکات به مريوان، شهر نزديک عراق حمل مي‌کرده، صورت گرفته است هنوز معلوم نيست که آيا محموله دست نخورده به مقصد رسیده است يا نه. ولي هر دو طرف اظهار مي‌دارند که ستون مذکور پس از جنگي که حدود چهار تا هفت ساعت به طول انجاميد، سرانجام راه خود را به مريوان باز نمود.

نویسنده: آکس بومر  
, ۱۹۸۰/۸/۴ (مردادماه ۱۳۵۹)

## جنگ «پنهانی» در کردستان ایران

آقای عبدالرحمان قاسملو در مصاحبه‌ای که با ما انجام داد، به زحمت به عمق مسئله‌ای که او را از تهران جدا می‌کند اشاره کرد. او با اشاره به سرزمین‌هایی که می‌خواهد به قدرت قانونگذاری، اجرایی، اقتصادی و کنترل نیروهای امنیتی در استان خودمختار آینده برسد، گفت: «سلاح‌ها را زمین بگذاریم؟ هرگز!» دبیرکل حزب دموکرات کردستان حالت جدی خود را باز می‌یابد و با عبارات کوبنده‌ای اظهار می‌دارد: «مذاکره بله، هر وقت که آنها بخواهند، ولی زمین گذاردن اسلحه، هرگز!» و دقیقاً یکی از نکات اساسی مورد کشمکش در ژوئیه گذشته باعث کنارگیری هفت تن از اعضای کمیته مرکزی حزب گردید، همین امر می‌باشد. آقای غنی بلوریان به این مطلب که رهبر حزب دموکرات، مبارزه مسلحانه را تنها راه حل مسئله کرد می‌داند اعتراض دارد و همچنین کمونیست‌های حزب توده، فداییان و دیگر سازمان‌ها در این مورد از او انتقاد کردند و گفته‌اند ادامه جنگ در شرایط کنونی منجر به فناء کشور و جمهوری خواهد شد. دبیرکل حزب دموکرات کردستان، ضمن سفر به پاریس برای اریک رولو تشریح نمود که در کنار درگیری ایران و عراق، جنگ در کردستان همچنان ادامه دارد. یکی از مناطق «ناآرام» مثلث مهاباد، سقز، میاندوآب و همچنین جاده خروجی سنندج، کرمانشاه، همدان، تهران است. که مرتباً زیر ضربات مهاجمان قرار دارد. همه چیز به گونه‌ای جریان دارد مثل این که مهاجمان کرد و سربازان عراقی علیه نظام جمهوری اسلامی ایران عمل می‌کنند. اتحاد با بغداد، اتفاقی است یا از پیش هماهنگ شده است؟ آقای غنی بلوریان دبیرکل سابق حزب دموکرات کردستان در ژوئن گذشته، همراه با شش عضو مرکزی، حزب را ترک کردند؛ زیرا به نظر آنها از مدت‌ها پیش قول همکاری بین آقای قاسملو و رهبران بغداد داده شده بود. نظریات آقای غنی بلوریان را می‌توان در چند مرحله خلاصه کرد: «جمهوری اسلامی مشغول مبارزه ضدامپریالیستی است که باید از آن پشتیبانی کرد. مبارزه کردها برای کسب خودمختاری حتماً باید ادامه یابد، ولی فقط از راه‌های سیاسی.» و با اطمینان اضافه می‌کند که «در مبارزه کردها راه حل نظامی وجود ندارد.» آقای غنی بلوریان اشاره به موقعیت‌های از دست رفته‌ای می‌کند که جنبش کردها نتوانسته با تهران ارتباط برقرار کند. دبیرکل سابق حزب توانسته است به کمک عده‌ای از اعضای حزب دموکرات کردستان، اسنادی را به دست آورد که به کمک آنها نظر خود را ثابت نماید. یکی از این اسناد به خط خود آقای قاسملو، رسیدی است که برای یک پارتی سلاح که از بغداد فرستاده شده بود صادر شده است. غنی بلوریان «شوینیسیم کرد» دبیرکل حزب دموکرات را با رفتار ژنرال بارزانی که در گذشته شورش کردها را رهبری می‌کرد و بعد با شاه و سیا همکاری نمود مقایسه می‌کند.

لوموند، ۱۹۸۰/۱۲/۱۲ (آذرماه ۱۳۵۹)  
نویسنده: رولو، اریک

## نظریات دبیرکل حزب دموکرات کردستان

آقای قاسملو که دومه از اقامتش در اروپا می‌گذرد، در یک کنفرانس مطبوعاتی گفت: «حدود دویست هزار کرد ساکن شهرها از روی اخبار به کوهستان‌ها پناه برده‌اند.» آقای قاسملو خاطر نشان ساخت که در این مبارزات ناحیه‌ای در حدود صد هزار کیلومتر مربع را تحت کنترل دارد. وی افزود: «مسئله اکراد در ایران می‌تواند به وسیله مذاکرات سیاسی خاتمه یابد. ما چیزی بیش از یک خودمختاری آن هم در زیر لوای دولت ایران را خواستار نمی‌باشیم.»

لوموند، ۱۹۸۱/۲/۱۲ (بهمن‌ماه ۱۳۶۰)

## توضیح آقای قاسملو درباره «پیکار کرد در ایران»

پس از درج دو نوشته از «اریک رولو» در لوموند (مورخ ۱۲ و ۱۳ دسامبر) با عنوان «جنگ مخفی در کردستان» آقای عبدالرحمان قاسملو دبیرکل حزب دموکرات کردستان ایران، توضیح زیر را برای ما ارسال داشته است:

«... مسلماً همکاری شما در اثر اشتباه، سمت دبیرکل قبلی حزب دموکرات کردستان را به آقای بلوریان نسبت داده است. در صورتی که وی هرگز این مقام را نداشته است.» آقای بلوریان به واسطه موضع‌گیری‌هایش به کلی در کردستان منزوی شده است و مجبور شده به تهران پناه ببرد و در آنجا

به‌طور نیمه‌مخفی زندگی کند. در همان مطلب آقای رولو ادعا کرده است که من «میلیون‌ها دلار از ناتو دریافت کرده‌ام یا با شاپور بختیار و طه‌یاسین رمضان، معاون رئیس‌جمهور عراق، ملاقات داشته‌ام و یا از عراق سلاح دریافت کرده‌ام و... ما این بهانه‌جویی‌های بی‌اساس را که ایرانی‌ها آن را پذیرفته‌اند، ولی بدون شک بی‌اساس می‌باشد، به‌موقع خود تکذیب کرده‌ایم. در آخر می‌خواستم خاطر نشان کنم، در زمانی که من مشغول مسافرتی برای کسب اطلاعات در اروپا بودم، برخی نشریات ایرانی از قول آقای هاشمی، معاون استاندار آذربایجان غربی نوشتند که من به اتفاق شیخ حسینی دیداری با وزیر دفاع عراق به‌عمل آورده‌ام. لوموند در شماره اول ژانویه ۱۹۸۱ خود این مطلب را چاپ کرد. روز سوم ژانویه، حتی پیش از این‌که من تکذیب‌نامه‌ای علیه این عامل جدید جوسازی علیه موجودیت کرد تهیه کنم، خود آقای هاشمی بیان چنین اظهاراتی را در مورد ایران تکذیب نمود و لوموند با محفوظ نگاه‌داشتن حق اشتباه چنین تکذیبی را منعکس نکرد.»

توضیحی که در زیر می‌آید از جانب آقای اریک رولو می‌باشد:

نوار اظهارات آقای قاسملو به لوموند که در اختیار ماست، گواه بر این است که این اظهارات تغییر داده نشده‌اند. اسنادی که وی را محکوم می‌کند، نامه‌هایی هستند که او خط خود را در آنها خواهد شناخت و از ارتباطات وی با حکومت عراق به‌دست آمده و رونوشت آن اسناد به‌طور وسیع در مطبوعات منتشر شده است. ولی صحیح است که او می‌تواند به تفسیر این اسناد اعتراض داشته باشد. از سوی دیگر، نقل سرزنش‌ها و تهمت‌هایی که توسط تشکیلات و شخصیت‌های مختلف ایرانی، ضدبیرکل حزب دموکرات کردستان تهیه شده است - به آن صورتی که ما انجام دادیم - پخش اخبار و اطلاعات است که هیچ‌گونه صدمه‌ای به نبرد خلق کرد برای حقوق ملی خود وارد نمی‌آورد. وانگهی اشتباه است که این عمل را با سیاست آقای قاسملو یکی بگیریم. ما مسئولیت برداشت کاملاً شخصی را که وی از روند درگیری ارائه می‌دهد به خود او واگذار می‌کنیم که بعضی به اعتباری آن را مربوط به اعتقاد به دوئیت و به اعتباری دیگر نادرست می‌دانند. امضا: اریک رولو

لوموند، ۲۲/۴/۱۹۸۱ (اردیبهشت‌ماه ۱۳۶۰)

## سرفصل‌های مهم‌ترین وقایع کردستان

- ۲۲ بهمن ۱۳۵۷: پیروزی انقلاب اسلامی ایران
- ۲۳ بهمن ۱۳۵۷: خلع سلاح شهربانی مهاباد
- ۲۸ بهمن ۱۳۵۷: عزیمت نمایندگان دولت موقت به سرپرستی زنده‌یاد داریوش فروهر به مناطق کردنشین
- ۳۰ بهمن ۱۳۵۷: حضور نمایندگان دولت موقت و مذاکره با احزاب کرد - خلع سلاح و بردن تجهیزات و مهمات پادگان مهاباد
- ۲۸ اسفند ۱۳۵۷: کشته‌شدن چندتن بر اثر درگیری گروه‌های رقیب (هواداران آقایان مفتی‌زاده و صفدری) با ارتش در سنندج
- ۱ فروردین ۱۳۵۸: عزیمت هیئتی از بلندپایگان کشور به سرپرستی آیت‌الله طالقانی (دکتر حاج سیدجواد) آیت‌الله بهشتی، حجت‌الاسلام رفسنجانی و دکتر بنی‌صدر) به سنندج - انتخاب دکتر ابراهیم یونسی به‌عنوان اولین استاندار کردستان پس از انقلاب
- ۶ فروردین ۱۳۵۸: سخنان آیت‌الله طالقانی در جمع مردم سنندج: «اگر کردستان با شکست مواجه شود، مشتعل می‌شود و ما دوباره گرفتار طاغوت و جلادی خواهیم شد که از آریامهر بدتر و تجربه‌دارتر خواهد بود.»
- ۹ فروردین ۱۳۵۸: بیانیه تحریم رفراندوم جمهوری اسلامی از سوی جریان‌های سیاسی کرد (دموکرات)
- ۱۰ فروردین ۱۳۵۸: برگزاری رفراندوم جمهوری اسلامی ایران
- ۱۲ فروردین ۱۳۵۸: اعلام نتایج آرای رفراندوم جمهوری اسلامی (روز جمهوری اسلامی)
- پایان فروردین ۱۳۵۸: درگیری مسلحانه در ورزشگاه نرده و دخالت ارتش
- اردیبهشت ۱۳۵۸: حمله حزب دموکرات به ایل منگور و دخالت ارتش
- ۲۶ مرداد ۱۳۵۸: فرمان امام‌خمینی مبنی بر عزیمت نیروهای نظامی به کردستان
- شهریور ۱۳۵۸: عزیمت هیئت ویژه حل مسائل کردستان (هیئت حسن‌نیت)
- ۱۹ شهریور ۱۳۵۸: فوت آیت‌الله سید محمود طالقانی
- ۱۴ آبان ۱۳۵۸: استعفای دولت موقت
- ۲۶ آبان ۱۳۵۸: پیام هشت‌ماده‌ای از سوی امام‌خمینی و جشن و پایکوبی مردم کردستان -
- ۳ بهمن ۱۳۵۸: برگزاری کنگره چهارم حزب دموکرات کردستان ایران
- ۲۵ خرداد ۱۳۵۹: انشعاب هواداران کنگره چهارم از حزب دموکرات کردستان

برینتون هم در کتاب «کالبدشکافی چهار انقلاب» می‌گوید، معمولاً بعد از هر انقلابی ابتدا میان‌روها به قدرت می‌رسند، بعد از فروپاشی، ساختار پیشین و نظم پیشین، جانشین می‌شوند. در نتیجه آن انضباط و هماهنگی بین ارکان قدرت به حداقل ممکن می‌رسد و دیگر آن انضباطی که قبل از انقلاب در قالب احزاب داشتند نمی‌توانند پیش بگیرند چرا که نهادهای پیشین فروپاشیده‌اند و نهادمندشدن نظم جدید نیازمند زمان است

برینتون معتقد است که تندروها اصولاً قبل از پیروزی انقلاب خودشان کم‌کم دارند صافبندی می‌کنند و نظم در بینشان شکل می‌گیرد و همین که میان‌روها به قدرت می‌رسند، آنها خود یک «دولت در دولت» می‌شوند. میان‌روها در هر یک از جوامع مورد بررسی ما، دیر یا زود با وظیفه اداره جنگ روبه‌رو گشته‌اند و ثابت کرده‌اند که رهبران جنگی خوبی نیستند چون بی‌گمان پای‌بندی میان‌روها به نگاهداشت آزادی‌های فردی، یکی از عوامل شکست است

بی‌گمان آیت‌الله طالقانی با توجه به ویژگی‌های شخصی و نوع نگاه و بینش و البته با توجه به ارتباطی که از پیش با بعضی از زندانیان کرد داشتند، طبیعتاً پل ارتباطی بودند بین حکومت و کردها

یکی از زمینه‌های جدی بعدی بحران در کردستان از این مسئله نشأت می‌گیرد که احزاب کرد در مواجهه با شرایط نوین آماده نیستند. به عبارت دیگر از آنجایی که طی دو دهه آخر عمر حکومت پهلوی و عملاً بعد از سال ۲۵ که جریان قاضی محمد سرکوب می‌شود یا بخش عمده فعالین کرد به زندان می‌روند یا اکثر آنها از ایران فرار می‌کنند و در عراق ساکن می‌شوند، نسبت به اوضاع ایران تحلیل چندان روشنی نداشتند. نسبت به اوضاع منطقه کردنشین ایران و نیز کل کشور. همین که انقلاب پیروز می‌شود، اینها بدون داشتن یک برنامه مدون وارد کشور می‌شوند

قاسملو در سال‌های بعدی در یکی از نشریات اتریش به نام پروفیل در ۸۷/۵/۱ در پاسخ آنچه درباره خودمختاری پرسیده می‌شود می‌گوید: «ما به‌خاطر کسب خودمختاری در ایران می‌جنگیم، ولی برای تشکیل یک دولت مستقل برای کردها، می‌بایستی نسل‌های آینده اقدام کنند.» یعنی در لابه‌لای این صحبت‌ها از تشکیل یک دولت مستقل گُرد و از هم پاشیده‌شدن تمامیت ارضی کشور حمایت می‌شود که طبیعتاً بی‌اعتمادی را نزد حکومت مرکزی نسبت به خواسته‌های آنها زیاد می‌کند

بگذار حرف دلم را بگویم، من بیش از تمام دوستانم با بعث دشمن هستم و تو خودت آگاه‌تر از من هستی و می‌دانی که رژیم بعث عراق و صدام چه بلایی بر سر برادران کرد ما در عراق آورده‌اند. پس از کشتن حدود دو سه هزار نفر کرد و تخریب حدود ۶۰۰۰ روستا و کوچاندن صد هزار نفر و آواره کردن بیش از دویست هزار نفر به ایران و کشورهای دیگر، تو چگونه به چنین دشمن خونخواری متکی می‌شوی؟» قاسملو در پاسخ می‌گوید: «سیاست این چیزها را نمی‌داند.» غنی بلوریان می‌گوید: «به همین دلیل مردان باتجربه می‌گویند که سیاست کثیف است.» قاسملو در جواب می‌گوید: «راست است راست است و راست گفته‌اند.»

در آن بلبشوی سال ۵۸ چیزی جای خودش نیست و دولت هم بالاخره نمی‌داند طرف مذاکره‌اش کیست، حزب دموکرات است، قاسملو است، عزالدین حسینی است، کومله است یا دیگران؟

متأسفانه در شکل‌گیری احزاب سیاسی ایران و احزاب مسلح، خصوصاً احزاب کرد، ما با این دغدغه روبه‌رو هستیم که رهبران حزب از چنان تقدس و الوهیتی برخوردار می‌شوند که غیرقابل نقد می‌شوند و به خاطر بقای حزب، گاهی حتی اهداف حزب هم فراموش می‌شود. مثلاً یکی از اولین خواسته‌ها و مرامنامه کومله ژک و بعداً حزب دموکرات این

بوده که به هیچ کرد دیگری خیانت نکنند. اما در ماجرای حلبچه، چون حزب باید بماند و ماندنش ناشی از کمک‌های حزب بعث عراق است به راحتی از این مسئله دهشتناک که وجدان بشریت را در جای جای دنیا به شرم واداشت می‌گذرد.

در کنار دست‌های مرموز، هدف شدن حزب و در نتیجه گاه ناتوانی در درک شرایط جدید در روند جدایی‌ها و تنش مؤثر بوده است. به عنوان نمونه اینها برای نفت شمال بیانیه می‌دادند به جای این که بگویند باید کل نفت ایران ملی شود. در جریان 57 این همه فروهر و دیگران دخالت می‌کنند. صباغیان که وزیر کشور است، در ماجرای استعفای بازرگان و دولت موقت، دیگر وزیر کشور نیست. یعنی دغدغه قدرت ندارند، ولی همین صباغیان حاضر است برای مذاکره با دموکرات به کردستان برود، در حالی که دیگری دارد جانشینش می‌شود و این نشان می‌دهد که آن احزاب درکی از شرایط جدید نداشتند که گروه‌های دیگری سر کار می‌آیند و ممکن است با برخوردهای جدی روبه‌رو شوند

متأسفانه احزابی که به اسلحه روی می‌آورند، چون ضریب ریسک‌شان بالا می‌رود، مجبورند در فضای پر از رعب و خطر باقی بمانند. اینجاست که وسایل و راه به قول مرتون هدف می‌شود و اهداف قربانی می‌شوند و حتی گاهی در جریان احزاب کرد، سوسیالیزم هم قربانی می‌شود

من فکر می‌کنم احزاب کرد ایرانی باید به این نکته برسند که سرنوشت آنها با سرنوشت عراق و ترکیه کاملاً متفاوت است. پیوستگی نژادی و قومی و زبانی و مذهبی و فرهنگی آنها با مردم ایران بسی بیشتر از پیوستگی کردهای عراق و ترکیه با آن دو کشور است. در جایی که مردم کرد در ترکیه و عراق برای رسمیت نرووز مبارزه می‌کنند

به نظر می‌آید نگاه نوستالژیک گونه به گذشته با واقعیت‌های تاریخی موجود در منطقه همخوانی نداشته باشد و ما کردها باید این را در نظر داشته باشیم. افزون بر آن که با نگاه ایدئولوژیک چپ بعید به نظر می‌آید که بتوان برای مسائل کردستان راه‌حلی جست‌وجو کرد

قاعدتاً احزاب کرد هم نشان دادند که گرچه شعارشان شعار چپ و سوسیالیستی بوده، اما در عمل هیچ‌گاه سوسیالیستی عمل نکردند، هم در ساختار حزبی‌شان، هم در ارتباط با دورانی که توانسته‌اند بخشی از منطقه را در دست داشته باشند

در دوران محمدرضا از شهریور ۱۳۲۰، هر وقت دولت مرکزی با خلأ قدرت روبه‌رو بوده و تمرکز حاکمیت و اقتدار کم شده یا وجه دموکراتیک دولت افزایش یافته، به دنبال آن ما شاهد درگیری و ناامنی بودیم و متأسفانه ناامنی، بی‌اعتمادی را در کنار آسیب‌های فراوانی به مردم منطقه به همراه داشته است. بر این اساس به نظر می‌آید تا روزی که منطق اسلحه در میان کردها جاری است، قاعدتاً حداقل در ایران امیدی به حل معضل کرد نیست. وقت آن رسیده که احزاب کرد با بازنگری در گذشته، شجاعانه مسئولیت اشتباهات خود را بپذیرند و به همین ترتیب حکومت‌ها و احزاب هم با اعلام نفي اسلحه در ساختار حزبی‌شان و محکوم کردن روی آوردن به اسلحه، زمینه‌سازی خودشان را فراهم کنند. البته در کنار این قاعدتاً عقیم ماندن تلاش صدساله دولت‌ها در جهت همسان‌سازی فرهنگی، بایستی چشم‌انداز را در مقابل دولت‌ها قرار بدهد که نمی‌توان با تفنگ، زور و نه با هیچ رویکرد دیگری مردم را به شکل کنسروی به لحاظ فرهنگی همدست نمود

من شخصاً معتقدم بی‌ثباتی مناطق کردنشین در ایران، بعد از ظهور دولت به‌ظاهر مدرن در ایران، یعنی بعد از رضاخان تاکنون تحت‌تأثیر متغیرهای ویژه‌ای است که دوران مرحله دوم بی‌ثباتی را به لحاظ تنوریک می‌تواند برای ما تشریح کند

در کردستان دریافتیم که «انتخاب شورا» راه حل مشکل کردستان خواهد بود و آقای طالقانی هم در این کار اصرار داشتند. بهترین افراد مقیم و مبارز سنندج در شورا انتخاب شدند. خودشان هم اعتراف داشتند که این شورا بهترین شورایی بود که توانسته بود شهر سنندج را اداره کند

تا آنجا که اسم شورا برای این قانون هست، برای محوطه شهر و شهرستان یا ده و دهستان است. ولی ما در آنجا برای کردستان ایران تقریباً این شورا را انتخاب کردیم. البته آنین نامه مدونی نداشت، ولی ما به اینها اختیار دادیم که نسبت به همه کردستان پیشنهاد بدهند و دولت پیشنهادهای آنها را عملی می‌کرد

انتخابات آزاد بود. هیچ‌گونه اعمال نفوذی از طرف دولت نشد. هیچ‌گونه شخصی هم نداشتیم. می‌خواستیم يك شوراي بي طرف انتخاب بشود که شد

جنگ چریکی چمران علیه کردها نبود، بلکه مسئله چپی‌ها در بین بود. جنگ چریکی علیه کومله بود

از نظر وجود نگرانی در هیئت دولت به آن ترتیبی که الآن در خاطرات گفته می‌شود و قدرتی که برای این احزاب تقریباً نویسندگان و گویندگان خاطرات قائل می‌شوند، وجود نداشت. من فکر می‌کنم در این مورد ما نگرانی نداشتیم و دولت را در اداره کردستان مسلط می‌دانستیم و این‌که نه خودمختاری عملی خواهد شد و نه اقدام حادی از سوی نیروهای مخالف انجام خواهد شد. البته واقعیاتی که من آن موقع گفته‌ام، قضایای کم‌رنگ نبود، که ریشه قومی همگانی نداشته. در واقع دستجات همفکر سیاسی چنین وضعی را پیش آوردند، ولی در اقدامی که از طرف وزارت کشور در استانداری کردستان در مورد انتخابات شوراي سنندج صورت گرفت کوچک‌ترین اقدام تحریک‌آمیزی واقع نشد و همه پای صندوق‌های رأی رفته و رأی دادند. اعتراض عمومی مؤثری هم نداشتند

خوشبختانه به علت تعصب ایرانی بودن و وابستگی شدید اقوام ایرانی هیچ‌گاه چنین افکاری که علیه حکومت مرکزی به دلیل دین و تعصب قیام کنند نبوده است شاید ادعای چند نفر رئیس قوم خودخواه این اقوام بوده و اما در کل اقوام ایرانی به کشورشان علاقه فراوانی دارند و امتحان هم داده‌اند که چگونه در راه وطن خود ایران جانفشانی می‌کنند

هم من و هم آقای مهندس سبحانی، به این نتیجه رسیدیم و با کسانی که در آنجا آمده بودند صحبت کرده بودیم که باید یک هیئت با اختیارات به منطقه کردستان برود. بنابراین دولت برحسب نیاز آن منطقه سه وزیر را تعیین کرد. یکی وزیر دفاع (چمران) یکی وزیر کشور که بنده باشم و یکی هم وزیر برنامه و بودجه (آقای سبحانی) آقای فروهر هم به دلیل این که قبلاً با این هیئت‌ها رفته بود و آشنایی با این منطقه داشت، انتخاب شده بود.

این هیئت از سوی همه جناح‌ها تأیید شد و قدرت داشت؛ یعنی حرفی که ما آنجا می‌زدیم جنبه قانونی داشت. فرض کنید می‌خواستیم برای فرهنگی‌ها امکاناتی فراهم کنیم. همان‌جا که تصویب می‌کردیم اجرا می‌شد. هر بودجه‌ای را که می‌خواستیم، در اختیار داشتیم. چون نماینده برنامه و بودجه نیز با ما بود. اسم واقعی هیئت، «هیئت ویژه حل مسائل کردستان» بود، ولی کردها آن را هیئت حسن‌نیت نامیدند. ما هم می‌گفتیم سوءنیتی در کار نیست که ما هیئت حسن‌نیت باشیم.

وقتی ما آمدیم تهران، گفتیم که باید با مردم مهاباد نیز وارد گفت‌وگو شد تا ثابت کنیم ما برای کمک آمده‌ایم، بلکه احزاب مسلح‌اند که نیت سوء برای شما دارند. عده‌ای از فرهنگی‌ها و روشنفکرها با ما در این کار موافق بودند. اما امکان کار تبلیغاتی در بین بقیه نداشتند. سپاه هم چون تازه تشکیل شده بود کاری انجام نداده بود و فقط درگیری‌های کوچکی رخ داد و از هر دو طرف کشته شده بودند. هر خانواده کافی بود کشته‌ای داده باشد تا این یک عقده بشود تا با دولت مرکزی دشمنی کنند و به این ترتیب مردم کمتر می‌توانستند حرف دولت مرکزی را بپذیرند. در تهران تصمیم گرفتیم که آقای مهندس بازرگان را ببریم.

حضور مهندس بازرگان اثر خوبی گذاشت. آرامش را هم به منطقه آورد. پس از مجموعه مطالعاتی که ما انجام دادیم به این نتیجه رسیدیم که برخورد با کردها هم باید با قدرت باشد هم با رحمت. هم بدانند ما ضعیف نیستیم و هم این که می‌خواهیم محرومیت‌های گذشته کردستان را جبران کنیم. اعم از مسائل فرهنگی و عمرانی. مثلاً مهاباد یک مجموعه کشت و صنعت داشت. تصمیم گرفتیم آن را دایر کنیم. برای نیروهای آنجا کار ایجاد کنیم. برای این کار یادم نیست در چه تاریخی، آمدیم با مرحوم امام مطرح کردیم که اطلاعاتی هشت ماده‌ای معروف را ایشان دادند و بعد از اعلام شدن آن در رادیو، در شهرهای کردستان جشن گرفتند.

مردم کرد یک نوع احساس همبستگی قومی - ملی با هم دارند. خودشان به این همبستگی می‌گویند «ژیان کرد» یا حیات کرد که ارزشی مقدس برای آنها دارد.

یک احساس و شعور ملی - قومی، یا به تعبیری «کردیت» در بین مردم کرد هست. این مسئله در درون آنهاست. این جنبه درونی و درون‌زای کردستان است. چون واقعی است، نمی‌شود آن را به زور حذف کرد. تاریخ کردستان در صدسال اخیر نشان می‌دهد هر وقت دولت مرکزی ضعیف یا کمی دموکرات بوده، این احساس ملی کرد به شکل انفجاری بروز کرده است

در دوره شاه، بعد از حادثه ۱۳۲۵، کردستان و آذربایجان هر دو بسیار تحت مراقبت بودند. مسئله آذربایجان تقریباً حل شد و با رژیم ایران یکی شد و جذب گردید، اما کردستان همیشه مسئله داشت؛ لذا هر چند وقت یک دفعه در کردستان گروه‌هایی بودند که خواهان خودمختاری می‌شدند که البته به سرعت نیز سرکوب می‌شدند. مثل شریف‌زاده، ملا آواره و... . خیلی‌ها را هم دولت اعدام می‌کرد. این است که از سال ۱۳۲۵ و ۲۶ تقریباً تا ۱۳۵۷ کردستان صورت ظاهراً آرامی داشت، ولی ارتش و ساواک در آنجا به شدت حاکم بود. فرمانده نظامی منطقه بسیار در آنجا قدرتمند بود. یک نمونه‌اش در انتخابات دوره هفدهم مجلس که اوج محبوبیت جبهه ملی و دکتر مصدق بود. در مهاباد، کردهای مهاباد نمی‌خواستند در انتخابات شرکت کنند، ولی فرمانده نظامی آنجا - که گویا سرتیپ زنگنه نام داشت - ۵۶ یا ۵۴ نفر از سران قبایل کرد را به دفتر خودش احضار می‌کند. در آنجا به آنها دستور می‌دهد و همان‌جا آنها دکتور حسن امامی را که امام جمعه تهران بود، انتخاب می‌کنند. او یک آخوند درباری بود و جالب این که اجدادش اهل خوی بودند. شیعه و سید آذری‌زبان بود و از مهاباد کرد سنی با ۵۲ رأی انتخاب شد. با کردها این‌طور رفتار می‌کردند. در واقع این یک توهین هم، به کردها محسوب می‌شد که یک فرد غیرکرد و غیرسنی به مجلس شورا راه پیدا کرده است

وقتی از کردستان به تهران برگشتم، تحلیل این بود که مردم کردستان خواست‌هایی دارند، اما جدایی‌طلب نیستند. تابع دولت مرکزی‌اند. رقیب شیعه و انقلاب نیستند، ولیکن نیروهای سیاسی، جوی درست کرده‌اند که من نام آن را فنودالیتة سیاسی گذاشتم. ما یک نوع فنودال داریم که صاحب زمین‌اند، اما اینها زمین‌دار نیستند ولی مثل آنها صاحب قدرت نظامی‌اند و فضا سازی می‌کنند

وقتی من برگشتم، هیچ مقامی نبود که به او گزارش سفر را بدهم. این بود که رفتم پیش امام گزارش دادم. به این مضمون که «مردم کرد می‌خواهند با دولت باشند، چون گروه‌ها فضایی درست کرده‌اند که مردم جرأت ندارند حرفشان را بزنند. ما هم اگر بخواهیم الآن با این جدایی‌طلب‌ها بجنگیم، مردم را پشت خودشان دارند و اگر بخواهیم با آنها بجنگیم، جنگ کلاسیک در منطقه کوهستانی که نیروهای چریکی را دارد به ثمر نمی‌رسد.» آقای خمینی گفتند: «حالا چه کار باید کرد؟» گفتم: «پیشنهاد من این است که شما یک اعلامیه بدهید و استمالتی از مردم کردستان بکنید. اینها به خاطر اعدام‌های آقای خلخالی و مباران آزاده‌اند، به طوری که برخی از خانواده‌های اعدامی می‌آمدند پیش ما و گریه می‌کردند

تنها جایی که اسم اسلام می‌آمد، یادی از شریعتی می‌شد و احساسات مذهبی داشتند، بچه‌های مفتی‌زاده بودند. ما به اینها علاقه داشتیم، ولی اینها می‌خواستند که طرف صحبت ما فقط اینها باشند.

اقتدار مسئله قدرت نیست، مسئله دوطرفه است یعنی دو طرف باید همدیگر را پسندیده باشند که اعتماد و اعتباری برای هم قائل باشند. قدرت ممکن است یک‌طرفه باشد، اما اقتدار دوطرفه است. در این شرایط که دولت مرکزی ما این قدر غیرمقتدر است. صحبت از گرایش‌های قومی یا دامن زدن به مباحث مربوط به حقوق قومیت‌ها، موجب رشد گرایش‌های جدایی طلبانه می‌شود

اقتصاد ایران یک درد واقعی است. بی‌تجربه‌ها اقتصاد ایران را اداره می‌کنند. دشمن هم این را فهمیده، وقتی این‌طور است، همه می‌خواهند با فشار اقتصادی مانع توسعه ایران بشوند. با این اوصاف، می‌شویم کشور درجه پنجم، یعنی ما

را غارت می‌کنند. در معاملات خارجی، دولت فعلی به این دلخوش است که اتحادیه اروپا در مورد رابطه با ایران تصمیم می‌گیرد. اروپا در رابطه تجاری‌اش دارد ما را غارت می‌کند

بر سرخواسته‌هایشان هم چند باری ما با آنها مذاکره کردیم. اول با دموکرات‌ها مذاکره نمودیم. فروهر هم بود، به همراه قاسملو و غنی بلوریان و شرفکندی و دونفر دیگر که اسمشان یادم رفته است. مذاکراتمان با دموکرات‌ها خیلی پیش رفت. گفتیم ما با کسی که سلاح برداشته و می‌جنگد مذاکره نمی‌کنیم. ما با کسی مذاکره می‌کنیم که اعلام کند سلاح را زمین گذاشته است. حزب دموکرات خیلی زود این را پذیرفت و اعلامیه داد

سوتیتروهای کیخسروی:

آن روزها تب داشتن نیروی مسلح، يك تب فراگیر بود. اوایل انقلاب بود و بعد از فشار ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی و نیم قرنی حکومت پهلوی که با زبان زور با مردم صحبت می‌کرد، این‌گونه گرایش‌های طبیعی بود. مضافاً بر این‌که مناطق کردنشین در طول تاریخ همواره تحت ستم و سرکوب بودند، يك گرایش طبیعی به اسلحه پیدا می‌کنند. اینها همه علل تاریخی دارد که شاید خود من هم احساس خطر نمی‌کردم، اما حدود يك سال بعد از این ماجرا بود که احساس خطر کردیم که مبارزه مسلحانه دارد ضربه به تمام جامعه ایران خصوصاً جامعه کردستان می‌زند. این بود که ما در سال ۵۹ که اعلام موضع کردیم، یکی از شدیدترین انتقاداتمان به حزب، همین مسلح بودن آن بود، چرا که معتقد بودیم که فعالیت باید سیاسی باشد

آقای مفتی‌زاده در آن شرایط يك نیرو به حساب می‌آمد. اما اگر روند فعالیت‌های ایشان را تحلیل کنیم، بعد از جانب‌داری‌هایی که از جمهوری اسلامی کرد، به زندان جمهوری اسلامی رفت و بعد از این‌که نیروهای جسمانی‌اش تحلیل رفت، آزاد شد و فوت کرد. خدا رحمتش کند. به هر حال می‌توان گفت که جریان مفتی‌زاده تأثیرات مثبت و منفی در روند مسائل کردستان داشته. طبیعی است که هر شخصیت سیاسی‌ای در بعضی جاها دچار اشتباه می‌شود. خیلی جاها اشتباهاتش را اصلاح می‌کند. در آن شرایط جبهه‌گیری بسیار شدیدی بین نیروهای مرحوم مفتی‌زاده و نیروهای غیرمذهبی وجود داشت که مهم‌ترین ایرادی که من می‌توانم به فعالیت‌های ایشان وارد کنم این است که در آن شرایط از نیروها و افرادی که جایگاه اجتماعی مناسبی بین مردم نداشتند استفاده می‌کرد

مهم‌ترین اشتباه رهبری حزب دموکرات هم این است که از موقعیت‌های مناسبی که در دیدار با مرحوم امام و مسئولین دولتی برایشان پیش آمد استفاده خوبی نکردند. برای هیچ گروهی در ایران اتفاق نیفتاد که با رهبر کشور، با شخص امام، ارتباط پیدا کند. ولی متأسفانه از این دیدارها بهره‌برداري درستی در جهت حل مسائل منطقه صورت نگرفت

به هر حال من گفت‌وگو را يك امر مثبت و شایسته‌ای می‌دانم بین دو گروه متخاصم گفت‌وگو می‌تواند راه را درست پیش رو بگذارد و هزینه‌ها را کم کند، تنها راه گفت‌وگوست. در گفت‌وگو هم ممکن است اشتباه بشود اما نفس گفت‌وگو را امر مثبتی می‌دانم

پیام تاریخی امام در ۲۶ آبان باعث شد فضا برای ورود دوباره ما به شهر آماده شود در حالی که نیروهای دولتی، پاسدار، ارتش و... سر جایشان بودند ما وارد شدیم و هیچ درگیری به‌وجود نیامد. این وضعیت ادامه داشت تا اوایل سال ۵۹ که دوباره زمزمه‌هایی برای ایجاد درگیری شروع شد

در ۲۵ خرداد ماه ۱۳۵۹ اعلامیه را منتشر کردیم و بلافاصله شروع کردیم به میتینگ‌ها و جلسات سخنرانی و نشست‌های مختلف با مردم و به اصطلاح همه مسائل را بازگو می‌کردیم، البته من قبلاً هم به علت تمایلات دموکراتیکی که داشتم هر تصمیمی که در جلسات کمیته مرکزی اتخاذ می‌شد روز بعد در تمام حوزه‌های حزبی و بین مردم پخش می‌کردم و یکی از موارد اتهام من در جلسات کمیته مرکزی حزب که مرحوم آقای هدایتی همیشه بر آن تأکید می‌کرد این بود که می‌گفت ایشان تصمیمات حزبی را برای مردم بازگو می‌کند. به هر صورت ما بعد از جریان اعلام موضع کنگره چهارم هم مرتب مواضع خودمان را برای مردم توضیح می‌دادیم

ذهنیت‌های نامناسب برای توسعه و عمران را باید از افکار زدود. کردها به تمامیت ارضی ایران معتقدند. آنها به داشتن ملیت ایرانی افتخار می‌کنند و از بنیانگذاران تمدن ایرانی هستند. نه‌تنها کردهای ایران بلکه عراق و ترکیه هم کردها خود را ایرانی می‌دانند

این تنها بخش کوچکی از خاطرات من به حساب می‌آید که برای مصاحبه‌کننده، ضرورت پاسخگویی به آنها احساس شده، قطعاً آگاهان جامعه و نسل جوان توقع بیشتری دارند و چون تاکنون مجالی برای تبادل افکار و نظرات از طریق فعالیت‌های فرهنگی وجود نداشته، انتقادات فراوان و حتی بسیار شدید بر آن هم دور از تصور نیست

در حوادث دردناک گذشته، متأسفانه هم جنبش‌های ملی کردستان و هم حکومت‌های منطقه، بدون توجه به علت‌ها با معلول برخورد کرده و فقط از طریق درگیری‌های خشونت‌آمیز قومی اقدام به چاره‌جویی نموده‌اند. بدنةجامعه هم یا نسبت به کلیت ماجرا بی‌طرف مانده و یا گاهی بخش‌هایی از آن به نفع يك طرف درگیری‌ها و بخش‌هایی به نفع طرف مقابل وارد ماجرا شده‌اند و در هر دو سو متحمل زیان و خسران شده‌اند

تا عشق و ایمان وجود نداشته باشد و تا فکر و مغز مسلح نشود، از هیچ اسلحة دیگری نمی‌توان در راستای تأمین منافع جامعه استفاده نمود. از مسئولان جامعه و کشور نیز انتظار ندارم مانند همیشه با طرح چنین مسائلی فریاد برآورند که زمزمه‌های ناسیونالیستی و تجزیه‌طلبی از گوشه و کنار به گوش می‌رسد. این فریادهای دردمندانه از قلبی آکنده از عشق به میهن و حفظ تمامیت ارضی برمی‌خیزد. با چشم بستن بر روی حقایق تاریخی نمی‌توان از کنار قضیه‌ای با این اهمیت گذشت و تصور نمود که مسائل خودبه‌خود حل می‌شوند. «شب نگردد روشن از اسم چراغ»

سوتیتراهای آقای یونسی:

چون خاستگاه عشیره‌ای داشتم، بی‌پشتیبان نبودم. می‌دانستند اگر آسیبی ببینم بهانه‌ای خواهد بود برای اذیت و آزار. وانگهی با کسی دشمنی نداشتم، به کسی بدی نکرده بودم. در معنا در شهر غریب بودم و اسماً و رسماً به آن صورت دشمن یا مخالفی نداشتم. تعدادی کتاب پشت سرم بود، با حکم اعدام، و هفت هشت سال زندان... اینها نقاط مثبت زندگی‌ام بود. کم بودند کسانی که چنین مزایایی داشته باشند. من هر وقت نیاز پیدا می‌کردم، خویشاںم از محبت دریغ نمی‌کردند. بعد هم انتخاباتی کردیم و اولین شورای شهرکشور را تشکیل دادیم. با این همه در بدو امر تحریکات زیاد بود

در ریشه‌یابی باید بگویم گامی در دموکراسی نرده بودیم. تساهل و تحملی نیاموخته بودیم، مخالفت و موافقتی، به‌صورتی که در میان گروه‌های متمدن رسم است، نیاموخته بودیم... ایدئولوژی خاصی نبود که بگویم راهنمای عمل بوده؟ فلانی بود که خود را به فلان مقام در پایتخت یا در نهضت می‌بست، دیگر سنجشی به آن معنا در بین نبود... می‌گفتند فلانی، فلانی را تأیید کرده، فلانی از ساواک مواجب می‌گرفته، فلانی در جشن‌های شاهنشاهی در فلان مجله یا روزنامه مقاله نوشته... مواجب بگیر زیاد بود. این جریان تنها و تنها منحصر و مخصوص به کردستان هم نبود. همه‌جا این‌طور بود، در کردستان شاید کمی بیشتر...

اگر احزاب دست به اسلحه نمی‌بردند، اگر منطقی بودند، اگر... این «اگر»ها بی‌مایه نیستند. اینها یک دنیا مسائل در پشت سر دارند، یعنی به عبارتی تمرین دموکراسی نداشتیم. باید همین می‌شد که شد. متأسفانه نظام گذشته مایه‌ای به ما نداده بود تا براساس آن، به اتکای هم مثل اعضای یک خانواده معقول با هم راه بیاییم. بنده معتقدم حالا هم اگر آن وضع سال ۵۷ پیش بیاید، باز چهارنفر را نمی‌یابید که بر سر یک مسئله واحد اتفاق نظر داشته باشند

راه معقول همین دوستی و برادری و گفت و شنود است. کشور نیاز به آگاهی و دموکراسی و تساهل و تسامح دارد... استقرار دموکراسی نیاز به تمرین، و خویشتنداری دارد... خویشتنداری را با چماق به مردم نمی‌آموزند... وقت می‌خواهد و صبر و گذشت. دولت‌های گذشته در کردستان کار چندانی نکرده‌اند. کردستان نیاز به سرمایه‌گذاری دارد. یادم هست آن وقت که من آنجا بودم، بودجه سالانه استان (بودجه عمرانی) ۳۷ میلیون تومان بود، که آن هم به علت تشریفات اداری و بوروکراسی و کوتاه بودن فصل کار جذب نمی‌شد. باید فکری برای این مشکلات کرد.